



انتشارات دانشگاه تهران

۲۳۱۱

کشف الالبیات

بوستان و گلستان سعدی

بکوشش:

دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



Tehran University
Publications
2311

A Poetical Index
to
The Būstān and Golestān

by

Sheikh - Saadi

Edited by

Dr. Bārāt. Zanjāni

1996

ISBN 964 - 03 - 3762 - 5

قیمت: ۸۵۰۰ ریال

۸۰۲ / ۱۶ / ۱۲

بکوشش: دکتر برات زنجانی

کشف الایات بوستان و گلستان سعدی

۲۴

انتشارات دانشگاه تهران



10/10/10

10/10/10



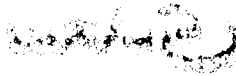
کشف الایات بوستان و گلستان سعدی

تألیف
دکتر برات زنجانی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۳۱۱
شماره مسلسل ۳۷۶۲



شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۵ - ۳۷۶۲ - ۰۳ - ۹۶۴ - 5 - 3762 - 03 - ISBN 964

عنوان: کشف الایات بوستان و گلستان

تالیف: دکتر برات زنجانی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تیراژ چاپ: ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۷۵ (چاپ اول)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

قیمت: ۸۵۰۰ ریال

کتاب اوّل

کشف الایات

بوستان سعدی

(بترتیب : ۱- حرف اول از مصراع اوّل ۲- حرف آخر از مصراع دوم)

کتاب دوم

کشف الایات

گلستان سعدی

(بترتیب : ۱- حرف اول از مصراع اوّل ۲- حرف آخر از مصراع دوم)

بکوشش : دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

قسمت اول

کشف الابیات بوستان سعدی

با در نظر گرفتن حرف اول از مصراع اول

توضیح: کشف الابیات بوستان سعدی بترتیب ذیل فراهم شده است:

۱- قسمت اول بترتیب حرف اول از مصراع اول

۲- قسمت دوم بترتیب حرف آخر از مصراع دوم

«مثلاً این بیت:» بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین «را در قسمت اول در حرف (ب) و هم در قسمت دوم در حرف (ن) می‌توانیم بیابیم»
الف: در ستون اول جدول شماره باب داده شده و اگر بیت از دیباچه بوده است در این حال بعلامت «د» نشان داده شده است.

ب: در ستون دوم شماره حکایت داده شده و اگر بیت از آغاز باب بوده است در این حال علامتی قید نشده است.

ج: در ستون سوم شماره صفحه‌ای که بیت در آن آمده است داده شده.

د: ابیاتی در نسخ دیگر آمده که در نسخه اساس ما نیامده بود، چون مقصود ما بدست دادن کشف الابیات کامل بود بنابراین این قبیل ادبیات را نیز در محل خود آورده و با علامت (حاشیه) مشخص نموده‌ایم.

ه: اساس کار مانسخه بوستان چاپ امیرکبیر قطع جیبی (۱۸×۱۲) به خط نستعلیق می‌باشد.

بنام خدا

شهرت بوستان و گلستان سعدی از نیمه دوم قرن هفتم یعنی اندکی بعد از تألیف آنها شروع شده و در امتداد زمان به درازای قرن‌ها و اعصار کشیده است به گفته سعدی: «که تا بر فلک ماه و خورشید هست» زنده و جاویدان و با تارهای زمان آمیخته خواهد ماند. زیرا سعدی در بافت این دو اثر از آیات قرآن کریم و اخبار و احادیث انبیا و اولیاء سود برده است و همین کار در دیر پای این دو اثر و هر اثر دیگر سهمی بسزا داشته است. اغلب گویندگان معتقدند که «سخن مظهر تجلی روح گویندگان است». حکیم اسدی طوسی سخن را فرزند جان می‌داند و معتقد است که سخن خوب مانند جان همیشه زنده است.

سخن همچو جان زان نکردد کهن که فرزند جان است شیرین سخن
و حکیم نظامی گنجوی نیز بر همین عقیده است:

سخن جانست و جانداروی جانست مگر چون جان عزیز از بهر آنست

هر چند اغلب بیت‌های بوستان پاره‌ای از روح بلند سعدی و هر کدام مستقلاً دارای معنی و مفهوم بایسته و شایسته است اما برای درک کردن مسیر فکری شاعر گاهی دانستن رابطه و بستگی‌های بیتی با بیت‌های دیگر و یافتن جای آن لازم می‌گردد و به همین منظور برای مثنویها «کشف الابیات» ساخته‌اند. و کمترین فایده این کار نشان دادن این است که بیت منسوب به شاعر در کتاب او آمده و یا نیامده است.

در تنظیم «کشف الابیات» بوستان سعی کردم و روشی پیش آوردم که در تمام چاپ‌های بوستان بتوان از این «بیت یاب» استفاده کرد.

نسخه تصحیح فروغی (چاپ امیرکبیر) را پایه کار قرار دادم و حکایت‌های باب‌ها را شماره‌گذاری کردم و در جدولی که ترتیب داده شده است در مقابل هر مصراع برای شناسایی محل بیت سه عامل: (باب - حکایت - صفحه) یاد شده است. و برای بیت‌هایی که در دیباچه آمده و جزو حکایات و باب‌ها نبود در جدول (دیباچه و شماره صفحه) و برای بیت‌هایی که در آغاز هر باب آمده، شماره باب و شماره صفحه ذکر شده است.

ناگفته نماند که تعداد حکایت هر باب به سلیقه نویسندگان بستگی داشته است و بدین سبب تعداد حکایت در نسخ مختلف با هم نمی‌خواند. مثلاً در اغلب نسخ «شنیدم که یکبار در حله‌ای سخن گفت با عابدی کله‌ای»

را یک حکایت بحساب آورده‌اند و عنوان حکایت را در آغاز آن قرار داده‌اند در حالیکه در نسخه اساس ما (نسخه فروغی چاپ امیرکبیر) این موضوع در باب اول دنبال داستان نهم و بدون عنوان

«حکایت» آمده است و این نمونه ای بود که ذکر شد و نظایر آن در نسخ مختلف بوستان فراوان است. در تنظیم این مجموعه ملاحظه شد که بعضی از بیتها و بعضی از مصراعها به صورت تکرار در دو جای مختلف آمده است از آنجمله :

الف - بیتهایی که هر دو مصراع آنها تکرار شده است

بیت	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
۱ درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن	۲	-	۸۱
۲ دعاگوی این دولتم بنده وار دعاگوی این دولتم بنده وار	۱	۱۰	۹۴
۳ درین باغ سروی نیامد بلند درین باغ سروی نیامد بلند	۸	۱	۳۳
۴ درین باغ سروی نیامد بلند درین باغ سروی نیامد بلند	۹	۸	۲۵۶
۵ نخواهی که باشد دلّت دردمند نخواهی که باشد دلّت دردمند	۹	۵	۲۶۵
۶ نخواهی که باشد دلّت دردمند نخواهی که باشد دلّت دردمند	۱	۱۸	۲۸۱
۷ قضا نقش یوسف جمالی نکرد قضا نقش یوسف جمالی نکرد	۱	۲	۳۷
۸ قضا نقش یوسف جمالی نکرد قضا نقش یوسف جمالی نکرد	۱	۱۸	۷۹
۹ نکو سیرتی بی تکلف برون نکو سیرتی بی تکلف برون	۹	۵	۲۶۶
۱۰ نکو سیرتی بی تکلف برون نکو سیرتی بی تکلف برون	۹	۱۸	۲۸۱
۱۱ به از نیکنامی خراب اندرون به از نیکنامی خراب اندرون	۸	۶	۲۴۸
۱۲ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۵	۱۲	۱۹۱
۱۳ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۵	۱۲	۱۹۲
۱۴ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۹	۱۱	۲۷۴
۱۵ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۹	۱۱	۲۷۴
۱۶ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۵	۱۲	۱۹۲
۱۷ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۵	۱۲	۱۹۱
۱۸ به از نیکنامی خراب اندرون توبره نه‌ای زین قبل واپسی	۸	۶	۲۴۸

بیتهایی که مصراع اول آنها تکرار شده است

بیت	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
۱ چنین گفت بیننده تیز هوش چنین گفت بیننده تیز هوش	۹	۴	۲۶۴
۲ نباید همی شرمّت از خویشتن نیايد همی شرمّت از خویشتن	۴	۵	۱۵۳
۳ شنیدم که میگفت و خون میگریست شنیدم که میگفت و خون میگریست	۷	۱۱	۲۲۰
۴ زنام آوران گوی دولت برند زنام آوران گوی دولت ربود	۹	۱۴	۲۷۷
۵ شنیدم که میگفت و خون میگریست شنیدم که میگفت و خون میگریست	۵	۲	۱۸۴
۶ زنام آوران گوی دولت برند زنام آوران گوی دولت ربود	۶	۸	۲۰۰
۷ زنام آوران گوی دولت برند زنام آوران گوی دولت ربود	۱	۱۸	۷۶
۸ زنام آوران گوی دولت ربود زنام آوران گوی دولت ربود	۲	۱۵	۱۰۰

ج: بیتهایی که مصراع دوم آنها تکرار شده است

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	بیت	
۹۰	۷	۲	براو پارسایی گذر کرد و گفت	۱
۲۸۰	۱۷	۹	براو پارسایی گذر کرد و گفت	
۳۱	۱	۱	بلهو و لعب زندگانی برفت	۲
۲۶۱	۲	۹	بلهو و لعب زندگانی برفت	
۱۲۲	۱	۳	که ایشان پسندیده حق پسند	۳
۱۰۸	۱۹	۲	که ایشان پسندیده حق پسند	
۱۷۶	۲۳	۴	بروید گل و بشکفد نو بهار	۴
۲۶۶	۵	۹	بروید گل و بشکفد نو بهار	
۱۹۰	۱۱	۵	فشاندند بادام و زر بر سرش	۵
۵۷	۱۲	۱	فشاندند در پای و زر بر سرش	
۲۳۹	-	۸	که ننگست نا پاک رفتن بخاک	۶
۲۶۵	۴	۹	که ننگست نا پاک رفتن بخاک	
۱۱۱	۲۱	۲	که ای حلقه در گوش حکمت جهان	۷
۱۶۵	۱۲	۴	که ای حلقه در گوش حکمت جهان	
۷۳	۱۸	۱	که نادان ستم کرد بر خویشتن	۸
۳۵	۱	۱	که نادان کند حیف بر خویشتن	
۵۴	۱۱	۱	عقوبت برو تا قیامت بماند	۹
۶۱	۱۴	۱	که شنعت برو تا قیامت بماند	

و چون در بعضی از نسخ خطی و چاپی بیتهایی آمده است که که عده‌ای از محققین آنها را الحاقی می‌دانند و از سعدی نمی‌دانند با توجه باینکه مقصود ماکشف الایاتی است که همه بیتها (حتی بیتهایی که در بعضی کلمات اختلاف دارد) چه اصلی و چه الحاقی را داشته باشد بنابر این نزدیک به دویست و پنجاه بیت از این نوع علاوه بر متن اصلی در این کتاب آمده است و برای اینکه از بیتهای اصلی شناخته شود در مقابل آنها کلمه «حاشیه» نوشته شده و شماره باب و حکایت نیز داده شده است مثلاً: «گرت در بیابان نباشد چهی -۲-۸- حاشیه» یعنی این مصراع در باب دوم داستان هشتم در حاشیه بعضی از نسخه‌ها آمده است.

من الله التوفیق

برات - زنجانی

کشف الابیات بوستان سعدی
(با در نظر گرفتن حروف اوّل از مصراع اوّل)

مصرع اوّل (بترتیب حرف اوّل)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
(الف)			
ابوبکر سعد آنکه دست نوال	۲	۱۷	۱۰۴
اتابک محمد شه نیکبخت		د	حاشیه
اجل بگسلاند طناب امل	۱	۹	۴۸
اجل چون بخونش بر آورد دست	۵	۸	۱۸۸
اجل ناگهان در کیمنم کشد	۳	۱۷	۱۴۰
اجل ناگهت بگسلاند رکیب	۹	۸	۲۶۹
ادیم زمین سفره عام اوست	د	(دیباچه)	۳
ارادت نداری سعادت مجوی	۴	۱۲	۱۶۵
از آنان نبینم درین عهد کس	۱	۱	۳۲
از آن اهل دل در پی هر کسند	۲	۱۹	۱۰۷
از آن بر ملایک شرف داشتند	۴	۲۰	۱۷۳
از آن بهره ورتر در آفاق نیست	۱		۲۰
از آن بی حمیت بیاید گریخت	۷	۱۷	۲۲۹
از آن پیش حق پایگاهش قوی است	د	(دیباچه)	۱۲
از آن تخم خرما خورد گوسفند	۷	۱۸	۲۳۱
از آن تیره دل مرد صافی درون	۴	۷	۱۵۷
از آن جمله سختی که بر من گذشت	۸	۸	۲۵۶
از آن خاندان خیر بیگانه دان	د	(دیباچه)	۱۵
از آن ره بجائی نیاورده اند	۷	۱۹	۲۳۳
از آن سالها می بماند زرش	۲	۲۰	۱۰۹
از آسایش آنگه خیر داشتی	۱	۱	۲۷
از آن سجده بر آدمی سخت نیست	۸	۱	۲۴۱
از آن شنعت این پند برداشتم	۷	۶	۲۱۵
از آن قطره لولوی لالا کند	د	(دیباچه)	۴
از آنگه که یارم کس خویش خواند	۳	۱	۱۲۱

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ/میرکبیر
از آن مرد دانا دهان دوختست	۷		۲۰۸
از آنم که بر سر نبشتی زپیش	۱۰	۱	۲۸۶
از آن همنشین تا توانی گریز	۷	۱۴	۲۲۲
از ابلیس هرگز نیاید سجود	۲	۲۳	۱۱۴
از و تا هنرها یقینت نشد	۱	۱	۲۸
ازین بوالعجبتر حدیثی شنو	۵	۱	۱۸۳
ازین به نصیحتگری بایدت	۵	۱۲	۱۹۳
ازین به نصیحت نگوید کست	۱	۱۴	۶۵
ازین خاکدان بنده‌ای پاک شد	۴	۲۶	۱۷۸
ازین خفرگی موی کالیده	۴	۹	۱۵۸
ازین دست کو برگ رز میخورد	۵	۳	۱۸۵
ازین دوستان خدا بر سرند	۴	۲۱	۱۸۳
ازین ملک روزی که دل برکند	۱	۱۴	حاشیه
ازین نامورتر محلی مجوی	۴	۲	۱۴۴
ازین نوع طاعت نیاید بکار	۴	۲	۱۴۸
اسیرش نخواهد رهایی زبند	۳		۱۱۶
اشارت کنان این و آن را بدست	۷	۷	۲۱۶
اگر ابلهی مشک را گنده گفت	۴	۲۲	۱۷۴
اگر با پدر جنگ جوید کسی	د	(دیباچه)	۲
اگر باد سرد نفس نگذرد	۸	۷	۲۴۹
اگر باد و برفست و باران و میغ	۸	۲	۲۴۴
اگر باز گردد بصدق و نیاز	۹	۱۵	۲۷۹
اگر بد شنیدن نیاید خوشم	۴	۱۶	۱۶۹
اگر بد کنی چشم نیکی مدار	۱	۱۰	۵۳
اگر بر پری چون ملک ز آسمان	۷	۱۹	۲۳۲
اگر بر جفا پیشه بشتافتی	د	(دیباچه)	۳
اگر بر کناری برفتن بکوش	۱	۱۸	۷۳
اگر بر نخیزد به آن مرده دل	۱	۱۴	حاشیه
اگر بر نگرود بصدق و نیاز	۹	۱۵	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۸۱		۲	اگر بر وجودم نشستگی مگس
۲۸۰	۱۷	۹	اگر بنده دست حاجت بر آر
۲۸۰	۱۶	۹	اگر بنده کوشش کند بنده وار
۱۵		۵	اگر بنده ای سر برین در بنه
۶۹	۱۷	۱	اگر بنده ای بار بر سر برد
۱۰۶	۱۹	۲	اگر بوسه بر خاک مردان زنی
۶۸	۱۶	۱	اگر بینوایی برم ور ستم
۲۰۲	۱۰	۶	اگر پادشاهست و گر پینه دوز
۲۲۴	۱۵	۷	اگر پارسا باشد و خوش سخن
۲۳۴	۱۹	۷	اگر پارسایی سیاحت نکرد
۱۹		۱	اگر پای بندی رضا پیش گیر
۲۰۸		۷	اگر پای در دامن آری چو کوه
۲۶۵	۴	۹	اگر پهلوانی و گر تیغ زن
۷۲	۱۸	۱	اگر پیل زوری و گر شیر چنگ
۲۸۴		۱۰	اگر تاج بخشی سرافرازد
حاشیه	۲	۸	اگر تشنه آیی بسختی مجوی
۲۴۴	۲	۸	اگر تشنه مانی ز سختی مجوش
۲۱۰	۱	۷	اگر تند باشی بیکبار و تیز
۸۶	۳	۲	اگر تنگدستی مرو پیش یار
۸۲		۲	اگر تیغ دورانش انداختست
۱۸		۱	اگر جاده ای بایدت مستقیم
۲۲۳	۱۵	۷	اگر جانب حق نداری نگاه
۲۹۰	۳	۱۰	اگر جرم بخشی بمقدار جود
۱۹۱	۱۱	۵	اگر جز بحق می رود جاده ات
۷۹	۱۸	۱	اگر جز تو داند که عزم تو چیست
۲۰۱	۹	۶	اگر جستم از دست این تیر زن
۷۵	۱۸	۱	اگر چون زنان جست خواهی گریز
۲۷۶	۱۲	۹	اگر حاجتی داری این حلقه گیر
۱۸۹	۱۰	۵	اگر حق پرستی ز درها بست

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
اگر خفیه ده دل بدست آوری	۱	۱۸	۷۸
اگر خود همین صورتی چون طلسم	۴	۱۰	۱۶۱
اگر خوش نخسبد ملک بر سریر	۱	۳	۳۹
اگر در جوانی زدی دست و پای	۹	۲	۲۶۱
اگر در جهان از جهان رسته ایست	۷	۱۹	۲۳۲
اگر در سرای سعادت کسست	۱	۸	۴۶
اگر دشمنی پیش گیرد ستیز	۱	۱۸	۷۷
اگر دعوتم رد کنی ور قبول	۵		۸
اگر دوست بر خود نیاز ردمی	۹	۱۰	۲۷۳
اگر دی نیبچید می گردنش	۸	۲	۲۴۳
اگر راست بود آنچه پنداشتم	۲	۲	۸۵
اگر روی بر خاک پایش نهی	۲	۳	۸۶
اگر زن ندارد سوی مرد گوش	۷	۱۵	۲۲۵
اگر زیر دستی بيفتد چه خاست؟	۵		۱۲
اگر زیر دستی در آید ز پای	۱	۱	۳۵
اگر ژاله هر قطره در شدی	۳	۱	۱۲۲
اگر سایه ای خود برفت از سرش	۲		۸۱
اگر سر فرازی بکیوان برست	۱	۹	۵۱
اگر سر نهد بر خطت سروری	۱	۱۸	۷۸
اگر سیرتم خوب و گر منکرست	۷	۲۰	۲۳۷
اگر شربتی بایدت سودمند	۱	۱۵	۶۶
اگر شکر کردی برین ملک و مال	۱	۸	۴۸
اگر صالح آنجا بدیوار باغ	۴	۱۲	۱۶۴
اگر صلح خواهد عدو سر پیچ	۱	۱۸	۷۲
اگر طالبی کاین زمین طی کنی	۵		۶
اگر عاشقی خواهی آموختن	۳	۱۸	۱۴۱
اگر عاشقی دامن او بگیر	۳	۲	۱۲۴
اگر عاشقی سر مشوی از مرض	۳	۱۸	۱۴۱
اگر عالمی هیبت خود مبر	۷	۲	۲۱۱

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ/میرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۳۵	۱۴	۳	اگر عزّو جا هست و گر ذلّ و قید
حاشیه	۲۳	۲	اگر قیمتی گوهری غم مدار
۷۷	۱۸	۱	اگر کشتی این بندی ریش را
۲۳۳	۱۹	۷	اگر کنج خلوت گزیند کسی
۱۹۰	۱۰	۵	اگر کوتهی پای چو بین مبد
۵۹	۱۳	۱	اگر گنج قارون بدست آوری
حاشیه	۶	۷	اگر گوش دارد خداوند هوش
۶۲	۱۴	۱	اگر مار زاید زن باردار
۳۰	۱	۱	اگر محتسب گردد آنرا غمست
۱۳۶	۱۵	۳	اگر مرد عشقی کم خویش گیر
۲۵۸		۹	اگر مرده مسکین زبان داشتی
۱۴۸	۳	۴	اگر مردی از مردی خود مگوی
حاشیه	۱۱	۹	اگر مرغ دولت ز قیدت بجست
۲۱۲	۳	۷	اگر مشک خالص نداری مگوی
۵۹	۱۳	۱	اگر ملک برجم بماندی و بخت
۱۰۵	۱۸	۲	اگر من بنالیدم از درد خویش
۶۲	۱۴	۱	اگر من نبینم مراو را هلاک
۱۷۶	۲۴	۴	اگر می بترسی ز روز شمار
۱۲۳	۲	۳	اگر میرم امروز در کوی دوست
۲۳۴	۱۹	۷	اگر ناطقی طبل پر یاوه
۵۲	۹	۱	اگر نفع کس در نهاد تو نیست
۲۵۰	۷	۸	اگر نه زبان قصه برداشتی
۱۱۴	۲۳	۲	اگر نیکمردی نماید عسس
۱۹۸	۳	۶	اگر هر چه باشد مرادت خوری
۲۱۲	۳	۷	اگر هست مرد از هنر بهره‌ور
۲۱۰	۲	۷	اگر همچنین سر بخود در برم
۴۱	۵	۱	اگر هوشمند است و گر بیخرد
۸۰		۲	اگر هوشمندی بمعنی گرای
۲۸۰	۱۷	۹	اگر هوشمندی زد اور بخواه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
اگر هوشمندی غم خویش خور	۱	۵	حاشیه
اگر یاری از خویشان دم مزین	۳	۱	۱۲۱
اگر یاری اندک زلزل داند	۱۰	۳	۲۸۹
اگر یکسر موی برتر پریم	۵		۷
الا ای بزرگ مبارک نهاد	۱	۱۸	حاشیه
الا ای خردمند پاکیزه خوی	۵		۱۰
الا ای خردمند بسیار هوش	۹	۲	حاشیه
الا ای که بر خاک ما بگذری	۴	۲۶	۱۷۸
الا ای مقیمان محراب انس	۹	۱۲	۲۷۶
الا تا بغفلت نخفتی که نوم	۱	۱۱	۵۵
الا تا درخت کرم پروری	۱	۵	۴۱
الا تا نیچی سر از عدل و رای	۱		۱۹
الا تا نگرید ، که عرش عظیم	۲		۸۱
الا گر جفاکاری اندیشه کن	۲	۸	۹۱
الا گر طلبکار اهل دلی	۲	۱۹	۱۰۷
الست از ازل همچنانشان بگوش	۳		۱۱۸
امام رسل پیشوای سبیل	۵		۶
امیدست از آنانکه طاعت کنند	۱۰		۲۸۵
امیدی که دارم بفضل خداست	۲	۳	حاشیه
امیر ختن جامه از حریر	۶	۷	حاشیه
امیر عدو بند کشور گشای	۴	۲۳	۱۷۵
امین باید از داور اندیشناک	۱		۲۲
امین و بد اندیش طشتند و مور	۱	۱	۲۶
(ب)			
بابی فرو رفت نزدیک بام	۳	۱۵	۱۳۵
باخر ز تمکین الله و بس	۳	۱۳	۱۳۴
باخر ز وسواس خاطر پریش	۲	۵	۱۸۵
باخر سر ناامیدی بتافت	۵	۵	۸۸
باخر نمااند این حکایت نهفت	۷	۱۰	۲۱۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
باآخر ندیدی که بر باد رفت	۱	۱۲	۵۷
بآرام دل خفتگان درینه	۸	۳	۲۴۷
بآزاد مردی ستودش کسی	۲	۳	حاشیه
بآزار فرمان مده بر رهی	۲	۸	۹۱
باحسانی آسوده کردن دلی	۲	۵	۸۸
باخلاق با هر که بینی بساز	۴	۵	۱۵۵
باخلاق نرمی مکن با درشت	۴	۱۰	۱۶۰
باسبان تازی و مردان مرد	۱	۱۸	۷۲
بامرش وجود از عدم نقش بست	د		۵
بامید بیشی نداد و نخورد	۱	۹	۴۹
بامید ما کلبه اینجا گرفت	۲	۴	۸۷
باندازه بود با نمود	۵	۱۰	۱۸۹
باندازه خور زاد اگر مردمی	۶		۱۹۵
باندیشه لختی فرو رفت پیر	۹	۶	۲۶۷
بانعام خود دانه داد نه گاه	۸	۱	۲۴۲
بایام تا بر نیاید بسی	۱	۱	۲۶
بایثار مردان سبق برده اند	۲	۱۳	۹۸
بیاد آتش تیز برتر شود	۳	۱۷	۱۴۰
بیازار گندم فروشان گرای	۲	۴	۸۷
بیازو توانا نباشد سپاه	۱	۱۸	۷۹
بیازیچه مشغول مردم شدم	۹	۱۲	۲۷۵
بیازی نگفت این سخن با یزید	۵	۱۲	۱۹۳
بیانگ دهل خواجه بیدار گشت	۸	۲	۲۴۵
بیانگ دهل خواجه بیدار گشت	۱	۶	۴۴
بیلا صنوبر بدیدن چو حور	۱	۱	۳۰
بیایدت عذر خطا خواستن	۱	۱۲	۵۶
بیاید چنین دشمنی دوست داشت	۳	۱۴	۱۳۵
بیاید نهان جنگ را ساختن	۱	۱۸	۷۶
بیاید هوس کردن از سر بدر	۹	۲	۲۶۱

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۲۳	۲	۳	بیخشای بر من که هرچ او کند
۹۵	۱۰	۲	بیخش ای پسر کادمیزاده صید
۸۷	۴	۲	بیخشای کانان که مرد حقند
۲۰۴	۱۲	۶	بیخسندگی کوش کاب روان
۱۰۳	۱۶	۲	بیخشود آن قوم و دیگر عطا
۱۰۵	۱۸	۲	بیخشود بر حال مسکین مرد
۱۸۶	۵	۵	بیدبختی و نیک بختی قلم
۲۱۷	۷	۷	بیدگفتن خلق چون دم زدی
۲۲۵	۱۵	۷	ببرد از پریچهرة زشتخوی
۱۶۰	۱۰	۴	ببر فاب رحمت مکن بر خسیس
۱۱۴	۲۳	۲	بیند ای پسر دجله در آب کاست
۲۴۹	۷	۸	بیند ای مسلمان بشکرانه دست
۱۰۸	۱۹	۲	بیوسی گرت عقل و تدبیر هست
۱۷۸	۲۶	۴	بیچارگی تن فراخاک داد
۹۰	۷	۲	بیچارگی راه زندان گرفت
۱۴۷	۳	۴	بیچارگی هر که آمد برم
۳۵	۱	۱	بیبرحمی از بیخ و بارش مکن
۱۱۷		۳	بیبداریش فتنه بر خدو خال
۱۹۹	۵	۶	بیبی رغبتی شهوت انگیختن
۲۴۱	۱	۸	بین تا یک انگشت از چند پند
۱۳۴	۱۲	۳	بین کاتشی کرمک خاکزاد
۲۸۵		۱۰	بپاکان کز آلاشم دوردار
۲۲۷	۱۶	۷	بپایان رسد کیسه سیم و زر
۲۸۷	۲	۱۰	بپای بت اندر بامید خیر
۶		د	بپای طلب ره بدانجا بری
۱۷۱	۱۹	۴	بپایش در افتاد و پوزش نمود
۱۸۴	۲	۵	بپرخاش جستن چو بهرام گور
۱۷۷	۲۶	۴	بپرسید از و عارفی در نهفت
۹۳	۹	۲	بپرسید سالار فرخنده خوی

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
پرسید کاین قلّه را نام چیست	۷	۱۸	۲۳۰
پرسید کای مجلس آرای مرد	۲	۲۲	۱۱۲
پیشش در آور که مردان مست	۷	۷	۲۱۶
پیرویزن معرفت بیخته	۱	۱۵	۶۶
پینجاه تیر خدنگش بزد	۵	۲	۱۸۴
پندار نتوان سخن گفت زود	۱	۱	۲۷
پوشانش از چشم بیگانه روی	۷	۱۵	۲۲۶
پوشیدن ستر درویش کوش	۲		۸۰
پوشید و بوسید دست و زمین	۶	۷	حاشیه
پیچید کاول ز بیم و امید	۳	۱۲	حاشیه
پیران پشت از عبادت دوتا	۱۰		۲۸۵
پیرکهن بر ببخشد جوان	۸	۲	۲۴۵
پیکار دشمن دلیران فرست	۱	۱۸	۷۴
بتابد بسی ماه و پروین و هور	۱	۱۲	۵۸
بتا جور دشمن بدرّش پوست	۹	۱۰	۲۷۳
بتاریکی از پی فراز آمدش	۴	۱۷	۱۶۹
بتازید و من در پیش تاختم	۸	۸	۲۵۵
بتا همچنین زندگانی کنم	۳	۷	حاشیه
بتدبیر دستور دانشورش	۱	۱	۳۲
بتدبیر جنگ بد اندیش کوش	۱	۱۸	۷۹
بتدبیر رستم در آید ببند	۱	۱۸	۷۱
بترت سپردنش از تاجگاه	۱	۱۳	۵۹
بترس از گناهان خویش این نفس	۹	۱۵	۲۷۹
بتسلیم سر در گریبان برند	۳	۱۵	۱۳۷
بتشنیع و دشنام و آشوب و زجر	۷	۶	۲۱۴
بتقلید کافر شدم روز چند	۸	۸	۲۵۴
بتکبیر مردان شمشیر زن	۱۰		۲۸۵
بتک را یکی بوسه دادم بدست	۸	۸	۲۵۴
بتک ژاله میریخت بر کوه و دشت	۲	۱۴	۹۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بتلیس ابلیس در چاه رفت	۲	۵	۸۸
بتندی سبک دست بردن بتیغ	۱	۱	۳۲
بتنگی بریز اندت روی رنگ	۶	۳	۱۹۸
بتنها نداند شدن طفل خرد	۹	۱۲	۲۷۵
بتنها ندانست روی و رهی	۱	۱۴	۶۰
بتنها یکی در بیابان چو بید	۲	۱	۸۲
بتهدید اگر برکشد تیغ حکم	د		۳
بتی چون برآرد مهمات کس	۱۰	۲	۲۸۸
بتی داشت بانوی مصر از رخام	۹	۱۵	۲۷۸
بتی دیدم از عاج در سومنات	۸	۸	۲۵۱
بتیر و سنان موی بشکافیم	۵	۱	۱۸۳
بتیغ از غرض بر نگیرند چنگ	۳	۱	۱۲۲
بجان آید از دست طعنه زنان	۷	۱۹	۲۳۴
بجان گفت باید نفس بر نفس	۸	۲	۲۴۴
بجای آور ای خام شکر خدای	۸	۵	۲۴۷
بجای بزرگان دلیری مکن	۴	۴	۱۴۹
بجائی رسد کار سر دیر و زود	۹	۷	۲۶۹
بجائی که دهشت خورند انبیا	۹	۹	۲۷۱
بجرمی گرفت آسمان ناگهش	۲	۲۱	۱۱۰
بجز سنگدل ناکند معده تنگ	۱	۸	۴۶
بچابکتر از خود مینداز تیر	۸	۸	۲۵۶
بچرخ اندر آیند دولاب وار	۳	۱۵	۱۳۷
بچشم اندرش قدر چیزی نبود	۲	۷	۸۹
بچشم سیاست درو بنگریست	۲	۱۸	حاشیه
بچشم کسان در نیاید کسی	۴	۲۳	۱۷۶
بچندانکه در دست افتد بساز	۴	۱۷	۱۷۰
بچنگ آر و با دیگران نوش کن	۲	۱۲	۹۷
بچهر آفتابی بتن گلبنی	۱	۱۵	۶۵
بحال دل خستگان درنگر	۲		۸۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
بحالی شوی باز در قعر گور	۸	۱	۲۴۱
بحبل ستایش فرا چه مشو	۴	۱۶	۱۶۹
بحقّت که چشمم ز باطل بدوز	۱۰	۱	۲۸۷
بحقّش که تا حق جمالم نمود	۳	۱	۱۲۱
بحقّش که گردیده بر تیغ و کارد	۸	۷	۲۵۰
بحکمت زبان داد و گوش آفرید	۸	۷	۲۵۰
بحکم نظر در به افتاد خویش	۱	۹	۴۸
بحمدالله ار چه زربش ایمنم	۱	۷	حاشیه
بحمدالله این سیرت و راه راست	۱	۳	۳۹
بخاطر درم هرگز این ظن نرفت	۱	۱	۲۹
بخاک اندر افتاد و بر پای جست	۲	۱۵	۱۰۱
بخاک اندرش عقد بگسیخته	۱	۱۷	۶۹
بخايندش از کینه دندان بزهر	۷	۱۹	۲۳۴
بخدمت منه دست بر کفش من	۲	۱۳	۹۸
بخدمت میان بست و بازو گشاد	۲	۸	۹۱
بخدمت نهادند سر بر زمین	۱	۱۴	۶۲
بخردان مفرمای کار درشت	۱	۱۸	۷۵
بخرده توان آتش افروختن	۱	۱	۲۸
بخردی بخورد از بزرگان قفا	۷	۱۶	۲۲۸
بخردی درش زجر و تعلیم کن	۷	۱۶	۲۲۷
بخردی درم زور سر پنجه بود	۱	۱۱	۵۵
بخسبند خوش روستائی و جفت	۶	۱۰	۲۰۲
بخشم از ملک بنده سر بتافت	۴	۱۴	۱۶۶
بخصمان بندی فرستاد مرد	۲	۷	۸۹
بخلق و فریبش گریبان کشید	۲	۱۹	۱۰۶
بخندید برنا که حاتم منم	۲	۱۵	۱۰۱
بخندید دزد تبه رای و گفت	۸	۴	حاشیه
بخندید دهقان روشن ضمیر	۱	۱۴	حاشیه
بخندید صاحب دلی نیکخوی	۴	۱۱	۱۶۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بخندید کای بلبل خوش نفس	۷	۴	۲۱۲
بخندید کای ترک دانا خموش	۱	۱۴	حاشیه
بخندید کاین قلعه‌ای خرّمست	۱	۱۳	۵۹
بخندید کاول ز بیم و امید	۳	۱۳	۱۳۴
بخندید کز روز جنگ تتر	۵	۱	۱۸۲
بخندید کو طّن بیهوده برد	۱	۱۶	۶۷
بخندید مرد سخنگوی و گفت	۱	۱	۳۱
بخندید و بگریست مرد خدای	۱	۱۱	۵۳
بخندید و گفتا بصد گو سفند	۳	۸	۱۲۹
بخندید و گفتا عنان بر میبچ	۳	۱	۱۲۰
بخندید و گفت ای پسر جور نیست	۲	۹	۹۳
بخندید و گفت ای دلارام جفت	۴	۱۰	۱۶۱
بخواب اندرش دید و پرسید حال	۵	۱۲	۱۹۱
بخوابش کسی دید چون درگذشت	۴	۲۵	۱۷۷
بخواری براندش چو بیگانه دید	۲	۱	۸۳
بخوان تا بخواند دعایی برین	۱	۱۲	۵۵
بخواه و مدار از کس ای خواجه باک	۶	۸	۲۰۰
بخواهم بکنج عبادت نشست	۱	۴	۴۰
بخود سر فرو برده همچون صدف	۳	۱	۱۲۲
بخور تا توانی بیازوی خویش	۲	۱۲	۹۷
بخوردم یکی مشّت زورآوران	۱	۱۱	۵۵
بخور مردم آزار را خون و مال	۲	۲۲	۱۱۳
بخور هر چه آید ز دست حبیب	۳	۱۴	۱۳۵
بخوشید سر چشمه‌های قدیم	۱	۷	۴۴
بخون تشنه جلاد نامهربان	۴	۱۴	۱۶۶
بخونش فرو برده دندان چو نیش	۸		۲۴۰
بخون عزیزان فرو برده چنگ	۱	۱۵	۶۵
بخیل توانگر بدینار و سیم	۲	۲۰	۱۰۹
بخیمه درون مرد شمشیر زن	۱	۱۸	۷۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بدار ای خداوند زورق بر آب	۸	۳	۲۴۶
بدارای فرومایه زین خشت دست	۹	۶	۲۶۷
بدارید چندی کف از دامنش	۲	۷	۸۹
بد انجام رفت و بد اندیشه کرد	۱	۸	۴۸
بد اندر حق مردم نیک و بد	۷	۷	۲۱۶
بد اندیش بر خرده چون دست یافت	۱	۱	۲۸
بد اندیش تست آن و خوانخوار خلق	۱		۲۰
بد اندیش خلق از حق آگاه نیست	۷	۱۹	۲۳۳
بد اندیش را جاه و فرصت مده	۲	۲۳	۱۱۴
بد اندیش را زجر و تأدیب کرد	۷	۱۵	۲۲۴
بد اندیش را لفظ شیرین مبین	۱	۱۸	۷۸
بد اندیش مردم بجز بد ندید	۱	۱۰	۵۲
بد اندیش ویرا درون شاد گشت	۹	۷	۲۶۷
بدان را نوازش کن ای نیکمرد	۲	۱۱	۹۶
بدان زهره دستت زدم در رکاب	۳	۱	۱۲۰
بدانست پیغمبر نیک فال	۲	۱	۸۳
بدانست روزی پسر در کمین	۲	۲۰	۱۰۹
بدانش بزرگ و بهمت بلند	۱		۱۴
بدان کی ستوده شود پادشاه	۱	۱۴	۶۴
بدان ماند اندرز شوریده حال	۳	۱۷	۱۳۹
بدان ماند این قامت خفته ام	۹	۲	۲۶۱
بدانم که دروی شکوه مهیست	۲	۱۴	۹۹
بدانم که دستی که برداشتم	۸	۸	۲۵۶
بدانی که غله برداشتن	۱	۵	۴۲
بدار و خروش ای خداوند هوش	۵	۶	۱۸۶
بدختر چه خوش گفت بانوی ده	۲	۳	۸۶
بدخمه در آمد پس از چند روز	۹	۵	۲۶۵
بدر جست از آشوب دزد دغل	۴	۱۷	۱۷۰
بدرد چو گل جامه از دست خار	۲	۱۹	۱۰۸

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۶		د	بدرد یقین پرده‌های خیال
۲۷۱	۹	۹	بدر کرد ناگه یکی مشتری
۱۸۲	۱	۵	بدر کرده گیتی غرور از سرش
۱۷۵	۲۳	۴	بدر کردی از بارگه حاجبش
۱۵		د	بدرگاه فرمانده ذوالجلال
۴		د	بدرگاه لطف و بزرگیش بر
۲۰۴	۱۲	۶	بدر میکنند آبگینه ز سنگ
حاشیه	۲۳	۲	بدر می‌کنند آبگینه ز سنگ
۶۷	۱۶	۱	بدر وازه مرگ چون در شویم
۱۴۱	۱۸	۳	بدریا مرو گفتمت زینهار
۱۲۱	۱	۳	بدریا نخواهد شدن بط غریق
۲۲۱	۱۳	۷	بدرزید بقال ازو نیمدانگ
۶۴	۱۴	۱	بدستان خود بنداز و بر گرفت
۱۵۹	۹	۴	بدست این پسر طبع و خویش و لیک
۸۶	۳	۲	بدست تهی بر نیاید امید
۲۴۴	۲	۸	بدست خودت چشم و ابرو نگاشت
۱۴		۱	بدست کرم آب دریا ببرد
۸۷	۳	۲	بدستم نیفتاده مال پدر
۹۹	۱۴	۲	بدستور دانا چنین گفت شاه
۱۵۰	۴	۴	بدست و زبان منع کردش که دور
۱۸۰	۱	۵	بدعوی چنان ناوک انداختی
۸۷	۴	۲	بدلداری آن مرد صاحب نیاز
۸۲	۱	۲	بدلداریش مرحبائی بگفت
۱۷۰	۱۷	۴	بدلداری و چاپلوسی و فن
۱۹۱	۱۱	۵	بدل گفت اگر لقمه چندی خورم
۱۶۷	۱۵	۴	بدل گفت کوی سگ اینجا چراست
۹		د	بدل گفتم از مصر قند آورند
۲۸۱	۱۸	۹	بدل گفتم ای ننگ مردان بمیر
۷۳	۱۸	۱	بدنبال غارت نراند سپاه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بدنباله راستان کج مرو	۱	۹	۵۱
بدندان گزید از تعجب یدین	۴	۴	۱۵۱
بدنیا توان آخرت یافتن	۲	۳	۸۶
بدنیا توانی که عقبی خری	۲	۳	۸۷
بدورانش از کس نیاززد کس	۱	۴	۳۹
بدوزخ برد مدبری را گناه	۷	۹	۲۱۸
بدوزخ برد مرد را خوی زشت	۴	۶	۱۵۶
بدو گفت دست از جهان در گسل	۹	۲	حاشیه
بدو گفت سالار بیت الحرام	د	-	۷
بدو گفت شیدای شوریده سر	۴	۱۸	۱۷۱
بدو گفت کای دلبر پیچ پیچ	۳	۹	حاشیه
بدو گفت کای شاه باداد و هوش	۲	۱۵	حاشیه
بدو گفت کاین خانه کیست پس؟	۳	۳	۱۲۴
بدو گفتم آخر ترا باک نیست	۱	۷	۴۵
بدو گفتم ای سرور شیرگیر	۵	۱	۱۸۲
بدو گفتم این ریسمانست و بند	۲	۱۱	۹۵
بدو گفت مأمون که ای ماهروی	۱	۱۵	حاشیه
بدو گفتم ای یار آشفته هوش	۷	۷	۲۱۷
بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی	۱	۷	۴۵
بدو گفت نابالغی کای عجب	۳	۲	۱۲۳
بدولت کسانی سرافراختند	۴	۱۰	۱۶۱
بدو نیک را بذل کن سیم و زر	۲	۲	۸۵
بدو نیک مردم چو می بگذرند	۱		۲۰
بدهقان نادان چه خوش گفت زن	۷	۱	۲۰۹
بدیباچه بر اشک یاقوت فام	۳	۴	۱۲۶
بدیدار شیخ آمدی گاهگاه	۱	۶	۴۳
بدیدار مسکین آشفته حال	۲	۹	۹۳
بدیدار وی در سپاهان شدم	۵	۱	۱۸۱
بدی در قفا عیب من کرد و خفت	۴	۱	۱۶۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بدی را بدی سهل باشد جزا	۲	۱۸	۱۰۵
بدی را نگه کن که بهتر کسست	۱۰		۲۸۵
بدیع آیدم صورتش در نظر	۸	۸	۲۵۲
بدیعی که شخص آفریند ز گل	۸		۲۳۹
بدیناری از پشت راندم نشاط	۶	۵	۱۹۹
بدین ای فرومایه دنیا مخر	۶		۱۹۵
بدین پنجروز اقامت مناز	۱	۵	۴۱
بدین شیوه مرد سخنگوی چست	۴	۴	۱۵۱
بدین عقل و همت نخوانم کست	۴	۴	۱۵۱
بذو النون خبر داد از ایشان کسی	۴	۲۶	۱۷۷
بر آر از گریبان غفلت سرت	۹	۱۳	۲۷۷
بر آرد تهی دستهای نیاز	۱۰		۲۸۳
بر آسود درویش روشن نهاد	۲	۱۹	۱۰۶
بر آشفست بر وی که کوری مگر؟	۴	۲۴	۱۷۶
بر آشفست دانا که این گریه چیست	۱	۵	حاشیه
بر آشفست عابد که خاموش باش	۲	۲	۸۵
بر آشفست کای پای بند ضلال	۱۰	۲	۲۸۸
بر آفاق اگر سر بسر پادشاست	۱	۱	۳۴
بر آمد خروش از هوادارچست	۶	۱۳	۲۰۵
بر آمد ز سودای من سرخ روی	۷	۲۰	۲۳۶
بر آمد طنین مگس بامداد	۴	۱۶	۱۶۸
بر آمد همی بانگ شادی چو رعد	۱	۹	۴۹
بر آمد یکی سهمگن باد و گرد	۹	۸	۲۶۹
بر آن باش تا هر چه نیت کنی	۱		۱۹
بر آن بنده حق نیکوئی خواستست	۷	۱۵	۴۵
بر آن صد هزار آفرین کاین بگفت	۴	۴	۱۵۲
بر آن عرصه بر اسب دیدند شاه	۱	۱۴	۶۲
بر آنان که شد سرّ حق آشکار	۶		۱۹۴
بر آن حمل کردند یاران و پیر	۴	۱	۱۴۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند	۹	۱۸	۲۸۲
بر آن مرد کندست دندان یوز	۲	۱۱	۹۶
بر آورد پیر دلاور زبان	۲	۲۲	۱۱۱
بر آورد زاری که سلطان بمرد	۲	۲۱	۱۱۰
بر آورد سر از دلیری و گفت	۱	۱۴	حاشیه
بر آورد سر سالخورد از نهفت	۹	۱	۲۵۹
بر آورد سر مرد بسیار دان	۱	۱	۲۹
بر آورد صافی دل صوف پوش	۵	۷	۱۸۷
بر آوردم از هول و دهشت خروش	۹	۱۲	۲۷۵
بر آورد مرد جهاننیده دست	۴	۵	۱۵۳
بر آوردن کام امیدوار	۱		۲۳
بر آورده مردم ز بیرون خروش	۱۰	۳	۲۸۹
برابر وی عابد فریش خضاب	۱	۱۵	۶۵
بر احوال نابوده علمش بصیر	د		۴
برادر ز کار بدان شرم‌دار	۹	۹	۲۷۱
بر از شاخ طویی کسی بر نداشت	۴	۱۲	۱۶۵
بران از دو سر چشمه دیده جوی	۹	۸	۲۷۰
بر انداخت بیچاره چندان عرق	۷	۱۹	۲۳۱
بر انداختم نقد عمر عزیز	۴	۳	۱۴۶
بر انداختم بیخشان از بهشت	۱	۱	حاشیه
بر انداز بیخی که خار آورد	۲	۲۲	۱۱۳
بر اندیش از آن بنده پرگناه	۹	۱۵	۲۷۹
بر اندیش از افتان و خیزان تب	۸	۲	۲۴۵
بر انگیختم گرد هیجا چو دود	۵	۱	۱۸۲
بر اوج فلک چون پرد جزه باز	۶		۱۹۵
براه تکلف مرو سعدیا	د		۱۵
برای از بزرگان مهش دید و بیش	۱	۱	۲۶
برای جهانندگان کار کن	۱	۱۸	۷۴
برایشان ببارید باران جود	۴	۱۲	۱۶۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بر پنبه آتش نشاید فروخت	۷	۱۶	۲۲۷
برحمت بکن آتش از دیده پاک	۲		۸۱
برد بر دل از جور غم بارها	۱	۱	۲۵
برد بوستانبان بایوان شاه	۸	۷	۲۵۱
برد هر کسی بار در خورد زور	۲	۸	۹۱
برست آنکه در عهد طفلی بمرد	۴	۳	۱۴۶
برش تنگدستی دو حرفی نوشت	۲	۷	۸۹
برغبت بکش بار هر جاهلی	۲	۱۹	۱۰۸
برفت آن زمین را دو قسمت نهاد	۱	۹	۴۸
برفت از من آن روزهای عزیز	۱	۱	۳۲
برفتم مبادا که از شرّ من	۴	۲۶	۱۷۸
برفتند و گفتند و آمد فقیر	۱	۱۲	۵۶
برفتند و هر کس درود آنچه کشت	۹	۸	۲۷۰
برفق از چنان سهمگن جایگاه	۴	۱۴	۱۶۷
برکوشیار آمد از راه دور	۴	۱۳	۱۶۶
بر مرد هشیار دنیا خست	۱	۱۳	۵۹
برنجم ز خصمان اگر بر طپند	۷	۱۹	۲۳۲
برنجید چون تنگ ترکان شنید	۷	۱۸	۲۳۰
برنجید و پس با دل خویش گفت	۱	۱۲	۵۶
برنداز برای دلی بارها	۲	۱۹	۱۰۷
برنداز جهان با خود اصحاب رای	۲	۳	۸۷
بر نیک محضر فرستاد کس	۴	۵	۱۵۳
بر نیک مردی فرستاد کس	۶	۱۲	۲۰۳
برو آب گرم از لب جوی خور	۴	۶	۱۵۶
برو اندرونی بدست آر پاک	۶	۴	۱۹۹
برو پاس درویش محتاج دار	۱		۱۸
برو پنج نوبت بزن بردرت	۷	۱۵	۲۲۴
برو تا ز خوانت نصیبی دهند	۲	۶	۸۸
برو جان بابا در اخلاص پیچ	۵	۱۰	۱۹۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
برو خواجه کوتاه کن دست از	۶	۲	۱۹۷
برو خوشه چین باش سعدی صفت	۹	۱۲	۲۷۶
برو دوستی گیر با دشمنش	۱	۱۸	۷۷
بروز اجل نیزه جوشن درد	۵	۲	۱۸۴
بروز ان مقام شنیعش بیار	۷	۷	۲۱۵
بروز همایون و سال سعید	د		۱۰
برو زین سپس گو سر خویش گیر	۴	۱۰	۱۶۰
برو سعدیا دست و دفتر بشوی	۸	۲	۲۴۵
برو شکر کن چون بحر برنه ای	۸	۶	۲۴۸
برو شکر کن چون بنعمت دری	۸	۷	۲۴۸
برو شکر یزدان کن ای تنگدست	۸	۴	۲۴۷
برو شیر درنده باش ای دغل	۲	۱۲	۹۶
برو گفت دست از جهان در گسل	۹	۲	۲۶۱
برو علم یک ذره پوشیده نیست	د		۴
برو مند دارش درخت امید	د		۱۵
برون آمد از طاق و دستار خویش	۴	۴	۱۵۰
برون آید از زیر ابر آفتاب	۶	۱۳	۲۰۶
برون بینم اوصاف شاه از حساب	د		۱۳
برون تاخت خواهنده خیره روی	۴	۱۱	۱۶۱
برون رفتم از جامه در دم چو سیر	۷	۶	حاشیه
برون رفت و هر جانی بنگرید	۲	۱	۸۲
بروی من این در کسی کرد باز	۲	۱۹	۱۰۶
بروی و ریا خرقه سهلست دوخت	۵	۱۲	۱۹۲
بره بر یکی پیشم آمد جوان	۲	۱۱	۹۵
بره بر یکی دگه دیدم بلند	۹	۱۶	۲۷۹
بره بر یکی دختر خانه بود	۹	۸	۲۶۹
بره خفتگان تا بر آرند سر	۹	۳	۲۶۳
برهن ز شادی بر افروخت روی	۸	۸	۲۵۲
برهن شد از روی من شرمسار	۸	۸	۲۵۵

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۴۷	۵	۸	برهنه تنی یک درم وام کرد
۲۱۵	۶	۷	برهنه دوان رفتم از پیش زن
۴۹	۹	۱	بریدند از آنها خرید و فروخت
۳		د	بری ذاتش از تهمت ضدّ و جنس
۱۴۸	۳	۴	برین آستان عجز و مسکینیت
۳۰	۱	۱	برینت بگویم حدیثی درست
۴۴	۶	۱	برینت بگویم یکی سرگذشت
۳۵	۱	۱	برین چشمه چون مابسی دم زدند
۲۶۹	۸	۹	برین خاک چندان صبا بگذرد
۱۲۶	۴	۳	برین در دعای تو مقبول نیست
۲۵۲	۸	۸	برین گفتم آن دوست دشمن گرفت
۱۷۰	۱۷	۴	برین هر دو خصلت غلام توام
۱۰۳	۱۶	۲	بزاری بشمشیر زن گفت زن
۲۸۸	۲	۱۰	بزاری در خدمتش بارها
۸۷	۴	۲	بزاری وقتی زنی پیش شوی
۱۳۳	۱۲	۳	بزرگان از آن دهشت آلوده‌اند
۲۰۶	۱۳	۶	بزرگان چو خور در حجاب اوفتند
۵۰	۹	۱	بزرگان روشن دل نیکبخت
۶۳	۱۴	۱	بزرگان نشستند و خوان خواستند
۱۹۳	۱۲	۵	بزرگان فراغ از نظر داشتند
۴۰	۴	۱	بزرگان که نقد صفا داشتند
۲۱		۱	بزرگان مسافر بجان پرورند
۱۴۴	۲	۴	بزرگان نکردند در خود نگاه
۴۲	۶	۱	بزرگان نهادند سر بردرش
۴۸	۸	۱	بزرگی از او دان و منت شناس
۱۴۴	۲	۴	بزرگی بناموس و گفتار نیست
۵۴	۱۱	۱	بزرگی در آن فکرت آنشب بخت
حاشیه	۱۴	۱	بزرگی در این خرده بروی گرفت
۸۱		۲	بزرگی رساند بمحتاج خیر

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بزرگی زبان آوری کاردان	۱	۱۳	۵۹
بزرگی کز و نام نیکو نماند	۱	۵	۴۱
بزرگی که خود را بخردی شمرد	۴	۲۶	۱۷۸
بزرگیش بخشید و فرماندهی	۱	۱۴	۶۴
بزرگیش سر در تباهی نهاد	۲	۹	۹۲
بزرگی و عفو و کرم پیشه کن	۱	۱۱	۵۴
بزرگی هنرمند آفاق بود	۴	۹	۱۵۸
بزدان فرستادش از بارگاه	۱	۱۶	۶۶
بزدان قاضی گرفتار به	۷	۱۵	۲۲۵
بزهده و ورع کوش و صدق و صفا	۴	۳	۱۴۸
بزیر آمد از غرفه خلوت نشین	۴	۳	۱۴۶
بسا اهل دولت بیازی نشست	۱	۱۸	۷۶
بسی ایستاده در آمد زپای	۴	۲	۱۴۴
بسا تلخ عیششان تلخی چشان	۲	۱۹	۱۰۸
بسا تلخ عیششان و سختی کشان	۲	۱۹	حاشیه
بسا چاره دانا بسختی بمرد	۵	۵	۱۸۶
بسا روزگارا که سختی برد	۷	۱۶	۲۲۷
بسا زورمندا که افتاد سخت	۲	۸	۹۲
بسا عقل زور آور چیر دست	۳	۶	۱۲۸
بسا کس بروز آیت صلح خواند	۱	۱۸	۷۶
بسا کس که پیش تو معذور نیست	۱	۱۴	حاشیه
بسالی توان خرمن اندوختن	۲	۳	۸۵
بسالی ز جور و جگر خون کنم	۴	۱۹	۱۷۲
بسالی سرایی پرداخت او	۴	۱۹	حاشیه
بسالی که در بحر کشتی گرفت	۱	۱۴	۶۱
بسالی نیامد ز دل بر دهان	۷	۱	حاشیه
بسا مفلس بینوا سیر شد	۲	۹	۹۴
بسا نام نیکوی پنجاه سال	۱	۱	۳۴
بسیابه دندان پیشین بمال	۷	۱۱	۲۱۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / میرکبیر
بسبزه کجا تازه گردد دلم	۹	۲	۲۶۱
بسختی بکشت این نمد بستم	۹	۶	۲۶۶
بسختی بنه گفتش ای خواجه دل	۷	۱۶	۲۲۷
بسختی و سستی بر این بگذرد	۱	۸	۴۸
بسر برده ایام بیحاصلی	۴	۳	۱۴۵
بسر پنجگی کس نبردست گوی	۸		۲۳۹
بسر وقتشان خلق ره کی برند	۳		۱۱۶
بسر هنگ دیوان نگه کرد تیز	۱	۱۱	۵۳
بسر هنگ سلطان چنین گفت زن	۲	۶	۸۸
بسمع رضا مشنو ایدای کس	۱		۲۴
بسندان دلی روی درهم مکش	۹	۱۵	۲۸۷
بسنگ اجل ناگهش بشکنید	۲	۲۰	۱۱۰
بسودا چنان بروی افشاند دست	۱	۱۱	حاشیه
بسودای جانان ز جان مشغول	۳		۱۱۷
بسوزاندم هر شبی آتشش	۳	۲	۱۲۳
بسوزم که یار پسندیده اوست	۳	۱۷	۱۳۹
بسوگند گفتن که زر مغربست	۷	۳	۲۱۲
بسوگند و عهد استوارش مدار	۱	۱۸	۷۸
بسی بر سر خلق پاینده دار	د		۱۵
بسی پای دارای درخت هنر	۲	۲۲	۱۱۲
بسی بر سرش داد و بر دیده بوس	۴	۱۴	۱۶۷
بسی بر نیاید که بنیاد خود	۱		۲۰
بسی بر نیاید که خاکش خورد	۴	۲۶	۱۷۸
بسی تیر و دیمه و اردیبهشت	۹	۵	۲۶۶
بسی جهد کردم که فرزند من	۱	۵	۴۰
بسی چون تو گردیدم اندر بلاد	۸	۸	حاشیه
بسیچ سفر کردم اندر نفس	۹	۱۶	۲۷۹
بسی چون تو گردیدم اندر سفر	۸	۸	۲۵۳
بسی در قفای هزیمت مران	۱	۱۸	۷۳

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۰۵	۱۳	۶	بسی دیده شاهان و دوران و امر
۱۵۶	۶	۴	بسی گشت فریاد خوان پیش و پس
۲۷۲	۹	۹	بسیم سیه تا چه خواهی خرید
۲۲۷	۱۶	۷	بشب سنگ بالایی ای خانه سوز
۲۸۰	۱۷	۹	بشب گر بردی بر شحنه سوز
۳۸	۳	۱	بشب گفתי از جرم گیتی فروز
حاشیه	۱۳	۷	بشب هستم از فعل خود خوفناک
۱۱۳	۲۳	۲	بشد مرد نادان پس کار خویش
۲۲۳	۱۵	۷	بشرطی که چون شاه گردن فراز
۵		د	بشر ماورای جلالش نیافت
۲۵	۱	۱	بشستند خدمتگزاران شاه
۲۴۸	۶	۸	بشکرانه گفتا بسر بیستم
۲۶۳	۳	۹	بشهر قیامت مرو تنگدست
۲۴	۱	۱	بشهری در آمد ز دریا کنار
۱۳۴	۱۴	۳	بشهری دراز شام غوغا فتاد
۲۰۳	۱۲	۶	بشیخی در آن بقعه کشور گذاشت
۱۵۵	۵	۴	بشیرین زبانی توان برد گوی
۱۹۹	۶	۶	بصا حبلی گفت در کنج ده
۴۲	۶	۱	بصبرش در آن کنج تاریک جای
۲۶۷	۶	۹	بصحرا بر آمد سراز عشوه مست
۱۱۷		۳	بصدقش چنان سر نهی در قدم
۴۰	۴	۱	بصدق و ارادت میان بسته دار
۲۴۲	۱	۸	بصر در سرو رای و فکر تمیز
۲۸۱	۱۸	۹	بصنعا درم طفلی اندر گذشت
۱۵۰	۴	۴	بصورت کسانی که مردم و شند
۱۸۳	۱	۵	بصید هژبران پر خاش ساز
۲۵۸		۹	بضاعت بچندانکه آری بری
۲۹۱	۳	۱۰	بضاعت نیاوردم الا امید
۲۸۵		۱۰	بطاعات پیران آراسته

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بطاعت بنه چهره بر آستان	د		۱۵
بطامات مجلس نیاراستم	۴	۵	۱۵۳
بطفلی درم رغبت روزه خاست	۷	۱۱	۲۱۹
بظاهر من امروز ازین بهترم	۴	۲۰	۱۷۲
بعدل و کرم سالها ملک راند	۱	۱	۳۲
بعذرآوری خواهش امروز کن	۹	۱۵	۲۷۸
بعذر از پی مرد بشتافتند	۸	۲	۲۴۳
بعزت هر آنکو فروتر نشست	۴	۴	۱۴۹
بعقل ارنه آهستگی کردمی	۱	۱	۳۲
بعقلش بیاید نخست آزمود	۱	۱	۲۵
بعهد تو می بینم آرام خلق	د		۱۲
بغرید بر من که عقلت کجاست	۱	۷	۴۵
بغفلت بدادی ز دست آب پاک	۹	۲	۲۶۲
بغلطاق و دستار و رختی که داشت	۴	۱۷	۱۷۰
بغمخوارگی چون سر انگشت من	۲		۸۰
بفتراک پاکان در آویز چنگ	۹	۱۲	۲۷۶
بفرسودم از رقعہ بر رقعہ دوخت	۹	۶	۲۶۶
بفرمانبران بر شه دادگر	۱		۲۳
بفرمان پیغمبر نیک رای	۲	۱۶	۱۰۳
بفرمود تا سنگ صحن سرای	۴	۵	۱۵۴
بفرمود تا مهتران خدم	۱	۱۲	۵۶
بفرمود تا هر که در بند بود	۱	۱۲	۵۶
بفرمود جلاد را بیدریغ	۷	۱	۲۰۹
بفرمود دلتنگ روی از جفا	۱	۱۶	۶۷
بفرمود کشتن بشمشیر کین	۲	۱۶	۱۰۳
بفرمود کوتاه نظر تا غلام	۲	۹	۹۲
بفرمود گنجینه گوهرش	۱	۱۲	۵۷
بفرمود و بفروختندش بسیم	۱	۳	۳۸
بفرمود ترتیب کردند خوان	۲	۱	۸۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بفرمود و جستند و بستند سخت	۱	۱۴	۶۳
بفرمود و درهم شکستند خرد	۴	۵	۱۵۴
بفرمود صاحب نظر بنده را	۲	۹	۹۳
بفریاد از ایشان بر آمد خروش	۲	۲۱	۱۱۰
بفصل خزان در نبینی درخت	۱۰		۲۸۳
بفورم در آن حال معلوم شد	۸	۸	۲۵۵
بقدرت نگهدار بالا و شیب	۱		۴
بقدر هنر جست باید محل	۴	۴	۱۵۱
بقنطار زر بخش کردن ز گنج	۲	۸	۹۱
بقول دروغی که سلطان بمرد	۲	۲۲	۱۱۱
بقومی که نیکی پسندد خدای	۱	۸	۴۸
بقهار براند خدای از درم	۹	۱۱	۲۷۵
بقید اندرم جرّه بازی که بود	۹	۱	۲۵۹
بکار آمد آنها که برداشتند	۱	۱۲	۵۷
بکتابش آن روز سائق نبرد	۵	۱۱	۱۹۰
بکردار بدشان مقید نکرد	۱۰	۳	۲۹۰
بکرد از سخن های خاطر پریش	۲	۲	۸۴
بکشتی و نخجیر و آماج گوی	۱	۱۸	۷۵
بکلک فصاحت بیانی که داشت	۴	۴	۱۴۹
بکم کردن از عادت خویش خورد	۶		۱۹۵
بکن پنبه غفلت از گوش هوش	۱	۹	۵۱
بکنجی فروماند و بنشست مرد	۲	۱۹	۱۰۵
بکن خرقة نام و ناموس و زرق	۳	۱۶	۱۳۸
بکن سرمه غفلت از چشم پاک	۹	۶	۲۶۷
بکوشش توان دجله را پیش بست	۷	۱۹	۲۳۲
بکوشش نروید گل از شاخ بید	۵	۷	۱۸۷
بکوی گدایان درش خانه بود	۵	۷	۱۸۶
بکین آوری با کسی بر ستیز	۹	۱۵	۲۷۹
بگردان زنا دیدنی دیده ام	۱۰		۲۸۵

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۴۷	۳	۴	بگردن در آتش در افتاده‌ای
۲۱۶	۷	۷	بگردن بر از جور دشمن حسام
۱۴۴	۲	۴	بگردن فتد سرکش تندخوی
۷۵	۱۸	۱	بگرمابه پرورده و عیش و ناز
۲۵۴	۸	۸	بگریه دل کافران کرد میل
۱۳۱	۱۱	۳	بگسترد سجاده بر روی آب
۱۶۴	۱۲	۴	بگشتی در اطراف بازار و کوی
۱۷۵	۲۳	۴	بگفت آنچه دانست و بایسته گفت
۲۵	۱	۱	بگفت آنچه پرسیدش از سرگذشت
۲۰۰	۶	۶	بگفت آن خردمند زیبا سرشت
۱۰۰	۱۵	۲	بگفت آنچه دید از کرم های وی
۱۶		د	بگفت ار پلنگم زبونست و مار
۵۱	۹	۱	بگفت ار بدست منستی مهار
۲۳۲	۱۹	۷	بگفت ار چه صیت نکوئی رود
۱۱۹	۱	۳	بگفت ار خوری زخم چوگان اوی
۶۵	۱۵	۱	بگفت ار کشی ور شکافی سرم
۱۰۱	۱۵	۲	بگفت ار نهی با من اندر میان
۲۲۰	۱۲	۷	بگفت از پس چار دیوار خویش
۶۵	۱۵	۱	بگفت از چه بر دل گزند آمدت
۷		د	بگفتا فزاتر مجالم نماند
حاشیه	۷	۲	بگفتا که هان ای مبارک نفس
۹۳	۹	۲	بگفت اندرونم بشورید سخت
۴۱	۵	۱	بگفت ای برادر غم خویش خور
۱۹۷	۳	۶	بگفت ای پسر تلخی مردنم
۱۹۱	۱۲	۵	بگفت ای پسر قصه بر من مخوان
۹۰	۷	۲	بگفت ای جلیس مبارک نفس
۳۶	۲	۱	بگفت ای خداوند ایران و تور
حاشیه	۱	۱	بگفت ای خداوند روی زمین
۱۴۹	۴	۴	بگفت ای صنا دید شرع رسول

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بگفت این جفا بر من از دست اوست	۳	۱	۱۱۹
بگفت ای فلان ترک آزار کن	۲	۱۹	۱۰۶
بگفت این سخن پیرو بگریست مست	۱۰	۳	۲۸۹
بگفت این قدر سترو آسایشست	۱	۱	۳۴
بگفت ای وفادار فرخنده خوی	۳	۹	۱۳۰
بگفت ای هوادار مسکین من	۳	۱۸	۱۴۱
بگفتا بود مطبخ امروز سرد	۲	۶	۸۸
بگفتا بیا تا چه داری خبر	۲	۱۵	۱۰۰
بگفتا حکایت کن ای نیکبخت	۲	۱۹	۱۰۶
بگفتا خموش ای برادر بهخت	۷	۱۴	۲۲۲
بگفتا خموش این چه لفظ خطاست	۳	۳	۱۲۴
بگفتا دریغ آیدم نام دوست	۱	۱۸	۷۰
بگفتا دعائی کن ای هوشمند	۱	۱۲	۵۶
بگفتا سر اینک بشمشیر تیز	۱	۱۵	۶۵
بگفتا سرت گر ببرد بتیغ ؟	۳	۱	۱۱۹
بگفتا گر این مرد بد میکند	۱	۹	۵۰
بگفتا مبر نام من پیش دوست	۳	۹	۱۳۰
بگفتا مپرس از من این ماجرا	۳	۸	۱۲۹
بگفتا نگیرم طریقی بدست	۲	۱	۸۳
بگفتا نه آخر دهان تر کنم	۳	۲	۱۲۴
بگفتا نیارم شد اینجا مقیم	۲	۱۵	۱۰۱
بگفتا همی گریم از روزگار	۱	۱۱	۵۴
بگفتند با ده خدای آنچه گفت	۷	۱۱	حاشیه
بگفتن درشتی مکن با امیر	۴	۵	۱۵۵
بگفتندش از هر کنار آفرین	۴	۴	۱۵۰
بگفتیم در باب احسان بسی	۲	۲۲	۱۱۲
بگمراه گفتن نکو میروی	۱	۱۵	۶۶
بگوش آمدش ناگهان از پسی	۸	۴	حاشیه
بگوش آمدش در شب تیره رنگ	۸	۴	۲۴۷

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بگو آنچه دانی که حق گفته به	۱	۲	۳۷
بگوشش فرو گفت کای هوشمند	۲	۲۲	۱۱۱
بگو ننگ از و در قیامت مدار	۴	۳	۱۴۷
بگوی آنچه دانی سخن سودمند	۷	۱۵	۲۲۴
بگویند از این حرف گیران هزار	۷	۳	۲۱۲
بگیتی حکایت شد این داستان	۱	۱۴	۶۴
بگیتی نباشد بتر زین بدی	۱۰		۲۸۴
بگیر ای جوان دست درویش پیر	۲	۱۲	۹۷
بگیر ای جهانی بروی تو شاد	۲	۲۲	۱۱۱
بلا جوی باشد گرفتار از	۶	۸	۲۰۰
بلا جوی راه بنی طی گرفت	۲	۱۵	۱۰۱
بلا دید و روزی بمحنت گذاشت	۷	۷	۲۱۶
بلا قامت لات بشکست خرد	د		۷
بلای خمارست در عیش مل	۳		۱۱۶
بلبیک حجاج بیت الحرام	۱۰		۲۸۵
بلشکر گهش بر دو در خیمه دست	۵	۲	۱۸۴
بلطفم بخوان و مران از درم	۱۰		۲۸۴
بلطف و سخن گر مرو مرد بود	۲	۱۳	۹۷
بلطفی که دیدست پیل دمان	۲	۱۱	۹۵
بلند آسمان زیر پای آوری	۹	۲	حاشیه
بلند آسمان پیش قدرت خجل	د		۸
بلند اخترت عالم افروخته	د		۱۳
بلند اختری نام او بختیار	۵	۷	۱۸۶
بلندی از آن یافت کو پست شد	۴		۱۴۲
بلندیت باید تواضع گزین	۴	۱	۱۴۳
بلی گفت دزدان تهوّر کنند	۷	۷	۲۱۷
بلی گفت سالار و فرماندهم	۳	۱۲	۱۳۳
بماندست بادامی گوهرم	د		۱۰
بنمایه توان ای پسر سودکرد	۹	۳	۲۶۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بمجنون کسی گفت کای نیک پی	۳	۹	۱۲۹
بمحضر که حاضر شوند انجمن	۴	۳	۱۴۷
بمحشر گواه گناهم گراوست	۴	۱۱	۱۶۳
بمحمود گفت این حکایت کسی	۳	۱۰	۱۳۰
بمرد آخر و نیکنامی ببرد	۲	۷	۹۰
بمرد از تهیدستی آزاد مرد	۱	۱	۳۴
بمردان راحت که راهی بده	۱۰		۲۸۵
بمردم درین موج دریای خون	د		۶
بمردی کز یشان بدر نیست آن	۲	۱۹	۱۰۸
بمردی که ملک سراسر زمین	۱	۱	۳۵
بمسجد در آمد سرایان و مست	۴	۵	۱۵۲
بمسواک اول بسنت بگوی	۷	۱۱	حاشیه
بمعنی توان کرد دعوی درست	۲	۱۳	۹۸
بمقصوره در پارسایی مقیم	۴	۵	۱۵۲
بمن دار گفت ای جوانمرد گوش	۲	۱۵	۱۰۱
بمنزلگه حاتم آمد فراز	۲	۱۴	۹۹
بموسی کهن عمر کوتاه امید	۶	۱۳	۲۰۵
بموئی که کرد از نکوئیش کم	۶	۱۳	۲۰۵
بمیخانه در سنگ بردن زدند	۴	۵	۱۵۴
بناخن پریچهره میکند پوست	۳	۸	۱۲۹
بنا خوبتر صورتی شرح داد	۱	۱	۱۲۸
بنادانی ار بندگان سر کشند	۱۰	۳	۲۹۰
بنا راستی دامن آلوده‌ای	۴	۳	۱۴۵
بنا راستی در چه بینی بهی	۷	۷	۲۱۷
بنا راستی عمر آورده سر	۴	۳	حاشیه
بنازند فردا تواضع کنان	۴	۲۴	۱۷۶
بناز و طرب نفس پرورده گیر	۹	۹	۲۷۲
بنا کردن شکر پروردگار	۲	۹	۹۲
بناکرد و نان داد و لشکر نواخت	۱	۹	۴۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بنالید بر آستان کرم	۱۰	۳	۲۸۹
بنالید درویشی از ضعف حال	۲	۹	۹۲
بنالید کای طالع بد لگام	۸	۵	۲۴۷
بنام خداوند جان آفرین	د		۲
بنام خدایی که جان آفرید	د		۲
بنا مردی از هم بدادیم دست	۵	۱	۱۸۳
بنائی که محکم ندارد اساس	۲	۲۳	۱۱۴
بنرمی بپرسیدم ای برهمن	۸	۸	۲۵۱
بنرمی ز دشمن توان کرد دوست	۴	۵	۱۵۵
بنزد من آن کس نکو خواه تست	۱	۱۵	۶۶
بنزدیک من شبرو راهزن	۸	۶	۲۴۸
بنزدیک من شبرو راهزن	۵	۱۲	۱۹۱
بنطق آدمی بهترست از دواب	۷	۲	۲۱۱
بنطقست و عقل آدمیزاده فاش	۷	۲	۲۱۱
بنعمت نبایست پروردنش	۱	۱	۲۸
بنوعی دگر روی و راهم نبود	۲	۱۴	۹۹
بنومیدی آنگه بگردیدی	۳	۴	۱۲۶
بنیران شوق اندرونش بسوخت	۴	۵	۱۵۳
بود خارو گل با هم ای هوشمند	۷	۲۰	۲۳۶
بود دشمنش تازه و دوست ریش	۱	۱۸	۷۱
بهاران که بید آورد بید مشک	۹	۱	۲۵۹
به از ما سخنگوی دانا یکیست	۴	۲۳	۱۷۵
به از من کس اندر جهان عیب من	۴	۱۱	۱۶۳
بهای سر خویشتن میخورد	۱	۱۸	۷۴
بهایم برو اندر افتاده خوار	۸	۱	۲۴۲
بهایم خموشند گویا بشر	۷	۲	۲۱۱
بهست از دد انسان صاحب خرد	۱	۹	۵۲
بهشت آن ستاند که طاعت برد	۹	۱۱	۲۷۴
بهشت برین ملک و مأوای ماست	۴	۱۲	۱۶۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ / امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۲۴	۲	۳	بهشت تن آسانی آنکه خوری
۱۵		د	بهشتی درخت آورد چون تو بار
۳۲	۱	۱	بهشتی درختی تو ای پادشاه
۹		د	بهفتم در از عالم تربیت
۴۲	۵	۱	بهل تا بدنجان گزد پشت دست
۱۱۰	۲۱	۲	بهم برهمی سود دست دریغ
۴۴	۶	۱	بهمت بر آر از ستیهنده شور
۲۰۴	۱۲	۶	بهمت مدد کن که شمشیر و تیر
۲۵۶	۸	۸	بهند آمدم بعد از آن رستخیز
۱۱۱	۲۱	۲	بهولش برسید و هیبت نمود
۱۷۸	۲۶	۴	بهی بایدت لطف کن کان بهان
۲۴	۱	۱	بهیکل قوی چون تناور درخت
۲۵۸		۹	بیا ایکه عمرت بهفتاد رفت
۹۹	۱۴	۲	بیابان نوردی چو کشتی بر آب
۱۰۴	۱۸	۲	بیابان و باران و سرما و سیل
۲۸۳		۱۰	بیا تا بر آریم دستی زدل
۱۷۹		۵	بیا تا درین شیوه چالش کنیم
۲۵۶	۸	۸	بیاد آید آن لعبت چینیم
۱۱۷		۳	بیاد حق از خلق بگریخته
۲۲۷	۱۶	۷	بیاموز پرورده را دسترنج
۲۷۶	۱۲	۹	بیاموز رفتار از آن طفل خرد
۱۸۶	۷	۵	بیاموز مردی ز همسایگان
۶۴	۱۴	۱	بیاموزی از عاقلان حسن خوی
۱۳۰	۱۰	۳	بیغماملک آستین بر فشانند
۲۲		۱	بیفشان و بشمار و فارغ نشین
۲۵۴	۸	۸	بیکبار از ایشان بر آمد خروش
۸۶	۳	۲	بیکبار بر دوستان زر میاش
۲۳۶	۲۰	۷	بیک خرده میسند بروی جفا
۱۶۰	۱۰	۴	بیکدم که چشمانش خفتن گرفت

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۲۰۹	۱	۷	بیکسالش آمد ز دل بر دهان
۱۱۸		۳	بیک نعره کوهی ز جا بر کنند
۳۸	۳	۱	بیک هفته نقدش بتاراج داد
۱۰۰	۱۵	۲	بینداخت شمشیر و ترکش نهاد
۱۹۶	۱	۶	بینداختم شانه کاین استخوان
۳۴	۱	۱	بیندیش از آن طفلک بی پدر
۷۳	۱۸	۱	بیندیش در قلب هیجا مفر
			(پ)
۱۳۷	۱۶	۳	پدر بارها بانگ بروی زدی
۱۵۵	۵	۴	پدر بارها گفته بودش بهول
۴۸	۹	۱	پدر بعد از آن روزگاری شمرد
۱۲۱	۱	۳	پدر در فراقش نخورد و نخفت
۱۹۰	۱۱	۵	پدر دیده بوسید و مادر سرش
۱۵۷	۸	۴	پدر را جفا کرد و تندی نمود
۱۰۹	۲۰	۲	پدر زار و گریان همه شب نخفت
۶۱	۱۲	۱	پدر گفت اگر پند من بشنوی
۶۲	۱۴	۱	پدر گفتش اکنون سر خویش گیر
۱۰۷	۱۹	۲	پدر گفتش اندر شب تیره رنگ
۲۶۹	۸	۹	پدر گفتش ای نازنین چهر من
۸۱		۲	پدر مرده را سایه بر سر فکن
۴۸	۹	۱	پدر هر دو را سهمگین مرد یافت
۱۲۲	۱	۳	پر از میوه و سایه ور چون رزند
۱۲۱	۱	۳	پراکندگان زیر فلک
۱۲۰	۱	۳	پراکنده خاطر شد و خشمناک
۸۶	۳	۲	پراکنده دل گشت از آن عیجوی
۲۰	۸	۶	پراکنده گفتش ای خاکسار
۱۷۹		۵	پراکنده گویی حدیثم شنید
۳		د	پرستار امرش همه چیز و کس
۲۲۸	۱۷	۷	پریچهره بود محبوب من

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
پریچهره را هم نشین کرد و دوست	۱	۱۵	۶۶
پریچهره هر چه اوفتادش بدست	۷	۱۸	۲۳۰
پریشان شود گل بباد سحر	۳	۱۵	۱۳۷
پریشان کن امروز گنجینه چست	۲		۸۰
پریشانی خاطر دادخواه	۱	۲	۳۷
پرشیده عقل و پراکنده هوش	۳	۱	۱۲۱
پزشکان بماندند حیران در این	۸	۲	۲۴۳
پس آشفته‌گی باشد و ابله‌ی	۸	۱	۲۴۱
پس آنانکه در وجد مستغرقند	۳	۱۱	۱۳۲
پس آنرا ز بهر مصالح شکست	۱	۱۴	حاشیه
پس آنرا که شخصم ز خاک آفرید	۳	۱۵	۱۱۶
پس آنکه بزناوی عزّت نشست	۴	۴	حاشیه
پس آنکه دهن شوی و بینی سه بار	۷	۱۱	۲۱۹
پس از بردن و گرد کردن چو مور	۲	۲۰	۱۱۰
پس از چند سال آن نکوهیده کیش	۱۰	۲	۲۸۷
پس از رنج سرما و باران و سیل	۴	۱۲	۱۶۵
پس از گرم و آهو گرفتن به پی	۴	۲۰	۱۷۲
پس از گاو کوهی گرفتن بقهر	۴	۲۰	حاشیه
پس از گریه مرد پراکنده روز	۴	۸	۱۵۷
پس از ما همین گل دهد بوستان	۹	۸	۲۷۰
پس از مدتی کرد بر من گذار	۷	۶	۲۱۵
پس از مرگ آنکس نباید گریست	۹	۷	۲۶۸
پس از هوشمندی و فرزانه‌گی	۳	۱۵	۱۳۵
پس او در شکم پرورش یافته است	۸		۲۴۰
پس ای بنده تو بندگی کن براست	۸	۸	حاشیه
پس ای خاکسار گنه عنقریب	۹	۸	۲۷۰
پس ای مرد پوینده برراه راست	۸	۸	۲۵۷
پس این آسمان و زمین چیستند؟	۳	۱۰	حاشیه
پس این پیر از آن طفل نادانتر است	۵	۱۱	۱۹۱

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
حاشیه	۱۴	۱	پس این مملکت را نباشد زوال
۳		د	پس پرده بیند عمل‌های بد
۲۵۵	۸	۸	پس پرده مطرانی آذرپرست
حاشیه	۳	۲	پسر پیش بین بود و کار آزمای
۱۳۳	۱۲	۳	پسر چاوشان دید تیغ و تبر
۱۹۱	۱۲	۵	پسر چند روزی گریستن گرفت
۲۲۷	۱۶	۷	پسر چون زده بر گذشتش سنین
۶۱	۱۴	۱	پسر چون شنید این حدیث از پدر
۲۰۶	۱۳	۶	پسر خوش منش باید و خوبروی
۶۲	۴	۱	پسر در پی کاروان افتاد
۱۳۹	۸	۳	پسر را نشانندند پیران ده
۲۲۸	۱۶	۷	پسر را نکودار و راحت رسان
۶۱	۱۴	۱	پسر را همی گفت کای شاد بهر
۲۱۲	۴	۷	پسر صبحدم سوی بستان شتافت
۱۳۳	۱۲	۳	پسر کانهمه شوکت و پایه دید
۲۲۹	۱۷	۷	پسر کو میان قلندر نشست
۶۱	۱۴	۱	پسر گفت راه دراز است و سخت
۱۳۳	۱۲	۳	پسر گفتش آخر بزرگ دهی
۱۹۶	۲	۶	پسر گفتش ای بابک نامجوی
۵۴	۱۱	۱	پسر گفتش ای نامور شهریار
۱۷۴	۲۲	۴	پس کار خویش آنکه عاقل نشست
۱۷۴	۲۲	۴	پسند آمد از عیبجوی خودم
۲۵	۱	۱	پسند آمدش حسن گفتار مرد
۲۵۵	۸	۸	پسندد که از من بر آید دمار
حاشیه	۱۴	۱	پسندش نیامد فرومایه قول
۱۷۵	۲۳	۴	پسندید از او شاه مردان جواب
۲۲۳	۱۵	۷	پسندید از او شهریار آنچه گفت
۱۶۵	۱۲	۴	پسندیدگان در بزرگی رسند
۱۳۲	۱۱	۳	پسندیده پرسیدی ای هوشمند

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
پسندیده را بی که بخشید و خورد	۱	۱۲	۵۸
پسندیده کاران جاوید نام	۱	۱	۳۴
پسندیده و نغز باید حصال	۶	۱۲	۲۰۵
پسندی که شهری بسوزد بنار	۱	۸	۴۶
پشیمان شد از کرده و خوی زشت	۹	۷	۲۶۸
پلنگانش از زور سر پنجه زیر	۵	۱	۱۸۰
پلنگی که گردن کشد بر و حوش	۶		۱۹۶
پلید اعتقادان پاکیزه پوش	۴	۱۰	۱۶۰
پلیدی کند گریه بر جای پاک	۹	۱۵	۲۷۸
پیای بیفشان از آینه گرد	۸		۲۳۹
پیاده بسر تا در بارگاه	۲	۲۱	۱۱۰
پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست	۴	۳	۱۴۸
پی چون خودی خود پرستان روند	۳	۱۷	۱۴۰
پیمر کسی را شفاعتگر است	۹	۱۱	۲۷۴
پی نیکمردان بیاید شتافت	۹	۱۱	۲۷۴
(ت)			
تأمل بحسرت کنان شرمسار	۴	۳	۱۴۶
تأمل در آینه دل کنی	د		۶
تأمل کن از بهر رفتار مرد	۸	۱	۲۴۱
تأمل کنان در خطا و صواب	۷		۲۰۸
تبسم کنان دست بر لب گرفت	۱	۱	۲۹
تبسم کنان دست بر لب گرفت	د		حاشیه
تبسم کنان گفت ای تیز هوش	۴	۱۶	۱۶۸
تبه گردد آن مملکت عنقریب	۱		۲۱
تبه کرده ایام بر گشته روز	۴	۳	۱۴۷
تحکم کند سیر بر بوی گل	۴	۵	۱۵۲
تحمل چو زهرت نماید نخست	۴	۹	۱۵۹
تحمل کنان را نخوانند مرد	۷	۱۹	۲۳۴
تحمل کن ای ناتوان از قوی	۱	۶	۴۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
تحمّل کند هر کرا عقل هست	۱	۱	۳۳
ترا آتش ای دوست دامن بسوخت	۱۳	۱	۱۲۰
ترا آتش عشق اگر پر بسوخت	۳	۱۸	۱۴۱
ترا آسمان خط به مسجد نوشت	۸	۷	۲۴۸
ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش	۸	۱	۲۴۲
ترا اینقدر تابمانی بسست	۱	۵	۴۱
ترا با من از زشت رویم چه کار	۱۰	۱	۲۸۶
ترا با منست ای فلان آشتی	۹	۱۱	۲۷۳
ترا بنده از من به افتد هزار	۳	۵	حاشیه
ترا بنده از من به افتد بسی	۳	۵	۱۲۷
ترا پند سعدی بس است ای پسر	۵	۱۲	۱۹۳
ترا تا دهن باشد از حرص باز	۳	۱۰	۱۳۱
ترا تیره شب کی نماید دراز	۸	۲	۲۴۵
ترا تیشه دادم که هیزم شکن	۸	۲	۲۴۳
ترا چاره از ظلم برگشتنست	۱	۱۴	۶۳
ترا خامشی ای خداوند هوش	۷	۲	۲۱۱
ترا خود بماند سر از ننگ پیش	۹	۹	۲۷۱
ترا سدیاً جوج کفر از زرت	د		۱۳
ترا سهمگین روی پنداشتند	۱	۱	حاشیه
ترا شب بعیش و طرب میرود	۸	۳	۲۴۶
ترا شرم نامد زمردی خویش	۹	۹	۲۷۱
ترا شهوت و حرص و کین و حسد	۷		۲۰۷
ترا صبر بر من نباشد مگر	۶	۶	۲۰۰
ترا عادت ای پادشه حق رویست	۱	۱۸	۷۰
ترا عزّ لولاک تمکین بسست	د		۸
ترا عشق همچون خودی ز آب و گل	۳		۱۱۷
ترا قدر اگر کس نداند چه غم	۲	۲۱	۱۱۲
ترا کس نگوید نکو میکنی	۳	۱۷	۱۳۸
ترا کوه پیکر هیون می برد	۸	۳	۲۴۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / میرکبیر
تراکی بود چون چراغ التهاب	۴	۱۲	۱۶۵
ترا من خردمند پنداشتم	۱	۱	۲۹
ترا می نگویم که عذرم پذیر	۱۰	۳	۲۸۹
ترا نفس رعنا چو سرکش ستور	۹	۸	۲۶۹
ترا نیز چندان بود دست زور	۹	۴	۲۶۵
ترا نیست این تکیه بر کردگار	۶	۱۰	۲۰۲
ترا نیست منت ز روی قیاس	۱	۱۸	۷۰
ترا نیک پندست اگر بشنوی	۱	۱۴	۶۴
ترا هر چه مشغول دارد ز دوست	۳	۸	۱۲۹
ترا هر که گوید فلانکس بد است	۷	۷	۲۱۶
ترا یاوری کرد فروخ سروش	۱	۲	۳۶
تر شروی بهتر کند سرزنش	۱	۱۴	۶۵
تظلم بر آورد و فریاد خواند	۷	۶	۲۱۴
تعالی الله از حسن تا غایتی	۳	۲	۱۲۲
تعلق حجابست و بی حاصلی	۳	۱۶	۱۳۸
تعنت کنندش گر اندک خوریست	۷	۱۹	۲۳۴
تفاوت کند هرگز آب زلال	۴	۴	۱۵۰
تفرج کنان در هوا و هوس	۹	۲	۲۶۱
تفکر شبی با دل خویش کرد	۷	۲	۲۱۰
تقویر چنان ملک و دولت که راند	۱	۱۴	۶۱
تقویر چنان ملک و دولت که راند	۱	۱۴	حاشیه
تکاپوی ترکان و غوغای عام	۲	۲۱	۱۱۰
تکاور بدنبال صیدی براند	۱	۱۴	۶۰
تکبر کند مرد حشمت پرست	۴	۱۰	۱۶۱
تکبر مکن بر ره راستی	۸	۸	۲۵۷
تکش با غلامان یکی راز گفت	۷	۱	۲۰۹
تکلف بر مرد درویش نیست	۲	۱۷	۱۰۴
تماشای ترکش چنان خوش فتاد	۸	۳	۲۴۶
تمامش بکشتم بسنگ آن خبیث	۸	۸	۲۵۵

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۹		د	تمتع بهر گوشه‌ای یافتم
۴۲	۶	۱	تمنا کند عارف پاکباز
۱۳		د	تنت باد پیوسته چون دین درست
۱۷۱	۱۸	۴	تن خویشتن سغبه دونان کنند
۳۳	۱	۱	تنت زورمندست و لشکرگران
۲۸۱	۱۸	۹	تن کارکن می‌بلرزد ز تب
۴۶	۸	۱	تنکدل چو یاران به منزل رسند
۲۶۹	۷	۹	تن ما شود نیز روزی چنان
۲۸۴		۱۰	تنم می‌بلرزد چو یاد آورم
۱۹۸	۳	۶	تنور شکم دمیدم تافتن
۱۵۲	۵	۴	تنی چند بر گفت او مجتمع
۱۹۸	۴	۶	تنی چند در خرقة راستان
۹۰	۷	۲	تنی زنده دل خفته در زیر گل
۱۷۲	۱۹	۴	تو آباد کردی شبستان خویش
۱۲۰	۱	۳	تو آتش به نی در زن و در گذر
۲۷۸	۱۵	۹	تو آزادی از ناپسندیده‌ها
۷۳	۱۸	۱	تو آسوده بر لشکر مانده زن
۱۴		۱	تو آن در مکنون یک دانه‌ای
حاشیه	۱۴	۱	تو آنرا نبینی که کشتی گرفت
۱۲۵	۳	۳	توان از کسی دل پرداختن
۱۷۸	۲۶	۴	تو آنکه شوی پیش مردم عزیز
۲۴۱	۱	۸	تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای
۲۷۳	۱۰	۹	تو از دوست گر عاقلی بر مگرد
۸		د	تو اصل وجود آمدی از نخست
۱۴۴	۲	۴	تواضع سر رفعت افرازدت
۱۶۷	۱۴	۴	تواضع کن ای دوست با خصم تند
۱۴۲		۴	تواضع کند هوشمند گزین
۲۰۱	۱۰	۶	تواناست آخر خداوند روز
۲۴۴	۲	۸	توانا که او نازنین پرورد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
توانایی تن مدان از خورش	۸	۷	۲۴۹
توان باز دادن ره نژه دیو	۷	۱	۲۰۹
توان بر تو از جور مردم گریست	۵	۶	۱۸۶
توان پاک کردن ز زنگ آینه	۵	۷	۱۸۷
توان در بلاغت بسحبان رسید	د		۵
توان کرد با ناکسان بدرگی	۴	۸	۱۵۸
توانگر ترشروی باری چراست ؟	۲	۹	۹۲
توانگر خود آن لقمه چون میخورد	۱	۸	۴۶
توان گفت او را سحاب کرم	۲	۱۵	۱۰۰
توان گفتن این با حقایق شناس	۳	۱۱	۱۳۲
توانم که تیغ زبان برکشم	۵		۱۷۹
توانم من ای نامور شهریار	۱	۲	۳۷
تو اول زمین بوسه دادی بجای	۳	۱۳	۱۳۴
تو اول نبستی که سر چشمه بود	۷	۱	۲۰۹
تو ای بیخبر همچنان در دهی	۳	۱۲	۱۳۳
تو این صوفیان بین که می خورده اند	۷	۷	حاشیه
تو با آنکه من دوستم دشمنی	۱	۶	۴۳
تو با خلق سهلی کن ای نیکبخت	۲	۸	۹۱
تو با خود ببر توشه خویشتن	۲		۸۰
تو با دشمن نفس هم خانه	۷		۲۰۷
تو با دوست یکدل شو و یک سخن	۹	۱۰	۲۷۳
تو بر تخت سلطانی خویش باش	۱	۴	۴۰
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس	د		۱۶
تو برداشتی و آمدی سوی من	۴	۱۱	۱۶۳
تو بر روی دریا قدم چون زنی	۳	۱۱	۱۳۲
تو بر کوزه توسنی بر کمر	۶		۱۹۵
تو بگریزی از پیش یک شعله خام	۳	۱۸	۱۴۱
تو بی عذر یکسو نشینی چوزن	۹	۹	۲۷۱
تو بیلک بناوک بدوزی بتیر	۵	۲	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۲۸۹	۳	۱۰	تو بینا و ما خائف از یکدیگر
۲۶۵	۴	۹	تو پاک آمدی بر حذر باش و باک
۲۰۹	۱	۷	تو پیدا مکن راز دل بر کسی
۲۷۷	۱۳	۹	تو پیش از عقوبت در عفو کوب
۷۱	۱۸	۱	تو حاصل نکردی بکوشش بهشت
۲۳۷	۲۰	۷	تو خاموش اگر من بهم یا بدم
۳۷	۲	۱	تو خفته خنک در حرم نیمروز
۱۹۴		۶	تو خود را از آن در چه انداختی
۲۰۷		۷	تو خود را چو کودک ادب کن بچوب
۱۶۶	۱۳	۴	تو خود را گمان برده پر خرد
۲۴۶	۳	۸	تو خوش خفته در هودج کاروان
۲۸۷	۱	۱۰	تو دانائی آخر که قادر نیم
۲۸۷	۱	۱۰	تو دانی ضمیر زبان بستگان
۲۰۹	۱	۷	تو دانی که چون دیو رفت از قفس
۲۵۲	۸	۸	تو دانی که فرزین این رقعۀ
۲۸۴		۱۰	تو دانی که مسکین و بیچاره ایم
۱۲۸	۷	۳	تو در پنجه شیر مرد اوژنی
حاشیه	۱۵	۹	تو در روی سنگی شدی شرمسار
۱۲		د	تو در سیرت پادشاهی خویش
۲۷۸	۱۵	۹	تو در روی سنگی شدی شرمناک
۲۳۶	۲۰	۷	تو در وی همان عیب دیدی که هست
۲۱۸	۹	۷	تو دست از وی و روزگارش بدار
۲۲۲	۱۴	۷	تو دشمن تری کاوری پر دهان
۲۷۲	۹	۹	تو دشمن چنین نازنین پروری
۱۳۶	۱۵	۳	تو را با حق آن آشنائی دهد
۲۱۳	۵	۷	تو را دیده در سر نهادند و گوش
۲۳۳	۱۹	۷	تو روی از پرستیدن حق مپیچ
۱۵۵	۵	۴	تو شیرین زبانی ز سعدی بگیر
۲۶۷	۶	۹	تو غافل در اندیشه سود و مال

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۴۰		۸	تو قائم بخود نیستی یک قدم
۱۹۷	۲	۶	تو قع براند زهر مجلس
۱۲۶	۴	۳	تو قع مدار ای پسر گر کسی
۲۴۶	۳	۸	تو قف کنید ای جوانان چست
۱۶۸	۱۶	۴	تو کاگاه گردی ببانگ مگس
۱۸۴	۲	۵	تو کاهن بناوک بدوزی و تیر
۳۰	۱	۱	تو کاین روی داری بحسن قمر
۲۶۳	۳	۹	تو کز خواب نوشین ببانگ رحیل
۱۰۶	۱۹	۲	تو کوته نظر بودی و سست رای
۳۷	۲	۱	تو کی بشنوی ناله دادخواه
۱۰		د	تو گر پرنیانی نیابی مجوش
۲۱		۱	تو گر خشم بروی نگیری رواست
۲۴۱	۱	۸	تو گر شکر کردی که با دیده
۶۷	۱۶	۱	تو گر کامرانی بفرمان و گنج
۱۴۹	۴	۴	تو گفתי خروسان شاطر بجنگ
۵۷	۱۲	۱	تو گفתי ز شادی بخواهد پرید
۲۵۳	۸	۸	تو گفתי که در خطه زنگبار
حاشیه	۶	۷	تو گفתי که عفریت بلقیس بود
۱۱۷		۳	تو گوئی بچشم اندرش منزلست
۹		د	تو لای مردان این پاک بوم
۱۳۱	۱۱	۳	تو لنگی بچوب آمدی من بپای
۵۳	۱۰	۱	تو ما را همی چاه کندی براه
۱۵		د	تو منزل شناسی و شه راهرو
۵۶	۱۲	۱	تو نا کرده بر خلق بخشایشی
۱۰		د	تو نیز از بدی بینیم در سخن
۱۴۴	۲	۴	تو نیز از تکبر کنی همچنان
۲۳۷	۲۰	۷	تو نیز ای عجب هر کرا یک هنر
۲۴۰		۸	تو نیز ای که در توبه ای طفل راه
۱۷۴	۲۲	۴	تو نیکو روش باش تا بدسگال

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
تو هرگز رسیدی بفریاد کس	۱	۱۰	۵۲
تو هرگز مبینشان بچشم پسند	۲	۱۹	۱۰۸
تو هم با من از سر بنه خوی زشت	۴	۱۲	۱۶۵
تو هم بر دری هستی امیدوار	۱	۲	۳۷
تو هم پاسبانی بانصاف و داد	۱	۱۸	۷۰
تو هم پشت بر قبله در نماز	۵	۱۲	۱۹۲
تو هم جنگ را باش چون کینه خواست	۱	۱۸	۷۲
تو هم جور بینی و بارش کشی	۷	۱۵	۲۲۶
تو هم طفل راهی بسعی ای فقیر	۹	۱۲	۲۷۵
تو هم قیمت عمر نشناختی	۹	۹	۲۷۱
تو هم گردن از حکم داور مپیچ	د		۱۶
تو هم گردن از شکر منعم مپیچ	۸	۲	حاشیه
تو یک نوبت ای ابر رحمت بیار	۱۰	۱	۲۸۷
تویی سایه لطف حق بر زمین	۲	۲۲	۱۱۱
تهی پای رفتن به از کفش تنگ	۷	۱۵	۲۲۵
تهیدست تشویش نانی خورد	۱	۹	۵۱
تهیدست در خوبرویان مپیچ	۲	۳	۸۶
تهی دست مردان پر حوصله	۳	۱	۱۲۱
(ث)			
ثنا گفت بر سعد زنگی کسی	۳	۱۳	۱۳۴
ثنا ماند از آن نامور در کتاب	۲	۱۷	۱۰۴
(ج)			
جز آنکس ندانم نکو گوی من	۴	۲۲	۱۷۵
جز این بت که هر صبح از اینجا که هست	۸	۸	۲۵۳
جز این علّتش نیست کان بد پسند	۷	۲۰	۲۳۸
جز این کاعتماد بیاری تبست	۱۰	۳	۲۹۰
جعل را همان قدر باشد که هست	۴	۴	حاشیه
جفا بردی از دشمن سختگوی	۴	۱۸	۱۷۱
جفا دید و با جور و قهرش بساخت	۴	۱۹	۱۷۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
جفا پیشگان را بده سر بیاد	۲	۲۲	۱۱۳
جفای پدر برد و زندان و بند	۴	۵	۱۵۵
جفای چنین کس نباید شنود	۴	۱۰	۱۶۱
جمالش برفت از رخ دلفروز	۱	۱۲	۵۷
جمالی گرو برده از آفتاب	۳	۲	۱۲۲
جوانا ره طاعت امروز گیر	۹	۲	۲۶۲
جوان از میان رفت و بردند پیر	۲	۲۱	۱۱۰
جوانان پیل افکن شیرگیر	۱	۱۸	۷۴
جوانان شایسته بخت ور	۱	۱۸	۷۴
جوان تا رساند سیاهی بنور	۹	۱	۲۶۰
جوان جوانبخت روشن ضمیر	۱		۱۴
جوان دیدم از گردش دهر پیر	۵	۱	۱۸۱
جوان سر از کبر و پندار مست	۴	۵	۱۵۵
جوانمرد اگر راست خواهی ولیست	۲	۴	۸۸
جوانمرد را زر بقائی نکرد	۲	۲۰	۱۰۹
جوانمرد شاطر زمین بوسه داد	۲	۱۵	۱۰۰
جوانمرد شبرو فرو داشت دوش	۴	۱۷	۱۷۰
جوانمرد و خوشتخوی و بخشنده باش	۱		۲۳
جوانمرد و صاحب خرد دیدمش	۲	۱۵	۱۰۲
جوانی بدانگی کرم کرده بود	۲	۲۱	۱۱۰
جوانی بره پیشباز آمدش	۲	۱۵	۱۰۱
جوانی خردمند پاکیزه بوم	۴	۱	۱۴۳
جوانی سر از رأی ما در بتافت	۸	۱	۲۴۰
جوانی سر از کبر و پندار مست	۴	۵	حاشیه
جوانی ز ناسازگاری جفت	۷	۱۶	۲۲۶
جوانی فرارفت کای پیرمرد	۹	۱	۲۵۹
جوانی هنرمند فرزانه بود	۷	۲۰	۲۳۶
جواهر بگنجینه داران سپار	۷	۱	۲۰۹
جوی باز دارد بلایی درشت	۲	۲۲	۱۱۱

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۰۱	۸	۶	جوینی که از سعی باز و خورم
۱۳		د	جهان آفرین بر تو رحمت کناد
۱۸۹	۹	۵	جهان آفرینت گشایش دهداد
۲۸۷	۱	۱۰	جهان آفرین گرنه یاری کند
۵۷	۱۲	۱	جهان ای پسر ملک جاوید نیست
۱۱		د	جهانبان دین پرور دادگر
۱۳		د	جهانت بکام و فلک یار باد
۱۳۷	۱۵	۳	جهان پر سماعست و مستی و شور
حاشیه	۱۴	۱	جهانجوی گفت ای ستمکار مرد
۴۶	۸	۱	جهاندریده ای گفتش ای بوالهوس
۲۴۸	۶	۸	جهاندریده ای گفتش ای هوشیار
۵۶	۱۲	۱	جهاندریده بعد از دو رکعت نماز
۲۱۸	۹	۷	جهاندریده پیر دیرینه زاد
۱۸۵	۴	۵	جهاندریده پیری برو بر گذشت
۲۵۹	۱	۹	جهاندریده پیری ز ما بر کنار
۲۳۵	۱۹	۷	جهاندریده را هم بدزدند پوست
۱۱۳	۲۲	۲	جهانسوز را کشته بهتر چراغ
۴۲	۶	۱	جهانسوز و بیرحمت و خیره کش
۵۸	۱۲	۱	جهان گرد کردم نخوردم برش
۲۴	۱	۱	جهان گشته و دانش اندوخته
۵		د	جهان متفق بر الهیتش
حاشیه	۱۴	۱	جهانی ز کردار او پر خروش
			(ج)
۱۳۳	۱۲	۳	چبود که بیریدی از جان امید؟
۲۰۳	۱۲	۶	چپ و راست لشکر کشیدن گرفت
۱۳۱	۱۱	۳	چرا اهل معنی بدین نگروند
۲۲۸	۱۷	۷	چرا با رفیقان نیائی بجمع
۲۸۶		۱۰	چرا باید از ضعف عالم گریست
۱۹۶	۱	۶	چرا پیش خسرو بخواهش روی

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چرا حق نمی بینی ای خود پرست	۸		۲۳۹
چرا خشم بر من گرفتی و بس	۱	۱۴	۶۳
چرا دامن آلوده را حد زنم	۷	۲۰	۲۳۷
چرا دل برین کار وانگه نهیم	۹	۸	۲۷۰
چرا دوست دارم بیاطل منت	۱	۶	۴۳
چرا رانی از در بخواری مرا؟	۲	۹	حاشیه
چرا سرکشی ز آن که گر سرکشد	۳	۵	۱۲۷
چرا طفل یکروزه هوشش نبرد؟	۷	۱۹	۲۳۲
چراغ یقینم فرا راه دار	۱۰		۲۸۵
چراغی که بیوه زنی بر فروخت	۱		۲۰
چرا کرد باید نماز از نشست	۴	۱۱	۱۶۲
چرا گوید آن چیز در خفیه مرد	۷		۲۰۸
چرا نقشبندت در ایوان شاه	۱	۱	۳۰
چکان خونش از استخوان می دوید	۶	۹	۲۰۱
چگفتم چو حل کردم این راز را	۲	۲۲	۱۱۲
چمد تا جوانست و سرسبز و خوید	۹	۱	۲۵۹
چنان آسمان بر زمین شد بخیل	۱	۷	۴۴
چنان پهن خوان کرم گسترده	د		۳
چنان تنگش آکنده خاک استخوان	۹	۷	۲۶۸
چنان تنگش آورده اندر کنار	۷	۶	۲۱۴
چنان حکمت و معرفت کاربست	۱	۱	۲۶
چنان خار در گل ندیدم که رفت	۵	۱	۱۸۰
چنان خسب کاید فغانت بگوش	۱	۲	۳۷
چنان خورد و بخشید کاهل نظر	۲	۳	حاشیه
چنان در حصارش کشیدند تنگ	۶	۱۲	۲۰۳
چنان سایه گسترده بر عالمی	د		۱۲
چنانست در مهتری شرط زیست	۱	۲	۳۶
چنان دیو شهوت رضا داده بود	۹	۱۵	۲۷۸
چنان روزگارش بکنجی نشاند	۱	۱۳	۵۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چنان زی که ذکر بتحسین کنند	۱	۱۶	۶۷
چنان سخت بازو شد و تیز چنگ	۶	۱۲	۲۰۳
چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر	۲	۱۲	۹۶
چنانش برو رحمت آمد زدل	۹	۷	۲۶۸
چنانش در انداخت ضعف جسد	۱	۱۲	۵۵
چنان شرم دار از خداوند خویش	۹	۱۲	۲۷۷
چنان صبرش از شیر خامش کند	۸		۲۴۰
چنان صورتش بسته تمثالگر	۸	۸	۲۵۱
چنان فتنه بر حسن صورت نگار	۳		۱۱۸
چنان قحط سالی شد اندر دمشق	۱	۷	۴۴
چنان گرم رو در طریق خدای	۲	۵	۸۸
چنان گرم در تیه قربت براند	د		۷
چنانی گوی سیرت بکوی اندرم	۷	۱۱	۲۲۰
چنان ماند قاضی بجورش اسیر	۴	۴	۱۵۱
چنان نادر افتاده در روضه‌ای	۱	۱۳	۵۸
چنان هول از آن حال بر من بشت	د		حاشیه
چنوئی خردمند فرخ نژاد	د		۱۲
چنین آدمی مرده به ننگ را	۱	۹	۵۲
چنین پادشاهان که دین پرورند	۱	۱	۳۲
چنین خواهم ای نامور پادشاه	۷	۱۵	۲۲۳
چنین دارم از پیرداننده یاد	۳	۱	۱۲۱
چنین راه اگر مقبلی پیش گیر	۴	۱۲	۱۶۵
چنین زشت از آن پرده برداشتم	۷	۲	۲۱۱
چنینست گردیدن روزگار	۱	۱۳	۶۰
چنین گفت با من وزیر کهن	۱	۱	۲۹
چنین گفت بیننده تیز هوش	۴	۵	۱۵۳
چنین گفت بیننده تیز هوش	۹	۴	۲۶۴
چنین گفت پیری پسندیده هوش	۷	۶	۲۱۴
چنین گفت پیش زغن کرکسی	۵	۸	۱۸۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چنین گفت درویش صادق نفس	۷	۱۲	۲۲۰
چنین گفت دیدم گرت باورست	۵	۸	۱۸۸
چنین گفت دیوانه هوشیار	۱	۱۳	۶۰
چنین گفتش ابلیس اندر ره‌ی	۹	۱۱	۲۷۳
چنین گفتش از کاروان همدمی	۷	۱۸	۲۳۰
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز	۲	۱	۸۳
چنین گفت شوریده‌ای در عجم	۱	۱۳	۵۹
چنین گفت فرزانه هوشمند	۱	۱۴	حاشیه
چنین گفت مرد حقایق شناس	۱	۱۶	۶۸
چنین گفت یکره بصاحب‌دلی	۱	۴	۴۰
چنین مرتفع پایه جای تو نیست	۱	۱	۲۹
چنین نقل دارم ز مردان راه	۳	۳	۱۲۴
چنین یاد دارم که سقّای نیل	۴	۲۶	۱۷۷
چو آتش بر آورد بیچاره دود	۴	۴	۱۴۹
چو آمد بر مردم کاروان	۲	۱۹	۱۰۷
چو آن راه کژ پیششان راست بود	۸	۸	۲۵۲
چو آن سر فرازی نمود این کمی	۴		۱۴۲
چو آواز مرغ سحر گوش کرد	۱	۱۴	۶۲
چو آواز مطرب در آمد ز کوی	۷	۱۷	۲۲۸
چو آید بکوشیدنت خیر پیش	۸		۲۳۹
چو آید ز خلقش ملامت بگوش	۷	۱۹	۲۳۱
چو ابر اسب تازی برانگیختم	۵	۱	۱۸۲
چو از چابکان در دویدن گرو	۹	۲	۲۶۲
چو از راستی بگذری خم بود	۹	۹	۲۷۲
چو از کار مفسد خبر یافتی	۸	۸	۲۵۵
چو از گلبنی دیده باشی خوشی	۷	۱۶	۲۲۷
چو استاده بر مقامی بلند	۴	۲	۱۴۴
چو اقبالش از دوستی سر بتافت	۱	۹	۴۹
چو اقلیم دشمن بجنگ و حصار	۱	۱۸	۷۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ فروغی
چو الب ارسلان جان بجانبخش داد	۱	۱۳	۵۹
چو الله و بس دید بر نقش زر	۳	۱۳	۱۳۴
چو اندر سری بینی آزار خلق	۲	۲۳	۱۱۴
چو اندر نیستانی آتش زدی	۸	۸	۲۵۵
چو انسان نداند بجز خورد و خواب	۱	۹	۵۲
چو انعام کردی مشو خودپرست	۲		۸۲
چو این کاخ دولت بپرداختم	۵		۹
چو باد صبا زان میان سیر کرد	۲	۷	۹۰
چو باد صبا بر گلستان وزد	۹	۱	۲۵۹
چو بادند پنهان و چالاک پوی	۳		۱۱۸
چو با دوست دشوارگیری و تنگ	۲	۱۰	۹۵
چو باری بگفتند و نشنید پند	۱		۲۴
چو باری فتادی نگهدار پای	۱	۱۲	۵۷
چو باز آمد از عیش و شادی بجای	۲	۱۱	۹۵
چو باز آمد از راه خشم و ستیز	۴	۱۴	۱۶۶
چو باز آمدم زان تغیر بهوش	۹	۱۸	۲۸۱
چو بازارگان در دیارت بمرد	۱	۱	۳۴
چو بازو قوی کرد و دندان سطر	۸		۲۴۰
چو بازوی بختم قوی حال بود	۵	۲	۱۸۴
چو با سفله گویی بلطف و خوشی	۱	۱۸	۷۲
چو باطل سراپند مگمار گوش	۷	۴	۲۱۳
چو بام بلندش بود خود پرست	۱	۱۴	۶۰
چو بانگ دهل هولم از دور بود	۵		۱۰
چو بانوی قصر این ملامت بکرد	۴	۱۰	حاشیه
چو بتخانه خالی شد از انجمن	۸	۸	۲۵۴
چو بختش نگون بود در کاف کن	۱	۹	۵۰
چو بد عهد را نیک خواهی ز بهر	۴	۵	۱۵۳
چو بد نا پسند آیدت خود مکن	۷	۲۰	۲۳۷
چو بذل تو کردم جوائی خویش	۱		۲۲

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۵	۱	۱	چو بر آستان ملک سر نهاد
۲۲۸	۱۶	۷	چو بر پیشه باشدش دسترس
۲۷۲	۹	۹	چو بر پهلوی جان سپردن بخت
۳۵	۱	۱	چو بر دشمنی باشدت دسترس
۲۵۹	۱	۹	چو بر سر نشست از بزرگی غبار
۱۲۸	۷	۳	چو بر عقل دانا شود عشق چیر
۲۷۹	۱۶	۹	چو بر کس نیامد ز دستت ستم
۷۹	۱۸	۱	چو بر کندی از دست دشمن دیار
۲۷۷	۱۳	۹	چو بر گشته بختی در افتد بیند
۱۰۶	۱۹	۲	چو برگشته دولت ملامت شنید
۱۹۰	۱۱	۵	چو بروی گذر کرد یک نیمه روز
۸۳	۱	۲	چو بسم الله آغاز کردند جمع
۱۲۹	۹	۳	چو بشنید بیچاره بگریست زار
۴۰	۴	۱	چو بشنید دانای روشن نفس
۲۰۴	۱۲	۶	چو بشنید عابد بخندید و گفت
۲۵۹	۱	۹	چو بلبل سرایان چو گل تازه روی
۷۹	۱۸	۱	چو بهمن یزاولستان خواست شد
۱۶۶	۱۳	۴	چو بی بهره عزم سفر کرد باز
۱۱۶		۳	چو بیت المقدس درون پر قباب
۱۰		د	چو بیتی پسند آیدت از هزار
۲۴۱	۱	۸	چو بیچاره شد پیشش آورد مهد
۲۰۱	۱۰	۶	چو بیچاره گفت این سخن نزد جفت
۶۳	۱۴	۱	چو بیداد کردی توقع مدار
۲۳۰	۱۸	۷	چو بیرون شد از کازرون یک دو میل
۱۴۰	۱۷	۳	چو بی شک نبشتست بر سر هلاک
۱۴۰	۱۷	۳	چو بی شک نبشتست بر سر هلاک
۱۵۲	۵	۴	چو بی عزتی پیشه کرد آن حرون
۳۸	۳	۱	چو بیند کسی زهر در کام خلق
۴۶	۷	۱	چو بینم که درویش مسکین نخورد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو بینند کاری بدستت درست	۷	۱۹	۲۳۴
چو بینی توانگر سرازکبر مست	۶	۱۰	۲۰۲
چو بینی دعاگوی دولت هزار	۲		۸۲
چو بینی زبر دست را زور دست	۸	۸	۲۵۴
چو بینی که جاهل بکین اندرست	۸	۸	۲۵۲
چو بینی که زن پای بر جای نیست	۷	۱۵	۲۲۶
چو بینی که لشکر ز هم دست داد	۱	۱۸	۷۳
چو بینی که یاران نباشند یار	۱	۱۸	۷۶
چو بینی یتیمی سر افکنده پیش	۲		۸۱
چو پاک آفریدت بهش باش و پاک	۸		۲۳۹
چو پاکان شیراز خاکی نهاد	د		۹
چو پاکیزه نفسان و صاحب‌دلان	۲	۱۹	۱۰۷
چو پرخاش بینند و بیداد از و	۱	۸	۴۸
چو پروانه آتش بخود در زنند	۳		۱۱۶
چو پرورده باشد پسر درشکار	۱	۱۸	۷۵
چو پنجاه سالت برون شد زدست	۹		۲۵۸
چو پوشیده دیدش حریر کفن	۹	۵	۲۶۵
چو پوشیده چشمی بینی که راه	۸	۱	۲۴۱
چو پوشیده دارند اخلاق دون	۴	۱۶	۱۶۹
چو پیر از جوان این حکایت شنید	۷	۷	حاشیه
چو پیش آمدش بنده رفته باز	۴	۱۹	۱۷۱
چو پیلش فرو رفت گردن بتن	۸	۲	۲۴۲
چو تمکین و جاهت بود بر دوام	۲	۸	۹۱
چو ثعبانش آلوده دندان بزهر	۴	۹	۱۵۸
چو چشم‌مارو آنگه خورند از تو سیر	۲	۲۰	۱۰۹
چو چنگ از خجالت سر خوبروی	۶	۱۳	۲۰۵
چو چنگش کشیدند حالی بموی	۷	۵	۲۱۳
چو چیزی خرید او ز بقال کوی	۷	۱۳	حاشیه
چو حاتم اگر نیستی کام وی	۲	۱۷	۱۰۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو حاتم بازاد مردی دگر	۲	۱۷	۱۰۴
چو حاتم بازادگی سر نهاد	۲	۱۵	۱۰۱
چو حاکم بفرمان داور بود	د		۱۶
چو حجت نماند جفا جوی را	۱	۱۱	۵۳
چو حرفم بر آید درست از قلم	۱	۱	۳۰
چو حکم ضرورت بود کابروی	۹	۱۱	۲۷۵
چو حلوا خورد سرکه از دست شوی	۷	۱۵	۲۲۵
چو خدمت پسندیده آرم بجای	۹	۱۶	۲۸۰
چو خدمتگزاریت گردد کهن	۱		۲۲
چو خرما بشیرینی اندوده پوست	د		۱۱
چو خشم آیدت بر گناه کسی	۱		۲۴
چو خضر پیمبر که کشتی شکست	۱	۱۴	۶۱
چو خلوت نشین کوس دولت شنید	۶	۱۲	۲۰۳
چو خواهد که ملک تو ویران کند	۸	۸	۲۵۷
چو خواهد که ویران شود عالمی	۱	۸	۴۸
چو خواهی بریدن بشب راهها	۱	۱۸	۷۳
چو خواهی که در قدر والارسی	۴	۱۵	۱۶۸
چو خواهی که فردا بوی مهتری	۱	۹	۵۰
چو خواهی که قدرت بماند بلند	۱	۱	حاشیه
چو خواهی که گویی نفس بر نفس	۷		۲۰۸
چو خواهی که نامت بماند بجای	۷	۱۶	۲۲۷
چو خواهی که نامت بود جاودان	۱		۲۳
چو خود را بچشم حقارت بدید	۴		۱۴۲
چو خود را بهر مجلسی شمع کرد	۷	۱۷	۲۲۹
چو خود را ز نیکان شمردی بدی	۴	۳	۱۴۸
چو خود را قوی حال بینی و خوش	۴	۱۰	۱۶۱
چو خوش گفت با کودک آموزگار	۹	۲	۲۶۱
چو خواهنده محروم گشت از دری	۳	۴	۱۲۶
چو خیل اجل بر سر هر دو تاخت	۱	۹	۵۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو دارند گنج از سپاهی دریغ	۱	۱۸	۷۴
چو دانست کز خصم نتوان گریخت	۱	۱۴	حاشیه
چو دانشور این در معنی بسفت	۱	۱	۳۲
چو در تنگدستی نداری شکیب	۲	۳	۸۶
چو در چشم شاهد نیاید زرت	۳		۱۱۷
چو در خاکدان لحد خفت مرد	۹	۸	۲۷۰
چو در خفیه بد باشم و خاکسار	۵	۱۲	۱۹۲
چو در دوستی مخلصم یافتی	د		۷
چو در دیگ معده نجوشد طعام	۸	۷	حاشیه
چو در روی بیگانه خندید زن	۷	۱۵	۲۲۶
چو در زندگانی بدی با عیال	۲	۲۰	۱۰۹
چو در کیله جو امانت شکست	۷	۱۵	۲۲۵
چو در غیب نیکو نهادت سرشت	۸	۸	۲۵۷
چو در لشکر دشمن افتد خلاف	۱	۱۸	۷۷
چو در مردم آرام و قوت ندید	۱	۳	۳۸
چو درویش بی برگ دیدم درخت	۱	۷	۴۵
چو درویش بیند توانگر بناز	۵	۷	۱۸۶
چو درویش نگیرد عدو داندت	۱	۱۸	۷۰
چو دزدان ز هم باک دارند و بیم	۱		۲۲
چو دست از همه حیلتی در گسست	۱	۱۸	۷۲
چو دستت رسد مغز دشمن بر آر	۴	۴	۱۵۱
چو دست قضا زشت رویت سرشت	۵	۷	۱۸۷
چو دست و زبان را نماند مجال	۴	۵	۱۵۲
چو دستی نشاید گزیدن بیوس	۱	۱۸	۷۱
چو دشمن بدشمن بود مشتغل	۱	۱۸	۷۷
چو دشمن بعجز اندر آمد ز در	۱	۱۸	۷۲
چو دشمن خر روستایی برد	۱	۱	۳۵
چو دشمن شکستی بیفکن علم	۱	۱۸	۷۳
چو دشمن کرم بیند و لطف وجود	۲	۱۰	۹۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو دشمن که در شعر سعدی نگاه	۷	۲۰	۲۳۷
چو دشنام گویی دعا نشنوی	۷	۱	۲۱۰
چو دشوارت آمد ز دشمن سخن	۴	۲۲	۱۷۵
چو دوران عمر از چهل در گذشت	۹	۲	۲۶۱
چو دور خلاف بمأمون رسید	۱	۱۵	۶۵
چو دولت ببخشد سپهر بلند	۵		۱۷۹
چو دوزخ که سیرش کنند از قید	۶		۱۹۵
چو دید آن خردمند درویش رنگ	۴	۴	۱۴۹
چو دید اردبیلی نمذ پاره پوش	۵	۲	۱۸۴
چو دید اندر آشوب درویش پیر	۲	۲۱	۱۱۰
چو دیدش بخدمت دو تا گشت و راست	۶	۲	۱۹۶
چو دیدش که خندید و دیگر گریست	۱	۱۱	۵۳
چو دیدم که بیچارگی میخرد	۴	۱۵	۱۶۷
چو دیدم که جهل اندر و محکمست	۸	۸	۲۵۴
چو دیدم که در دیر گشتم امین	۸	۸	۲۵۴
چو دیدم که غوغائی انگیختم	۸	۸	۲۵۵
چو دیدند کاوصاف و خلقتش نکوست	۱	۱	۲۷
چو دیده بدیدار کردی دلیر	۱	۱	۲۹
چو دیدی کز آنسوی بستست در	۳	۴	۱۲۶
چو دی رفت و فردا نیامد بدست	۹	۴	۲۶۵
چو دیرینه روزی سر آورد عهد	۱	۱۳	۶۰
چو راضی شد از بنده یزدان پاک	۷	۱۹	۲۳۳
چو رد می نگرده خدنگ قضا	۵	۷	۱۸۷
چو روز آمد آن نیکمرد سلیم	۴	۲۱	۱۷۳
چو روزی بسعی آوری سوی خویش	۸		۲۳۹
چو روزی به بیچارگی جان دهیم	۳	۱۶	حاشیه
چو روی پرستیدنت در خداست	۵	۱۲	۱۹۳
چو روی پسر در پدر بود وقوم	۵	۱۱	۱۹۱
چو روی نکو داری انده مخور	۶	۱۳	۲۰۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۵۰	۷	۸	چو رویی بخدمت نهی بر زمین
۲۵۶	۸	۸	چو زنبور خانه بیا شوفتی
۲۲۵	۱۵	۷	چو زن راه بازار گیرد بزن
۷۲	۱۸	۱	چو زنهار خواهد کرم پیشه کن
حاشیه	۱۴	۱	چو زور آوران خودنمایی مکن
۱۵۹	۹	۴	چو زو کرده باشم تحمل بسی
۷۷	۱۸	۱	چو سالاری از دشمن افتد بچنگ
۱۴۵	۳	۴	چو سال بد از وی خلاق نفور
۲۷۶	۱۳	۹	چو سرگشته دیدند درویش را
حاشیه	۳	۱۰	چو سعدی سیه نامه تر دیده نیست
۲۲۴	۱۵	۷	چو سعدی کسی ذوق خلوت چشید
حاشیه	۱۷	۳	چو سعدی که بیرونش افروختست
۲۱۳	۴	۷	چو سعدی که چندی زبان بسته بود
۱۶۷	۱۵	۴	چو سگ بردرش بانگ کردم بسی
۱۳۲	۱۱	۳	چو سلطان عزّت علم برکشد
۱۰۷		۷	چو سلطان عنایت کند با بدان
۳۰	۱	۱	چو سلطان فضیلت نهد برویم
۱۵۵	۵	۴	چو سندان کسی سخت رویی نکرد
۱۹۷	۲	۶	چو سیراب خواهی شدن ز آب جوی
۱۲۸	۶	۳	چو سودا خرد را بمالید گوش
۲۰۲	۱۰	۶	چو سیلاب خواب آمد و مرد برد
۸۹	۷	۲	چو سیلاب ریزان که در کوهسار
۱۶۸	۱۵	۴	چو سیل اندر آمد بهول و نهیب
۲۸۳		۱۰	چو شاخ برهنه بر آریم دست
۳۵	۱	۱	چو شاید گرفتن بترمی دیار
۱۶۸	۱۵	۴	چو شبم بیفتاد مسکین و خرد
۲۲		۱	چو شد حالش از بینوائی تباه
۷۷	۱۸	۱	چو شمشیر پیکار برداشتی
۱۳۷	۱۵	۳	چو شوریدگان می پرستی کنند

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو شور و طرب در نهاد آمدش	۱	۴	۶۳
چو شیب در آمد بروی شباب	۹	۳	۲۶۳
چو شیب اندر آید بروی شباب	۹	۳	حاشیه
چو شیر آنکه راگردنی فربهست	۲	۱۲	۹۷
چو شیرش بسر پنجه در خود کشید	۳	۷	۱۲۸
چو شیرینی از من بدر میرود	۳	۱۸	۱۴۱
چو شیرینی بایدت سودمند	۱	۱۵	حاشیه
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش	۲	۱۲	۹۶
چو صد دانه مجموع در خوشه	۵	۱	۱۸۳
چو صیتش در افواه دنیا فتاد	د		۷
چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش	د		۱۶
چو طالع ز ما روی بر پیچ بود	۵	۱	۱۸۳
چو طفل اندرون دارد از حرص پاک	۶	۱۰	۲۰۲
چو طوطی کلاغش بود هم نفس	۷	۱۵	۲۲۵
چو ظاهر بعفت بیاراستم	۷	۲۰	۲۳۷
چو عاصی ترش کرده روی ازو عید	۴	۶	۱۵۶
چو عزمش بر آهیخت شمشیر بیم	د		۷
چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی	۳	۷	۱۲۸
چو عشقی که بنیاد آن بر هواست	۳		۱۱۷
چو غازی بخود بر نبندند پای	۳	۱	۱۲۲
چو غنچه گرت بسته بودی دهن	۷	۳	۲۱۱
چو فرخنده خوی این حکایت شنید	۷	۷	۲۱۵
چو فرعون ترک تباهی نکرد	۱	۱۴	حاشیه
چو فرهنگ و رایش نباشد بسی	۷	۱۶	۲۲۷
چو فندق دهان از سخن بسته بود	۹	۱	۲۵۹
چو قاضی بفکرت نویسد سبحل	۱	۱	۲۶
چو کاری بر آید بلطف و خوشی	۱	۱۸	۷۹
چو کالیو داندند اهل نشست	۴	۱۶	۱۶۹
چو کرکس بر دانه آمد فراز	۵	۸	۱۸۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو کوتاه شد دستش از عز و ناز	۲	۹	۹۳
چو کودک بدست شناور برست	۳	۱۱	۱۳۲
چو کوه سپیدش سر از برف موی	۵	۱	۱۸۱
چو گاوی که عصا چشمش بیست	۹	۱۱	۲۷۴
چو گاوی که عصا چشمش بیست	۵	۱۲	۱۹۲
چو گربه نوازی کبوتر برد	۲	۲۲	۱۱۴
چو گردن کشید آتش هولناک	۴		۱۴۲
چو گرگان پسندند بر هم گزند	۱	۱۸	۷۷
چو گرگ خبیث آمدت در کمند	۲	۲۳	۱۱۴
چو گفتم نصیحت پذیر و بدان	۱	۱۸	حاشیه
چو گنجشگ در باز دید از قفس	۲	۷	۹۰
چو گنجشگ روز ملخ در نبرد	۵	۱	۱۸۰
چو لشکر برون تاخت خشم از کمین	۱	۱	۳۳
چو ما را بدنیا تو کردی عزیز	۱۰		۲۸۴
چو ما را بغفلت بشد روزگار	۹		۲۵۸
چو مر بنده‌ای را همی پروری	۷	۱۸	۲۳۰
چو مردان ببر رنج و راحت رسان	۲	۱۲	۹۷
چو مردانه رو باشی و تیز پای	۸	۲	۲۴۵
چو مردانگی آید از رهنان	۱		۲۱
چو مرد این سخن گفت و صالح شنید	۴	۱۲	۱۶۴
چو مرد سماعست شهوت پرست	۳	۱۵	۱۳۷
چو مردم سخن گفت باید بهوش	۷	۲	۲۱۱
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید	۹	۸	۲۷۰
چو مرگت بود وعده سیم من	۷	۱۵	۲۲۳
چو مستور باشد زن و خو بروی	۷	۱۵	۲۲۴
چو مسکین و بیطاقتش دید و ریش	۴	۲۰	۱۷۲
چو مشرف دو دست از امانت بداشت	۱		۲۲
چو مفتون صادق ملامت شنید	۳	۲	۱۲۳
چو مفلس فرو برد گردن بدوش	۱		۲۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو ملعون پسند آمدش قهرما	۹	۹	۲۷۲
چو منّاع خیر این حکایت بگفت	۲	۳	۸۶
چو من داد معنی دهم در حدیث	۷	۸	۲۱۷
چو من زنده هرگز مبادا کسی	۴	۳	۱۴۶
چو منعم کند سفله را روزگار	۱	۱۴	۶۰
چو منکر بود پادشه را قدم	۴	۵	۱۵۲
چو موش آنکه نان و پنیرش خوری	۶		۱۹۶
چو مولام خوانند و صدر کبیر	۴	۴	۱۵۰
چو می بگذرد جاه و ملک و سریر	۱	۴	۴۰
چو ناپخته آمد ز سختی بجوش	۸	۵	۲۴۷
چو نافش بریدند و روزی گسست	۸		۲۴۰
چو نامردم آواز مردم شنید	۴	۱۷	۱۶۹
چو نتوان بر افلاک دست آختن	۵		۱۸۰
چو نتوان عدو را بقوّت شکست	۱	۱۸	۷۱
چو نرمی کنی خصم گردد دلیر	۱		۲۳
چو نزدیک بردش ز خوان بهره‌ای	۲	۹	۹۳
چو نزدیک شد روز عمرش بشب	۱	۱۲	۵۸
چو شناسد انگشتی طفل خرد	۹	۹	۲۷۱
چو نوبت رسد زین جهان غربتش	۱		۲۰
چو نومید ماند از همه چیز و کس	۱	۱۳	۵۹
چو نیکت بدیدم بدی میکنی	۳	۱۷	۱۴۰
چو نیکست خوی من و راستی	۲	۲۲	۱۱۱
چو هر ساعتش نفس گوید بده	۱	۶	۴۲
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی	۲	۱۹	۱۰۷
چو همچون زنان حله در تن کنم	۱	۱	۳۴
چو همواره گویی که مردم خرنند	۷	۱۱	۲۲۰
چو یعقوبم از دیده گردد سپید	۳	۱	۱۲۰
چو یوسف کسی در صلاح و تمیز	۱	۱	۲۶
چه آنرا که بر سر نهادند تاج	۱	۹	۵۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه آوردم از بصره دانی عجب	۶	۴	۱۹۸
چهارم تواضع رضا پنجمین	د		۹
چه اندیشی از خود که فعلم نکوست ؟	۸	۷	۲۵۱
چه بر خیزد از دست تدبیر ما؟	۱۰		۲۸۶
چه بر خیزد از دست کردار من	د		حاشیه
چه بندی درین خشت ززین دلت	۹	۶	۲۶۷
چه بودی که پایم درین کارگل	۱	۱۷	۶۸
چه بودی که دوزخ ز من پر شدی	۲	۳	حاشیه
چه بودی که زحمت بپردی ز پیش	۴	۳	۱۴۷
چه تدبیر سازم چه درمان کنم	۱	۵	۴۰
چه حاجت در این باب گفتن بسی	۷		حاشیه
چه حاجت که نه کرسی آسمان	د		۱۵
چه خواهی ازین پیر ازو دست دار	۱	۱۱	حاشیه
چه خوبست تشریف شاه ختن	۶	۷	۲۰۰
چه خوش گفت بازارگانی اسیر	۱		۲۰
چه خوش گفت بهرام صحرائشین	۲	۲۳	۱۱۴
چه خوش گفت بهلول فرخنده خوی	۴	۱۸	۱۷۱
چه خوش گفت خر مهره در گلی	۴	۴	۱۵۱
چه خوش گفت درویش کوتاه دست	۱۰	۱	۲۸۷
چه خوش گفت دیوانه مرغزی	۷	۱۲	۲۲۰
چه خوش گفت شاگرد منسوج باف	۵	۹	۱۸۸
چه خوش گفت شیدای شوریده سر	۴	۱۸	حاشیه
چه خوش گفت فردوسی پاکرزد	۲	۱۰	۹۴
چه خوش گفت گرگین بفرزند خویش	۱	۱۸	۷۵
چه خوش گفت یکروز دارو فروش	۱	۱۵	۶۶
چه خیر آمد از نفس تر دامنش	۴	۳	۱۴۷
چه داند طبیب از کسی رنج برد	۵	۴	۱۸۵
چه داندلت انبانی از خواب مست	۴	۱۰	۱۶۰
چه دانند جیحونیان قدر آب	۸	۲	۲۴۵

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۹۲	۱۲	۵	چه دانند مردم که در جامه کیست؟
۲۲۸	۱۶	۷	چه دانی که گردیدن روزگار
۲۲		۱	چه دانی که همدست گردند و یار
۲۰۱	۸	۶	چه دلتنگ خفت آن فرومایه دوش
حاشیه	۱	۱	چه دیدی درین کشور از خوب و زشت
۱۴۸	۳	۴	چه رند پریشان شوریده بخت
۱۲۵	۳	۳	چه زرها بخاک سیه درکنند
۱۸۹	۱۰	۵	چه زَنار مغ در میانست چه دلق
۱۸۳	۱	۵	چه زور آورد پنجه جهل مرد
۶۴	۱۴	۱	چه سود آفرین بر سر انجمن
۲۷۸	۱۵	۹	چه سود از پشیمانی آید بکف
۲۸۹	۳	۱۰	چه شایسته کردی که خواهی بهشت
۵		د	چه شبها نشستم درین سیرگم
۲۸۶		۱۰	چه عذر آرم از ننگ تر دامن
۱۹۰	۱۰	۵	چه قدر آورد بنده حور دیس
۱۶		د	چه کردی که درنده رام تو شد
۸		د	چه کم گردد ای صدر فرخنده پی
۲۶۲	۲	۹	چه کوشش کند پیر خر زیر بار؟
۵۰	۹	۱	چه گفتند نیکان بدان نیکمرد؟
۷۴	۱۸	۱	چه مردی کند در صف کارزار
۲۵۲	۸	۸	چه معنیست در صورت این صنم
۱۷۶	۲۴	۴	چه منصف بزرگان دین بوده‌اند
۳۹	۳	۱	چه میخسبی ای فتنه روزگار
۲۰۳	۱۱	۶	چه میخواهم از طارم افراشتن
۸		د	چه نعت پسندیده گویم ترا؟
۱۴۰	۱۷	۳	چه نغز آمد این نکته در سنباد
۲۲۶	۱۵	۷	چه نغز آمد این یک سخن زان دو تن
حاشیه	۱۳	۷	چه نیکو زد این رمز مرد دلیر
۲۱۰	۱	۷	چه نیکو زده است این مثل برهمین

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه نیکو زده است این مثل پیرده	۲	۲۳	۱۱۴
چه نیکی طمع دارد آن بی صفا	۱	۹	۵۰
چه وزن آورد جای انبان باد	۵	۱۲	۱۹۲
چه وصفت کند سعدی ناتمام	د		۸
چه هامون و کوهت چه سنگ و رمال	۸	۳	۲۴۶
چه یاری کند مغفر و جوشنم	۵	۱	۱۸۲
(ح)			
حطب را اگر تیشه بر پی زنند	۲	۲۲	۱۱۲
حیات خوش و رفتنت بر صواب	۱	۱۸	۷۱
حدیث درست آخر از مصطفی است	۲	۲۲	۱۱۱
حدیثی درست آخر از مصطفی است	۲	۲۰	حاشیه
حدیثی که مرد سخن ساز گفت	۴	۵	۱۵۳
حذر کار مردان کار آگهست	۱	۱۸	۷۷
حذر کن ز پیکار کمتر کسی	۱	۱۸	۷۱
حذر کن ز نادان ده مرده گوی	۷		۲۰۸
حرامت بود نان آنکس چشید	۴	۶	۱۵۶
حرامست بر پادشا خواب خوش	۱	۸	۴۸
حریص و جهانسوز و سرکش مباش	۴		۱۴۲
حریفان خراب از می لعل رنگ	۴	۵	۱۵۴
حریفان خلوت سرای الست	۳	۱	۱۲۲
حسد مرد را بر سر کینه داشت	۲	۱۵	۱۰۰
حسودی پسندت نیامد ز دوست	۷	۸	۲۱۸
حسودی که بیند بجای خودم	۱	۱	۲۹
حسودی که بیند بجای خودم	۱	۱	۲۶
حسودی که یک جو خیانت ندید	۱	۱	۲۶
حضورش پریشان شد و کار زشت	۷	۲	۲۱۰
حقایق سراپست آراسته	۳	۹	حاشیه
حقایق شناسی جهان دیده‌ای	۱	۱۳	۵۹
حقایق شناسی درین خیره شد	۱۰	۲	۲۸۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
حق از بهر باطل نشاید نهفت	۱	۱۲	۵۷
حقت گفتم ای خسرو نیک رای	۱	۱۸	حاشیه
حقیقت سرائیست آراسته	۳	۱۰	۱۳۱
حکایت بشهر اندر افتاد جوش	۲	۱۹	۱۰۶
حکایت شنوکان گونامجوی	۱	۹	۴۹
حکایت کند دردمندی غریب	۳	۶	۱۲۸
حکایت کنند از بزرگان دین	د		۱۶
حکایت کنند از جفا گستری	۱	۱۸	۷۰
حکایت کنند از یکی نیکمرد	۱	۱۱	۵۳
حکیمی دعا کرد بر کیقباد	۱	۱۴	حاشیه
حلالست ازو نقل کردن خبر	۷	۱۲	۲۲۱
حلالش بود رقص بر یاد دوست	۳	۱۶	۱۳۸
حلاوت نباشد شکر در نیش	۶	۶	۲۰۰
(خ)			
خبر داد پیغمبر از حال مرد	۲	۸	۹۱
خبر داری از خسروان عجم	۱	۸	۴۸
خبر داری ای استخوانی قفس	۹	۸	۲۷۰
خبر ده بدرویش سلطان پرست	۶	۱۰	۲۰۲
خبر شد بروم از جوانمرد طی	۲	۱۴	۱۰۰
خبر شد بمدین پس از روز بیست	۴	۲۶	۱۷۷
خبر یافت دانای روشن روان	۹	۱۴	حاشیه
خبر یافت گردنکشی در عراق	۱	۲	۳۷
خبر دو همان قدر دارد که هست	۴	۴	۱۵۱
خبیثی که بر کس ترحم نکرد	۴	۱۷	۱۷۰
خجل باز گردیدن آغاز کرد	۴	۱۵	۱۶۷
خجل زیر لب عذر خواهان بسوز	۴	۳	۱۴۶
خجل گفت کانچ از من آید خطاست	۸	۶	۲۴۸
خدا ترس باید امانت گزار	۱		۲۲
خدا ترس را بر رعیت گمار	۱		۲۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
خدا دوست را گر بدرند پوست	۱	۶	۴۳
خدا را بر آن بنده بخشایش است	۲	۱۲	۹۷
خدا را که مانند و انباز و جفت	۷	۱۹	۲۳۶
خدا کشتی آنجا که خواهد برد	۵	۱۰	حاشیه
خداوند از آن بنده خرسند نیست	۶	۹	۲۰۱
خداوند بخشنده دستگیر	د		۲
خداوند خرمن زیان می کند	۲	۸	۹۲
خداوند دولت غم دین خورد	۱	۱۷	۶۹
خداوند زر بر کند چشم دیو	۲	۳	۸۶
خداوند عالم که آدم سرشت	۷	۲۰	حاشیه
خداوند فرمان ورای و شکوه	۱	۱	۳۳
خداوندگا را نظر کن بجود	۱۰		۲۳۸
خداوندگاری که عبدی خرید	۶	۱۰	۲۰۲
خدایا بحق بنی فاطمه	د		۸
خدایا بر آن تربت نامدار	۱		۱۴
خدایا بر حمت نظر کرده ای	۱	۱	۳۳
خدایا بذات خداوندیت	۱۰		۲۸۵
خدایا بذلت مران از درم	۱۰		۲۸۶
خدایا بعزت که خوارج مکن	۱۰		۲۸۴
خدایا بغفلت شکستیم عهد	۱۰		۲۸۶
خدایا تو این شاه درویش دوست	د		۱۵
خدایا تو بر کار خیرم بدار	د		حاشیه
خدایا تو شبر و آتش مسوز	۷	۱۳	۲۲۱
خدایا در آفاق نامی کنش	۱		۱۴
خدایا دلم خون شد و دیده ریش	۸	۲	۲۴۴
خدایا ار بحکمت ببندد دری	۲	۹	۹۴
خدایا مقصّر بکار آمدیم	۱۰	۲	۲۸۸
خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد	د		۸
خدایش مگر تا ز مادر یزاد	۲	۲	۸۴

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۰۴	۱۲	۶	خدائی که از خاک مردم کند
۴۹	۹	۱	خدیو خردمند فرخ نهاد
۲۴۹	۷	۸	خراب آنگه این خانه گردد تمام
۲۲۹	۱۷	۷	خرابت کند شاهد خانه کن
۲۰		۱	خرابی کند مرد شمشیر زن
۱۹		۱	خرابی و بد نامی آید ز جور
۲۶۸	۷	۹	خرامان ببالینش آمد فراز
۶۰	۱۴	۱	خران زیر بار گران بی علف
حاشیه	۱۴	۱	خر این جایگه لنگ و تیمارکش
۱۵۰	۴	۴	خرد باید اندر سر مرد و مغز
۳۲	۱	۱	خرد گفت دولت نبخشد همای
۱۶۶	۱۳	۴	خردمند از و دیده بر دوختی
۷۴	۱۸	۱	خردمند باشد جهان دیده مرد
۲۴۳	۲	۸	خردمند را سر فروشد بشرم
۲۴۲	۱	۸	خردمند طبعان منت شناس
۸		د	خردمند عثمان شب زنده دار
۲۱۰	۲	۷	خردمند مردم ز نزدیک و دور
۱۹۴		۶	خردمند مردم هنر پرورند
۴۲	۶	۱	خردمند مردی در اقصای شام
۲۲۷	۱۶	۷	خردمند و پرهیزگارش برآر
حاشیه		۷	خردمندی آموز و تدبیر و خوی
۲۶۵	۴	۹	خر وحش اگر بگسلاند کمند
حاشیه	۶	۸	خری بارکش گفتش ای بی تمیز
حاشیه	۱۴	۱	خری دید پوینده و باربر
۳۵	۱	۱	خزاین پر از بهر لشکر بود
۴۹	۹	۱	خزاین تهی کرد و پرکرد جیش
۴۸	۸	۱	خطا بین که بر دست ظالم برفت
۲۵۳	۸	۸	خطیب سیه پوش شب بی خلاف
۶		د	خلاف پیمبر کسی ره گزید

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
خلاف طریقت بود کاولیاء	۳	۱۰	۱۳۰
خم آبستن خم نه ماهه بود	۴	۵	۱۵۴
خنک آنکه آسایش مرد و زن	۱	۳	۳۸
خنک آنکه در صحبت عاقلان	۲	۲	۸۵
خنک روز محشر تن دادگر	۱	۸	۴۸
خنک نیکبختی که در گوشه	۶		۱۹۴
خنک هوشیاران فرخنده بخت	۹	۳	۲۶۳
خود از ناله عشق باشند مست	۳		حاشیه
خور از کوه یک روز سر بر نزد	۲	۲	۸۴
خورد کاروانی غم بار خویش	۱	۶	۴۴
خورش ده بگنجشگ و کبک و حمام	۲	۱۹	۱۰۷
خورنده که خیرش بر آید ز دست	۲	۶	۸۹
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	۲	۳	۸۷
خور و خواب تنها طریق دد است	۶		۱۹۴
خور و ماه و پروین برای تواند	۸	۲	۲۴۴
خوشا وقت شوریدگان غمش	۳		۱۱۶
خوشا وقت مجموع آنکس که اوست	۹	۷	۲۶۸
خوشست این پسر و قتش از روزگار	۴	۵	۱۵۳
خیالات نادان خلوت نشین	۲	۶	حاشیه
خیالش چنان بر سر آشوب کرد	۳	۱۵	۱۳۵
خیالش خرف کرد و کالیوه رنگ	۹	۶	۲۶۶
خیال و غرورش بر آن داشتی	۴	۵	۱۵۵
(د)			
در آبی که پیدا نگردد کنار	۵	۸	۱۸۸
در آغوش وی دختری چون قمر	۷	۶	۲۱۴
در آن تخت و ملک از خلل غم بود	۱	۲	۳۷
در آن حال پیش آمدم دوستی	۱	۷	۴۵
در آرند بنیاد رویین ز پای	۱	۱۸	۷۲
در آغوش وی دختری چون قمر	۷	۶	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
در آمد بایوان شاهنشهی	۱	۱	۲۵
در آمد نمد پوش چون سام گرد	۵	۲	۱۸۴
در آن بحر مردی جفا پیشه بود	۱	۱۴	حاشیه
در آن جای پاکان امیدوار	۹	۱۱	۲۷۴
در آندم که حالش دگرگون شود	۱	۱۷	۶۹
در آندم ترا می نماید بدست	۱	۱۲	۵۸
در آن روز کز فعل پرسند و قول	۹	۹	۲۷۱
در آن قوم باقی نهادند تیغ	۲	۱۶	۱۰۳
در آن لحظه رویش بیوشید و سر	۹	۱۵	۲۷۸
در آن مرز کاین پیر هشیار بود	۱	۶	۴۲
در آن ملک قارون برفتی دلیر	۱	۹	۴۹
در آورد ملکی بزیر قلم	۱	۱	۲۶
در آیند با عاجزان در بهشت	۴	۱۲	۱۶۴
در آینه گر خویشتن دیدمی	۷	۲	۲۱۰
در اخبار شاهان پیشینه هست	۱	۴	۳۹
در ارکان دولت نگه کرد شاه	۱	۱	۳۲
در اقبال نیکان بدان می زیند	۴	۱۷	۱۷۰
در اقبال و تأیید بوبکر سعد	۸	۸	۲۵۶
در اقصای عالم بگشتم بسی	د		۹
در اندیشه ام تا کدامم کریم	۲	۲	۸۴
در اندیشه با خود ملک رای زد	۱	۱	حاشیه
در او باش پاکان شوریده رنگ	۲	۱۹	۱۰۷
در اوراق سعدی چنین پند نیست	۸	۸	۲۵۶
در اوراق سعدی نگنجد ملال	۷	۱۹	۲۳۲
در ایام او روز مردم چو شام	۱	۱۸	۷۰
در ایام سلطان روشن نفس	۱	۳	۳۹
در ایام عدل تو ای شهریار	د		۱۲
در اینان بحسرت چرا ننگرم	۱	۱	۳۱
در اینان نبندد دل اهل شناخت	۸	۷	۲۴۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
در این بوم حاتم شناسی مگر	۲	۱۵	۱۰۱
در این روزها زاهدی با پسر	۲	۳	حاشیه
در این شهر باری بسمع رسید	۷	۱۸	۲۳۰
در این کشور اندیشه کردم بسی	۴	۲۶	۱۷۸
درخت ز قوم ار بجان پروری	۱	۱۰	۵۳
درخت کهن میوه تازه داشت	۶	۱۳	۲۰۵
درختیست بالای جان پرورش	۸		۲۴۰
درختیست مرد کرم باردار	۲	۲۲	۱۱۲
درختی که بیخش بود برقرار	۵	۱۲	۱۹۲
درختی که پیوسته بارش خوری	۷	۱۶	۲۲۷
در خرّمی بر سرایی بیند	۷	۱۵	۲۲۵
در خیر بازست و طاعت ولیک	۸	۸	۲۵۷
در دیر محکم بیستم شبی	۸	۸	۲۵۴
درد مست نادان گریبان مرد	۴	۷	۱۵۷
در ذکر حاتم کسی باز کرد	۲	۱۵	۱۰۰
درشتی و نرمی بهم در، بهست	۱		۲۳
در شهوت نفس کافر بیند	۷	۱۸	۲۳۰
درم داد و تشریف و بنواختش	۳	۱۳	۱۳۴
در معرفت بر کسان نیست باز	۲	۱۹	۱۰۸
در معرفت دیده آدمی است	۸	۷	۲۵۰
در و دم چو غنچه دمی از وفا	۷	۱۷	۲۲۹
دروود ملک بر روان تو باد	د		۸
در و فضل دیدند و فقره و تمیز	۴	۱	۱۴۳
درون پراکندگان جمع دار	۲	۱۰	۹۴
درون تا بود قابل شرب و اکل	۸	۷	۲۴۹
درون بتأیید حق شاد باد	د		۱۳
درون جای قوتست و ذکر و نفس	۶		۱۹۵
درون دلت شهر بند است راز	۷		۲۰۸
درون فروماندگان شاد کن	۲	۱۰	۹۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
درون فرو ماندگان شاد کن	۲		۸۱
در و هم اثر کرد میل بشر	۱	۱	۲۷
دریغ آمدم ز آنهمه بوستان	د		۹
دریغ آیدم با چنین مایه‌ای	۴	۴	۱۵۰
دریغا چنان روح پرور زمان	۹	۲	۲۶۱
دریغ از فلک شیوه‌ای ساختی	۱	۱۷	حاشیه
دریغا که بگذشت عمر عزیز	۹	۳	۲۶۳
دریغا که بی ما بسی روزگار	۹	۵	۲۶۶
دریغا که فصل جوانی برفت	۹	۲	۲۶۱
دریغا که مشغول باطل شدیم	۹	۲	۲۶۱
دریغست ازین روی بر تافتن	۲	۲۰	۱۱۰
دریغست با سفله گفت از علوم	۱	۱۸	۷۰
دریغست روی از کسی تافتن	۳	۵	۱۲۷
دریغست فرموده دیو زشت	۹	۱۱	۲۷۳
دریغش مخور بر هلاک و تلف	۷	۱۷	۲۲۹
دراین باغ سروی نیامد بلند	۹	۱۸	۲۸۱
درین باغ سروی نیامد بلند	۹	۵	۲۶۵
درین بحر جز مرد راعی نرفت	د		۶
درین بود درویش شوریده رنگ	۲	۱۲	۹۶
در این بود سر بر زمین فدا	۳	۴	۱۲۶
درین بود و باد صبا بروزید	۸	۳	۲۴۶
درین بود و وحی از جلیل الصفات	۴	۳	۱۴۷
درین حضرت آنان گرفتند صدر	۴	۱۵	۱۶۸
درین شهر مردی مبارک دم است	۱	۱۲	۵۵
درین غایتم رشت باید کفن	۱	۱	۳۱
درین کشور آسایش و خرمی	۱	۱۴	۶۱
درین کوش تا باتو ماند مقیم	۱	۱۲	۵۸
درین گوشه نالان گنهکار پیر	۴	۳	۱۴۶
درین مجلس آنکس بکامی رسید	۳	۲	۱۲۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
درین نکته‌ای هست اگر بشنوی	۱	۱	۳۱
درین نوعی از شرک پوشیده هست	۵	۹	۱۸۹
درین ورطه کشتی فروشد هزار	د		۵
درین وقت نومیدی آن مرد راست	۲	۲۲	۱۱۲
دری هم بر آید ز چندین صدف	۲	۱۹	۱۰۷
دعاکن بشب چون گدایان بسوز	د		۱۶
دعاگوی این دولتم بنده‌وار	۱	۱	۳۳
دعاگوی این دولتم بنده‌وار	۸	۸	۲۵۶
دعای ضعیفان امیدوار	۱	۱۸	۷۹
دعای منت کی شود سودمند	۱	۱۲	۵۶
دف و چنگ با یکدیگر سازگار	۴	۵	۱۵۴
دگر اسبی از گله باید گرفت	۲	۲۳	۱۱۴
دگر با کست بر نیاید نفس	۳		۱۱۷
دگر پارسایان خلوت نشین	۷	۱۰	۲۱۸
دگر پر شد از شام پیمانه‌ام	۵	۱	۱۸۱
دگر خواست کافزون کند تخت و تاج	۱	۹	۴۹
دگر دستها تا بمرفق بشوی	۷	۱۱	۲۱۹
دگر دیده چون بر فروزد چراغ	۸	۱	۲۴۱
دگر رفت و صبر و قرارش نبود	۳	۱	۱۱۹
دگر روز باز اتفاق اوفتاد	۲	۱۲	۹۶
دگر روز خادم گرفتش براه	۴	۱	۱۴۳
دگر روز در خوشه چینی نشست	۹	۱۳	۲۷۶
دگر روز شد گردگیتی دوان	۴	۶	۱۵۶
دگر ره بکتم عدم در برد	د		۵
دگر ره چه حاجت ببیند کست	۴	۴	۱۴۹
دگر ره نیازارش سخت دل	۴	۱۹	۱۷۲
دگر زیر دستان پزندم خورش	۹	۶	۲۶۶
دگر کس بغیبت پیش میدود	۷	۹	۲۱۸
دگر کشور آباد ببیند بخواب	۱		۱۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
دگر قامت عجزم از بهر خواست	۹	۶	۲۶۶
دگر مرکب عقل را پویه نیست	۵		۶
دگر مسح سر بعد از آن غسل پای	۷	۱۱	۲۱۹
دگر نوبت آمد بنزدیک شاه	۸	۲	۲۴۳
دگر هر که بریط گرفتگی بکف	۴	۵	۱۵۵
دل آزرده را سخت باشد سخن	۴	۴	۱۵۱
دل آسوده شد مرد نیک اعتقاد	۴	۱۷	۱۷۰
دلارام باشد زن نیکخواه	۷	۱۵	۲۲۵
دلارام در بر دلارام جوی	۳		۱۱۷
دل از بی مرادی بفکرت مسوز	۶	۱۳	۲۰۶
دل از کفر و دست از خیانت بشست	۱۰	۲	۲۸۸
دل اندر دلارام دنیا میند	۹	۸	۲۷۰
دل اندر صمد باید ای دوست بست	۱۰	۲	۲۸۸
دلاور بسر پنجه گاو زور	۵	۱	۱۸۰
دلاور که باری تهور نمود	۱	۱۸	۷۴
دلاور در آمد چو دستان گود	۵	۲	حاشیه
دلایل قوی باید و معنوی	۴	۴	۱۴۹
دل پادشاهان شود بارکش	۱	۸	۴۶
دلت باد پیوسته چون تن درست	۵		حاشیه
دل تخم کاران بود رنج کش	۳	۲	۱۲۴
دلت روشن و وقت مجموع باد	۱	۱۸	۷۱
دل خویش و بیگانه خرسند کرد	۲	۳	۸۵
دل دوستان جمع بهتر که گنج	۱	۶	۴۴
دل زنده هرگز نگردهد هلاک	۲	۷	۹۰
دل زیر دستان نباید شکست	۲	۸	۹۲
دل سائل از جور او خون گرفت	۲	۹	۹۲
دلست ای خردمند زندان راز	۱	۱	۲۸
دلش بر جوانمرد مسکین بخست	۲	۲۱	۱۱۰
دلش بروی از رحمت آورد جوش	۸	۳	۲۴۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۱۸	۱	۳	دلش خون شد و راز در دل بماند
۶۶	۱۵	۱	دلش گر چه در حال ازو رنجه شد
۱۷۱	۱۸	۴	دلم خانه مهر یارست و بس
۷۷	۱۸	۱	دل مرد میدان نهانی بجوی
۲۹۰	۳	۱۰	دلم میدهد وقت وقت این امید
۱۳		د	دل و کشورت جمع و معمور باد
۳۷	۲	۱	دلیر آمدی سعدیا در سخن
۱۴۵	۳	۴	دلیری سیه نامه سخت دل
۱۷۴	۲۲	۴	دمادم بشویند چون گربه روی
۱۵۸	۹	۴	دمادم بنان خوردنش هم نشست
۱۱۶		۳	دمادم شراب الم در کشند
۱۶۴	۱۲	۴	دمی رفت تا چشمه آفتاب
۱۱۹	۱	۳	دمی رفت و یاد آمدش روی دوست
۵۴	۱۱	۱	دمی بیش بر من سیاست نراند
۱۵۳	۵	۴	دمی سوزناک از دلی با خبر
۲۴۶	۳	۸	دمی منتظر باش بر طرف بام
۳۹	۳	۱	دمی نرگس از خواب نوشین بشوی
۳۶	۲	۱	دوان آمدش گله بانی به پیش
۲۰۱	۹	۶	دوان شد به مهمانسرای امیر
۱۶۴	۱۲	۴	دوان هردو کس را فرستاد و خواند
۲۶۶	۵	۹	دو بیتم جگر کرد روزی کباب
۲۷	۱	۱	دو پاکیزه پیکر چو حور و پری
۲۴۰		۸	دو پستان که امروز دلخواه اوست
۷۶	۱۸	۱	دو تن پرورای شاه کشور گشای
۲۴۳	۲	۸	دو چشم از پی صنع باری نکوست
۱۰۲	۱۵	۲	دو چشمش ببوسید و در برگرفت
۱۹۵		۶	دو چشم و شکم پر نگرود بهیچ
۲۹۰	۳	۱۰	دو خواهند بودن بمحشر فریق
حاشیه	۱۲	۴	دو درویش در مسجدی خفته دید

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
دو درویش در مسجدی خفته یافت	۴	۱۲	۱۶۴
دو رشته درم در دهن داشت جای	۱	۱	۳۱
دو رویه ستاندند بر در سپاه	۴	۵	۱۵۳
دو صد رقعہ بالای هم دوخته	۱	۱	۲۴
دو صد مهره بر یکدگر ساختست	۸	۱	۲۴۲
دو صورت که گفتی یکی نیست بیش	۱	۱	۲۷
دو کس بر حدیثی گمارند گوش	۷	۱۹	۲۳۳
دو کس چه کنند از پی خاص و عام	۱	۱۰	۵۳
دو کس را که با هم بود جان و هوش	۱	۱	۲۸
دو کس گردیدند و آشوب و جنگ	۷	۵	۲۱۳
دو کونش یکی قطره از بحر علم	د		۳
دو لشکر بهم بر زدند از کمین	۵	۱	۱۸۲
دوم باب احسان نهادم اساس	د		۹
دوم پرده بر بیحیائی متن	۷	۱۲	۲۲۱
دو مردش نشانند بر پشت زین	۱	۱۸	۷۵
دو هم جنس دیرینه را هم قلم	۱		۲۲
دو هم جنس همسفره همزبان	۱	۱۸	۷۶
دویدند خدمت کنان سوی من	۸	۸	۲۵۴
دهان بی زبان پند میگفت و راز	۱	۱۷	۶۹
دهانی بخنده چو گل باز کرد	۴	۲۵	۱۷۷
دهد نطفه را صورتی چون پری	د		۴
دهن گو زنا گفتنی‌ها بشوی	۷	۱۱	حاشیه
دهن گو زنا گفتنی‌ها نخست	۷	۱۱	۲۱۹
(ر)			
رئیس ده آمد که این را که کشت؟	۶	۴	۱۹۸
رئیس دهی با پسر در رهی	۳	۱۲	۱۳۳
رئیزی که دشمن سیاست نکرد	۷		۲۰۷
ربا خواری از نردبانی فتاد	۵	۱۲	حاشیه
ربودست خاطر فریبی دلش	۷	۱۹	۲۳۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
رحیل آمدش هم در آن هفته پیش	۷	۱۸	۲۳۰
رزی داشتم بر در خانه گفت	۲	۲۲	۱۱۲
رسانیدن امر حق طاعتست	۱	۱۶	۶۷
رسولی هنرمند عالم بطی	۲	۱۴	۹۹
رضا ده بفرمان حق بنده وار	۳	۵	حاشیه
رضا و ورع نیکنامان حر	۷		۲۰۷
رضای حق اول نگه داشتی	۷	۱۵	۲۲۲
رطب نا ورد چوب خر زهره بار	۱	۱۰	۵۳
رعیت پناها دلت شاد باد	۲	۱۷	۱۰۴
رعیت چو بیخند و سلطان درخت	۱		۱۸
رعیت چه نزلت نهادند دوش	۱	۱۴	۶۳
رعیت درختست، اگر پروری	۱	۱	۳۵
رعیت نشاید بیداد کشت	۱		۱۹
رعیت نوازی و سر لشکری	۱	۱۸	۷۵
رفیقان مهمانسرای خلیل	۲	۱	حاشیه
رفیقی که شد غایب ای نیکنام	۷	۱۲	۲۲۰
رقیبان خبر یافتندش ز درد	۳	۱	۱۱۹
رقیبان مهمانسرای خلیل	۲	۱	۸۳
رکابش ببوسید روزی جوان	۳	۱	۱۲۰
رگان را بین ای پسندیده خوی	۸	۱	حاشیه
رگت بر تنت ای پسندیده خوی	۸	۱	۲۴۲
رمق مانده را که جان از بدن	۸	۷	۲۴۹
روا باشد از پوستینم درند	۷	۳	۲۱۲
روا دارد از دوست بیگانگی	۹	۹	۲۷۲
روا داری از جهل و ناباکیت	۹	۱۱	۲۷۳
روان خمر و خیک اوفتاده نگون	۴	۵	حاشیه
روان گشتش از دیده بر چهره جوی	۹	۱۵	۲۷۸
روان شد به مهمانسرای امیر	۶	۹	حاشیه
رود روز و شب در بیابان و کوه	۷	۱۹	۲۳۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ره اینست اگر خواهی آموختن	۳	۱۷	حاشیه
رهائی نیابد کس از دست کس	۷	۱۹	۲۳۶
ره اینست روی از طریقت متاب	۵		۱۷
ره اینست سعدی که مردان راه	۴	۲۰	۱۷۳
ره راست باید نه بالای راست	۸	۱	۲۴۲
ره راست رو تا بمنزل رسی	۵	۱۲	۱۹۲
ره راست رو تا بمنزل رسی	۹	۱۱	۲۷۴
ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست	۳	۱۱	۱۳۲
ره کاروان شیر مردان زنند	۴	۱۱	۱۶۲
ره نیکمردان آزاده گیر	۲	۴	۸۷
رهی رو که بینی طریق رجا	۳	۱۷	۱۳۸
ریاست بدست کسانی خطاست	۱		۲۰
ریاضت کش از بهر نام و غرور	۴	۲۲	۱۷۴
(ز)			
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم	۵		۴
ز اوصاف حاتم بهر مرز و بوم	۲	۱۴	۹۸
ز باریدن برف و باران و سیل	۸	۳	۲۴۵
ز باریدن تیر همچون تگرگ	۵	۱	۱۸۲
زبان آمد از بهر شکر و سپاس	۸	۲	۲۴۳
زبان آوران رفته از هر مکان	۸	۸	۲۵۱
زبان آوری بیخرد سعی کرد	۴	۲۲	۱۷۴
زبان آوری کاندترین امن و داد	۵		۱۳
زبان دانی آمد بصاحب‌دلی	۲	۲	۸۴
زبان درکش از عقل داری و هوش	۷	۶	۲۱۵
زبان درکش ای مرد بسیار دان	۷		۲۰۸
زبان در نهندش باید از چو تیغ	۷	۱۹	۲۳۴
زبان را چه بینی که اقرار داد؟	۸	۷	۲۵۰
زبان کرد شخصی بغیبت دراز	۷	۷	۲۱۷
زبان همه حرفگیران ببست	۱	۱	۲۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۳۶	۱۵	۳	ز بر نای منصف بر آمد خروش
حاشیه	۱۳	۷	ز بقال آن کوی چیزی خرید
۱۰۳	۱۷	۲	ز بنگاه حاتم یکی پیر مرد
۱۶۳	۱۱	۴	ز بون باش چون پوستینت درند
۲۲۶	۱۵	۷	ز بیگانگان چشم زن کور باد
۲۱		۱	ز بیگانه پرهیز کردن نکوست
۲۳۹		۸	ز پشت پدر تا پایان شیب
حاشیه	۱	۳	ز پروای خودشان نه پروای کس
۲۵۸		۹	ز پنجه درم پنج اگر کم شود
۲۴۹	۷	۸	ز پیش خطر تا توانی گریز
۱۰۷	۱۹	۲	ز تاج ملک زاده‌ای در مناخ
حاشیه	۱۹	۲	ز تاج ملک زاده‌ای در ملاخ
۷۲	۱۸	۱	ز تدبیر پیر کهن بر مگرد
حاشیه	۳	۴	ز تر دامنی دود اندوده‌ای
۲۸۷	۱	۱۰	ز جر مم درین مملکت جاه نیست
۶۸	۱۷	۱	ز جور شکم گل کشیدی پشت
۲۵۶	۸	۸	ز جور فلک داد خواه آمدم
۱۰۰	۱۴	۲	ز حاتم بدین نکته راضی مشو
۲۲۱	۱۲	۷	ز حوضش مدار ای برادر نگاه
۲۴۴	۲	۸	ز خارت گل آورد و از نافه مشک
۱۴۲		۴	ز خاک آفریدت خداوند پاک
۲۴۴	۲	۸	ز خاک آورد رنگ و بوی و طعام
۱۰۹	۲۰	۲	ز خاکش بر آورد و بر باد داد
۳۱	۱	۱	ز خصمت همانا که نشنیده‌ام
۱۴۰	۱۷	۳	ز خود بهتری جوی و فرصت شمار
۱۳۸	۱۷	۳	ز خورشید پنهان شود موش کور
۲۸۵		۱۰	ز خورشید لطف شعاعی بسم
۲۶۴	۳	۹	ز داندگان بشنو امروز قول
۸۵	۳	۲	ز درویش خالی نبودی درش

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب سحر اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز دریای عمان بر آمد کسی	۱	۱	۲۴
ز دست شما مرده بر خویشتن	۹	۴	۲۶۴
ز دشمن جفا بردی از بهر دوست	۳	۱۵	۱۳۵
ز دشمن شنو سیرت خود، که دوست	۱	۱۴	۶۴
ز دغوی پری زان تهی میروی	۴	۱۳	۱۶۶
ز دل‌های شوریده پیرامنش	۳	۱	۱۲۰
ز دم تیشه یک روز بر تل خاک	۹	۷	۲۶۹
زدن بر خر نامور چنار بار	۱	۱۴	۶۱
ز دوران ملک پدر یاد کن	۱	۱۳	۵۹
ز دور فلک بدر رویش هلال	۹	۷	۲۶۸
ز دیار مردم در آن بقعه کس	۴	۱۰	۱۵۹
ز دیدار اینان ندارم شکیب	۱	۱	۳۱
ز دیدار هم تا بحدی رمان	۹	۷	۲۶۷
زر از بهر چیزی خریدن نکوست	۳	۳	۱۲۵
زر از بهر خوردن بود ای پدر	۲	۲۰	۱۰۹
زر از سنگ خارا برون آورند	۲	۲۰	۱۰۹
زر افتاد در دست انسانی گوی	۲	۲	۸۴
زر افشان چو دنیا بخواهی گذاشت	۱	۱۷	۶۹
زر اندر کف مرد دنیا پرست	۲	۲۰	۱۰۹
زر اندودگانرا بآتش برند	۵	۱۰	۱۹۰
زراوی چنان یاد دارم خبر	۲	۱۷	۱۰۳
ز رحمت بر او شب نیارست خفت	۲	۱۰	۹۴
ز رحمت دل پارسا موم شد	۴	۱۷	۱۶۹
زرش داد اسب و قبا پوستین	۲	۱۸	۱۰۵
زرش داد و گوهر بشکر قدوم	۱	۱	۲۵
زرش دیدم و زرع و شاگرد و رخت	۲	۱۳	۹۷
ز روشن دلش ملک پرتو گرفت	۱	۱	۲۶
زرو نعمت آید کسی را بکار	۲	۳	حاشیه
زرو نعمت اکنون بده کان تست	۲	۳	۸۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
زرو ناز و نعمت نماند بسی	۲	۳	حاشیه
ز روی عداوت ببازوی زور	۹	۷	۲۶۸
ز روی گمان بر من اینها که بست	۴	۱۱	۱۶۳
ز ره باز پس مانده‌ای می‌گریست	۸	۶	۲۴۸
ز ره پوش خسبند مرد اوژنان	۱	۱۸	۷۶
ز ره پوش را چون تبرزین زدی	۵	۱	۱۸۱
ز زنبور کرد این حلاوت پدید	۸	۸	۲۵۷
ز زنجیر نا پارسایان برست	۹	۱۲	۲۷۶
ز سر تیزی از آهن سنگ زاد	۶	۱۳	حاشیه
ز سر تیزی آن آهنین دل که بود	۶	۱۳	۲۰۵
ز سعدی شنو این حکایت دگر	۴	۳	حاشیه
ز سعدی شنو کاین سخن راستست	۱	۱۲	۵۷
ز سنت نبینی در ایشان اثر	۴	۱۱	۱۶۲
ز سود او آشفته‌گی بر قدش	۹	۱۸	۲۸۱
ز سودای آن پوشم و این خورم	۹	۲	۲۶۱
ز سوزش چنان شعله در جان گرفت	۳	۱۳	۱۳۴
ز سوئی بر آورده مطرب خروش	۴	۵	۱۵۴
ز سیماش وحشت فراز آمدی	۴	۹	۱۵۸
ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت	۶	۷	۲۰۰
ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج	۵		۱۰
ز شوخی و مردم خراشیدنش	۶	۱۳	۲۰۵
ز صاحب غرض تا سخن نشنوی	۱	۱	۳۲
ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست	۶	۱۳	۲۰۶
ز علت مدار ای خردمند بیم	۳	۱۴	۱۳۵
ز علمش ملال آید از وعظ ننگ	۴	۲۳	۱۷۵
ز عمرو ای پسر چشم اجرت مدار	۵	۱۲	۱۹۱
ز عهد پدر یادم آمد همی	۹	۹	۲۷۱
زغن را نماند از تعجب شکیب	۵	۸	۱۸۸
زغن گفت از آن دانه دیدن چه سود؟	۵	۸	۱۸۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
زغن گفت ازین در نشاید گذشت	۵	۸	۱۸۸
ز غیبت چه میخواهد آن ساده مرد	۷	۷	حاشیه
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاه	۲	۱	۸۲
ز فرمانبرانم کسی گوش داشت	۱	۱	۲۷
ز فریاد و نالیدن و خفت و خیز	۴	۱۰	۱۵۹
ز قدر و مکانی که دستور داشت	۷	۱۵	۲۲۳
ز قوم پراکنده خلقی بکشت	۶	۱۲	۲۰۳
ز کس چین بابرو نینداختی	۴	۱۸	۱۷۱
ز کف رفته بیچاره را لگام	۳	۱۷	۱۴۰
ز لاحولم آن دیو هیکل بجست	۷	۶	۲۱۴
ز لطفتم همین چشم داریم نیز	۱۰	۳	۲۹۰
زلیخا چو گشت از می عشق مست	۹	۱۵	۲۷۸
زلیخا دو دستش بیوسید و پای	۹	۱۵	۲۷۸
زمانها نیاسود و شبها نخفت	۲	۷	۹۰
زمانی بیپچید و درمان ندید	۷	۷	۲۱۶
زمانی بر آشفت و گفت ای رفیق	۷	۷	۲۱۵
زمانی بسالوس گریان شدم	۸	۸	۲۵۴
زمانی سر اندر گریبان بماند	۱	۱۴	۶۴
زمانیش سودای در سر بماند	۱	۱۴	حاشیه
زمد هوشیم دیده آنشب نخفت	۳	۱۱	۱۳۱
ز مرگش چه نقصان اگر پارساست	۱	۱۴	حاشیه
ز مستان درویش در تنگسال	۸	۲	۲۴۵
ز مستکبران دلاور بترس	۱		۱۹
ز مشرق بمغرب مه و آفتاب	د		۴
ز مغرور دنیا ره دین مجوی	۴	۲	۱۴۴
ز مسکینم روی در خاک رفت	۱۰	۸	۲۸۷
ز من پرس فرسوده روزگار	۷	۱۸	۲۳۱
ز من صبر بی او توقع مدار	۳	۱	۱۱۹
ز مهرش بگردان چو پروانه پشت	۶	۱۳	۲۰۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
ز میداننش خالی نبودی چو میل	۳	۱	۱۱۸
زمین آسمان شد ز گرد کبود	۵	۱	۱۸۳
زمین از تب لرزه آمد ستوه	د		۴
زمین پیش تختش ببوسید و گفت	۷	۱۵	۲۲۳
زمین دیدم از نیزه چون نیستان	۵	۱	۱۸۲
زمین مرده و ابرگریان برو	۲	۱۴	۹۹
ز نادانی و تیره رائی که اوست	۷	۱۵	۲۲۴
زن از خیمه گفت این چه تدبیر بود	۲	۱۷	۱۰۳
زن از مرد مودی بیسیار به	۱	۱۴	۶۲
زن از ناامیدی سر انداخت پیش	۲	۶	۸۸
ز نام آوران گوی دولت برند	۱	۱۸	۷۶
ز نام آوران گوی دولت ربود	۲	۱۵	۱۰۰
زنا مهربانی که در دور تست	۱	۱۴	حاشیه
زنان را بعذری معین که هست	۹	۹	۲۷۱
زنان شوخ و فرمانده و سرکشند	۷	۱۵	حاشیه
زنانی که طاعت بر غبت برند	۹	۹	۲۷۱
زن بیخورد بر در و بام و کوی	۲	۲۳	۱۱۳
زنخدان فرو برد چندی بحیب	۲	۱۲	۹۶
زن خوب خوشخوی آراسته	۷	۱۷	۲۲۹
زن خوب خوش طبع رنجست و بار	۷	۱۵	۲۲۶
زن خوب فرمانبر پارسا	۷	۱۵	۲۲۴
زنخوت بر او التفاتی نکرد	۸	۷	۲۴۸
زن خوش منش دل نشاتر که خوب	۷	۱۵	۲۲۵
زنش گفت از اینان چه خواهی مکن	۲	۲۳	۱۱۳
زنش گفت بازی کنان شوی را	۴	۶	حاشیه
زن شوخ چون دست در قلیه کرد	۷	۱۵	۲۲۶
ز نعمت نهادن بلندی مجوی	۶	۱۲	۲۰۴
زن نوکن ای دوست هرنو بهار	۷	۱۵	۲۲۶
زن و مرد با هم چنان دوستند	۳	۵	۱۲۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
زنی جنگ پیوست با شوی خویش	۵	۷	۱۸۶
زنی را که جهلست و ناراستی	۷	۱۵	۲۲۵
ز نیروی سر پنجه شیر گیر	۴	۲۰	۱۷۲
زنی گفت بازی کنان شوی را	۴	۶	۱۵۶
زنی گفت من دختر حاتم	۲	۱۶	۱۰۳
ز وجد آب در چشمش آمد چو میغ	۴	۵	۱۵۳
ز وحشی نیاید که مردم شود	۵	۷	۱۸۷
ز ویرانه عارفی زنده پوش	۴	۱۵	۱۶۷
ز هجران طفلی که در خاک رفت	۹	۴	۲۶۵
ز هر خیمه پرسید و هر سو شتافت	۲	۱۹	۱۰۷
ز هر ناحیت کاروان‌ها روان	۸	۸	۲۵۱
ز هر نوع اخلاق او کشف کرد	۱	۱	۲۶
ز هستی در آفاق سعدی صفت	۴	۱۳	۱۶۶
ز هشیار عاقل نزدیک دست	۴	۷	۱۵۷
ز هولم در آن جای تاریک و تنگ	۹	۱۸	۲۸۱
زهی بحر بخشایش و کان جود	د		۱۳
زهی بندگان را خداوندگار	د		۱۶
زهی جو فروشان گندم نمای	۴	۱۱	۱۶۲
زهی چشم دولت بروی تو باز	د		۱۴
زهی دولت مادر روزگار	د		۱۴
زهی دین و دانش، زهی عدل و داد	د		۱۵
زهی ملک و دوران سر در نشیب	۱	۱۳	۶۰
زیاد ملک چون ملک نارمند	۳	۱	۱۲۱
ز یاران کسی گفتش اندر نهفت	۱	۱۶	۶۷
زیان میکنند مرد تفسیردان	۲	۱	۸۳
ز یزدان دادار داور بخواه	۹	۱۷	حاشیه
(س)			
سبق بردر هر که برخاست زود	۹	۳	۲۶۳
سبکیار مردم سبکتر روند	۱	۹	۵۱

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۷۷	۲۶	۴	سبک عزم باز آمدن کرد پیر
۹۵	۱۱	۲	سبک طوق و زنجیر از او باز کرد
۷۴	۱۸	۱	سپاهی در آسودگی خوش بدار
۳۵	۱	۱	سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه
۷۸	۱۸	۱	سپاهی که عاصی شود در امیر
۷۴	۱۸	۱	سپاهی که کارش نباشد ببرگ
۱۵۵	۵	۴	سپر نفکند شیر غزان ز جنگ
۴۸	۹	۱	سپهدار و گردنکش و پیلتن
۲۴۴	۲	۸	سپهر از برای تو فراش وار
۷۵	۱۸	۱	سپه را مکن پیشرو جز کسی
۷۳	۱۸	۱	سپه را نگهبانی شهریار
۱۴۲		۴	سپهرش بجائی رسانید کار
۵۱	۹	۱	سپهرم مدد کرد و نصرت و فاق
۱۶۲	۱۱	۴	سپید و سیه پاره بر دوخته
۳۸	۲	۱	ستاننده داد آنکس خداست
۲۳۹		۸	ستایش خداوند بخشنده را
حاشیه	۱۴	۱	ستایش سرایان نه یار تواند
حاشیه	۱۴	۱	ستمگر جفا بر تن خویش کرد
۵۰	۹	۱	ستیز فلک بیخ و بارش بکند
۱۲۵	۳	۳	سحر برد شخصی چراغش بسر
۱۳۵	۱۵	۳	سحرگه مجال نمازش نبود
۹۸	۱۳	۲	سحرگه میان بست و در باز کرد
۱۱۸		۳	سحرها بگریند چندانکه آب
حاشیه	۱۲	۶	سخاوت زمینست و سرمایه زرع
۲۰۹	۱	۷	سخن تا نگوئی برو دست هست
۲۲۲	۱۴	۷	سخن چین کند تازه جنگ قدیم
۲۰۷		۷	سخن در صلاحست و تدبیر و خوی
۲۰۹	۱	۷	سخن دیو بندست در چاه دل
۲۵۷	۸	۸	سخن سودمند است اگر بشنوی

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
سخن گفت و دامان گوهر فشانند	۱	۱	۲۵
سخن گفت و دشمن بدانست و دوست	۷	۲	۲۱۰
سخن ماند از عاقلان یادگار	۴	۳	۱۴۸
سخن های دانای شیرین سخن	۱	۱	۲۷
سخن های سعدی مثالست و پند	۲	۲۰	۱۱۰
سخن های منکر بمعروف گفت	۴	۱۰	۱۶۰
سخنی را باندروز گویند بس	۷	۱۹	۲۳۵
سر آمد بتایید ملک از سران	۱	۹	۴۹
سر آنگه ببالین نهادهوشمند	۶	۵	۱۹۹
سر آورد و دست از عدم در وجود	۸	۷	۲۵۰
سرایای حالش دگرگونه گشت	۲	۹	۹۳
سر از جیب غفلت برآورد کنون	۹	۸	۲۷۰
سر از کوی معنی بمعنی کشید	۴	۴	۱۵۰
سر از مغز و دست از درم کن تهی	۷	۱۷	۲۲۹
سراسر شکم شد ملخ لاجرم	۶	۴	۱۹۹
سراسیمه گوید سخن بر گزاف	۷	۳	۲۱۷
سرافرازد این خاک فرخنده بوم	۲	۱۷	۱۰۴
سرانداز در عاشقی صادقست	۳	۱۷	۱۴۰
سراندر جهان نه باوارگی	۷	۱۵	۲۲۵
سراینده خود می نگردد خموش	۳	۱۵	۱۳۶
سراییی کنم پای بستش رخام	۹	۶	۲۶۶
سراییست کوتاه و در بسته سخت	۴	۱۷	۱۷۰
سر پادشاهان گردن فراز	د		۲
سر پر غرور از تحمل تهی	۱	۱	۳۳
سر پنجه ناتوان بر میبچ	۱	۶	۴۳
سر تا جور دیدش اندر مفاک	۹	۷	۲۶۸
سر سر فرازان و تاج مهان	د		۱۱
سر سفله را گرد بالش منه	۴	۱۰	۱۶۰
سرش باز پیچید و رگ راست شد	۸	۲	۲۴۳

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
سرش پادشاه یمن خواستست	۲	۱۵	۱۰۱
سرشتست باری شفا در غسل	۸	۷	۲۴۹
سرش خالی از عقل و از احتشام	۴	۳	۱۴۵
سرشک غم از دیده باران چو میغ	۴	۳	۱۴۶
سرش موی و رویش صفا ریخته	۴	۱۰	۱۵۹
سر صالحان گفت روزی بمرد	۴	۱	۱۴۳
سر گاو عصا از آن درکه است	۷	۱۸	۲۳۱
سر گرگ باید هم اول برید	۱		۲۰
سر ناامیدی برآورد و گفت	۱	۱۴	۶۳
سرو چشم هر یک ببوسید و دست	۲	۱۳	۹۷
سروش آمد از کردگار جلیل	۲	۱	۸۳
سر هوشمندش چنان خیره کرد	۹	۶	۲۶۶
سزدگر بدورش بنام چنان	د		۱۱
سعادت ببخشایش داور است	۵		۱۷۹
سعادت گشاده دری سوی او	۴	۲۲	۱۷۳
سعادت نجست و سلامت نیافت	۴	۱۶	حاشیه
سعید آورد قول سعدی بجای	۲	۲۳	۱۱۵
سفر عید باشد بر آن کدخدای	۷	۱۵	۲۲۵
سفر کردگان لاابالی زیند	۱	۱	۲۷
سفر کرده بودم ز بیت الحرام	۷	۶	حاشیه
سفر ناگهم زان زمین در ربود	۵	۱	۱۸۱
سکندر بدیوار روین و سنگ	د		۱۲
سکندر که با شرقیان حرب داشت	۱	۱۸	۷۹
سکندر که بر عالمی حکم داشت	۹	۸	۲۷۰
سکونی بدست آور ای بی ثبات	۶		۱۹۴
سگ آخر که باشد که خوانش نهند؟	۲	۲۳	۱۱۴
سگالند از و نیکمردان حذر	۱	۸	۴۸
سگی پای صحرانشینی گزید	۴	۸	۱۵۷
سلاطین عزلت گدایان حی	۳		۱۱۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
سلیمی که یک چند نالان نخفت	۸	۲	۲۴۵
سماطی بیفکند و اسبی بکشت	۲	۱۴	۹۹
سمندر نه گورد آتش مگرد	۳	۱۷	۱۳۸
سمند سخن تا بجایی براند	۴	۴	۱۵۰
سمیلان چو بر می نگیرد قدم	۳	۴	۱۲۶
سواران پی در و مرجان شدند	۳	۱۰	۱۳۰
سواران دشمن چو دریافتیم	۵	۱	۱۸۳
سواران همه شب همی تاختند	۱	۱۴	۶۲
سوار نگو نبخت بی راهرو	۱	۹	۵۲
سواری که در جنگ بنمود پشت	۱	۱۸	۷۵
سؤالت صوابست و فعلت جمیل	۸	۸	۲۵۳
سوم باب عشقست و مستی و شور	د		۹
سوم کز ترازوی ناراست خوی	۷	۱۲	۲۲۱
سوی مسجد آورده دکان شید	۴	۱۱	۱۶۲
سه کس را شنیدم که غیبت رواست	۷	۱۲	۲۲۱
سیاهان برانند کشتی چو دود	۳	۱۱	۱۳۱
سیاه اندرون باشد و سنگدل	۲	۱۰	۹۴
سیه چال و مرد اندرو بسته پای	۷	۱۴	۲۲۲
سیه چرده ای را کسی زشت خواند	۱۰	۱	۲۸۶
سیه دل بر آهخت شمشیر تیز	۱	۱۴	۶۳
سیه را بفرمود کای نیکبخت	۷	۱۸	حاشیه
سیه را یکی بانگ برداشت سخت	۷	۱۸	۲۳۰
سیه کاری از نردبانی فتاد	۵	۱۲	۱۹۱
سیه نامه تر زان مخنث مخواه	۷	۱۷	۲۲۹
سیه نامه چندان تنعم براند	۴	۳	۱۴۵
(ش)			
شب آنجا بیو دم بفرمان پیر	۸	۸	۲۵۳
شب آنجا بودند و روز دگر	۲	۱۴	۹۹
شب آنجا بیفکند و بالش نهاد	۴	۱۰	۱۵۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
شب از بهر آسایش تست و روز	۸	۲	۲۴۳
شب از بیقرباری نیارست خفت	۹	۱۷	۲۸۰
شب از درد بیچاره خوابش نبرد	۴	۸	۱۵۷
شب از درد چوگان و سیلی نخفت	۷	۵	۲۱۳
شب از شرمساری و فکرت نخفت	۷	۷	۲۱۶
شب از غیرت و شرمساری نخفت	۵	۲	۱۸۴
شب از نرگش قطره چندی چکید	۲	۱۹	۱۰۶
شبانگه چو نقدش نیامد بدست	۴	۶	۱۵۶
شبانگه مگر دست بردش بسیب	۷	۱۸	۲۳۰
شبانگه یکی بردش لقمه جست	۲	۹	۹۳
شب تیره پنجه سوار از کمین	۱	۱۸	۷۳
شب خلوت آن لعبت حور زاد	۱	۱۵	۶۵
شب دیگر از ذکر و طاعت نخفت	۳	۴	۱۲۶
شبستان گورش در اندوده دید	۹	۷	۲۶۸
شب سردشان دیده نابرده خواب	۴	۱۲	۱۶۴
شب گور خواهی منور چو روز	۹	۱۸	۲۸۱
شب و روز در بحر سودا و سوز	۳		۱۱۸
شب و روز در بند زر بود و سیم	۲	۲۰	۱۰۹
شبی برادای پسر گوش کرد	۳	۱۶	۱۳۸
شبی بر زدم بانگ بروی درشت	۷	۱۹	۲۳۵
شبی بر سرش لشکر آورد خواب	۴	۱۰	۱۵۹
شبی بر نشست از فلک برگذشت	د		۷
شبی پای عمرش فروشد بگل	۳	۳	۱۲۵
شبی خفته بودم بعزم سفر	۹	۸	۲۶۹
شبی خوابم اندر بیابان فید	۹	۳	۲۶۲
شبی دانم از هول دوزخ نخفت	۲	۳	حاشیه
شبی در جوانی و طیب نعم	۹	۱	۲۵۹
شبی دعوتی بود در کوی من	۷	۱۷	۲۲۸
شبی دود خلق آتشی بر فروخت	۱	۸	۴۶

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۶۹	۱۷	۴	شبی دید جائی که دزدی کمند
۱۳۵	۱۵	۳	شبی دیو خود را پرچهره ساخت
حاشیه	۶	۷	شبی رفته بودم بکنجی فراز
۱۷۹		۵	شبی زیت فکرت همی سوختم
۱۸۱	۱	۵	شبی سر فروشد باندیشه ام
۱۸۵	۳	۵	شبی کردی از درد پهلوی نخفت
۲۷۶	۱۲	۹	شبی مست شد آتشی بر فروخت
۲۵۳	۸	۸	شبی همچو روز قیامت دراز
۱۴۰	۱۸	۳	شبی یاد دارم که چشمم نخفت
۲۶۲	۳	۹	شتر بانی آمد بهول و ستیز
۱۸۹	۱۰	۵	شتر بچه با مادر خویش گفت
۱۳۷	۱۵	۳	شتر را چو شور و طرب در سراسر
۷۶	۱۸	۱	شجاعت نیامد مگر زان دو یار
۲۱۴	۶	۷	شد آن ابر ناخوش ز بالای باغ
۲۵۴	۸	۸	شدم عذرگویان بر شخص عاج
۲۷۸	۱۵	۹	شراب از پی سرخ رویی خوردند
۵۲	۹	۱	شر انگیز هم بر سر شر شود
۹۶	۱۲	۲	شغال نگو نبخت را شیر خورد
۷		د	شفیع الوری خواجه بعث و نشر
۷		د	شفیع مطاع نبی کریم
۹۲	۹	۲	شقاوت برهنه نشاندش چو سیر
۱۲۷	۵	۳	شکایت کند نو عروسی جوان
۱۵۶	۶	۴	شکر خنده انگبین میفروخت
۱۵۴	۵	۴	شکر دید و عتاب و شمع و شراب
۱۹۷	۳	۶	شکر عاقل از دست آن کس نخورد
۱۳۷	۱۶	۳	شکر لب جوانی نی آموختی
۱۵۴	۵	۴	شکستند چنگ و گسستند رود
۹۳	۹	۲	شکسته دل آمد بر خواجه باز
۲۶۲	۲	۹	شکسته قدح ور ببندند چست

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
شکسته متاعی که در دست تست	۱	۱۴	حاشیه
شکم بنده بسیار بینی خجل	۶	۳	۱۹۸
شکم بند دستست و زنجیر پای	۶	۴	۱۹۸
شکم تا بنافش دریدند مشک	۴	۵	۱۵۴
شکم تا سر آگنده از لقمه تنگ	۴	۱۱	۱۶۲
شکم دامن اندر کشیدش ز شاخ	۶	۴	۱۹۸
شکم صوفیی را زبون کرد و فرج	۶	۵	۱۹۹
شما راست نوبت بر این خوان نشست	۹	۱	۲۵۹
شمر د آندم از زندگی آخرش	۱	۱۴	حاشیه
شه از مستی غفلت آمد بهوش	۱	۱۴	۶۴
شه این جمله بشنید و چیزی نگفت	۱	۱۴	۶۲
شهنشاه گفت آنچه گفتم برت	۱	۱	۲۹
شهنشه ز شادی چو گل بر شکفت	۴	۱۲	۱۶۵
شهنشه که بازارگان را بخت	۱		۲۱
شهنشه نیارست کردن حدیث	۱	۱۴	۶۳
شنید از درون عارف آواز پای	۴	۱۵	۱۶۷
شنید این سخن بخت برگشته دیو	۱	۱	۳۰
شنید این سخن پیر خم بوده پشت	۱	۱۲	۵۶
شنید این سخن پیر روشن روان	۹	۱۴	۲۷۷
شنید این سخن پیر فرخنده فال	۳	۵	۱۲۷
شنید این سخن پیر فرخ نهاد	۲	۲	۸۴
شنید این سخن پیشوای ادب	۷	۸	۲۱۷
شنید این سخن خواجه سنگدل	۲	۱۹	۱۰۶
شنید این سخن دزد مسکین و گفت	۸	۴	۲۴۷
شنید این سخن دهخدای قدیم	۷	۱۱	۲۱۹
شنید این سخن سرور نیکبخت	۱	۱۵	۶۵
شنید این سخن شهریار عجم	۱	۱۲	۵۶
شنید این سخن عابد هوشیار	۱	۶	۴۳
شنید این سخن عارفی هوشیار	۹	۷	۲۶۸

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۵۷	۷	۴	شنید این سخن مرد پاکیزه خوی
۲۳۲	۱۹	۷	شنید این سخن مرد کار آزمای
۱۵۹	۹	۴	شنید این سخن مرد نیکو نهاد
۱۰۳	۱۷	۲	شنید این سخن نامبردار طی
۱۰۵	۱۸	۲	شنید این سخن های دور از صواب
۱۴۵	۳	۴	شنید ستم از راویان کلام
۱۰۵	۱۹	۲	شنیدش یکی مرد پوشیده چشم
۹۸	۱۴	۲	شنیدم در ایام حاتم که بود
۲۰۵	۱۳	۶	شنیدم ز پیروان شیرین سخن
۲۲۸	۱۷	۷	شنیدم سهی قامت سیمتن
۶۰	۱۴	۱	شنیدم که از پادشاهان غور
۲۱۸	۱۰	۷	شنیدم که از پارسایان یکی
۶۶	۱۶	۱	شنیدم که از نیکمردی فقیر
۲۷	۱	۱	شنیدم که با بندگانش سرست
۶۰	۱۴	۱	شنیدم که باری بعزم شکار
۱۹۶	۱	۶	شنیدم که باری سگم خوانده بود
۱۲۰	۱	۳	شنیدم که بر لحن خنیاگری
۱۷۸	۲۶	۴	شنیدم که بر مرغ و مور و ددان
۱۷۴	۲۲	۴	شنیدم که بگریست دانای و خوش
۴۰	۵	۱	شنیدم که بگریست سلطان روم
حاشیه	۳	۲	شنیدم که بگریستی شیخ زار
۸۸	۵	۲	شنیدم که پیری براه حجاز
حاشیه	۲	۸	شنیدم که پیری پسر را بخشم
۱۲۵	۴	۳	شنیدم که پیری شبی زنده داشت
۱۰۰	۱۵	۲	شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت
۳۵	۱	۱	شنیدم که جمشید فروغ سرشت
۱۹		۱	شنیدم که خسرو بشیرویه گفت
۳۶	۲	۱	شنیدم که دارای فروغ تبار
۲۱۳	۵	۷	شنیدم که در بزم ترکان مست

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ / امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۳۰	۱۰	۳	شنیدم که در تنگنایی شتر
۹۰	۷	۲	شنیدم که در حبس چندی بماند
۱۷۳	۲۲	۴	شنیدم که در خاک و خش از مهان
۱۷۲	۲۰	۴	شنیدم که در دشت صنعا جنید
۱۰		د	شنیدم که در روز امید و بیم
۴۸	۹	۱	شنیدم که در مرزی از باختر
۵۷	۱۲	۱	شنیدم که در مصر میری اجل
۱۸		۱	شنیدم که در وقت نزاع روان
۲۲۱	۱۳	۷	شنیدم که دزدی در آمد ز دشت
۱۸۵	۵	۵	شنیدم که دیناری از مفلسی
۱۷۷	۲۶	۴	شنیدم که ذوالنون بمدین گریخت
۱۲۶	۴	۳	شنیدم که راهم درین کوی نیست
۶۹	۱۷	۱	شنیدم که روزی زمین می شکافت
۱۲۵	۳	۳	شنیدم که سالی مجاور نشست
حاشیه	۲	۸	شنیدم که سعیش فراموش کرد
۲۲		۱	شنیدم که شاپور دم در کشید
۱۵۹	۱۰	۴	شنیدم که شبها ز خدمت نخفت
۱۷۵	۲۳	۴	شنیدم که شخصی در آن انجمن
۲۰۳	۱۱	۶	شنیدم که صاحب دلی نیکمرد
۲۴۵	۳	۸	شنیدم که طغرل شبی در خزان
۱۰۲	۱۶	۲	شنیدم که طی در زمان رسول
۱۴۶	۳	۴	شنیدم که عیسی در آمد ز دشت
۱۵۷	۷	۴	شنیدم که فرزانه حق پرست
۳۴	۱	۱	شنیدم که فرماندهی دادگر
۱۶۶	۱۴	۴	شنیدم که گفت از دل تنگ ریش
۱۷۱	۱۹	۴	شنیدم که لقمان سیه فام بود
۹۷	۲۳	۲	شنیدم که مردیست پاکیزه بوم
۱۱۳	۲۳	۲	شنیدم که مردی غم خانه خورد
۵۸	۱۳	۱	شنیدم که مردی مبارک حضور

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
شنیدم که مستی ز تاب نبید	۱۰	۳	۲۸۹
شنیدم که مسکین در آن زیرگفت	۳	۷	۱۲۸
شنیدم که مغروری از کبر مست	۲	۱۹	۱۰۵
شنیدم که مقدار یک روزه راه	۵	۸	۱۸۸
شنیدم که مهمانش آمد یکی	۴	۱۰	۱۵۹
شنیدم که میگفت و باران دمع	۱	۳	۳۸
شنیدم که میگفت گردن ببند	۵	۸	۱۸۸
شنیدم که میگفت و خوش میگریست	۴	۲۰	۱۷۲
شنیدم که میگفت و خون میگریست	۵	۲	۱۸۴
شنیدم که میگفت و خون میگریست	۶	۸	۲۰۰
شنیدم که نابالغی روزه داشت	۵	۱۱	۱۹۰
شنیدم که نامش خدا دوست بود	۱	۶	۴۲
شنیدم که نشید و خورش بریخت	۱	۱۱	۵۴
شنیدم که وقتی سحرگاه عید	۴	۲	۱۴۳
شنیدم که وقتی گدازاده‌ای	۳	۱	۱۱۸
شنیدم که یکبار در حله‌ای	۱	۹	۵۱
شنیدم که یک هفته ابن‌السبیل	۲	۱	۸۲
شنیدند بازارگانان خبر	۱	۹	۴۹
شنیدی که در روزگار قدیم	۶	۱۰	۲۰۲
شهنشاه گفت از کجا آمدی	۱	۱	حاشیه
شهنشه بر آشف و گفت ای جوان	۱	۱۴	حاشیه
(ص)			
صبا سرعتی رعد بانگ ادهمی	۲	۱۴	۹۸
صد انداختی تیر و هر صد خطاست	۷		۲۰۸
صدف را که بینی ز دردانه پر	د		۱۴
صدف وار گوهر شناسان راز	۷		۲۰۸
صفائی بدست آور ای خیره روی	۷	۲۰	۲۳۶
صفائیست در آب و آینه نیز	۲	۶	حاشیه
صوابست پیش از کشش بند کرد	۱	۱	۳۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
(ض)			
ضمیر دل خویش منمای زود	۷	۲	۲۱۱
(ط)			
طبایع تر و خشک و گرمست و سرد	۸	۷	حاشیه
طبیعی پریچهره در مرو بود	۳	۶	۱۲۷
طبیعت شناسان هر کشوری	۱	۱۵	۶۶
طبیعت شود مرد را بخردی	۱		۱۸
طریقت بجز خدمت خلق نیست	۱	۴	۴۰
طریقت جز این نیست درویش را	۴	۱	۱۴۳
طریقت شناسان ثابت قدم	۷	۱۲	۲۲۰
طریقت همین است کاهل یقین	۲	۳	حاشیه
طریقی بدست آر و صلحی بجوی	۹	۱۱	۲۷۳
طریقی بیندیش و رائی بزن	۱	۱۴	۶۱
طریقی طلب کز عقوبت رهی	۷	۲۰	۲۳۷
طلبکار باید صبور و حمول	۳	۳	۱۲۵
طلبکار خیرست امیدوار	د		۱۱
طلب کردم از پیش و پس چوب و سنگ	۷	۶	۲۱۴
طمع آبروی توقّر بریخت	۶	۲	۱۹۷
طمع برد شوخی بصاحبدلی	۴	۱۱	۱۶۱
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی	۱	۲	۳۷
طمع بود از بخت نیک اخترم	۱	۱	۳۲
طمع دار سود و بترس از زیان	۳	۴	۱۲۶
طمع در گدا مرد معنی نیست	۵	۱۲	۱۹۳
طمع را نه چندان دهانست باز	۹	۶	۲۶۷
طمع کرد در مال بازارگان	۱	۹	۴۹
طمع کرده بودم که کرمان خورم	۱	۹	۵۱
طمع کرده رایان چین و چگل	۸	۸	۲۵۱
(ع)			
عبائی بلیلانه در تن کنند	۴	۱۱	۱۶۲

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
عبادت با خلاص نیت نکوست	۵	۱۰	۱۸۹
عبادت بتقلید گمراهیست	۸	۸	۲۵۱
عجب دارم ار شرم دارد زمن	۱۰	۳	۲۹۰
عجب دارم از خواب آن سنگدل	۱	۶	۴۳
عجب داری ار بار امرش برم	۳	۱۵	۱۱۶
عجب داری از سالکان طریق	۳		۱۱۷
عجب داری از لطف پروردگار	۱۰	۳	۲۸۹
عجب در زنخدان آن دلفریب	۶	۱۳	۲۰۵
عجب کز منت بر دل آمد درشت	۱	۱۴	حاشیه
عجب گر بمیرد چنین بلبلی	۴	۲۶	۱۷۸
عجب گر بود راهم از دست راست	۱۰	۳	۲۹۰
عجب گر تو رحمت نیاری بر او	۹	۷	۲۶۸
عجب ماندی ای یار فرخنده رای	۳	۱۰	حاشیه
عجب ناید از سیرت بخردان	۴	۱۷	۱۷۰
عجب نیست این فرع از اصل پاک	د		۱۴
عجب نیست با لوعه گر شد خراب	۴	۵	۱۵۴
عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت	۹	۱۸	۲۸۱
عجب نیست گر ظالم از من بجان	۱	۱۸	۷۰
عدو را با لطاف گردن ببند	۲	۱۰	۹۵
عدو را بجای خسک زر بریز	۱	۱۸	۷۱
عدو را بفرصت توان کند پوست	۱	۱۸	۷۱
عدو را بکوچک نباید شمرد	۱	۶	۴۳
عدو را نبینی درین بقعه پای	۲	۲۲	۱۱۱
عدو زنده سرگشته پیرامنت	۱	۱	۳۶
عرب دیده و ترک و تاجیک و روم	۱	۱	۲۴
عرب را که در دجله باشد قعود	۸	۲	۲۴۵
عروسی بود نوبت ماتمت	۱	۱۶	۶۸
عزب را نکوهش کند خرده بین	۷	۱۹	۲۳۵
عزیزان پوشیده از چشم خلق	۳	۱	۱۲۱

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۶۹	۱۷	۴	عزیزی در اقصای تبریز بود
۲		د	عزیزی که هرگز درش سر بتافت
۲۸۴		۱۰	عزیزی و خواری تو بخشی و بس
۲۴۹	۷	۸	عسل خوش کند زندگان را مزاج
۲۴۴	۲	۸	عسل دادت از نحل و من از هوا
۱۶۲	۱۱	۴	عصای کلیمند بسیار خوار
۲۱۲	۴	۷	عضد را پسر سخت رنجور بود
۲۳۹		۸	عطائست هر موی ازو بر تنم
۱۳۲	۱۱	۳	عظیمست پیش تو دریا بموج
۱۴۷	۳	۴	عفو کردم از وی عمل های زشت
۲۲		۱	عمل گردهی مرد منعم شناس
۲۰۷		۷	عنان باز پیچان نفس از حرام
			(غ)
۲۶۷	۶	۹	غبار از هوا چشم غفلت بدوخت
۱۹۹	۵	۶	غذا گر لطیفست و گر سرسری
۱۶۷	۱۴	۴	غرض زین حدیث آنکه گفتار نرم
۲۲۳	۱۵	۷	غرض مشنو از من نصیحت پذیر
۲۲		۱	غریب آشنا باش و سیاح دوست
۲۷۹	۱۶	۹	غریب آدمم در سواد حبش
۲۱		۱	غریبی که پر فتنه باشد سرش
۲۴۰		۸	غریبی که رنج آورد دهر پیش
۱۵۱	۴	۴	غریو از بزرگان مجلس بخواست
۲۸	۱	۱	غضب دست در خون درویش داشت
۲۳۱	۱۸	۷	غلام آبکش باید و خشت زن
۹۳	۹	۲	غلامش بدست کریمی فتاد
۶۷	۱۶	۱	غلامی بدرویش برد این پیام
۲۳۵	۱۹	۷	غلامی بمصر اندرم بنده بود
۱۷۲	۱۹	۴	غلامیست در خیل ای نیکبخت
۱۱۹	۱	۳	غلامی شکستش سر و دست و پای

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اوّل (بترتیب حرف اوّل)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
غلط گفتم ای یار شایسته خوی	۱	۹	۵۲
غم آلوده یوسف بکنجی نشست	۹	۱۵	۲۷۸
غم از دشمن ناپسندش مباد	۵		۱۵
غم از گردش روزگاران مدار	۱	۱۷	۶۹
غم از گردش روزگارت مباد	۵		۱۳
غم جمله خور در هوای یکی	۲	۱۹	۱۰۸
غم خویش در زندگی خور که خویش	۲		۸۰
غم زیر دستان بخور زینهار	۱	۱۱	۵۵
غم و شادمانی بسر میرود	۱	۹	۵۱
غم و شادمانی نماند ولیک	۱	۱۷	۶۹
غنی را بغیبت بکاوند پوست	۷	۱۹	۲۳۳
غنیمت شمار این گرامی نفس	۹	۳	۲۶۴
غنیمت شمارند مردان دعا	۷	۱۵	۲۲۳
غنیمت شمردم طریق گریز	۵	۱	۱۸۲
(ف)			
فتاد آتش صبح در سوخته	۸	۸	۲۵۳
فتادند در عقده پیچ پیچ	۴	۴	۱۴۹
فتادند در وی ملامت کنان	۱	۳	۳۸
فتادند گبران پا زند خوان	۸	۸	۲۵۲
فتد تشنه در آبدان عمیق	۳	۲	۱۲۴
فدائی ندارد ز مقصود چنگ	۳	۱۸	۱۴۱
فراخی در آن مرز و کشور مخواه	۱		۱۹
فرا رفت و گفت ایعجب این توئی	۱	۱	۳۰
فرا شو چو بینی در صلح باز	۹	۱۱	۲۷۴
فراغ دلت هست و نیروی تن	۹	۲	۲۶۲
فراغ مناجات و رازش نماند	۹	۶	۲۶۷
فراموش کردی مگر مرگ خویش	۹	۴	۲۶۴
فرا می نمایم که می نشنوم	۴	۱۶	۱۶۹
فراوان سخن باشد آکنده گوش	۷		۲۰۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
فراهم نشینند تر دامنان	۷	۱۹	۲۳۳
فرج یافتم بعد از آن بندها	۸	۸	۲۵۶
فرستاد تخمی بدست رهی	۸	۲	۲۴۳
فرستاد لشکر بشیر نذیر	۲	۱۶	۱۰۳
فرستاده را داد مهری درم	۲	۱۵	۱۰۲
فرستی مگر رحمتی در پیم	۸	۸	۲۵۷
فرس کشته از بس که شب رانده‌اند	۳		۱۱۸
فرو برده سر کاروانی بدیگ	۸	۳	۲۴۶
فرو تر بود هوشمند گزین	۴	۲۴	حاشیه
فرو تن بود هوشمند گزین	۴	۲۴	حاشیه
فرو خورد شیخ این حدیث از کرم	۴	۱۰	۱۶۰
فرو رفت جم را یکی نازنین	۹	۵	۲۶۵
فرو رفت خاطر در این مشک‌لش	۱۰	۲	۲۸۸
فرو کوفت بیچاره خر را بسنگ	۱	۱۴	۶۲
فرو کوفت پیری پسر را بچوب	۵	۶	۱۸۶
فرو کوفت طبل شتر ساربان	۹	۳	۲۶۳
فرو گفت ازین شیوه نادیده کوی	۴	۱۱	۱۶۲
فرو گفت عقلم بگوش ضمیر	۷	۶	۲۱۵
فرو گفت و بگریست بر خاک کوی	۲	۱۹	۱۰۵
فرو ماندگان را برحمت قریب	د		۴
فرو ماندگان را دعائی بکن	۴	۲۶	۱۷۷
فرو ماندم از چاره همچون غریق	۸	۸	۲۵۲
فرو ماندم از شکر چندین کرم	د		۱۳
فرو ماندم از کشف آن ماجرا	۸	۸	۲۵۱
فرو مانده در کنج تاریک جای	۷	۱۹	۲۳۳
فرو مایگی کردم و ابلهی	۶	۵	۱۹۹
فریبنده را پای در پی منه	۸	۸	۲۵۵
فریدون وزیری پسندیده داشت	۷	۱۵	۲۲۲
فشاندش قضا بر سر از فاقه خاک	۲	۹	۹۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
فضیحت بود خوشه اندوختن	۹	۱۳	۲۷۷
فطوبی لباب کبیت العتیق	د		۱۱
فغان از بدیها که در نفس ماست	۹	۹	۲۷۲
فتیرم بجرم گناهم مگیر	۱۰		۲۸۶
فقیهان طریق جدل ساختند	۴	۴	۱۴۹
فقیهی بر افتاده مستی گذشت	۸	۷	۲۴۸
فقیهی کهن جامه تنگدست	۴	۴	۱۴۸
فلک دست قوت برو یافته	۵	۱	۱۸۱
(ق)			
قباست و چابک نوردید دست	۶	۸	۲۰۰
قبا پوستینی گذشتش بگوش	۸	۳	۲۴۶
قباگر حریرست و گر پرنیان	د		۱۰
قبولست اگر چه هنر نیستش	۳	۴	۱۲۶
قدم باید اندر طریقت نه دم	۱	۴	۴۰
قدم پیش نه کز ملک بگذری	۹	۱۶	۲۸۰
قدم رنجه فرمای تا سر نهم	۴	۵	۱۵۳
قدیمان خود را بیفزای قدر	۱		۲۱
قدیمی نکوکار نیکی پسند	د		۴
قزل ارسلان قلعه‌ای سخت داشت	۱	۱۳	۵۸
قزل گفت چندین که گر دیده‌ای	۱	۱۳	۵۸
قضا خلعت نو بهارش دهد	۱۰		حاشیه
قضا خلعتی نامدارش دهد	۱۰		۲۸۳
قضا را چنان اتفاق افتاد	۵	۱	۱۸۱
قضا را خداوند آن پهن دشت	۲	۱۸	۱۰۵
قضا را در آمد یکی خشک سال	۱	۳	۳۸
قضا را طبیب اندر آن شب بمرد	۵	۳	۱۸۵
قضا را من و پیری از فاریاب	۳	۱۱	۱۳۱
قضا روزگاری ز من در ربود	۹	۲	۲۶۲
قضا زنده را رگ جان برید	۹	۴	۲۶۴

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
قضا شاه کشور یکی نامجوی	۲	۱۸	حاشیه
قضا کشتی آنجا که خواهد برد	۵	۱۰	۱۸۹
قضا نقش یوسف جمالی نکرد	۹	۵	۲۶۶
قضا نقش یوسف جمالی نکرد	۹	۱۸	۲۸۱
قضا نقل کرد از عراقم بشام	۵	۱	۱۸۱
قفائی فرو کوفت بر گردنش	۸	۶	۲۴۸
قفا خوردی از دست یاران خویش	۳	۱۵	۱۳۵
قفا خورده عریان و گریان نشست	۷	۳	۲۱۱
قفس های مرغ سحر خوان شکست	۷	۴	۲۱۲
قلمزن که بد کرد با زیر دست	۲	۲۳	۱۱۵
قلمزن نکودار و شمشیر زن	۱	۱۸	۷۶
قلم سر سلطان چه نیکو نهفت	۷	۲	۲۱۱
قناعت توانگر کند مرد را	۶		۱۹۴
قناعت سرافرازدای مرد هوش	۶	۲	۱۹۷
قناعت کن ای نفس بر اندکی	۶	۱	۱۹۶
قوی بازوانند کوتاه دست	۳	۱	۱۲۱
قوی در بلاغات و درنحو پست	۷	۲۰	۲۳۶
قی آلوده دستار و پیراهنش	۷	۷	۲۱۵
قیامت که بازار مینو نهند	۹		۲۵۸
قیامت کسی بینی اندر بهشت	۲	۱۳	۹۸
قیامت که نیکان بر اعلان رسند	۹	۹	۲۷۱
(ک)			
کجا در حساب آرد او چون تو دوست	۳	۱۷	۱۳۹
کجا دست گیرد دعای ویت	۱	۱۲	۵۶
کجا ذکر گنجد در انبان آرز	۶		۱۹۵
کجا سر بر آریم ازین عار و ننگ	۹	۹	۲۷۲
کجا سیر وحشی رسد در ملک	۶		۱۹۵
کجا عقل یا شرع فتوی دهد	۲	۱	۸۴
کرا پای خاطر بر آمد بسنگ	۳	۱۵	۱۳۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
کرا تیغ قهر اجل در قفاست	۵	۲	۱۸۴
کرا جامه پاکست و سیرت پلید	۴	۳	۱۴۷
کرا جاودان ماندن امید ماند	۱	۵	۴۱
کرا خانه آباد و همخوابه دوست	۷	۱۵	۲۲۴
کرا دانش و جود و تقوی نبود	۲		۸۰
کرا دانی از خسروان عجم	۱	۵	۴۱
کرا زشتخوئی بود در سرشت	۷	۲۰	۲۳۶
کراسیم و زر ماند و گنج و مال	۱	۵	۴۱
کرا شرع فتوی دهد بر هلاک	۱	۱	۳۳
کرا قوت و صف احسان اوست ؟	۸		۲۳۹
کرامت جوانمردی و نان دهیست	۲	۱۳	۹۸
کرم پای دارد ، نه دیهیم و تخت	۱	۱۷	۶۹
کرم خوانده ام سیرت سروران	۲		۸۲
کرم کرد و غم خورد و پوزش نمود	۲	۱۵	۱۰۱
کرم کن بجای من ای محترم	۲	۱۶	۱۰۳
کرم کن چنان کت بر آید ز دست	۲	۸	۹۱
کرم کن که فردا که دیوان نهند	۱	۵	۴۱
کرم کن ، نه پر خاش و کین آوری	۱	۱۸	۷۹
کرم ورزد آن سر که مغزی دروست	۲	۱۲	۹۷
کریمما برزق تو پرورده ایم	۱۰		۲۸۳
کریم السجایا جمیل الشیم	د		۶
کریمی که آوردت از نیست هست	۹	۱۷	۲۸۰
کز آن پس که بروی بگریند زار	۱	۱	۳۴
کز او داد مظلوم مسکین او	۷	۹	۲۱۸
کزین پس بکنجی نشینم چو مور	۲	۱۲	۹۶
کزین پیر دست عقوبت بدار	۱	۱۴	۶۴
کزین زمره خلق در بارگاه	۱	۱	۳۱
کزین کمزنی بود نا پاک رو	۲	۲۰	۱۰۹
کس از چون تو دشمن ندارد غمی	۷		حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۲۲۳	۱۵	۷	کس از خاص لشکر نماندست و عام
۲۳۲	۱۹	۷	کس از دست جور زبان‌ها نرست
۱۵۰	۴	۴	کس از سر بزرگی نباشد بچیز
۳۹	۳	۱	کس از فتنه در پارس دیگر نشان
۱۱۱	۲۲	۲	کس از کس بدور تو باری نبرد
۱۸۳	۱	۵	کس از لشکر ما ز هیجا برون
۲۵۳	۸	۸	کس از مرد در شهر و از زن نماند
۲۹۰	۳	۱۰	کس از من سیه نامه‌تر دیده نیست
۲۱۹	۱۱	۷	کس از من نداند درین شیوه به
۳۵	۱	۱	کسان بر خورند از جوانی و بخت
۱۶۹	۱۷	۴	کسان را خبر کرد و آشوب خاست
۱۰۰	۱۴	۲	کسان را درم داد و تشریف و اسب
۱۸۷	۷	۵	کسان را زر و سیم و ملکست و رخت
۱۸۳	۱	۵	کسان را نشد ناوک اندر حریر
۶۸	۱۷	۱	کسان شهد نوشند و مرغ و بره
۱۶۳	۱۱	۴	کسان مرد راه خدا بوده‌اند
۶		د	کسانی کزین راه بر گشته‌اند
حاشیه	۱	۳	کسانی که آشفته دلبرند
۱۲۷	۵	۳	کسانی که با ما درین منزلند
۱۶۸	۱۶	۴	کسانی که با من بخلوت درند
۱۰۶	۱۹	۲	کسانی که پوشیده چشم دلند
۲۲۲	۱۴	۷	کسانی که پیغام دشمن برند
۲۶۱	۲	۹	کسانی که دیگر بغیب اندرند
۱۹۳	۱۲	۵	کسانی که سلطان و شاهنشاه‌اند
۱۹۰	۱۰	۵	کسانی که فعلت پسندیده‌اند
۱۲		د	کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
۶۳	۱۴	۱	کسی پای مرغم نیاورد پیش
۱۱۳	۲۳	۲	کسی با بدان نیکوئی چون کند
۹۱	۸	۲	کسی با سگی نیکوئی گم نکرد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
کسی بر گرفت از جهان کام دل	۷	۱۵	۲۲۴
کسی بندگان را بود دستگیر	۱	۱۸	۷۸
کسی پیش من در جهان عاقلست	۷	۱۲	۲۲۱
کسی جان از آسیب دشمن ببرد	۱	۱۸	۷۸
کسی چون بدست آورد جرّه باز	۲	۱۹	۱۰۶
کسی خسبد آسوده در زیر گل	۲		۸۰
کسی خوشتر از خویشان دار نیست	۷	۵	۲۱۳
کسی دانه نیکمردی نکاشت	۱	۹	۵۲
کسی دید صحرای محشر بخواب	۲	۲۲	۱۱۲
کسی را بده پایه مهتران	۲	۲۲	۱۱۳
کسی را بکردار بد کن عذاب	۷	۲۰	۲۳۷
کسی را درین بزم ساغر دهند	د		۵
کسی را که با دوستی سر خوشست	۲	۱۹	۱۰۸
کسی را که بینی ز حق بر کران	۱	۱۸	۷۰
کسی را که بینی گرفتار زن	۷	۱۵	۲۲۶
کسی را که پیری در آرد ز پای	۱۰	۳	۲۸۹
کسی را که دانی که خصم تو اوست	۳	۱۷	۱۳۸
کسی را که درج طمع در نوشت	۶	۲	۱۹۷
کسی را که گنج است و فرمان و جیش	۱	۱۴	حاشیه
کسی را که نام آمد اندر میان	۷	۱۱	۲۱۹
کسی را که نزدیک ظنّت بد اوست	۲	۱۹	۱۰۸
کسی را که همّت بلند اوفتد	۲	۷	۸۹
کسی را نصیحت مگو ای شگفت	۳	۱۷	۱۴۰
کسی را نظر سوی شاهد رواست	۱	۱	۳۲
کسی را نیاید چنین کار پیش	۷	۶	۲۱۵
کسی راه معروف کرخی بجست	۴	۱۰	۱۵۹
کسی روز محشر نگردهد خجل	۹	۱۷	۲۸۰
کسی ره سوی گنج قارون نبرد	د		۶
کسی زین میان گوی دولت ربود	۱	۱۲	۵۷

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۹۴		۶	کسی سیرت آدمی گوش کرد
۲۲۲	۱۴	۷	کسی قول دشمن نیارد بدوست
۲۴۵	۲	۸	کسی قیمت تندرستی شناخت
۱۹۲	۱۲	۵	کسی گر بتابد ز محراب روی
۲۷۹	۱۵	۹	کسی گر چه بد کرد هم بد نکرد
۱۵۸	۹	۴	کسی گفت ازین بنده بد خصال
۱۳۸	۱۷	۳	کسی گفت پروانه را کای حقیر
۲۰۵	۱۳	۶	کسی گفت جور آزمودی و درد
۲۱۸	۹	۷	کسی گفت حجاج خونخواره ایست
۱۲۳	۲	۳	کسی گفتش اکنون سر خویش گیر
۱۱۹	۱	۳	کسی گفتش ای شوخ دیوانه رنگ
۱۵۳	۵	۴	کسی گفتش ای قدوه راستی
حاشیه	۱۸	۷	کسی گفتش این راه راوین مقام
۲۳۱	۱۹	۷	کسی گفتش این عابدی پارساست
حاشیه	۸	۶	کسی گفتش ای سغبه خاکسار
۲۲۰	۱۲	۷	کسی گفتش ای یار شوریده رنگ
۲۰۳	۱۱	۶	کسی گفت می دانمت دسترس
۲۱۷	۷	۷	کسی گفت و پنداشتم طبیعتست
۲۳۵	۱۹	۷	کسی گفت هیچ این پسر عقل و هوش
۸۰		۲	کسی گوی دولت ز دنیا برد
حاشیه	۳	۲	کسی گوی دولت ز میدان ربود
۲۱۳	۴	۷	کسی گیرد آرام دل در کنار
۱۷۵	۲۳	۴	کسی مشکلی برد پیش علی
۱۰۰	۱۵	۲	کسی نام حاتم نبردی برش
۹۷	۱۲	۲	کسی نیک بیند بهر دو سرای
۶۵	۱۵	۱	کشد تیر پیکار و تیغ ستم
۱۹۸	۳	۶	کشد مرد پر خواره بار شکم
۱۲۰	۱	۳	کشیدم قلم بر سر نام خویش
۲۵۳	۸	۸	کشیشان هرگز نیاززده آب

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۲۶۸	۷	۹	کف دست و سر پنجه زورمند
۳		د	کلاه سعادت یکی بر سرش
۲۰۴	۱۲	۶	کلوخ از چه افتاده باشد براه
۱۷۰	۱۷	۴	کلوخی دو بالای هم بر نهیم
۹۱	۸	۲	کله دلو کرد آن پسندیده کیش
۱۱		د	کله گوشه بر آسمان برین
۱۹۱	۱۱	۵	کلید در دوزخست آن نماز
۱۸۲	۱	۵	کنید ظفر چون نباشد بدست
۲۵۷	۸	۸	کلید قدر نیست در دست کس
۷		د	کلیمی که چرخ فلک طور اوست
۲۱۱	۲	۷	کم آواز را باشد آوازه تیز
۲۰۸		۷	کم آواز هرگز نبینی خجل
۲۰۸		۷	کمالست در نفس انسان سخن
حاشیه	۲۳	۲	کمالست در نفس مرد کریم
۲۰۴	۱۲	۶	کمالست در نفس مرد کریم
۳۶	۲	۱	کمان کیانی بزه راست کرد
۶۱	۱۴	۱	کمر بسته دارد بفرمان دیو
۶		د	کمر بسته گردنکشان بردرت
۱۶۱	۱۱	۴	کمر بند و دستش تهی بود و پاک
۲۴۰		۸	کنار و بر مادر دلپذیر
حاشیه	۷	۳	کند ترک مهر و وفا و وصول
۲۶۰	۱	۹	کند جلوه طاووس صاحب جمال
۵۸	۱۲	۱	کند خواجه بر بستر جانگداز
۱۹۸	۳	۶	کند مرد را نفس امّاره خوار
۱۹۲	۱۲	۵	کنند ابره پاکیزه تر ز آستر
۲۲۴	۱۵	۷	کنند این و آن خوش دگر باره دل
۲۷۶	۱۲	۹	کنون با خرد باید انباز گشت
۲۶۳	۳	۹	کنون باید ای خفته بیدار بود
۲۶۵	۴	۹	کنون باید این مرغ را پای بست

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۶۴	۳	۹	کنون بایدت عذر تقصیر گفت
۲۱۴	۶	۷	کنون پخته شد لقمه خام من
۳۶	۲	۱	کنونت بمهر آمدم پیشباز
۲۶۴	۳	۹	کنونت که چشمست اشکی بیار
۵۸	۱۲	۱	کنونت که دستست خاری بکن
۷۴	۱۸	۱	کنون دست مردان جنگی بیوس
۸۱		۲	کنون دشمنان گر برندم اسیر
۴۰	۵	۱	کنون دشمن بد گهر دست یافت
۲۸	۱	۱	کنون تا یقینت نگردد گناه
۲۶۲	۲	۹	کنون کاو فتادت بغفلت ز دست
۲۷۹	۱۵	۹	کنون کرد باید عمل را حساب
۲۶۴	۳	۹	کنون کوش کآب از کمر در گذشت
۱۸۴	۲	۵	کنونم که در پنجه اقبیل نیست
۳۱	۱	۱	کنونم نگه کن بوقت سخن
۲۶۳	۳	۹	کنون وقت تخمست اگر پروری
۱۴۷	۳	۴	که آنرا جگر خون شد از سوز و درد
۷۴	۱۸	۱	که بار دگر دل نه بد بر هلاک
۸۵	۲	۲	که اغلب درین شیوه دارد مقال
۷۷	۱۸	۱	که افتد کزین نیمه هم سروری
۹۱	۸	۲	که افتد که با جاه و تمکین شود
۲۲۱	۱۲	۷	که اندر قفای تو گوید همان
۵۶	۱۲	۱	که ای بر فرازنده آسمان
۹۹	۱۴	۲	که ای بهره ور مؤبد نیکنام
۷۰	۱۸	۱	که ای پیر دانای فرخنده رای
۸۳	۱	۲	که ای چشم های مرا مردمک
۱۲۳	۲	۳	که ای خیره سر چند بوئی پیم
۲۱۴	۶	۷	که ای زرق سجاده دلّی پوش
حاشیه	۱۱	۷	که ای زشت کردار زیبا سخن
۲۵۸		۹	که ای زنده چون هست امکان گفت

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که ای شوخ چشم آخرت چند بار	۹	۱۲	۲۷۵
که ای مدّعی عشق کار تو نیست	۳	۱۸	۱۴۱
که این دفع چوب از سر و گوش خویش	۵	۴	۱۸۵
که این را ندانم چه خوانند و کیست؟	۱	۱	۲۷
که ای نفس بی رای و تدبیر و هش	۱	۱۷	۶۹
که ای نفس من در خور آتشم	۴	۲	۱۴۴
که این گردن از نازکی بر کشد	۴	۵	۱۵۵
که این مدبر اندر پی ما چراست؟	۴	۳	۱۴۶
که این ناجوانمرد برگشته بخت	۱	۱۴	۶۱
که ای نیکبخت این نه شکل منست	۱	۱	۳۰
که باری برین رند ناپاک مست	۴	۵	۱۵۲
که بازار چندانکه آگنده تر	۹		۲۵۸
که باشند مشتی گدایان خیل	د		۸
که با نفس و شیطان بر آید بزور	۱۰		۲۸۴
که بخشایش آرد بر امیدوار	۱		۱۹
که بر تخت و ملکش نیامد زوال	۱	۵	۴۱
که بد مرد را خصم خود میکنی	۷	۷	۲۱۶
که بر جان ریشتم نهد مرهمی؟	۱	۱۰	۵۳
که بر خاطر پادشاهان غمی	د		۱۳
که بر کردت این شمع گیتی فروز	۲	۱۹	۱۰۶
که بر من نکردند سختی بسی	۴	۲۵	۱۷۷
که برهان قوی باید و معنوی	۴	۴	حاشیه
که بسم الله اول بسنت بگوی	۷	۱۱	۲۱۹
که بگذار تا زخم تیغ هلاک	۳	۲	۱۲۳
که بودش نگرینی در انگشتری	۱	۳	۳۸
که بندی چو دندان بخون در برد	۱	۱۸	۷۸
که بی گردش کعب و زانو و پای	۸	۱	۲۴۱
که بیهوده نگرتم این کار پیش	۱	۱۴	حاشیه
که پایانم از دست دشمن نماند	۱	۵	۴۰

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که پروردگارا توانگر توئی	د		۱۶
که پرورده کشتن نه مردی بود	۱	۱	۲۸
که پس آسمان و زمین چیستند؟	۳	۱۱	۱۳۲
که پندارم از عقل بیگانه‌ای	۱	۱۴	حاشیه
که پیری بدریوزه شد بامداد	۳	۳	۱۲۴
که پیش صنم پیر ناقص عقول	۱۰	۲	۲۸۸
که پیوسته در نعمت و ناز و نام	۴	۱۴	۱۶۶
که تا با خودی در خودت راه نیست	۳	۱۵	۱۳۶
که تا بر فلک ماه و خورشید هست	د		۱۲
که تا جمع کرد آن زر از گربزی	۱	۹	۴۹
که تا چند ازین جاه و گردنکشی	۷	۱۹	۲۳۴
که تا هست حاتم در ایام من	۲	۱۵	۱۰۰
که جائیکه دریاست من کیستم؟	۴		۱۴۲
که جمهور در سایه هم‌تش	۲	۲۲	۱۱۲
که چشم از تو دارند مردم بسی	۲		۸۲
که چشمم ز روی سعادت میند	۱۰		۲۸۵
که چند از مقالات آن بادسنج	۲	۱۵	۱۰۰
که چندان امانم ده از روزگار	۱	۱۴	۶۲
که چندانکه جهدت بود خیر کن	۲	۱۷	۱۰۴
که چندین ز تیمار و دردم میبچ	۹	۴	۲۶۴
که چون بدگهر پرورم لاجرم	۱	۱	۲۹
که چون بگذرد بر تو این سلطنت	۱	۹	۵۰
که چون زندگانی بسر می‌برد	۲	۱۲	۹۶
که چون عاریت بر کنند از سرش	۵	۱۰	۱۹۰
که چون گر به زانو بدل بر نهند	۴	۱۱	۱۶۲
که حاتم بدان نام و آوازه خواست	۲	۱۷	۱۰۴
که حاصل کنی نیکبختی بزور؟	۵	۷	۱۸۷
که حالش بگردید و رنگش بریخت	۳	۱۲	۱۳۳
که حق مهربانست بر دادگر	۱	۱۲	۵۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۲۴	۳	۳	که حیفست از اینجا فواتر شدن
۵		د	که خاصان درین ره فرس رانده‌اند
۱۸		۱	که خاطر نگهدار درویش باش
۵۴	۱۱	۱	که خلقی بروی دارند و پشت
۸۵	۲	۲	که خود را نگه داشتم آبروی
۱۹۱	۱۱	۵	که داند چو در بند حق نیستی
۲۵۵	۸	۸	که دانستم ارزنده آن برهمن
۹۹	۱۴	۲	که دانستم از هول باران و سیل
۲۵۴	۸	۸	که دادم ترا بیش مشکل نماند
۲۲۰	۱۲	۷	که داند پروردگان خرد
۱۰		د	که در بحر لؤلؤ صدف نیز هست
حاشیه	۱۴	۱	که در تخت و ملکش نیامد زوال
۲۷۱	۹	۹	که در خریدیم لوح و دفتر خرید
۱۸۵	۳	۵	که در سینه پیکان تیر تتار
حاشیه	۲۱	۴	که در شب تو معذور بودی و مست
۲۲۳	۱۵	۷	که در صورت دوستان پیش من
۷۱	۱۸	۱	که در کار خیرت بخدمت بداشت
۲۸۸	۲	۱۰	که در مانده‌ام دست گیرای صنم
۵۸	۱۲	۱	که در مصر چون من عزیزی نبود
۲۱۴	۶	۷	که در هند رفتم بکنجی فراز
۱۰۲	۱۵	۲	که در یافتن حاتم نامجوی
۲۶۰	۲	۹	که دستم برگ برنه‌ای نیکرای
۵۸	۱۲	۱	که دستی بجود و کرم کن دراز
۱۷۳	۲۱	۴	که دوشنبه معذور بودی و مست
حاشیه	۱۴	۱	که را جاودان ماندن امید ماند
حاشیه	۱۴	۱	که را دانی از خسروان عجم
۱۰۸	۱۹	۲	که روزی برون آید از شهر بند
۳۸	۳	۱	که زشتست پیرایه بر شهریار
۵۰	۹	۱	که زشتست در چشم آزادگان

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که زینهار ازین کژ دمان خموش	۴	۱۱	۱۶۱
که زنهار ازین مکرو دستان و ریو	۴	۲۲	۱۷۴
که زنهار اگر مردی آهسته تر	۹	۷	۲۶۹
که زور آورد گر تو یاری دهی؟	۱۰	۳	۲۹۰
که سالوک این منزل عتقرب	۸	۸	۲۵۲
که سرگشته دون یزدان پرست	۱۰	۲	۲۸۸
که سعدی که گوی بلاغت ربود	۵		۱۱
که سفلہ خداوند هستی مباد	۲	۷	۸۹
که سگ با همه زشت نامی چو مرد	۴	۲۰	۱۷۳
که سلطان ازین روزه گوئی چه خواست؟	۲	۶	۸۹
که سهلست لعل بدخشان شکست	۱		۲۴
که شاه ار چه بر عرصه نام آورست	۱	۱۲	۵۵
که شبلی ز حانوت گندم فروش	۲	۱۰	۹۴
که شرمش نیاید ز پیری همی	۷	۶	۲۱۵
که شهباز من صید دام تو شد	۲	۱۹	۱۰۶
که صاحب دلی بر پلنگی نشست	۵		۱۶
که صاحب نظر بود و درویش دوست	۴	۱۲	۱۶۴
که طبعی نکو نامی اندیش داشت	۱	۱	۲۵
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست	۳	۱۰	۱۳۰
که عییم کند بر تو لای دوست	۳	۱۷	۱۳۹
که فردا در آن محفل نام و ننگ	۱	۱۴	حاشیه
که فردا بداور بود خسروی	۱	۹	۵۰
که فردا پشیمان بر آرد خروش	۷	۱۵	۲۲۴
که فردا شود بر کهن میرزان	۴	۴	۱۵۰
که فعل فلان را بیايد بیان	۷	۷	۲۱۷
که فکرش بلیغست و رایش بلند	۵		۱۷۹
که کافوز پیکارش ایمن نشست	۷	۱۲	۲۲۰
که کس چون تو بدبخت و درویش نیست	۵	۷	۱۸۶
که گر آفتابست یک ذره نیست	۳	۱۱	۱۳۲

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۷۹	۱۸	۱	که گر باز گوید در کارزار
حاشیه	۱۴	۱	که گر پارسا باشد و پاک رو
۱۹۵		۶	که گر پا لهنک از گفت در گسیخت
۱۷۸	۲۶	۴	که گر خاک شد سعدی او را چه غم؟
۷۸	۱۸	۱	که گردد درونش بکین تو ریش
۲۵۵	۸	۸	که گر زنده اش مانی آن بی هنر
۱۴۷	۳	۴	که گر عالمست این و گروهی جهول
حاشیه	۱۶	۷	که گر عقل و طبعش نباشد بسی
۷۲	۱۸	۱	که گروهی ببندد در کارزار
۷۷	۱۸	۱	که گر هر دو با هم سگالند راز
حاشیه	۳	۷	که گر هست مرد از هنر بهره ور
۱۳۴	۱۴	۳	که گفت ارنه سلطان اشارت کند
۲۶۲	۲	۹	که گفتت بجیحون در انداز تن؟
۱۵۴	۵	۴	که گلگونه خمر یا قوت فام
۲۱		۱	که گویند بر گشته باد آن زمین
۷۷	۱۸	۱	که لشکر شکوفان مغفر شکاف
۱۶۰	۱۰	۴	که لعنت برین نسل ناپاک باد
۲۸۵		۱۰	که ما را در آن ورطه یک نفس
۱۲۷	۵	۳	که میسند چندین که با این پسر
۳۱	۱	۱	که مجرم بزرق و زبان آوری
۲۵۱	۸	۸	که مدهوش این ناتوان پیکرند
۴۵	۷	۱	که مرد ار چه بر ساحلست ای رفیق
۲۵۲	۸	۸	که مرد ار چه دانا و صاحب دلست
۲۵۶	۸	۸	که مرهم نهادم نه در خورد خویش
۳۴	۱	۱	که مسکین در اقلیم غربت بمرد
۹۳	۹	۲	که مملوک وی بودم اندر قدیم
۱۷۵	۲۳	۴	که من بعد بی آبرویی مکن
۲۱۵	۶	۷	که من توبه کردم بدست تو بر
۱۸۷	۷	۵	که من دست قدرت ندارم بهیچ

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۳۴	۱۲	۳	که من روز و شب جز بصحرانیم
۱۴۰	۱۸	۳	که من عاشقم گر بسوزم رواست
۵۱	۹	۱	که من فر فرماندهی داشتم
۱۰۲	۱۵	۲	که من گر گلی بر وجودت زنم
۲۰۱	۱۰	۶	که من نان و برگ از کجا آرمش؟
۲۸۴		۱۰	که میگفت شوریده دلفکار
۲۵۵	۸	۸	که ناچار چون درکشد ریسمان
۲۳۵	۱۹	۷	که نا رفته بیرون ز آغوش زن
۲۵۳	۸	۸	که ناگه دهلزن فرو کوفت کوس
۲۸	۱	۱	که ناگه نظر زی یکی بنده کرد
۳۷	۲	۱	که نالد ز ظالم که در دور تست
۱۴۹	۴	۴	کهن جامه در صف آخرترین
۲۶۰	۲	۹	کهن سالی آمد بنزد طبیب
۷۶	۱۸	۱	که ننگ آیدش رفتن از پیش تیر
۳۳	۱	۱	که وی بر حصاری گریزد بلند
۱۳۲	۱۱	۳	که هامون و دریا و کوه و فلک
۱۵۳	۵	۴	که هر گه که باز آید از خوی زشت
۴۲	۶	۱	که هر ناتوان را که دریافتی
۹۹	۱۴	۲	که همتای او در کرم مرد نیست
۲۳۵	۱۹	۷	که همچون پدر خواهد این سقلمه مرد
۱۵۰	۴	۴	که هیهات قدر تو نشناختم
۲۱۷	۷	۷	که یاد کسان پیش من بد مکن
۱۶۹	۱۷	۴	که یارا مرو کاشنای توام
۱۱۲	۲۲	۲	که یارب برین بنده بخشایشی
۲۳۵	۱۹	۷	که یارد بکنج سلامت نشست
حاشیه	۵	۴	که یک باری آخر برین رند مست
۲۷۴	۱۱	۹	که یک لحظه صورت نبندد امان
۲۱		۱	کی آنجا دگر هوشمندان روند
۲۵۶	۸	۸	کی این شکر نعمت بجای آورم

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۵۰	۷	۸	کیت فهم بودی نشیب و فراز (گ)
۲۸۳		۱۰	گدا چون کرم بیند و لطف و ناز
۵۱	۹	۱	گدا را چو حاصل شود نان شام
۲۰۲	۱۰	۶	گدا را کند یک درم سیم سیر
۱۱		د	گداگر تواضع کند خوی اوست
۸۶	۳	۲	گدایان بسعی تو هرگز قوی
۱۶۵	۱۲	۴	گدایان بی جامه شب کرده روز
۱۱۶		۳	گدایانی از پادشاهی نفور
۲۵۰	۷	۸	گدایست تسبیح و ذکر و حضور
۱۷۶	۲۴	۴	گدایی شنیدم که در تنگجای
۱۳۹	۱۷	۳	گدایی که از پادشه خواست دخت
۸۴	۲	۲	گدایی که بر شیر نر زین نهد
۲۰۲	۱۰	۶	گدایی که بر خاطرش بند نیست
۲۳۱	۱۹	۷	گذر کرد بقراط بروی سوار
۲۶۳	۳	۹	گذشت آنچه در ناصوابی گذشت
۲۴۳	۲	۸	گذرگاه قرآن و پندست گوش
۲۰۰	۷	۶	گر آزاده بر زمین خسب و بس
۲۶۲	۲	۹	گر آن باد پایان برفتند تیز
۱۳		د	گر آنجمله را سعدی انشا کند
۱۴۵	۲	۴	گر آن را بخواند که نگذاردش
۳		د	گر آنست منشور احسان اوست
۱۷۴	۲۲	۴	گر آنی که دشمنت گوید، مرنج
۲۴		۱	گر آید گنهکاری اندر پناه
۲۷۹	۱۵	۹	گر آینه از آه گردد سیاه
۱۳۷	۱۵	۳	گر از برج معنی پرد طیر او
۹۱	۸	۲	گر از پا در آید، نماند اسیر
۲۰۴	۱۲	۶	گر از جاه و دولت بیفتد لثیم
۱۷۲	۱۹	۴	گر از حاکمان سختت آید سخن

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گر از حق نه توفیق خیری رسد	۸	۷	۲۵۰
گر از خاک مردان سبویی کنند	۴	۱۱	۱۶۳
گر از درگه ما شود نیز رد	۱۰	۲	۲۸۸
گر از دست شد عمرت اندر بدی	۹	۱۳	۲۷۷
گر از دلبری دل بتنگ آیدت	۳	۳	۱۲۵
گر از دوست چشمت بر احسان اوست	۳	۱۰	۱۳۱
گر از سعد زنگی مثل ماند یاد	د		۱۴
گر از فتنه آید کسی در پناه	د		۱۱
گر از ناخوشی کرد بر من خروش	۴	۱۰	۱۶۱
گر از نیستی دیگری شد هلاک	۱	۷	۴۵
گر از هستی حق خبر داشتی	۴	۱۸	۱۷۱
گر افتد بیک لقمه در روده پیچ	۵	۳	۱۸۵
گر امروز بودی خداوند جاه	۴	۲۳	۱۷۵
گر امروز گفتار ما نشنوی	۵	۱۲	۱۹۳
گر انباری از دست این خصم چیر	۷	۱۶	۲۲۶
گر اندیشه باشد ز خشم گزند	۱	۱۸	۷۱
گر انصاف پرسی بد اختر کس است	۱	۱۴	حاشیه
گر انصاف پرسی نه نیکوست این	۱	۱۷	۶۸
گر انصاف خواهی سگ حق شناس	۴	۱۰	۱۶۰
گرانی نظر کرد در کار او	۴	۶	۱۵۶
گر او پیشدستی کند غم مدار	۱	۱۸	۷۳
گر او توبه بخشد بماند درست	۱۰	۱	۲۸۷
گر او در خور حاجت خویش خواست	۲	۱۷	۱۰۴
گر او را هرم دست خدمت بیست	۱		۲۲
گر او راه دوزخ گرفت از خسی	۷	۸	۲۱۸
گر او زهر برداشتی فی المثل	۴	۶	۱۵۶
گر او می برد پیش آتش سجود	۲	۱	۸۳
گر او نیکبخت کند سر بر آر	۵	۱۰	۱۸۹
گر این دشمنان تربیت یافتند	۷		حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ فروغی
گر این پادشاهان گردن فراز	۴	۱۲	۱۶۴
گرت بار دیگر ببینم به تیغ	۳	۲	۱۲۳
گرت بخت نیکو نه ز ایشان رمی	۳	۱	حاشیه
گرت بر کند خشم روزی ز جای	۷	۱۹	۲۳۵
گرت بیخ اخلاص در بوم نیست	۵	۱۲	۱۹۲
گرت جان بخواهد بلب بر نهی	۳		۱۷
گرت جاه باید مکن چون خسان	۴	۲	۱۴۴
گرت چشم عقلست تدبیر گور	۹	۳	۲۶۳
گرت خاکپایان شوریده سر	۲	۱۹	۱۰۸
گرت خویش دشمن شود دوستدار	۱	۱۸	۷۸
گرت در بیابان نباشد چهی	۲	۸	حاشیه
گرت در ریای فضلست خیز	۴	۲۳	۱۷۶
گرت دوست باید کزو برخوردی	۹	۹	۲۷۲
گرت دیده بخشد خداوند امر	۵	۹	۱۸۹
گرت رای باشد بحکم کرم	۴	۱۷	۱۷۰
گرت رفت از اندازه بیرون بدی	۹	۱۱	۲۷۴
گرت زندگانی نبشتست دیر	۵		۱۸۰
گرت صورت حال بد یا نکوست	۵	۹	۱۸۸
گرت عقل و رایست و تدبیر و هوش	۲	۲	۸۵
گرت قربتی هست در بارگاه	۳	۱۰	۱۳۰
گرت مملکت باید آراسته	۱	۱۸	۷۵
گرت منع کردی دل حق نبوش	۸	۱	۲۴۱
گرت نهی منکر بر آید ز دست	۴	۵	۱۵۲
گرت وحشت آمد ز تاریک جای	۹	۱۸	۲۸۱
گرستند و از گریه جوئی روان	۴	۲۶	۱۷۷
گرستن گرفت از سر صدق و سوز	۴	۱	۱۴۳
گرش بر فریدون بدی تاختن	۵	۱	۱۸۰
گرش پای بوسی نداردت پاس	۷	۱۷	۲۲۹
گرش خط از اقبال بودی و بهر	۷	۱۹	۲۳۵

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۱۹۵		۶	گرش دامن از چنگ شهوت رها
۸۸	۵	۲	گرش رحمت حق نه دریافتی
۱۵۵	۵	۴	گرش سخت گفتی سخنگوی سهل
حاشیه	۱۴	۱	گرش سیرت خوب و زیبا بود
۶۵	۱۵	۱	گرفت آتش خشم در وی عظیم
۲۷۳	۱۰	۹	گرفتار در دست آن کینه توز
۲۱۷	۷	۷	گرفتم ز تمکین او کم بیود
۹۵	۱۰	۲	گرفتم ز تو ناتوانتر بسیست
۱۴۳	۱	۴	گرفتم قدم لاجرم باز پس
حاشیه	۱۴	۱	گرفتم که خر بارش اکنون کشد
۲۵۰	۷	۸	گرفتم که خود خدمتی کرده
۱۴۵	۲	۴	گرفتم که خود هستی از عیب پاک
حاشیه	۷	۷	گرفتم که دزدان تهوّر کنند
۲۴۲	۱	۸	گرفتم که دشمن بکوبی بسنگ
۴۴	۶	۱	گرفتم کز افتادگان نیستی
۴۳	۶	۱	گرفتم که سالار کشور نیم
۱۵۶	۶	۴	گرفتم که سیم و زرت چیز نیست
۱۳۸	۱۶	۳	گرفتم که مردانه در شنا
۹۰	۷	۲	گرفتند حالی جوانمرد را
۱۸۱	۱	۵	گرفتی کمر بند جنگ آزمای
۳۵	۱	۱	گرفتم عالم بمردی و زور
۲۸۴		۱۰	گرم بر سر افتد ز تو سایه
۱۷۳	۲۰	۴	گرم پای ایمان نلغزد ز جای
۱۲۰	۱	۳	گرم جرم بینی مکن عیب من
۲۹۰	۳	۱۰	گرم دست گیری بجائی رسیم
۱۰۱	۱۵	۲	گرم ره نمایی بدانجا که اوست
۲۸۷	۱	۱۰	گرم ره نمایی رسیدم بخیر
۱۶۳	۱۱	۴	گرم عیب گوید بد اندیش من
۱۶۸	۱۶	۴	گروهی بر آنند از اهل سخن

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گروهی بر شیخ آن روزگار	۱	۱۸	۷۰
گروهی برفتند از آن ظلم و عار	۱	۶	۴۲
گروهی بماندند مسکین و ریش	۱	۶	۴۲
گروهی پلنگ افکن پیل زور	۵	۱	۱۸۲
گروهی سوی کوهساران شدند	۴	۲۶	۱۷۷
گروهی عمل دار عزلت نشین	۳		۱۱۸
گروهی فراوان طمع ظن برند	۹	۱۸	۲۸۱
گروهی نشینند با خوش پسر	۷	۱۸	۲۳۱
گره بر سر بند احسان مزن	۲	۱	۸۳
گره وقت پختن بر ابرو زدی	۴	۹	۱۵۸
گریز از کفش در دهان نهنگ	۷	۱۵	۲۲۶
گریزد رعیت ز بیدادگر	۱		۱۹
گرین مدعی دوست بشناختی	۴	۱۸	۱۷۱
گرین هر دو در پادشه یافتی	۱	۱۸	
گزند کسانش نیاید پسند	۱		۱۹
گزیدند فرزندگان دست فوت	۱	۱۲	۵۷
گزیری بچاهی در افتاده بود	۱	۱۰	۵۲
گشادند بر هم در فتنه باز	۴	۴	۱۴۹
گشاید دری بر دل از واردات	۳	۱۶	۱۳۸
گل آلوده راه مسجد گرفت	۹	۱۱	۲۷۴
گل آورد سعدی سوی بوستان	د		۱۰
گلستان کند آتشی بر خلیل	د		۳
گلستان ما را طراوت گذشت	۹	۱	۲۶۰
گل سرخ رویم نگر زرّ ناب	۹	۱	۲۶۰
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی	۳	۱۰	۱۳۰
گمان بردمت زیرک و هوشمند	۱	۱	۲۹
گمانش خطا بود و تدبیر سست	۱	۹	۵۰
گمان کی برد مردم هوشمند	۴	۲	۱۴۴
گناه آید از بنده خاکسار	۱۰		۲۸۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گناهیم ببخش ای جهان آفرین	۴	۳	۱۴۶
گنه بود مرد ستمکاره را	۱	۱	۳۳
گنه عفو کرد آل یعقوب را	۱۰	۳	۲۹۰
گنهکار اندیشناک از خدای	۴	۳	۱۴۸
گنهکار بر گشته اختر ز دور	۴	۳	۱۴۶
گنهکار را عذر نسیان بنه	۱		۲۴
گنهکار و خود رای و شهوت پرست	۴	۳	۱۴۶
گوا کرد بر خود خدای و رسول	۷	۱۸	۲۳۰
گه آسوده در گوشه خرقه دوز	۳	۱	۱۲۱
گه از دیدن عیش شیرین خلق	۱	۱۷	۶۸
گه از کار آشفته بگریستی	۱	۱۷	۶۸
گهش جنگ با عالم خیره کش	۱	۱۷	۶۸
گهش خار و خس در ره انداختی	۴	۹	۱۵۸
گهش میزند تا شود دردناک	۱		۲۳
گیا راهمان قدر باشد که هست	۴	۴	حاشیه
(ل)			
لب خشک مظلوم را گویند	۱	۶	۴۴
لطیف کرم گستر کارساز	د		۳
(م)			
مباح است از او نقل کردن خبر	۷	۱۲	حاشیه
مبادا که فردا بخون منش	۴	۱۴	۱۶۶
مبادا که بر یکدگر سرکشند	۱	۹	۴۸
مبختای بر هر کجا ظالمیست	۲	۲۲	۱۱۳
مبرای برادر بفروانش دست	۶	۲	۱۹۷
میر تلخ عیشی ز روی ترش	۳	۳	۱۲۵
میر طاعت نفس شهوت پرست	۶	۲	۱۹۷
میر گفتمت پای مردم ز جای	۱	۶	۴۴
مبین تابش و مجلس افروزم	۳	۱۷	حاشیه
مبین در عبادت که پیرند و سست	۴	۱۱	۱۶۲

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع اول (بترتیب حرف اول)
۲۲۹	۱۷	۷	مبین دلفریبش چو حور بهشت
۱۹۴		۶	مپرور تن از مرد رای وهشی
۲۸۳		۱۰	مپندار از آن در که هرگز نیست
۲۰۴	۱۲	۶	مپندار اگر سفله قارون شود
۲۳۳	۱۹	۷	مپندار اگر شیر و گر روبهی
۸۸	۵	۲	مپندار اگر طاعتی کرده‌ای
۱۶۷	۱۵	۴	مپندار ای دیده‌روشنم
۱۸۵	۴	۵	مپندار جان پدر کاین حمار
۱۹۶	۱	۶	مپندار چون سرکه خود خورم
حاشیه	۱۱	۱	مپندار دلها بداغ تو ریش
۶		د	مپندار سعدی که راه صفا
۱۳۹	۱۷	۳	مپندار کو در چنان مجلسی
۱۲۶	۴	۳	مپندار گروی عنان بر شکست
حاشیه		۱	مپیچ ای پسر گردن از حکم و رای
۲۷۶	۱۲	۹	متابید روی از گدایان خیل
۷۴	۱۸	۱	مترس از جوانان شمشیر زن
۱۳۶	۱۵	۳	مترس از محبت که خاک کند
۱۹۹	۵	۶	مجال سخن تا نیابی مگوی
۱۷۳	۲۲	۴	مجرد بمعنی نه عارف بدلق
حاشیه	۳	۲	مجرد رو خانه پرداز باش
۲۲۹	۱۷	۷	محاسن چو مردان ندارم بدست
۱۵۷	۸	۴	محالست اگر تیغ بر سر خورم
۲۸۸	۲	۱۰	محالست اگر سر برین در نهی
حاشیه	۲۳	۲	محالست اگر سفله قارون شود
۱۶		د	محالست چون دوست دارد ترا
حاشیه	۳	۴	محدث چنین آورد در کلام
۲۶۴	۴	۹	محقق که بر مرده ریزد گلش
۲۳۲	۱۹	۷	محقق همان بیند اندر ابل
۵		د	محیطست علم ملک بر بسیط

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مخالف خرش برد و سلطان خراج	۱	۱	۳۵
مخسب ای گنه کار خوش خفته خیز	۹	۱۱	۲۷۵
مخنث به از مرد شمشیر زن	۱	۱۸	۷۵
مخنث که بیداد بر خود کند	۱	۱۴	۶۲
مخور غم برای من ای پر خرد	۳	۱۱	۱۳۱
مخور هول ابلیس تا جان دهد	۶	۱۰	۲۰۱
مدام از پریشانی روزگار	۱	۱۷	۶۸
مدام این دو چون حاجبان بدرند	۸	۷	۲۵۱
مدامش بخون دست و خنجر خضاب	۵	۱	۱۸۰
مدامش بروی آب چشم سبل	۴	۹	۱۵۸
مدبر که قانون بد می نهد	۲	۲۳	۱۱۵
مدر پرده بر یار شوریده حال	۷	۱۰	۲۱۹
مدر پرده کس بهنگام جنگ	۱	۱۱	۵۴
مده بوسه بر دست من دوست وار	۱	۶	۴۳
مده تا توانی درین جنگ پشت	۳	۲	۱۲۳
مذمت کنندش که زر قست و ریو	۷	۱۹	۲۳۳
مرائی که چندین ورع می نمود	۵	۱۲	۱۹۲
مرا امر معروف دامن گرفت	۷	۶	۲۱۴
مرا با تو دانی سر دوستیست	۱	۶	۴۳
مرا بار غم بر دل ریش نیست	۱	۱۶	۶۷
مرا بار لطفش دو تا کرد پشت	۲	۱۵	۱۰۲
مرا بارها در حضر دیده ای	۱	۲	۳۶
مرا باشد از درد طفلان خبر	۲		۸۲
مرا با وجود تو هستی نماند	۳	۱	۱۲۰
مرا بر تلف حرص دانی چراست	۳	۱۷	۱۳۹
مرا برف باریده بر پر زاغ	۹	۱	۲۶۰
مرا بلیس را دید شخصی بخواب	۱	۱	حاشیه
مرا بوسه گفتا بتصحیف ده	۲	۱۳	۹۸
مرا به شد آن زخم و برخاست بیم	۴	۲۱	۱۷۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مرا پنجره‌وز این پسر دل فریفت	۳	۱۵	۱۳۶
مرا پنجره‌وز دگر مانده گیر	۱	۱۴	۶۴
مرا تا قیامت نگیرد بدوست	۱	۱	۳۰
مرا تکیه جان پدر بر عصاست	۹	۱	۳۶۰
مرا توبه فرمائی ای خود پرست	۳	۲	۱۲۳
مرا جان بمهرش بر آمیختست	۶	۱۳	۲۰۶
مرا چند گوئی که در خورد خویش	۳	۱۷	۱۳۹
مرا چون بود دامن از جرم پاک	۱	۱	۲۹
مرا چون خلیل آتشی در دلست	۳	۱۷	۱۳۹
مرا حاجیبی شانه عاج داد	۶	۱	۱۹۶
مرا خود چه باشد زبان آوری	۹	۹	حاشیه
مرا خود دلی درمندست ریش	۳	۹	۱۲۹
مرا خود ز سر نیست چندان خبر	۳	۱	۱۱۹
مرا خود کشد تیر آن چشم مست	۳	۱	۱۲۰
مرا خود مبین ای عجب در میان	۹	۹	۲۷۲
مرا در سپاهان یکی یار بود	۵	۱	۱۸۰
مرا در نظامیه ادرار بود	۷	۸	۲۱۷
مرا دستگاه جوانی برفت	۱	۱	۳۱
مرا دستگاهی که پیرامنست	۲	۳	۸۶
مرا راحت از زندگی دوش بود	۱	۳	۳۹
مرا رقتی در دل آمد بر این	۹	۱۱	۲۷۴
مرا روزها دل ز کف رفته بود	۷	۶	۲۱۴
مرا استاد را گفتم ای پر خرد	۷	۸	۲۱۷
مرا شاید انگشتی بی‌نگین	۱	۳	۳۸
مرا شرمساری ز روی تو بس	۱۰		۲۸۴
مرا شیخ دانای مرشد شهاب	۲	۳	حاشیه
مرا صورتی بر نیاید ز دست	۵	۹	۱۸۸
مرا طبع ازین نوع خواهان نبود	د		۱۱
مراعات دهقان کن از بهر خویش	۱		۱۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مرا غله تنگ اندر آمد درو	۹	۱	۲۶۰
مرا کاین سخنهاست مجلس فروز	۷	۱۹	۲۳۲
مرا کس نخواهد خریدن بهیچ	۴	۴	۱۵۱
مرا گریگری بانصاف و داد	۱۰		۲۶۸
مرا گر تهی بود از آن قند دست	۵		۹
مرا گر چه هم سلطنت بود و بیش	۴	۸	۱۵۷
مرا گریه آمد ز تیمار جفت	۳	۱۱	۱۳۱
مرا گله بانی بعقلست و رای	۱	۲	۳۷
مرا لفظ شیرین خواننده داد	۸	۷	۲۵۰
مرا می بیاید چو طفلان گریست	۹	۱	۲۶۰
مرا نام باید در اقلیم فاش	۲	۱۴	۱۰۰
مرا نیز با نقش این بت خوشست	۸	۸	۲۵۲
مرا نیز چوگان لعبست و گوی	۴	۴	۱۴۹
مرا و را نه عمر ابد خواستم	۱	۱۴	حاشیه
مرا همچنان دور بودم که سوخت	۳	۱۷	۱۳۹
مرا همچنین جعد شیرنگ بود	۱	۱	۳۱
مرا همچنین چهره گلغام بود	۱	۱	۳۱
مرا همچنین نام نیکست لیک	۱	۱	۳۰
مرا هم چو تو خواب خوش در سرست	۹	۳	۲۶۳
مرا هم ز صد گونه آز و هواست	۱	۱	۳۴
مرا یک درم بود برداشتند	۳	۱۱	۱۳۱
مرا یکدم از دست نگذاشتی	۵	۱	۱۸۱
مرو با سر رشته بار دگر	۱	۱۲	۵۷
مروّت زمینست و سرمایه زرع	۶	۱۲	۲۰۴
مروّت نباشد بر افتاده زور	۱	۱	۳۵
مروّت نباشد بدی با کسی	۱	۱	۱۹
مروّت نباشد که این مور ریش	۲	۱۰	۹۴
مروّت نبینم رهائی ز بند	۲	۱۶	۱۰۳
مروّت ندیدم در آیین خویش	۲	۱۴	۱۰۰

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۹۷	۳	۶	مرو در پی هر چه دل خواهدت
۳۹	۳	۱	مرو را چو دیدم سر از خواب مست
۳		د	مرو را رسد کبریا و منی
۱۰۲	۱۵	۲	مرو را سزد گر گواهی دهند
۲۷۴	۱۱	۹	مرو زیر بار گنه ای پسر
۲۷۶	۱۲	۹	مریدان بقوت ز طفلان کم اند
۱۶۳	۱۱	۴	مریدی بشیخ این سخن نقل کرد
۲۱۶	۷	۷	مریز آبروی برادر بکوی
۱۷۶	۲۳	۴	مریز ای حکیم آستینهای در
۲۴۹	۷	۸	مزاجت تر و خشک و گرمست و سرد
۷۲	۱۸	۱	مزن با سپاهی ز خود بیشتر
۵۴	۱۱	۱	مزن بانگ بر شیر مردان درشت
۹۴	۱۰	۲	مزن بر سر ناتوان دست زور
۷۱	۱۸	۱	مزن تا توانی بر ابرو گره
۲۸۴		۱۰	مسلط مکن چون منی بر سرم
۲۶۰	۱	۹	مسلم جوانراست بر پای جست
۸۹	۶	۲	مسلم کسی را بود روزه داشت
۱۰۸	۱۹	۲	مسوزان درخت گل اندر خریف
حاشیه	۳	۲	مشایخ همه شب دعا خوانده اند
۴۱	۵	۱	مشقت نیرزد جهان داشتن
۸۲		۲	مشو تا توانی ز رحمت بری
۱۸۱	۱	۵	مع القصه چندی بیودم مقیم
۲۳۲	۱۹	۷	معانیست در زیر حرف سیاه
۱۵۰	۴	۴	معرف بدلداری آمد برش
۲۴۱	۱	۸	معلم نیاموختت فهم و رای
۲۵۳	۸	۸	مغان تبه رای ناشسته روی
۲۵۲	۸	۸	مغان را خبر کرد و پیران دیر
۲۸۷	۲	۱۰	مغی در بروی از جهان بسته بود
۲۵۱	۸	۸	مغی راکه با من سر و کار بود

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
حاشیه	۳	۲	مقامات مردان بمردی شنو
۲۵۷	۸	۸	مقامی بیابی گرت ره دهند
۴۸	۹	۱	مقرر شد آن مملکت بر دو شاه
۱۴		د	مقیمش در انصاف و تقوی بدار
۲۰		۱	مکافات مودی بمالش مکن
۲۵۶	۸	۸	مکش بچه مار مردم گزای
۱۶۰	۱۰	۴	مکن با بدان نیکی ای نیکبخت
۲۷۶	۱۲	۹	مکن با فرومایه مردم نشست
۱۲۰	۱	۳	مکن با من ناشکیبا عتیب
۲۲۹	۱۷	۷	مکن بد بفرزند مردم نگاه
۹۵	۱۰	۲	مکن بد که بد بینی از یار نیک
۸۰		۲	مکن بر کف دست نه هر چه هست
حاشیه	۱۴	۱	مکن پنج روز دگر مانده گیر
۵۰	۹	۱	مکن پنجه از ناتوانان بدار
۱۸		۱	مکن تا توانی دل خلق ریش
۲۲۷	۱۶	۷	مکن تکیه بر دستگاهی که هست
۶۹	۱۷	۱	مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم
۲۰۸		۷	مکن پیش دیوار غیبت بسی
۲۷۷	۱۳	۹	مکن جان من تخم دین ورز و داد
۵۴	۱۱	۱	مکن جور بر خردکان ای پسر
۲۰۳	۱۱	۶	مکن خانه بر راه سیل ای غلام
۱۵۶	۶	۴	مکن خواجه بر خویشان کار سخت
۱۷۶	۲۴	۴	مکن خیره بر زیردستان ستم
۲۷۵	۱۱	۹	مکن دامن از گرد ذلت بشوی
۱۱۳	۲۳	۲	مکن روی بر مردم ای زن ترش
۱۸۹	۱۰	۵	مکن سعدیا دیده بر دست کس
۲۶۸	۷	۹	مکن شادمانی بمرگ کسی
۲۰		۱	مکن صبر بر عامل ظلم دوست
۲۶۴	۳	۹	مکن عمر ضایع بافسوس و حیف

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مکن عیب خلق ای خردمند فاش	۷	۴	۲۱۳
مکن عیب درویش مدهوش مست	۳	۱۵	۱۳۷
مکن گردن از شکر منعم میبچ	۸	۲	۲۴۳
مکن گریه بر گور مقتول دوست	۳	۱۸	۱۴۱
مکن گفتمت مردی خویش فاش	۵	۱۰	۱۸۹
مکن ناله از بینوائی بسی	۸	۴	۲۴۷
مگر از تنعم شکبیا شوی	۶	۲	۱۹۷
مگر باز دانی نشیب از فراز	۷	۵	۲۱۳
مگر بر تو نام آوری حمله کرد	۲	۱۵	۱۰۲
مگر بر زبانش حقی رفته بود	۱	۱۶	۶۶
مگر بویی از عشق مست کند	د		۶
مگر پر شد از شام پیمانه‌ام	۵	۱	حاشیه
مگر پیش دشمن بگویند و دوست	۳	۲	۱۲۳
مگر تا گلستان معنی شکفت	۴	۲۶	۱۷۸
مگردان غریب از درت بی نصیب	۲		۸۱
مگر در دل دوست رحم آیدم	۹	۷	۲۶۹
مگر در سرت شور لیلی نماند؟	۳	۹	۱۲۹
مگر دشمنست اینکه آمد بجنگ	۱	۲	۳۶
مگر دشمن خاندان خودی	۱	۱۱	حاشیه
مگر دل نهادی بمردن ز پس	۹	۳	۲۶۲
مگر دیده باشی که در باغ و راغ	۳	۱۲	۱۳۳
مگر رنج سرما برو بس نبود	۸	۳	۲۴۶
مگر روزگاری هوس راندمی	۱	۱۷	۶۸
مگر کان فرومایه زشت کیش	۱	۱۴	۶۱
مگر کاین سیه نامه بی صفا	۱	۱۴	۶۱
مگر کرده بودم گناهی عظیم	۸	۸	۲۵۳
مگر لکنتی بود اندر زبان	۷	۲۰	حاشیه
مگر می نبینی که ددراو دام	۶		۱۹۶
مگر نعمت شه فرامش کنم	۱	۱	۲۷

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۲۴۶	۳	۸	مگر نیکبختت فراموش شد
۱۳۶	۱۵	۳	مگس پیش شوریده دل پر نزد
۱۶۸	۱۶	۴	مگس را تو چون فهم کردی خروش
۱۱۹	۱	۳	مگس وارث از پیش شکر بجور
۲۰۹	۱	۷	مگو آن که گر بر ملا اوفتد
۱۵		د	مگو پای عزت بر افلاک نه
۱۷۶	۲۳	۴	مگو تا بگویند شکرت هزار
۴۶	۸	۱	مگو تندرستست رنجور دار
۵۱	۹	۱	مگو جاهی از سلطنت پیش نیست
۷۹	۱۸	۱	مگو دشمن تیغزن بر درست
۱۱۹	۱	۳	مگو زین در بارگه سر بتاب
۱۱۴	۲۳	۲	مگو شاید این مار کشتن بچوب
۶۶	۱۵	۱	مگو شهد شیرین شکر فایقست
۲۷۵	۱۱	۹	مگو مرغ دولت ز قیدم بجست
۱۱۵	۲۳	۲	مگو ملک را این مدبر بسست
۲۱۰	۱	۷	مگوی آنچه طاقت نداری شنود
۲۳۱	۱۹	۷	مگوی از بنالم که معذور نیست
۲۱۰	۱	۷	مگوی و منه تا توانی قدم
حاشیه	۵	۶	مگوی و منه تا توانی قدم
۴۹	۹	۱	ملازم بدلداری خاص و عام
۱۱۶		۳	ملامت کشانند مستان یار
۸۵	۳	۲	ملامت کنی گفتش ای باد دست
۲۵	۱	۱	ملک با دل خویش با گفت و گو
۲۸	۱	۱	ملک در دل این راز پوشیده داشت
۳۱	۱	۱	ملک در سخن گفتنش خیره ماند
۱۰۲	۱۵	۲	ملک در میان دو ابروی مرد
۷۴	۱۸	۱	ملک را بود بر عدو دست چیر
۲۸	۱	۱	ملک را چنان گرم کرد این خبر
حاشیه	۱	۱	ملک را چنان گرم کرد این سخن

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ملک را چو گفت وی آمد بگوش	۴	۱۴	۱۶۷
ملک را درشت آمد از وی جواب	۱	۱۴	حاشیه
ملک را دل رفته آمد بجای	۱	۲	۳۶
ملک را دو خورشید طلعت غلام	۱	۱	۲۶
ملک را گمان بدی راست شد	۱	۱	۲۹
ملک را همین ملک پیرایه بس	۱	۱	۲۵
ملک را یکی عطسه آمد ز درد	۸	۲	۲۴۳
ملک زاده‌ای ز اسب ادهم فتاد	۸	۲	۲۴۲
ملک زین حکایت چنان بر شکفت	۲	۲۲	۱۱۱
ملک شرمگین در حشم بنگریست	۲	۱۸	۱۰۵
ملک صالح از پادشاهان شام	۴	۱۲	۱۶۴
ملک نوبتی گفتش ای نیکبخت	۱	۶	۴۳
ملوک ار نکو نامی اندوختند	د		۱۲
من آن باد رفتار دلدل شتاب	۲	۱۴	۹۹
من آن ذره‌ام در هوای تو نیست	۱۰		۲۸۵
من آن روز بر کندم از عمر امید	۹	۳	۲۶۳
من آن روز را قدر نشناختم	۹	۲	۲۶۲
من آنساعت انگاشتم دشمنش	۱	۱	۲۹
من آنکس نیم کز غرور حشم	۴	۱۲	۱۶۵
من آنکه سر تا جور داشتم	۲		۸۱
من آنم ز پای اندر افتاده پیر	۱۰	۳	۲۸۹
من آنم که آن روزم از در براند	۲	۹	۹۳
من آنم که اسبان شه‌پرورم	۱	۲	۳۶
من آنم که چون حمله آوردمی	۵	۱	۱۸۲
من آنم که در شیوه طعن و ضرب	۵	۲	۱۸۴
من ار حق شناسم و گر خودنمای	۷	۲۰	۲۳۷
من ار نام مردم بزشتی برم	۷	۱۲	۲۲۰
من از بیزبانی ندارم غمی	۱	۱۶	۶۸
من از بی مرادی نیم روی زرد	۱	۷	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
من از بینوایی نیم روی زرد	۱	۷	۴۵
من از حاتم آن اسب تازی نژاد	۲	۱۴	۹۹
من از غصه رنجور و از خواب مست	۸	۸	۲۵۴
من از کرم برکنده بودم بزور	۹	۵	۲۶۵
من امروز کردم در صلح باز	۴	۱۲	۱۶۵
من اندر قفای تو می تاختم	۳	۱۰	۱۳۰
من اول که این کار سرداشتم	۳	۱۷	۱۴۰
من اینک دم دوستی میزنم	۳	۱	۱۱۹
من این گفتم اکنون ملکراست رای	۱	۱	۲۷
منت بنده خوب و نیکو سیر	۴	۹	۱۵۸
منش داده صد سال روزی و جان	۲	۱	۸۳
منعص بود عیش آن تندرست	۱۰	۷	۴۶
من و چند سیاح صحرانورد	۲	۱۳	۹۷
منه آبروی ریا را محل	۵	۱۲	۱۹۲
منه بر جهان دل که بیگانه ایست	۱	۱۳	۶۰
منه جان من آب زر بر پیشیز	۵	۱۰	۱۹۰
منه در میان راز با هر کسی	۱	۱۸	۷۹
منه دل برین دولت پنجروز	۱	۱۶	۶۷
منه دل برین سالخورده مکان	۹	۴	۲۶۵
منه عیب خلق ای فرومایه پیش	۷	۲۰	۲۳۷
موذن گریبان گرفتش که هین	۱۰	۳	۲۸۹
مها زورمندی مکن باکهان	۱	۶	۴۳
مه عابدان گفت روزی بمرد	۴	۱	حاشیه
مهمی که در پیش دارم بر آر	۱۰	۲	۲۸۸
مهیّا کن روزی مار و مور	د		۴
مهین برهمن را ستودم بلند	۸	۸	۲۵۲
میاژار پرورده خویشان	۱	۱	۲۸
میاژار عامی بیک خرده	۱	۸	۴۸
میاژار موری که دانه کشست	۲	۱۰	۹۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
میان بست مسکین و شد بر درخت	۶	۴	۱۹۸
میان بست و بی اختیارش بدوش	۷	۷	۲۱۶
میان دو بدخواه کوتاه دست	۱	۱۸	۷۷
میان دو تن جنگ چون آتشست	۷	۱۴	۲۲۲
میان دو تن دشمنی بود و جنگ	۹	۷	۲۶۷
میان دو عمزاده وصلت فتاد	۳	۸	۱۲۸
میان دو کس آتش افروختن	۷	۱۵	۲۲۴
میان دو لشکر چو یک روز راه	۱	۱۸	۷۳
میسر نبودش کز و عالمی	۹	۸	۲۷۰
می صرف وحدت کسی نوش کرد	۳		۱۱۸
می فراز گردن بدستار و ریش	۴	۴	۱۵۰
می لاله گون از بط سر نگون	۴	۵	۱۵۴
مینداز در پای کار کسی	۱	۶	۴۴
(ن)			
نیاتی میان بسته چون نیشکر	۴	۶	۱۵۶
نباید برسم بد آیین نهاد	۱	۱۶	۶۷
نباید سخن گفت نا ساخته	۷		۲۰۸
نباید که بسیار بازی کنی	۷	۱	۲۱۰
نباید که چون صبح گردد سفید	۲	۱۵	۱۰۱
نبخشود بر حال پروانه شمع	۲	۱۰	۹۴
نبرد آزمایی زادهم فتاد	۸	۲	حاشیه
نبردند پیشش مهمات کس	۱	۱۲	۵۵
نبینی در ایام او رنجه ای	د		۱۲
نبینی شتر بر نوای عرب	۳	۱۵	۱۳۷
نبینی که آتش زبانست و بس؟	۷	۳	۲۱۲
نبینی که از خاک افتاده خوار	۴	۲۳	۱۷۶
نبینی که جائی که برخاست گرد	۳	۱۰	۱۳۱
نبینی که چشمانش از کهرباست؟	۸	۸	۲۵۱
نبینی که چون با هم آیند مور	۱	۶	۴۳

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۶۴	۱۴	۱	نبینی که چون کارد بر سر بود
۱۶۱	۱۰	۴	نبینی که در کرخ تربت بسیست
۱۶۷	۱۴	۴	نبینی که در معرض تیغ و تیر
۳۱	۱	۱	نبینی که درویش بی دستگاه
۴۵	۷	۱	نبینی که سختی بغایت رسید
حاشیه		۷	نبینی که شب دزد و اوباش و خس
۱۵۴	۵	۴	نبود از ندیمان گردنفراف
۱۳۵	۱۵	۳	نبودش ز تشنیع یاران خبر
۴۵	۷	۱	نبودی بجز آه بیوه زنی
۱۸۹	۹	۵	نپندارم ار بنده دم در کشید
۵۳	۱۰	۱	نپندارم ای در خزان کشته جو
۲۷۳	۱۰	۹	نپندارم این زشت نامی نکوست
۱۲۳	۲	۳	نپندارم این کار حاصل کنی
۹۰	۷	۲	نپندارم مال مردم خوری
حاشیه	۱۵	۴	نپنداری ای دیده روشنم
۲۰۲	۱۰	۶	نپنداری این قول معقول نیست
۱۱۶	۱۵	۳	نپرسید باری بخلق خوشم
۷۵	۱۸	۱	ننابد سگ صید روی از پلنگ
۷۸	۱۸	۱	نترسد که دورانش بندی کند
۹۲	۸	۲	نترسد که نعمت بمسکین دهند
۲۱۸	۹	۷	نترسد همی ز آه و فریاد خلق
۵۴	۱۱	۱	نترسی که پاک اندرونی شبی
۱۹۵		۶	نخست آدمی سیرتی پیشه کن
۲۵۰	۷	۸	نخست او ارادت بدل در نهاد
۸		د	نخستین ابوبکر پیر مرید
۵۴	۱۱	۱	نخفتست مظلوم از آتش ترس
۲۲۳	۱۵	۷	نخواهد ترا زنده این خود پرست
۴۵	۷	۱	نخواهد که بیند خردمند ریش
۲۰۷		۷	نخواهم درین نوع گفتن بسی

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نخواهم درین وصف ازین بیش گفت	۴	۱۱	۱۶۲
نخواهی که باشد دلت دردمند	۱	۲	۳۷
نخواهی که باشد دلت دردمند	۱	۱۸	۷۹
نخواهی که باشی پراکنده دل	۲		۸۰
نخواهی که باشی چنین تیره روز	۹	۱۳	۲۷۷
نخواهی که باشی چو دف روی ریش	۷	۵	۲۱۳
نخواهی که ضایع شود روزگار	۱	۱۸	۷۵
نخواهی که مردم بصدق و نیاز	۷	۱۵	۲۲۳
نخواهی که ملکوت بر آید بهم	۱	۱۷	۶۹
نخواهی که نفرین کنند از پست	۱	۸	۴۸
نخورد از عبادت بر آن بیخورد	۴	۳	۱۴۸
ندادند صاحب‌دلان دل بی‌پوست	۳		۱۱۸
ندارد بصد نکته نغز گوش	۷	۲۰	۲۳۷
ندارد کسی با تو ناگفته کار	۷	۴	۲۱۲
ندارند تن پروران آگهی	۶		۱۹۵
ندارند چشم از خلائق پسند	۳	۱	۱۲۲
نداری بحمدالله آن دسترس	۶	۱۰	۲۰۲
نداند کسی قدر روز خوشی	۸	۲	۲۴۵
نداند که ما را سر جنگ نیست	۵		۱۷۹
ندانست از آن دانه خوردنش	۵	۸	۱۸۸
ندانست در بارگاه غنی	۴	۳	۱۴۷
ندانست درویش بیچاره کوست	۴	۲۴	۱۷۶
ندانست سالار خود را سپاس	۱	۱۸	۷۸
ندانست قارون نعمت پرست	۶	۱۲	۲۰۴
ندانسته از دفتر دین الف	۲	۲	۸۴
ندانستی ای کودک خود پسند	۴	۱	۱۴۳
ندانم کجا دیده‌ام در کتاب	۱	۱	۳۰
ندانم کدامین سخن گویمت	د		۸
ندانم که چون خسب‌د دیدگان	۱	۱۴	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۰۰	۱۵	۲	ندانم که گفت این حکایت بمن
۸۱		۲	ندانی چه بودش فرومانده سخت
۱۹۰	۱۰	۵	ندانی که بابای کوهی چه گفت
۱۴۸	۴	۴	ندانی که برتر مقام تو نیست
۱۰۷	۱۹	۲	ندانی که چون راه بردم بدوست
۲۲۸	۱۶	۷	ندانی که سعدی مراد از چه یافت
۱۳۸	۱۶	۳	ندانی که شوریده حالان مست
۲۷۲	۹	۹	ندانی که کمتر نهد دوست پای
۷۳	۱۸	۱	ندانی که لشکر چو یک روزه راند
حاشیه	۱۹	۲	ندرد چو گل دامن از دست خار
۲۶	۱	۱	ندید آن خردمند را رخنه‌ای
۱۶۹	۱۷	۴	ندیدم به مردانگی چون تو کس
۹۰	۷	۲	ندیدم بنزدیک رایم پسند
۱۶۱	۱۰	۴	ندیدم چنین پیچ بر پیچ کس
۳۳	۲	۱	ندیدم چنین دیو زیر فلک
۱۶۳	۱۱	۴	ندیدم چنین نیک پندار کس
۱۱		۵	ندیدم چنین گنج و ملک و سریر
۱۲۷	۵	۳	ندیدم در این مدت از شوی من
۲۲۴	۱۵	۷	ندیدم ز غماز سرگشته‌تر
۱۸۰	۱	۵	ندیدمش روزی که ترکش نبست
۲۵	۱	۱	ندیدم کسی سرگران از شراب
۵۵	۱۲	۱	ندیمی زمین ملک بوسه داد
۱۴		۵	نرفت از جهان سعد زنگی بدرد
۵۵	۱۲	۱	نرفتست هرگز ره ناصواب
۱۴۱	۱۸	۳	نرفته ز شب همچنان بهره
۱۲۴	۳	۳	نرفتم بمحرومی از هیچ کوی
۲۵	۱	۱	نرفتم درین مملکت منزلی
۱۷۵	۲۳	۴	نرنجید ازو حیدر نامجوی
۱۳۶	۱۵	۳	نروید نبات از حبوب درست

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نریزد خدای آبروی کسی	۹	۱۷	۲۸۱
نزد تارک جنگجویی بخش	۵	۱	۱۸۰
نزیبد ترا با چنین سروری	۸	۱	۲۴۲
نزیبد مرا با جوانان حمید	۹	۱	۲۵۹
نشاط از من آنکه رمیدن گرفت	۹	۲	۲۶۱
نشاط جوانی ز پیران مجوی	۹	۲	۲۶۱
نشان سگ از پیش و از پس ندید	۴	۱۵	۱۶۷
نشستی بجای دگر کس بسی	۹	۴	۲۶۵
نشاید بدارو دوا کردشان	۳		۱۱۷
نشاید بدستان شدن در بهشت	۵	۱۰	۱۹۰
نشاید چنین خیره روی تباه	۱	۱	۲۷
نشاید ز دشمن خطا در گذاشت	۴	۱۸	۱۷۱
نشاید که بر کس درشتی کنی	۷	۲۰	۲۳۷
نشاید هوس باختن با گلی	۷	۱۷	۲۲۹
نشد گم که روی از خلاق بتافت	۳	۱	۱۲۱
نشست از خجالت عرق کرده روی	۹	۱۴	۲۷۷
نصیحت بجایست اگر بشنوی	۱	۹	۵۰
نصیحت شنو مردم دوربین	۲	۸	۹۲
نصیحت کسی سودمند آیدش	د		۱۷
نصیحت که خالی بود از غرض	۱	۱۱	۵۵
نصیحت گر آمد به ایوان شاه	۴	۵	حاشیه
نصیحت گری لومش آغاز کرد	۳	۱۵	۱۳۶
نظر دوست نادر کند سوی تو	۹	۹	۲۷۲
نظر کرد پوشیده در کار مرد	۱	۱	۲۸
نظر کرد این دوست در وی نهفت	۳	۲	۱۲۲
نظر کرد و گنت ای نظیر قمر	۱	۱	حاشیه
نظر کن چو سو فار داری بهشت	۱	۱	۲۶
نظر کن در احوال زندانیان	۱	۱	۳۴
نعم گفت و بر جست و برداشت گام	۲	۱	۸۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
نفس می نیارم زد از شکر دوست	۸		۲۳۹
نقابست هر سطر من زین کتیب	۷	۱۹	۲۳۲
نقیب از پیش رفت و هر سو دوید	۴	۴	۱۵۱
نکردند در دست من اختیار	۵	۷	۱۸۷
نکردند رغبت هنر پروران	۱	۳	۳۹
نکو بایدت نام و نیکی قبول	۱		۲۱
نکودار بازارگان و رسول	۱		حاشیه
نکو دار ضیف و مسافر عزیز	۱		۲۱
نکو روی و دانا و شیرین زبان	۲	۱۵	۱۰۱
نکو سیرت بی تکلف برون	۸	۶	۲۴۸
نکو سیرتی بی تکلف برون	۵	۱۲	۱۹۱
نکو سیرتش دید و روشن قیاس	۱	۱	۲۶
نکو کار پرور نبیند بدی	۱		۲۰
نکو کار مردم نباشد بدش	۱	۹	۵۱
نکو کاری از مردم نیک رای	۷	۲۰	۲۳۷
نکو گفت بهرام شه با وزیر	۴	۱۹	۱۷۲
نکو گفت لقمان که نازیستن	۹	۱	۲۶۰
نکو نام را جاه و تشریف و مال	۱	۱	۳۲
نکو نام را کس نگیرد اسیر	۹	۱۶	۲۸۰
نکو نام و صاحب دل و حق پرست	۷	۲۰	۲۳۶
نکوئی کن امسال چون ده تراست	۱	۱۳	۶۰
نکوئی و رحمت بجای خودست	۴	۱۰	۱۶۰
نگارنده را خود همین نقش بود	۷	۱۹	۲۳۲
نگارنده کودک اندر شکم	۶	۱۰	۲۰۲
نگر تا قضا از کجا سیر کرد	۸	۷	۲۴۹
نگفتند حرفی زبان آوران	۳	۱۲	۱۳۳
نگفتی که قبله است سوی حجاز	۶	۲	۱۹۷
نگنجد کرمهای حق در قیاس	د		۱۵
نگون کرده ایشان سر از بهر خور	۸	۱	۲۴۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نگون مانده از شرمساری سرش	۴	۳	۱۴۶
نگویم بزرگی و جاهم ببخش	۱۰	۳	۲۸۹
نگویم ز جنگ بد اندیش ترس	۱	۱۸	۷۶
نگویم تواند رسیدن بدوست	۵	۱۲	۱۹۲
نگویم چو جنگ آوری پای دار	۱	۱	۳۳
نگویم دد و دام و مور و سمک	۸	۲	۲۴۴
نگویم سماع ای برادر که چیست	۳	۱۵	۱۳۷
نگویم فضیلت نهم بر کسی	۱	۶	۴۳
نگویم که بد خواه درویش بود	۱	۹	حاشیه
نگویم که بر آب قادر نیند	۳		۱۱۷
نگویم مراعات مردم مکن	۴	۱۰	۱۶۰
نگهبان مرعی بخندید و گفت	۱	۲	۳۶
نگهبانی ملک و دولت بلاست	۶	۱۰	۲۰۲
نگهبانی ملک و دولت بلاست	۶	۹	حاشیه
نگه دار از آمیزگار بدش	۷	۱۶	۲۲۸
نگه دارد آن شوخ در کیسه در	۱	۱۸	۷۸
نگه دارد از تاب آتش خلیل	۳	۱۱	۱۳۲
نگه دار فرصت که عالم دمیست	۹	۸	۲۷۰
نگه دار یا رب بچشم خودش	د		۱۴
نگه داشت بر طاق بستانسرای	۷	۴	۲۱۲
نگه کرد باز آسمان سوی من	۲	۹	۹۳
نگه کرد رنجیده در من فقیه	۱	۷	۴۵
نگه کرد سالار اقلیم دید	۲	۱۸	حاشیه
نگه کرد سلطان عالی محل	۲	۱۸	۱۰۵
نگه کرد شوریده از خواب و گفت	۱	۳	۳۹
نگه کرد شیخ از سر اعتبار	۴	۱۶	۱۶۸
نگه کرد قاضی در او تیزتیز	۴	۴	۱۴۸
نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ	۳	۱۰	۱۳۰
نگه کردم از زیر تخت و زیر	۸	۸	۲۵۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نگه کرد و قندیل و محراب دید	۳	۳	۱۲۴
نگه کرد و موری در آن غله دید	۲	۱۰	۹۴
نگه کن چو سلطان بغفلت بخت	۸	۳	۲۴۶
نگه کن که پروانه سوزناک	۳	۱۷	۱۳۹
نگیرد خردمند روشن ضمیر	۴	۲۲	۱۷۴
نگین خصلتی دارد ای نیکبخت	۱	۱۸	۷۰
نماند از جوانان کسی دستگیر	۷	۶	۲۱۴
نماند از و شاقان گردن فراز	۳	۱۰	۱۳۰
نماند بعصیان کسی در گرو	د		۷
نماند ستمکار بدروزگار	۱	۱۴	۶۴
نمدپوشی آمد بجنگش فراز	۵	۲	۱۸۳
نمرد آنکه ماند پس از وی بجای	۱		۲۳
نمک ریش دیرینه ام تازه کرد	۵	۱	۱۸۱
نمی بینم از خاک کویش گریز	۳	۲	۱۲۳
نمی تازد این نفس سرکش چنان	۱۰		۲۸۴
نمی ترسی ای گرگ کم خرد	۱	۱۱	۵۵
نمی خواستم تندروستی خویش	۳	۶	۱۲۸
ننازم بسرمایه فضل خویش	د		۱۰
نو آموز را ذکر و تحسین و زه	۷	۱۶	۲۲۷
نو آموز را ریسمان کن دراز	۱	۱۸	۷۸
نواحی ملک از کف بدسگال	۱	۱۸	۷۴
نویسنده را گریستون عمل	۱		۲۳
نه آبستن در بود هر صدف	۵	۸	۱۸۸
نه آخر در امکان تقدیر هست	۸	۷	۲۴۸
نه آن تندروست بازارگان	۲	۹	۹۳
نه آن شوکت و پادشائی بماند	۱	۸	۴۸
نه آن میکند یار در شاهی	۳	۱۷	۱۳۹
نه آیین عقلست و رای و خرد	۴	۲۲	۱۷۴
نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید	۱	۱۱	۵۴

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نه ابلیس در حق ما طعنه زد	۹	۹	۲۷۲
نه ادراک در کنه ذاتش رسید	د		۵
نهادست یزدان شفا در غسل	۸	۷	حاشیه
نهادش سحر بوسه بر دست و پای	۲	۱۵	۱۰۱
نهاده پدر چنگ در نای خویش	۲	۲۰	۱۰۹
نهادی پریشان و طبعی درشت	۴	۱۰	۱۵۹
نه از بهر آن می ستانم خراج	۱	۱	۳۴
نه از جور مردم رهد ز شتروی	۷	۱۹	۲۳۵
نه از جهل می بشکنم پای خر	۱	۱۴	حاشیه
نه از درد دلهای ریشخ خبر	۳	۶	۱۲۷
نه از لات و عزّی بر آورده گرد	د		۷
نه از مشتری کز زحام مگس	۲	۴	۸۷
نه از معرفت باشد و عقل و رای	۶	۱۱	۲۰۳
نهالی بسی سال گردد درخت	۹	۱۸	۲۸۱
نه اندیشه از کس که رسوا شوی	۳		۱۱۷
نه اندیشه از کس نه حاجت بهیچ	۱	۱۳	۵۸
نه ایشان بخت ننگ داشتند	۲	۳	۸۷
نه این ریسمان می برد با منش	۲	۱۱	۹۵
نه اینست حال دهن زیرگل	۱	۱۷	۶۹
نه این نقش دل می رباید ز دست	۷	۱۹	۲۳۲
نه باران همی آید از آسمان	۱	۷	۴۵
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم	د		۵
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام	۱	۱۲	۵۷
نه بر حکم شرع آب خوردن خطاست	۱	۱	۳۳
نه بعد از تو شاهان دیگر برند	۱	۱۳	۵۹
نه بم داند آشفته سامان نه زیر	۳	۱۵	۱۳۶
نه بیداد از و بهره مند آمدم	۷	۹	۲۱۸
نه بیگانه بیمار خوردش نه دوست	۲	۱۲	۹۶
نه پایی چو پویندگان راست رو	۴	۳	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۱۱۹	۱	۳	نه پروانه جان داده در پای دوست
۱۶۲	۱۱	۴	نه پرهیزگار و نه دانشورند
۶۷	۱۶	۱	نه پیش از تو بیش از تو اندوختند
۵۹	۱۳	۱	نه پیش از تو گردنکشان داشتند
۲۶۴	۳	۹	نه پیوسته باشد روان در بدن
۲۰۶	۱۳	۶	نه پیوسته رز خوشه تر دهد
۳۶	۲	۱	نه تدبیر محمود و رای نکوست
۱۱۶		۳	نه تلخست صبری که بر یاد اوست
۶۳	۱۴	۱	نه تنها منت گفتم ای شهریار
حاشیه	۲۰	۷	نه چشم از تو دارم به نیکی ثواب
۱۴۵	۳	۴	نه چشمی چو بینندگان راست رو
۲۶۹	۸	۹	نه چندان نشیند درین دیده خاک
حاشیه	۸	۹	نه چندان نشیند درین دیده گرد
۲۷۰	۸	۹	نه چون خواهی آمد بشیر از در
۲۲۹	۱۷	۷	نه چون کودک پیچ بر پیچ شنگ
۸۵	۳	۲	نه چون ممسکان دست بر زر گرفت
۱۵۹	۱۰	۴	نه خوابش گرفتی شبان یک نفس
۸۱		۲	نه خواهند بر در دیگران
۱۳۹	۱۷	۳	نه خود را بر آتش بخود میزنم
۱۰۹	۲۰	۲	نه خوردی که خاطر بر آسایدش
۲۴۹	۷	۸	نه خود میرود هر که جویان اوست
۱۸۴	۲	۵	نه دانا بسعی از اجل جان ببرد
۲۳۹		۸	نه در ابتدا بودی آب منی
۱۷۹		۵	نه در خشت و کوپال و گرز گران
۸۹	۷	۲	نه در خورد سرمایه کردی کرم
۱۸۱	۱	۵	نه در مردی او را نه در مردمی
۲۴۱	۱	۸	نه در مهد نیروی حالت نبود
۴۵	۷	۱	نه در کوه سبزی نه در باغ شیخ
۱۰۴	۱۸	۲	نه دشمن برست از زبانش نه دوست

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نهد بار او زار بر گردنش	۱	۱۴	حاشیه
نهد عامل سفله بر خلق رنج	۷	۱۵	۲۲۲
نه دل دامن دلستان میکشد	۳	۱۷	۱۳۹
نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ	د		۴
نه دوری دلیل صبوری بود	۳	۹	۱۲۹
نه دینار دادش سیه دل نه دانگ	۲	۹	۹۲
نه دیوانه خواند کس او را نه مست	۱	۱۴	حاشیه
نه ذکر جمیلش نهان میروید	د		۱۲
نه رستم چو پایان روزی بخورد	۵		۱۸۰
نه رگهای پستان درون دلست	۸		۲۴۰
نه روزی به بیچارگی جان دهی	۳	۱۷	۱۴۰
نه روزی بسر پنجگی می خورند	۵	۵	۱۸۶
نه زهره که فرمان نگیرد بگوش	۷	۷	۲۱۶
نه سختی رسد از ضعیفی به مور	۵		۱۷۹
نه سگ دامن کاروانی درید	۱	۲	۳۷
نه سلطان خریدار هر بنده ایست	۳	۱	۱۲۲
نه سودای خودشان نه پروای کس	۳	۱	۱۲۱
نه شرطست وقتی که روزی خوری	۲	۱	۸۳
نه شمشیر گند آوران کند بود	۵	۱	۱۸۳
نه صاحب دلان دست بر میکشند	۸	۸	۲۵۷
نه صد گوسفندم که سیصد هزار	۳	۸	۱۲۹
نه طفل دهان بسته بودی ز لاف	۸		۲۴۰
نه طفلی کز آتش ندارد خبر	۳	۱۱	۱۳۱
نه عقلست و نه معرفت یک جوم	۷	۱۸	۲۳۰
نه غیبت کن آن نا سزاوار مرد	۷	۷	۲۱۷
نه قندی که مردم بصورت خورند	د		۹
نه کشور خدایم نه فرماندهم	د		۱۶
نه کوتاه دستی و بیچارگی	۷	۱	۲۱۰
نه کورم ولیکن خطا رفت کار	۴	۲۴	۱۷۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نه گر چون توئی بر تو کبر آورد	۴	۲	۱۴۴
نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاک	۴	۱	۱۴۳
نه گر دستگیری کنی خرمم	۱	۱۶	۶۷
نه گردنکشان را بگیرد بفور	د		۲
نه گریان و درمانده بودی و خرد	۸	۱	۲۴۱
نه گفت اندر و کار کردی نه چوب	۴	۹	۱۵۸
نه گیتی پس از جنبش آرام یافت	۶	۱۳	۲۰۶
نه لایق بود عیش با دلبری	۱	۱۳	۶۰
نهم باب توبه است و راه صواب	د		۱۰
نه مر خلق را صنع باری سرشت	۷	۲۰	۲۳۸
نه مردم همین استخوانند و پوست	۳	۱	۱۲۲
نه مردیست دشمن در اسباب جنگ	۱	۱۸	۷۶
نه مستظهرست آن باعمال خویش	۴	۲	۱۴۵
نه مستغنی از طاعتش پشت کس	د		۴
نه مسواک در روزه گفتی خطاست؟	۷	۱۱	۲۱۹
نه من سر ز حکمت بدر می برم	۱۰		۲۸۶
نه من کردم از دست جورث نفیر	۱	۱۴	حاشیه
نه مطرب که آواز پای ستور	۳	۱۵	۱۳۶
نه منعم بمال از کسی بهترست	۴	۴	۱۵۱
نه موری که موئی کز آن کمترست	۱	۶	۴۴
نه نیروی دستش نه رفتار پای	۸	۸	۲۵۱
نه نیروی صبرم نه جای ستیز	۳	۱	۱۱۹
نه هامون و دریا و کوه و فلک	۳	۱۰	حاشیه
نه هر آدمیزاده از دد بهست	۱	۹	۵۲
نه هر بار خرما توان خورد و برد	۶	۴	۱۹۸
نه هر جا شکر باشد و شهد و قند	۴	۱۶	۱۶۸
نه هر جا که بینی خطی دلفریب	۷	۱۸	۲۳۰
نه هر جای مرکب توان تاختن	د		۵
نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست	۷	۲۰	۲۳۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه امیرکبیر
نه هر کس سزاوار باشد بصدر	۴	۴	۱۴۸
نه هر کس سزاوار باشد به مال	۲	۲۳	۱۱۴
نه هرگز شنیدیم در عمر خویش	۱	۹	۵۲
نهییبی از آن گیر و دار آمدش	۴	۱۷	۱۶۹
نه یک عیب او را بر انگشت پیچ	۷	۲۰	۲۳۷
نه یوسف که چندان بلا دید و بند	۱۰	۷	۲۹۰
نیارست دشمن جفا گفتم	۷	۱۴	۲۲۲
نیارستم از حق دگر هیچ گفت	۸	۸	۲۵۴
نیاساید اندر دیار تو کس	۱		۱۸
نیاسایی از جانب هیچ کس	۹	۱۴	۲۷۷
نیامد برش دردناک غمی	د		۱۱
نیامد برین در کسی عذرخواه	۹	۱۷	۲۸۰
نیامد بنزدیک رایم پسند	۲	۷	حاشیه
نیامد در ایام او بر دلی	۱	۹	۴۹
نیامد کس اندر جهان کو بماند	۱		۲۳
نیاورده عامل غش اندر میان	۹	۱۶	۲۷۹
نیاید بنزدیک دانایان	۱		۱۸
نیاید نکوکاری از بدرگان	۵	۷	۱۸۷
نیاید همی شرم از خویشان	۷	۱۱	۲۲۰
نیاید همی شرم از خویشان	۹	۱۴	۲۷۷
نی بوری را بلندی نکوست	۴	۴	۱۵۱
نیرزد غسل جان من زخم نیش	۶	۹	۲۰۱
نیرزد و جودی بدین ناخوشی	۴	۹	۱۵۸
نی نیزه در حلقه کار زار	۲	۲۳	۱۱۴
نیوشنده شد زین سخن تنگدل	۷	۷	۲۱۶
(و)			
وبالست دادن به رنجور قند	۱	۱۴	۶۵
وجودت پریشانی خلق ازوست	۱	۶	۴۳
وجود تو شهریست پر نیک و بد	۷		۲۰۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه امیرکبیر
وجودش گرفتار زندان گور	۹	۷	۲۶۸
وجودی دهد روشنائی بجمع	۴	۱۲	۱۶۵
ور آبت نماند شفیع آر پیش	۹	۱۱	۲۷۵
ور آوازه خواهی در اقلیم فاش	۵	۱۲	۱۹۳
ور از جهل غایب شدم روز چند	۱۰		۲۸۶
ور ایدون که دشوار آمد سخن	۱	۱۳	۶۳
ورش بخت یاور بود دهر پشت	۵	۲	۱۸۴
و رو پای جنگ آورد در رکاب	۱	۱۸	۷۲
و رو نیز در ساخت با خاطرش	۱		۲۲
وز آن پس سه مشت آب بر روی زن	۷	۱۱	۲۱۹
وز آنجا بر آورد غوغا که دزد	۴	۱۷	۱۷۰
وز آنجا بزندانی آمد که خیز	۲	۷	۹۰
وز آنجا جوان روی همت بتافت	۴	۱۴	۱۵۱
وز آنکس که خیری بماند روان	۱	۵	۴۱
وز آنسو پدر روی در آستان	۱	۱۴	۶۲
وز آن نیمه عابد سری پر غرور	۴	۳	۱۴۶
وز اندازه بیرون مرو پیش زن	۶	۵	۱۹۹
وزیر اندرین شمه‌ای راه برد	۱	۱	۲۷
وزیری که جاه من آتش بریخت	۱	۱	۳۰
وزینجانب افتان و خیزان جوان	۲	۲۲	۱۱۱
و شاقی پرچهره در خیل داشت	۸	۳	۲۴۶
و فادر که جوید چو پیمان گسیخت	۱	۹	۵۰
و گر باشدش بر تو بخشایشی	۸	۸	۲۵۷
و گر با همه خلق نرمی کند	۳	۱۷	۱۳۹
و گر بردباری کنی از کسی	۷	۱۹	۲۳۵
و گر بر رفیقان نباشی شفیق	د		۲
و گر بر سر آید خداوند زور	۱	۱۶	۶۷
و گر بنده چابک نباشد بکار	د		۲
و گر بی تکلف زید مالدار	۷	۱۹	۲۳۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه امیرکبیر
و گر بینوائی بگرید بسوز	۷	۱۹	۲۳۳
و گر پارسی باشدش زاد و بوم	۱		۲۱
و گر پرورانی درخت کرم	۴	۱۰	۱۶۱
و گر پند و بندش نیاید بکار	۱		۲۴
و گر ترک خدمت کند لشکری	د		۲
و گر تنگدستی تنک مایه	۷	۱۹	۲۳۴
و گر جور در پادشائی کنی	۱	۸	۴۸
و گر چه بمکنت قوی حال بود	۱	۷	۴۵
و گر خرده زر زدندان گاز	۶	۱۲	۲۰۴
و گر خشم گیرد ز کردار زشت	د		۲۰
و گر خشم گیری بقدر گناه	۱۰	۳	۲۹۰
و گر خنده رویست و آمیزگار	۷	۱۹	۲۳۳
و گر خواجه با دشمنان نیکخوست	۲	۱۰	۹۵
و گر خواهی امشب همین جا بباش	۸	۸	۲۵۳
و گر خود پرستی شکم طبله کن	۶	۱	۱۹۶
و گر خود نباشد غرض در میان	۱	۱	حاشیه
و گر خود نیابد جوانمرد نان	۲	۲۳	حاشیه
و گر خود هزاری و دشمن دویست	۱	۱۸	۷۳
و گر خویش راضی نباشد ز خویش	د		۲
و گردانی اندر تبارش کسان	۱	۱	۳۳
و گر در حیانت نماندست بهر	۵		۱۸۰
و گر در دهد یک صلاهی کرم	د		۴
و گر در سرشت وی این خوی نیست	۱		۱۹
و گر در سرش هول و مردانگیست	۷	۱۹	۲۳۴
و گر در نیابد کرم پیشه نان	۶	۱۲	۲۰۴
و گر دست قدرت نداری بگوی	۴	۵	۱۵۲
و گر دست قدرت نداری بکار	۹	۱۱	۲۷۴
و گر دست همت نداری بکار	۷	۱۹	۲۳۴
و گر دیر شد گرم رو باش و چست	۹	۱۱	۲۷۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
وگر دیگ معده نجوشد طعام	۸	۷	۲۴۹
وگر راست گفت ایخداوند پاک	۴	۲۲	۱۷۴
وگر رفت و آثار خیرش نماند	۱		۲۳
وگر زنده دارد شب دیر باز	۱	۳	۳۹
وگر زن کندگوید از دست دل	۷	۱۹	۲۳۵
وگر زو تواناتری در نبرد	۱	۱۸	۷۲
وگر زورمندی کند با فقیر	۱	۱۴	حاشیه
وگر سالکی محرم راز گشت	د		۵
وگر سخت آمد نکوهش ز من	۱	۱۴	حاشیه
وگر سر بخدمت نهد بر درت	۸	۸	۲۵۵
وگر سیدش لب بدنجان گزد	۷	۱۸	۲۳۱
وگر شرم از دیده ناظرست	۷	۱۱	۲۲۰
وگر شوخ چشمی و سالوس کرد	۲	۲	۸۵
وگر شهریان را رسانی گزند	۱	۱۸	۷۹
وگر صورت خوب را بنگرند	۳		حاشیه
وگر عار دارد عبادت پرست	۴	۳	۱۴۷
وگر عفت را فریبست زیر	۹	۱۶	۲۷۹
وگر فاسقی چنگ بردی بدوش	۴	۵	۱۵۵
وگر قانع و خویشتن دار گشت	۷	۱۹	۲۳۵
وگر قیمتی گوهری غم مدار	۶	۱۲	۲۰۴
وگر کاخ و ایوان منقش کند	۷	۱۹	۲۳۴
وگر کامرانی در آید ز پای	۷	۱۹	۲۳۳
وگر کسوت معرفت در برم	۴	۲۰	۱۷۳
وگر کندرایست در بندگی	۹	۱۶	۲۸۰
وگر مرد درویش در سختی است	۷	۱۹	حاشیه
وگر مرد لهُوست و بازی ولاغ	۳	۱۵	حاشیه
وگر می بر آید بنرمی و هوش	۱	۱۸	۷۲
وگر میرود در پیاز این سخن	۴	۲۲	۱۷۴
وگر نه چه لازم که سعی بری	۲	۶	۸۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
و گر نغز و پاکیزه باشد خورش	۷	۱۹	۲۳۴
و گر نقره اندوده باشد نحاس	۵	۱۰	۱۹۰
و گر نه کی از دست جود آمدی؟	۸	۷	۲۵۰
و گر نیستی سعی جاسوس گوش	۸	۷	۲۵۰
و گر هر چه خواهد مرادش خری	۶	۳	حاشیه
و گر هر چه یابی بکف بر نهی	۲	۳	۸۶
و گر یک پشیز آورد سر میچ	۴	۹	۱۵۸
ولی اهل صورت کجا پی برند	۳	۱۱	۱۳۲
ولی چون نکرد اخترم یاوری	۵	۱	۱۸۲
ولیکن بتدریج تا انجمن	۱	۱	۲۵
ولیکن بدین صورت دلپذیر	۸	۱	۲۴۲
ولیکن تو بستان که صاحب خرد	۲	۱	۸۴
ولیکن تو دنبال دیو خسی	۹	۱۱	۲۷۴
ولیکن چو پیدا شود راز مرد	۷	۲	۲۱۱
ولیکن چو ظلمت نداند ز نور	۶		۱۹۴
ولیکن خداوند بالا و پست	د		۳
ولیکن روا باشد ای نیک مرد	۴	۱۹	حاشیه
ولیکن نباید که تنها خوری	۸	۸	۲۵۷
ولیکن نیندیشم از خشم شاه	۱	۱	۳۰
ولی گر بخوبی ندارد نظیر	۳	۳	۱۲۵
ولی نظم کردم بنام فلان	د		۱۱
ولی هم ببخشایم ای نیکمرد	۴	۱۹	۱۷۲
ولی همچنان بر دعا داشت دست	۱	۱۲	۵۶
وی امسال پیوست با ما وصال	۴	۱۱	۱۶۳
(ه)			
هر آن طفل کو جور آموزگار	۷	۱۶	۲۲۸
هر آنک استعانت بدرویش برد	۱	۱۸	۷۹
هر آن کافکند تخم بر روی سنگ	۵	۱۲	۱۹۲
هر آنکس که بر دزد رحمت کند	۲	۲۲	۱۱۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
هر آنکس که جور بزرگان نبرد	۴	۱۹	۱۷۲
هر آنکس که عیش نگویند پیش	۱	۱۵	حاشیه
هر آنکس که فرزند را غم نخورد	۷	۱۶	۲۲۸
هر آنکس که گردن بفرمان نهد	۷	۱۶	۲۲۸
هر آنکو برد نام مردم بعار	۷	۱۲	۲۲۱
هر آنکو قلم را نورزید و تیغ	۱	۱۸	۷۶
هر آنکو نماند از پیشش یادگار	۱		۲۳
هر آنکه که بر دزد رحمت کنی	۲	۲۲	حاشیه
هر آنکه که عیبت نگویند پیش	۱	۱۵	۶۶
هم آنجا امانش مده تا بچاشت	۱		۲۱
هم آهسته سر برد پیش سرش	۱	۱۴	۶۳
هم از بامدادان در کلبه بست	۹	۱	۲۶۰
هم از بخت فرخنده فرجام تست	د		۱۲
هم از حسن تدبیر و رای تمام	۱	۱	۲۹
هم از خبث نوعی در آن درج کرد	۵		۱۷۹
همانا که در فارس انشای من	د		۱۰
همانا که دوانان گردن فراز	۷		حاشیه
همان به که امروز مردم خورند	۲	۳	۸۷
همان به گر آبستن گوهری	۵	۱۲	۱۹۳
هماندم که درخفیه این راز رفت	۱	۱۶	۶۷
هماندم که دیدیم گرد سپاه	۵	۱	۱۸۲
همان کاین سخن مرد رهرو شنید	۴	۱	۱۴۳
همان لحظه کاین خاطرش رویداد	۱	۱۷	۶۹
هم او را در آن بقعه زر بود و مال	۵	۷	۱۸۶
هم اینجا کنم دست خواهش دراز	۳	۳	۱۲۵
همه برگ بودن همی ساختی	۹		۲۵۸
همه تخت و ملکی پذیرد زوال	۱	۱۲	۵۷
همه تخم نامردمی کاشتی	۱	۱۰	۵۳
همه روز اگر غم خوری غم مدار	۷	۱۵	۲۲۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
همه روز نیکان ازو در بلا	۱	۱۸	۷۰
همه سنگها پاس دارای پسر	۲	۱۹	۱۰۷
همه شب بیداری اختر شمرد	۱	۱۴	۶۲
همه شب پریشان ازو حال من	۲	۲	۸۴
همه شب در اندیشه کاین گنج و مال	۹	۶	۲۶۶
همه شب درین غصه تا بامداد	۲	۱۸	۱۰۴
همه ش درین فکر بود و نخفت	۱	۱۵	۶۶
همه شب درین قید غم مبتلا	۸	۸	۲۵۳
همه شب درین گفتگو بود شمع	۳	۱۸	۱۴۱
همه شب ز فریاد و زاری نخفت	۱	۱۰	۵۲
همه شب نبودش قرار و هجوع	۲	۱۳	۹۷
همه ضعف و خاموشیش کید بود	۴	۱۶	۱۶۸
همه طاعت آرند و مسکین نیاز	۱۰		۲۸۳
همه عمر ازاینان چه دیدی خوشی ؟	۴	۱۲	۱۶۴
همه فیلسوفان یونان و روم	۵	۷	۱۸۷
همه کار داران فرمان برند	۸	۲	۲۴۴
همه کس بمیدان کوشش درند	۱	۱۸	۷۱
همه نخلبندان بخایند دست	۸	۲	۲۴۴
همه وقت بردار مشک و سبوی	۲	۳	۸۶
همه وقت مردم ز جور زمان	د		۱۲
همه هر چه کردم تو بر هم زدی	۱۰		۲۸۶
همه هر چه هستند از آن کمترند	۳	۱۱	۱۳۲
همی بر فلک شد ز مردم خروش	۲	۲۲	۱۱۲
همی تا بر آید بتدبیرکار	۱	۱۸	۷۱
همیدون بسی منفعت در نبات	۸	۷	حاشیه
همی رفت و می پخت سودای خام	۳	۱	۱۱۸
همیرفتی و دیده ها در پیش	۳	۲	۱۲۲
همی رنجم از طلعت نا خوشش	۴	۳	۱۴۷
همی خندم از لطف یزدان پاک	۱	۱۱	۵۴

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
همی شرم دارم ز لطف کریم	۱۰	۳	۲۸۹
همی کرد فریاد و دامن بچنگ	۷	۶	۲۱۵
همی گفت با حق بزاری بسی	۱۰		۲۸۴
همی گفت حاتم پریشان چو مست	۲	۱۴	۹۹
همی گفت سر در گریبان خجل	۲	۳	حاشیه
همی گفت شولیده دستار و موی	۴	۲	۱۴۴
همی گفت غلغل کنان از فرح	۳	۳	۱۲۵
همی گفت و بر چهره افکنده خوی	۳	۶	۱۳۸
همی گفت و بر خویشتن می گریست	۶	۸	حاشیه
همی گفت و خلقی برو انجمن	۴	۲۲	۱۷۴
همی گفت و در روضه ها می چمید	۲		۸۲
همی گفت و شمشیر بالای سر	۱	۱۴	۶۴
همی گفت و گریان بر احوال طی	۲	۱۶	۱۰۳
همی گفت و میرفت دودش بسر	۳	۱۸	۱۴۱
همی گفت و هر لحظه سیلاب درد	۳	۱۸	۱۴۱
همی میردت عیسی از لاغری	۶		۱۹۵
همین پنجره زست عیش مدام	۴	۵	۱۵۳
همین پنجره زش تنعم بود	۱	۱۴	حاشیه
همینت بس از کردگار مجید	د		۱۳
همینت بسندست اگر بشنوی	۱	۸	۴۷
همین دیدم از پاسبانان نثار	۲	۱۳	حاشیه
همین دیدم از پاسبان تثار	۲	۱۳	۹۸
همینست مانع که در بارگاه	۸	۸	۲۵۷
همین کام و ناز و طرب داشتند	۱		۲۳
همین نقش بر خوان پس از عهد خویش	۱		۲۳
همی یادم آید ز عهد صغر	۹	۱۲	۲۷۵
هنر باید و فضل و دین و کمال	۶	۱۲	حاشیه
هنر ور چنین زندگانی کند	۴	۷	۱۵۷
هنوز آنچه گفت از بدم اندکیست	۴	۱۱	۱۶۳

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
هنوز آن حدیثم بگوش اندرست	۴	۱۴	۱۳۴
هنوز از سر صلح داری چه بیم؟	۹	۱۷	۲۸۰
هنوز از بت آلوده رویش بخاک	۱۰	۲	۲۸۸
هنوز از پیش تازیان می دوید	۲	۱۱	۹۵
هنوزت اجل دست خواهش نیست	۹	۱۱	۲۷۵
هنوزت سپاس اندکی گفته اند	۸	۲	۲۴۴
هوا بینی از گرد هیجا چو میغ	۱	۱۸	۷۳
هوا و هوس خرمنش سوخته	۴	۳	۱۴۵
هوا و هوس را نماند ستیز	۷		۲۰۷
هوس پختن از کودک ناتمام	۹	۱	۲۶۰
(ی)			
یتیم از بگرید که نازش خرد؟	۲		۸۱
یتیمی که ناکرده قرآن درست	د		۷
ید ظلم جایی که گردد دراز	۱	۶	۴۲
یقین بشنو از من که روز یقین	۷	۲۰	۲۳۶
یقین مرد را دیده بیننده کرد	۲	۱۲	۹۶
یکم روز بر بنده دل بسوخت	۳	۵	۱۲۷
یکی آنکه در جمع بدین مباش	۲	۳	حاشیه
یکی آنکه مالش بباطل خوردند	۷	۱۲	۲۲۱
یکی آنکه هر گه که دست نیاز	۸	۸	۲۵۶
یکی آهنین پنجه در اردبیل	۵	۲	۱۸۳
یکی از بزرگان اهل تمیز	۱	۳	۳۸
یکی اول از تندرستان منم	۱	۷	۴۶
یکی باب عدلست و تدبیر و رای	د		۹
یکی باز پس خائن و شرمسار	۱	۵	۴۱
یکی باز را دیده بر دوختست	د		۵
یکی بچه گرگ می پرورید	۹	۹	۲۷۲
یکی بریطی در بغل داشت مست	۴	۲۱	۱۷۳
یکی برد با پادشاهی ستیز	۹	۱۰	۲۷۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / میرکبیر
یکی بر درخلق رنج آزمای	۵	۱۲	۱۹۱
یکی بر سر شاخ بن می برید	۱	۹	۵۰
یکی بر سر گور گل می سرشت	۹	۶	۲۶۷
یکی بنده خویش پنداشتش	۴	۱۹	۱۷۱
یکی بد که شیرین و خوش طبع بود	۲	۱۳	۹۸
یکی بیخود از خشمناکی چو مست	۴	۴	۱۴۹
یکی پادشاهی ملامت پسند	۷	۱۲	۲۲۱
یکی پادشه زاده در گنجبه بود	۴	۵	۱۵۲
یکی پارسا سیرت حق پرست	۹	۶	۲۶۶
یکی پارسا گفت از روی پند	۷	۴	۲۱۲
یکی پاسخش داد شیرین و خوش	۳	۵	۱۲۷
یکی پر طمع پیش خوارزمشاه	۶	۲	۱۹۶
یکی پنج بیتم خوش آمد بگوش	۱	۳	۳۹
یکی پنجه آهنین راست کرد	۳	۷	۱۲۸
یکی پند گیرد دگر ناپسند	۷	۱۹	۲۳۳
یکی پند میداد فرزند را	۱	۱۱	۵۴
یکی پیر درویش در خاک کیش	۵	۷	۱۸۷
یکی پیر مرد اندر آن ده مقیم	۱	۱۴	۶۱
یکی پیش خصم آمدن مردوار	۴	۱۷	۱۶۹
یکی پیش دانای خلوت نشین	۴	۵	۱۵۲
یکی پیش داود طائی نشست	۷	۷	۲۱۵
یکی پیش شوریده حالی نبشت	۳	۸	۱۲۹
یکی تخم در خاک از آن می نهد	۲	۲۲	۱۱۱
یکی تشنه را تا کند تازه حلق	۱	۱۰	۵۳
یکی تشنه میگفت و جان می سپرد	۳	۲	۱۲۳
یکی تیری افکند و در ره فتاد	۴	۱۱	۱۶۳
یکی حجره خاص از پی دوستان	۹	۶	۲۶۶
یکی حلقه کعبه دارد بدست	۴	۲	۱۴۵
یکی خار پای یتیمی بکند	۲	۲	۸۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
یکی خرده بر شاه غزنین گرفت	۳	۱۰	۱۳۰
یکی خلق و لطف پریوار داشت	۳	۸	۱۲۹
یکی خوب خلق و خلق پوش بود	۷	۲	۲۱۰
یکی خوب کردار خوشخوی بود	۴	۲۵	۱۷۷
یکی خویشتن را بیاراستی	۳	۸	۱۲۹
یکی در بیابان سگی تشنه یافت	۲	۸	۹۱
یکی در برش پرنیانی قباه	۳	۱۲	۱۳۳
یکی در بهاران بیفشانده جو	۹	۳	۲۶۳
یکی در عجم نام او بختیار	۵	۷	حاشیه
یکی در میان معده انبار بود	۶	۴	۱۹۸
یکی در نجوم اندکی دست داشت	۴	۱۳	۱۶۶
یکی در نشابور دانی چه گفت	۳	۴	۱۲۶
یکی دست گیرم بچندین درم	۲	۷	۸۹
یکی دیدم از عرصه زنگبار	د		حاشیه
یکی را اجل در سر آورد جیش	۹	۷	۲۶۷
یکی را بچوگان مه دامغان	۹	۱۷	۲۸۰
یکی را بزدان درش دوستان	۱	۷	۴۶
یکی را بسر بر نهد تاج بخت	د		۳
یکی را بغایت خوش افتاده بود	۳	۸	۱۲۸
یکی را بگفتم ز صاحب‌دلان	۷	۲۰	۲۳۶
یکی را بنیرنگ مشغول‌دار	۱	۱۸	۷۷
یکی را پسر گم شد از راحله	۲	۱۹	۱۰۷
یکی را تب آمد ز صاحب‌دلان	۶	۳	۱۹۷
یکی را چو سعدی دلی ساده بود	۴	۱۷	۱۷۰
یکی را چو من دل بدست کسی	۳	۱۵	۱۳۵
یکی را حکایت کنند از ملوک	۱	۱۲	۵۵
یکی را خری در گل افتاده بود	۲	۱۸	۱۰۴
یکی را ز مردان روشن ضمیر	۶	۷	۲۰۰
یکی را عسس دست بر بسته بود	۸	۴	۲۴۷

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع اول (بترتیب حرف اول)
۸۹	۷	۲	یکی را کرم بود و قوت نبود
۱۱۳	۲۲	۲	یکی را که با خواجه تست جنگ
۱۷۵	۲۳	۴	یکی را که پندار در سر بود
۲۰۵	۱۳	۶	یکی را که خاطر در او رفته بود
۲۴۸	۷	۸	یکی را که در بند بینی مخند
۷۵	۱۸	۱	یکی را که دیدی تو در جنگ پشت
۱۲۰	۱	۳	یکی را که سر خوش بود با یکی
۴۱	۵	۱	یکی را که سعی قدم پیشتر
۲۳۶	۲۰	۷	یکی را که فضلست و فرهنگ و رای
۲۳		۱	یکی را که معزول کردی ز جاه
حاشیه	۱۶	۳	یکی را نصیحت مگو ای شگفت
۲۲۳	۱۵	۷	یکی رفت پیش ملک بامداد
حاشیه	۳	۲	یکی رفت و دنیا ازو یادگار
۸۵	۳	۲	یکی رفت و دینار از و صد هزار
۹۶	۱۲	۲	یکی روبهی دید بیدست و پای
۱۸۵	۴	۵	یکی روستائی سقط شد خرش
۱۶۴	۱۲	۴	یکی زان دو میگفت با دیگری
۲۲۰	۱۲	۷	یکی زان میان غیبت آغاز کرد
۲۰۹	۱	۷	یکی زان میان گفت و زنهار خواست
۲۷۴	۱۱	۹	یکی زجر کردش که تبت یداک
۱۴۵	۳	۴	یکی زندگانی تلف کرده بود
۱۰۸	۲۰	۲	یکی زهره خرج کردن نداشت
۲۴۹	۷	۸	یکی زین چو بر دیگری یافت دست
۲۵۹	۱	۹	یکی سر بر آراز گریبان غم
۸۴	۲	۲	یکی سفله را ده درم بر منست
۲۰۳	۱۲	۶	یکی سلطنت ران صاحب شکوه
۲۲۳	۱۵	۷	یکی سوی دستور دولت پناه
۹۴	۱۰	۲	یکی سیرت نیکمردان شنو
۹۸	۱۴	۲	یکی سیل رفتار هامون نورد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
یکی شاهدی در سمرقند داشت	۳	۲	۱۲۲
یکی شخص ازین جمله در سایه‌ای	۲	۲۲	۱۱۲
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود	۱	۸	۴۶
یکی صورتی دید صاحب جمال	۷	۱۹	۲۳۱
یکی صوفیان بین که می خورده‌اند	۷	۷	۲۱۶
یکی طشت خاکسترش بی خبر	۴	۲	۱۴۴
یکی طعنه میزد که درویش بین	۷	۷	۲۱۶
یکی طفل بردارد از رخس بند	۷	۱	۲۰۹
یکی طفل دندان بر آورده بود	۶	۱۰	۲۰۱
یکی عابد از پارسایان کوی	۷	۱۱	۲۱۹
یکی عاطفت سیرت خویش کرد	۱	۹	۴۸
یکی عدل تا نام نیکو برد	۱	۹	۴۸
یکی غایب از خود یکی نیم مست	۴	۵	۱۵۴
یکی غله مرداد مه تو ده کرد	۹	۱۳	۲۷۶
یکی فتنه دید از طرف بر شکست	۷	۵	۲۱۳
یکی قطره باران زابری چکید	۴		۱۴۲
یکی کرد بر پارسائی گذر	۸	۶	۲۴۷
یکی کرده بی آبرویی بسی	۴	۱۱	۱۶۲
یکی گربه در خانه زال بود	۶	۹	۲۰۱
یکی گرز پولاد بر مغز خورد	۸	۷	۲۴۹
یکی گفت از آن حلقه اهل رای	۴	۱۶	۱۶۸
یکی گفت ازینان ملک را نهان	۴	۱۲	۱۶۵
یکی گفت ازین نوع شیرین نفس	۴	۴	۱۵۲
یکی گفت با صوفی در صفا	۷	۱۴	۲۲۲
یکی گفتش آخر ترا ننگ نیست	۴	۱۸	۱۷۱
یکی گفتش آخر چه خسبی چو زن	۳	۷	۱۲۸
یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز	۴	۷	۱۵۷
یکی گفتش از چار سوی قصاص	۲	۲۲	۱۱۱
یکی گفتش از دوستان در نهفت	۶	۵	۱۹۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
یکی گفتش از دوستان قدیم	۱	۱۴	۶۳
یکی گفتش از هم نشینان دشت	۳	۱۳	۱۳۴
یکی گفت شاها بتیغش یزن	۲	۱۸	۱۰۵
یکی گفتش ای پیر بی عقل و هوش	۲	۱۸	۱۰۵
یکی گفتش ای خسرو نیکروز	۱	۱	۳۴
یکی گفتش ای کرمک شب فروز	۳	۱۲	۱۳۳
یکی گفتش ای مرد راه خدای	د		۱۶
یکی گفتش این خانه خلق نیست	۳	۳	۱۲۴
یکی گفت شیخ این ندانی که کیست؟	۲	۲	۸۴
یکی گفت کاین بندگان شبروند	۹	۱۶	۲۷۹
یکی گفت کس را زن بد مباد	۷	۱۵	۲۲۶
یکی گفت معروف را در نهفت	۴	۱۰	۱۶۰
یکی گوش کودک بمالید سخت	۸	۲	۲۴۳
یکی مال مردم بتلبیس خورد	۹	۱۱	۲۷۳
یکی متفق بود بر منکری	۹	۱۴	۲۷۷
یکی مرد کرد استخوانی بدست	۱	۱۴	حاشیه
یکی مشت زن بخت و روزی نداشت	۱	۱۷	۶۸
یکی مشکلی برد پیش علی	۴	۲۳	حاشیه
یکی ناتوان دیدم از بند ریش	۲	۷	۹۰
یکی ناسزا گفت در وقت جنگ	۷	۳	۲۱۱
یکی نام نیکو ببرد از جهان	۱		۲۴
یکی نانخورش جز پیازی نداشت	۶	۸	۲۰۰
یکی نیشکر داشت بر طبعری	۶	۶	۱۶۹
یکی هاتف از غیث آواز داد	۲	۵	۸۸
یکی هاتف انداخت در گوش پیر	۳	۴	۱۲۵
یلان کماندار نخجیر زن	۳	۱۲	۱۳۳

قسمت دوم

کشف الابیات بوستان سعدی

با در نظر گرفتن حرف آخر از مصراع دوم

کشف الابیات بوستان سعدی
با در نظر گرفتن حرف آخر از مصراع دوم

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
(الف)			
ز شرم گنه دیده بر پشت پا	۱۰		۲۸۵
تو و مهر شمع از کجا تا کجا	۳	۱۷	۱۳۸
تمنا کند از خدا جز خدا	۳	۱۰	۱۳۰
که گفتند در گوش جاننش ندا	۳	۴	۱۲۶
گدا پادشا هست و نامش گدا	۱	۹	حاشیه
که معنی بود صورت خوب را	۱۰	۳	۲۹۰
که در دست دشمن گذارد ترا	دیباجه	-	۱۶
که حیّی جمادی پرستد چرا؟	۸	۸	۲۵۱
خبر کن حریص جهانگرد را	۶	-	۱۹۴
که حاصل کنی سیم یا مرد را؟	۲	۷	۹۰
نگه دار پند خردمند را	۱	۱۱	۵۴
بشارت خداوند شیراز را	۲	۲۲	۱۱۲
اگر مردی احسن الی من اسا	۲	۸	۱۰۵
که افکنده دارد تن خویش را	۴	۱	۱۴۳
یکی گفت پرورده خویش را	۹	۱۳	۲۷۶
نبینی دگر بندی خویش را	۱	۱۸	۷۷
که بروی فضیلت بود سنگ را	۱	۹	۵۲
پسندیدم آنچه او پسندد مرا	۳	۸	۱۲۹
علیک السلام ای نبی الورا	دیباجه	-	۸
که موجود کرد از عدم بنده را	۸	-	۲۳۹
که خشنود کن مرد درمنده را	۲	۹	۹۳
چه تاوان زن و طفل بیچاره را؟	۱	۱	۳۳
بپر خاش درهم کشد روی را	۱	۱۱	۵۳
عسل تلخ باشد ترشروی را	۴	۶	۱۲۶
بیندیش آخر ز روز جزا	۲	۹	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
کند مرد درویش را پادشا	۷	۱۵	۲۲۴
سپر نیست مر بنده را جز رضا	۵	۷	۱۸۷
که هرگز نکرد اصل و گوهر خطا	۲	۱۶	۱۰۳
بشب دست پاکان ازو بردعا	۱	۱۸	۷۰
بزرگان چه گفتند خذ ما صفا	۷	۲۰	۲۳۶
خدا دادش اندر بزرگی صفا	۷	۱۶	۲۲۸
توان رفت جز بر پی مصطفی (مصطفی)	دیباچه	-	۶
که بیرون کنندش زبان از قفا	۱	۱۶	۶۷
که باشد دعای بدش در قفا	۱	۹	۵۰
که از خنده افتد چو گل در قفا	۷	۱۷	۲۲۹
بدوزخ برد لعنت اندر قفا	۱	۱۴	۶۱
ندانی فلانت چه گفت از قفا؟	۷	۱۴	۲۲۲
یکم دست بر دل یکی بر دعا	۸	۸	۲۵۳
که جوشن بود پیش تیر بلا	۷	۱۵	۲۲۳
خدایش بینداخت از بهر ما	۹	۹	۲۷۲
همین نکته بس عذر تقصیر ما	۱۰		۲۸۶
برهنه توانی زدن دست و پا	۳	۱۶	۱۳۸
رطب دادت از نخل و نخل از نوا	۸	۲	۲۴۴
هنوزم بگوش است آن پندها	۸	۸	۲۵۶
خورند از برای گلی خاها	۲	۱۹	۱۰۷
که نا آزموده کند کارها	۱	۱	۲۵
که هیچش بسامان نشد کارها	۱۰	۲	۲۸۸
حذر کن نخست از کمین گاهها	۱	۱۸	۷۳
نترسی که بروی فتد دیده‌ها	۹	۱۵	۲۷۸
اگر صدق داری بیار و بیا	دیباچه		۱۵
تو عذر گنه را چه داری بیا	۹	۹	۲۷۱
(ب)			
رسیدیم در خاک مغرب بآب	۳	۱۱	۱۳۱
بتدریج و اخگر بمیرد در آب	۶	۱۳	۲۰۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
روان کرد و بنهاد گیتی بر آب	دیباچه		۴
که از خود پری همچو قندیل از آب	۴	۱۲	۱۶۵
که میگفت گوینده ای بارباب	۹	۵	۲۶۶
ز بهر شما دوش کردم کباب	۲	۱۴	۹۹
بر آتش دل خصم از و چون کباب	۵	۱	۱۸۰
چو قوس قزح بود بر آفتاب	۱	۱۵	۶۵
فرو رفت چون زرد شد آفتاب	۹	۱	۲۶۰
بغلها چو مردار در آفتاب	۸	۸	۲۵۳
ز واماندگان پرس در آفتاب	۸	۲	۲۴۵
مس تفته روی زمین ز آفتاب	۲	۲۲	۱۱۲
چو حر با تأمل کنان آفتاب	۴	۱۲	۱۶۴
بقامت صنوبر بروی آفتاب	۱	۱	حاشیه
نه وقتی که منشور گردد کتاب	۹	۱۵	۲۷۹
دهم در مناجات و ختم کتاب	دیباچه		۱۰
نگنجد درین تنگ میدان کتاب	د		۱۳
که چند آورد مرد ناخفته تاب	۴	۱۰	۱۵۹
عبادت قبول و دعا مستجاب	۱	۱۸	۷۱
دلی روشن و دعوتی مستجاب	۱	۱۲	۵۵
که بینم بجرم از تو چندین عذاب	۷	۲۰	حاشیه
که دارد دل اهل کشور خراب	۱		۱۹
ده از نعمت آباد و مردم خراب	۴	۵	۱۵۴
مگر هم خرابات دیدم خراب	۱	۱	۲۵
رها کرده دیوار بیرون خراب	۳		۱۱۶
ز شوخیش بنیاد تقوی خراب	۳	۲	۱۲۲
که بیچارگان را گذشت از سر آب	۸	۳	۲۴۶
که خورد اندر آن روز چندان شراب	۴	۵	۱۵۴
که بالای سیرش نپرد غراب	۲	۱۴	حاشیه
که خود را نیاوردم اندر حساب	۳	۱	۱۲۰
نخواهد بحشر از تو داور حساب	۱	۱۸	۷۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نگه دار وقت فراخی حساب	۲	۳	۸۶
که بالای سیرش نپرد عقاب	۲	۱۴	۹۹
و گر سر چو میخم نهد در طناب	۳	۱	۱۱۹
ترا هم ثنا ماند و هم ثواب	۲	۱۷	۱۰۴
که چشم از تو دارد بنیکی ثواب	۷	۲۰	۲۳۷
به از ژاژ خایان حاضر جواب	۷		۲۰۸
نه صبر شنیدن نه روی جواب	۲	۱۸	۱۰۵
خیالست پنداشتم یا بخواب	۳	۱۱	۱۳۱
که ابلیس را دید شخصی بخواب	۱	۱	۳۰
ز چشم خلائق فرو شست خواب	۴	۱۲	۱۶۴
شبت روز شد دیده بر کن ز خواب	۹	۳	۲۶۳
فرو شوید از دیده شان کحل خواب	۳		۱۱۸
کدامش فضیلت بود بر دواب؟	۱	۹	۵۲
دو اندرز فرمود بر روی آب	۲	۳	حاشیه
که من بر خطا بودم او بر صواب	۴	۲۳	۱۷۵
بگفتا بیا تا چه بینی صواب	۱	۱۴	حاشیه
دواب از توبه گر نگویی صواب	۷	۲	۲۱۱
بنه گام و کامی که داری بیاب	د		۱۷
بتندی بر آشفست و گفت ایعجب	۷	۸	۲۱۷
برستم در آموزم آداب حرب	۵	۲	۱۸۴
که چو نش برقص اندر آرد طرب	۳	۱۵	۱۳۷
طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب	۲	۱۴	۱۰۰
که رنجور داند درازی شب	۸	۲	۲۴۵
مبادا که نخلش نیارد رطب	۹	۱۸	۲۸۱
حدیثی که شیرین ترست از رطب	۶	۴	۱۹۸
شنیدند میگفت در زیر لب	۱	۱۲	۵۸
چو مردی چه سیراب و چه خشک لب	۳	۲	۱۲۳
که سودی ندارد فغان زیر لب	۹	۱۳	۲۷۷
چو سر زیر سنگ تو دارد بکوب	۲	۲۳	۱۱۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بگزر گران مغز مردم مکوب	۷		۲۰۷
بگفت ای پدر بی گناهم مکوب	۵	۶	۱۸۶
شب و روز از و خانه در کندوکوب	۴	۹	۱۵۸
که آمیزگاری پیوشد عیوب	۷	۱۵	۲۲۵
که خوش بود چندی سرم با طیب	۳	۶	۱۲۸
نه بیمار دانا تراست از طیب	۳	۱۴	۱۳۵
بیر در کشیدش بناز و عتیب	۷	۱۸	حاشیه
توانی طمع کردنش در کتیب	۷	۱۸	۲۳۰
تضرع کنان را بدعوی مجیب	د		۴
مبادا که گردی بدرها غریب	۲		۸۱
بد از نیک کمتر شناسد غریب	۸	۸	۲۵۲
کزو خاطر آزرده آید غریب	۱		۲۱
سفر کرد خواهی بشهری غریب	۹	۸	۲۷۰
که سیمین ز نخ بود و خاطر فریب	۷	۱۸	۲۳۰
فرو هشته بر عارضی دلفریب	۷	۱۹	۲۳۲
ز نالیدش تا بمردن قریب	۹	۲	۲۶۰
که سرمایه داران حسند و زیب	۱	۱	۳۱
که هرگز نبودست بر سرو سیب	۶	۱۳	۲۰۵
خداوند دیوان روز حسیب	د		۴
فتاد از بلندی بسر در نشیب	۴	۱۵	۱۶۸
ز بالا نهادند سر در نشیب	۵	۸	۱۸۸
عنان باز نتوان گرفت از نشیب	۹	۸	۲۶۹
نگر تا چه تشریف دادت ز غیب	۸		۲۳۹
که بخشنده روزی فرستد ز غیب	۲	۱۲	۹۶
پدر رفت و پای پسر در رکیب	۱	۱۳	۶۰
که در عشق صورت نبندد شکیب	۳	۱	۱۲۰
(ت)			
در آتش فشانند سجاده ات	۵	۱۱	۱۹۱
که بر سنگ گردان نروید نبات	۶		۱۹۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مرصع چو در جاهلیت منات	۸	۸	۲۵۱
فشاند سر دست بر کاینات	۳	۱۶	۱۳۸
اگر خواجه را مانده باشد حیات	۸	۷	حاشیه
در آغوش آن مرد و بروی بتاخت	۳	۱۵	۱۳۵
درون بزرگان بآتش بتافت	۱	۱	۲۸
که یک چند بیچاره در تب گداخت	۸	۲	۲۴۵
بسالی سرایی ز بهرش بساخت	۴	۱۹	۱۷۱
که پیوسته با هم نخواهند ساخت	۸	۷	۲۴۹
شب از بهر درویش شبخانه ساخت	۱	۹	۴۸
نمی شاید از یکدگرشان شناخت	۱	۹	۵۱
چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت	۲	۱۵	۱۰۰
بس افتاده را یآوری کرد بخت	۲	۸	۹۲
که بد خوی باشد نگونسار بخت	۴	۶	۱۵۶
پیاده نیارم شد ای نیک بخت	۱	۱۴	۶۱
بده کز تو این ماند ای نیک بخت	۱	۱۷	۶۹
چرا همچو ایشان نه نیک بخت؟	۵	۷	۱۸۷
که ای بوالعجب رای برگشته بخت	۸	۲	۲۴۳
بر احوال این پیر شوریده بخت	۲	۹	۹۳
قفا خورد و سودای بیهوده پخت	۳	۱۷	۱۳۹
خداوند تاج و خداوند تخت	د		حاشیه
یکی را بخاک اندر آرد ز تخت	د		۳
تراکی میسر شدی تاج و تخت؟	۱	۱۳	۵۹
بفرزانگی تاج بردند و تخت	۱	۹	۵۰
بخواری فکندند در پای تخت	۱	۱۴	۶۳
که تابوت بینمش بر جای تخت	۱	۱۴	۶۱
که در شوره نادان نشاند درخت	۴	۱۰	۱۶۰
ولی بیمروّت چو بی بر درخت	۲	۱۳	۹۷
که پیش از دهل زن بسازند رخت	۹	۳	۲۶۳
نپندارم آنجا خداوند رخت	۴	۱۷	۱۷۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بود تازه بی بیخ هرگز درخت؟	۲		۸۱
که دیگر مران خر بینداز رخت	۷	۱۸	۲۳۰
هم اینجا که هستی بینداز رخت	۷	۱۸	حاشیه
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت	۱		۱۸
ز بیخش بر آرد یکی باد سخت	۹	۱۸	۲۸۱
وز آنجا بگردن در افتاد سخت	۶	۴	۱۹۸
که بر زیر دستان نگیرند سخت	۱	۱	۳۵
بر آشفست تند و برنجید سخت	۱	۱۵	۶۵
که فرمایمش وقت ها کار سخت	۴	۱۹	۱۷۲
چه زاهد که بر خود کند کار سخت	۴	۳	۱۴۸
که چون سهل شد بر تو این کار سخت؟	۲	۱۹	۱۰۶
ولیکن فرو مانده بی برگ سخت	۱	۱	۲۴
که در موم گیرد نه در سنگ سخت	۱	۱۸	۷۰
که فردا نگیرد خدا با تو سخت	۲	۸	۹۱
قوی بازوان سست و در مانده سخت	۱	۷	۴۵
که بی برگ ماند ز سرمای سخت	۱۰		۲۸۳
بنفرت زمن در مکش روی سخت	۱	۶	۴۳
حیا دیده بر پشت پایش بدوخت	۴	۵	۱۵۳
نه این دم که آتش بمن در فروخت	۳	۱۷	۱۳۹
که میگفت و فرماندهش می فروخت	۳	۵	۱۲۷
گرش با خدا در توانی فروخت	۵	۱۲	۱۹۲
سموم هوس کشت عمرت بسوخت	۹	۶	۲۶۷
زراعت نیامد رعیت بسوخت	۱	۹	۴۹
مرا بین که از پای تا سر بسوخت	۳	۱۸	۱۴۱
تف دیگران چشم و مغزم بسوخت	۹	۶	۲۶۶
مرا خود بیکبار خرمن بسوخت	۳	۱	۱۲۰
نگون بخت کالیوه خرمن بسوخت	۹	۱۳	۲۷۶
که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت	۷	۱۶	۲۲۷
بسی دیده باشی که شهری بسوخت	۱		۲۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که دل ها ز شیرینیش می بسوخت	۴	۶	۱۵۶
شنیدم که بغداد نیمی بسوخت	۱	۸	۴۶
برای دو جو دامنی در بریخت	۶	۲	۱۹۷
همانجایگه تیر ترکش بریخت	۱	۱۴	حاشیه
که نامردیش آب مردان بریخت	۷	۱۷	۲۲۹
بسی بر نیامد که باران بریخت	۴	۲۶	۱۷۷
ز فرمان داور که داند گریخت؟	۱	۱۱	۵۴
ز هیبت به پیغوله در گریخت	۳	۱۲	۱۳۳
بفرسنگ باید ز مکروش گریخت	۱	۱	۳۰
خراج از که خواهد چو دهقان گریخت	۱	۹	۵۰
تن خویشتن کشت و خون تو ریخت	۶		۱۹۵
تکبر بخاک اندر اندازدت	۴	۲	۱۴۴
چه خصلت ز من ناپسند آمدت؟	۱	۱۵	۶۵
برنجد بجان و برنجاندت	۱	۱۸	۷۰
که نمکین تن نور جان کاهدت	۶	۳	۱۹۷
ندانم پس از من چه پیش آیدت	۵	۱۲	۱۹۳
دگر غمگساری بچنگ آیدت	۳	۳	۱۲۵
چو یاری موافق بود در برت	۷	۱۵	۲۲۴
ز رو خاک یکسان نماید برت	۳		۱۱۷
که فردا نماند خجل در برت	۹	۱۳	۲۷۷
بگویند خصمان بروی اندرت	۱	۱	۲۹
تو بر آستان عبادت سرت	د		۱۶
اگر دست یابد ببرد سرت	۸	۸	۲۵۵
در آمد که درویش صالح کجاست؟	۴	۱۵	۱۶۷
که گویی چنین شوخ چشم از کجاست	۴	۴	۱۵۱
جوانمردی آل حاتم کجاست؟	۲	۱۷	۱۰۴
که سودی ندارد چو سیلاب خاست	۲	۲۳	۱۱۴
ز هر جانبی مرد با چوب خاست	۴	۱۷	۱۶۹
که از دست من جز کجی بر نخاست	۱۰	۳	۲۹۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که هرگز خطائی ز دستش نخواست	۷	۱۹	۲۳۱
مکش بندگان کاین گناه از تو خاست	۷	۱	۲۰۹
دگر روی بر خاک مالید و خاست	۶	۲	۱۹۶
زیر دست افتاده مرد خداست	د		۱۲
که از دستشان دستها بر خداست	۱		۲۰
که سال دگر دیگری دهخداست	۱	۱۳	۶۰
ترا سعی و جهد از برای خداست	۲	۱۷	۱۰۴
چو مال توانگر ستاند گداست	۱	۱	۳۴
گدا پادشاهست و نامش گداست	۶	۱۰	۲۰۲
تراگریه و سوز باری چراست؟	۳	۱۸	۱۴۰
اتابک ابوبکر بن سعد راست	۱	۳	۳۹
ترا نیست منت خداوند راست	۸	۸	۲۵۷
که ترسم شود طعن ابلیس راست	۹	۹	۲۷۲
ولیکن خزینه نه تنها مراست	۱	۱	۳۴
ندانستمی چپ کدامست و راست	۷	۱۱	۲۱۹
نباید برکس دو تا کرد و راست	۹	۶	۲۶۶
گدا راز شاه التفاتی بس است	۱۰		۲۸۵
که در دنیی و آخرت پادشاست	۱	۱۴	حاشیه
چو دانی و پرسى سؤالت خطاست	۱	۷	۴۵
وزین در گذشته چهارم خطاست	۷	۱۲	۲۲۱
وفا جستن از سنگ چشمان خطاست	۸	۸	۲۵۱
که بر سعی خود تکیه کردن خطاست	۲	۳	حاشیه
که با کینه ور مهربانی خطاست	۱	۱۸	۷۲
دگر تکیه بر زندگانی خطاست	۹	۱	۲۶۰
بیخشای بر من چه جای عطاست؟	۸	۶	۲۴۸
که خود خوی بد دشمنش در قفاست	۱		۲۱
برهنست اگر جوشنش چندلاست	۵	۲	۱۸۴
که بخشایش و خیر دفع بلاست	۲	۲۲	۱۱۱
نگونبخت جاهل چه در خورد ماست	۴	۳	۱۴۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
خداوند خانه خداوند ماست	۳	۳	۱۲۴
که افطار او عید طفلان ماست	۲	۶	۸۹
که کافر هم از روی صورت چو ماست	۸	۱	۲۴۲
که بند غم امروز بر پای ماست	۴	۱۲	۱۶۴
گناهم ز دادار داور بخواست	۲	۲۲	۱۱۲
که نتواند از پادشه دادخواست	۱	۲	۳۸
که داند بدین شاهدی عذر خواست	۱	۱	۳۲
مگر می‌ترسد ز تلخی خواست؟	۲	۹	۹۲
اگر جبرئیل نبیند رواست	۵	۱۲	۱۹۳
چو او هست اگر من نباشم رواست	۳	۱۷	۱۳۹
چنین فتنه انگیز و فرمانرواست	۳		۱۱۷
بنی آدم مرده خوردن رواست؟	۷	۱۱	۲۱۹
و گر خون بفتوی بریزی رواست	۱	۱	۳۳
زبان بر گشاد و دهانها بیست	۴	۴	حاشیه
ز چندان هنر چشم عقلت بیست	۷	۲۰	۲۳۶
که خجاج را دست حجت بیست	۱	۱۱	حاشیه
زبان بد اندیش بر خود بیست	۴	۲۲	۱۷۴
در خیر بر شهر و لشکر بیست	۱		۲۱
قضا چشم باریک بینش بیست	۵	۸	۱۸۸
در خانه بر روی سائل بیست	۲	۱۹	۱۰۵
وز و دست جبار ظالم بیست	۱	۱۴	۶۱
که دهشت زیانش ز گفتن بیست	۱	۱۲	۵۸
که ترسیدنم پای رفتن بیست	د		حاشیه
چو دزدان خونی بگردن بیست	۵	۲	۱۸۴
همین شرمساری عقوبت بست	۴	۴	۱۴۹
که جیحون نشاید به یک خشت بست	۹	۶	۲۶۷
اگر عاقلی یک اشارت بست	۱	۱۴	۶۵
طریقی ندارد مگر باز بست	۹	۲	۲۶۲
دل آن می‌ریاید که این نقش بست	۷	۱۹	۲۳۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نشاید زبان بد اندیش بست	۷	۱۹	۲۳۲
ولی بی مروت چو شاخ کبست	۲	۱۳	حاشیه
شکسته نشاید دگر باره بست	۱		۲۴
بنعمت ببايد در فتنه بست	۱	۱۸	۷۱
که نقشش معلم ز بالا نبست	۵	۹	۱۸۸
که زئار مغ بر میانت نبست	۸	۷	۲۴۹
جهانبان در خیر بر کس نبست	۲	۸	۹۱
که چندان هنر چشم عیبت نبست	۷	۲۰	حاشیه
بعضیان در رزق بر کس نبست	د		۳
ز حیرت که نخلی چنین کس نبست	۸	۲	۲۴۴
که دستت عسس تنگ بر هم نبست	۸	۴	۲۴۷
که بیچاره دیده بر هم نبست؟	۴	۱۰	۱۶۰
تنوری چنین گرم و نانی نبست	۱	۵	۴۲
بخواری نیفتد ز بالا پیست	۴	۹	۱۴۹
و گر میرود صد غلام از پست	۴	۴	۱۵۱
کند بول و خاشاک بر بام پست	۱	۱۴	۶۰
چگفت ای خداوند بالا و پست	۴	۵	۱۵۳
بدو گفتم ای سرو پیش تو پست	۱	۳	۳۹
درخت بلندست در باغ و پست	د	(دیباچه)	۱۰
که دزدی بسامانتر از غیبتست	۷	۷	۲۱۷
که فردا کلیدش نه در دست تست	۲		۸۰
نه شمشیر دوران هنوز آختست؟	۲		۸۲
که گل مهره‌ای چون تو پرداختست	۸	۱	۲۴۲
یکی دیده‌ها باز و پر سوختست	د	(دیباچه)	۵
که بیند که شمع از زبان سوختست	۷		۲۰۸
ورش اندرون بنگری سوختست	۳	۱۷	حاشیه
نه خاطر بموئی در آویختست	۶	۱۳	۲۰۶
که هر جور کو میکند جور تست	۱	۲	۳۷
همه عالم آوازه جور تست	۱	۱۴	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نه هر باری افتاده بر خاستست	۱	۱۲	۵۷
ندانم چه کین در میان خاستست	۲	۱۵	۱۰۱
که با او دل و دست زن راستست	۷	۱۵	۲۲۵
ز زندان نترسم که یکساعتست	۱	۱۶	۶۷
دگر هر چه موجود شد فرع تست	د	(دبیاچه)	۸
ز انبوب معده خورش یافتست	۸		۲۴۰
که تاریخ سعدی در ایام تست	د	(دبیاچه)	۱۲
که بعد از تو بیرون ز فرمان تست	۲	۳	۸۷
که گوید فلان خار در راه تست	۱	۱۵	۶۶
امیدم بآمرزگاری تست	۱۰	۳	۲۹۰
چو در رقص بر می توانند جست؟	۴	۱۱	۱۶۲
که در عدل بود آنچه در ظلم جست	۱	۹	۵۰
ز پولاد ییکانش آتش نجست	۵	۱	۱۸۰
خدایش بر آورد کامی که جست	۱۰	۲	۲۸۸
که شه سر بر آورد و بر پای جست	۱	۱۲	۵۶
که در رقص و حالت جوانند و جست	۴	۱۱	۱۶۲
مگر حال بروی بگردد نخست	۳	۱۴	۱۳۶
که بنهاد معروفی از سر نخست	۴	۱۰	۱۵۹
که زیدم بیازرد و عمروم بخست	۵	۹	۱۸۹
اگر گوش با بنده داری نخست	۱	۱	۳۰
که از امر و نهیش درونی نخست	۱	۱	۲۶
که پیران برزد استعانت بدست	۹	۱	۲۶۰
عنان طریقت ندارد بدست	۷	۷	۲۱۶
که باشد که نعمت نماند بدست	۷	۱۶	۲۲۷
که سالار ظالم نگیرد بدست	۱	۱۴	حاشیه
مبادا که نقدش نیاید بدست	۷	۱۵	۲۲۳
که یک جوز خرمن نماندش بدست	۹	۱۳	۲۷۶
که باری دل آورده بودش بدست	۲	۲۱	۱۱۰
فتادش یکی خشت زرین بدست	۹	۶	۲۶۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
یکی شعرگویان صراحی بدست	۴	۵	۱۵۴
وگر مردی آتش ندادی بدست	۴	۹	۱۵۸
ولی با بدان نیکمردی بدست	۴	۱۰	۱۶۰
هنوزش سر رشته داری بدست	۹	۱۱	۲۷۵
همی راند رهوار و ماری بدست	د	(دیباچه)	۱۶
مجاور سر ریسمانی بدست	۸	۸	۲۵۵
می اندر سرو ساتکینی بدست	۴	۵	۱۵۲
بپستان مادر در آویخت دست	۸		۲۴۰
بدامان یوسف در آویخت دست	۹	۱۵	۲۷۸
پری پیکر اندر من آویخت دست	۷	۶	۲۱۴
عجب گر بیفتی نگیردت دست	۹	۱۷	۲۸۰
که ناگاه تمثال برداشت دست	۸	۸	۲۵۴
که فردا بدندان بری پشت دست	۲		۸۰
بدندان ز حسرت همی کند دست	۲	۱۴	۹۹
بر آرد بیزدان دادار دست	۸	۸	۲۵۳
بر آور بدرگاه دادار دست	۹	۱۱	۲۷۵
برین بودن آیین نابخردست	۶		۱۹۴
نه عقلی که خشمش کند زیر دست	۱	۱	۳۳
که سودای عشقت کند زیر دست	۳	۶	۱۲۸
که من سرورم دیگران زیر دست	۲		۸۲
مبادا که روزی شوی زیر دست	۲	۸	۹۲
قلم بهتر او را بشمشیر دست	۲	۲۳	۱۱۵
حلالست بردن بشمشیر دست	۱	۱۸	۷۲
چه حاجت که آری بشمشیر دست؟	۳	۱	۱۲۰
که حرفی بدش بر نیامد ز دست	۱	۱	۲۶
به از سود و سرمایه دادن ز دست	۹	۱	۲۶۰
نه آنگه که سر رشته بردت ز دست	۹	۴	۲۶۵
نه آنگه که پرتاب کردی ز دست	۱	۱	۲۶
که دولت برفتش بیازی ز دست	۱	۱۸	۷۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چرا بر فشانند در رقص دست	۳	۱۶	۱۳۸
خط عارضش خوشتر از خط دست	۷	۲۰	۲۳۶
که من باز دارم ز فتراک دست	۳	۴	۱۲۶
برو شکر یزدان کن ای تنگدست	۶	۱۰	۲۰۲
که ما از تنعم بشستیم دست	۹	۱	۲۵۹
که غرقست از آن می زند پا و دست	۳	۱۵	۱۳۷
چو گفته شود یابد او بر تو دست	۷	۱	۲۰۹
چنان دان که در پوستین خودست	۷	۷	۲۱۶
که باز و بگردش در آورد و دست	۸		۲۳۹
یکی بر زمین می زند هر دو دست	۴	۴	۱۴۹
دعا کن که ما بی زبانیم و دست	۴	۵	۱۵۲
گهش خاک بوسید و گه پای و دست	۲	۱۵	۱۰۱
ملک زاده را در نوا خانه دست	۲	۱۹	۱۰۸
ز طاعت بدارند گه گاه دست	۹	۹	۲۷۱
ز کونین بر یاد او شسته دست	۳		حاشیه
که مستم بدار از من ای خواجه دست	۱۰	۳	۲۸۹
نشاید گرفتن در افتاده دست	۵	۱۲	۱۹۳
که نومید گردد بر آورده دست	۱۰		۲۸۳
چو فریاد خواهان بر آورده دست	۳	۳	۱۲۵
بسر بر ز نفس ستمکاره دست	۹	۱۵	۲۷۸
چو قیدش نهادند بر پای و دست	۳	۱۴	۱۳۴
چو کردی ز هیبت فرو شوی دست	۹	۱۲	۲۷۶
پدرگو ز خیرش فرو شوی دست	۷	۱۷	۲۲۹
از انبار گندم فرو شوی دست	۷	۱۵	۲۲۵
که هر کس که فرمان نبردش برست	۶	۲	۱۹۷
که بر جاده شرع پیغمبرست	۹	۱۱	۲۷۴
که یکدانه گندم بهامون برست	۵	۸	۱۸۸
که لعنت برو باد و بر بت پرست	۸	۸	۲۵۴
خیانت پسند است و شهوت پرست	۱	۱	۲۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
جهان دیده گفتش ای خود پرست	۷	۳	۲۱۱
که نشنیدم از پیر آذر پرست	۲	۱	۸۳
اگر خود نمایست و گر حق پرست	۷	۱۹	۲۳۲
به از صائم الدهر دنیا پرست	۲	۶	۸۹
خریصت شمارند و دنیا پرست	۷	۱۹	۲۳۴
خدایم بسر از تو دانا ترست	۷	۲۰	۲۳۷
چو پر شد ز زنجیر محکمرست	۱	۶	۴۴
چو ضعف آمد از بیدقی کمرست	۱	۱۲	۵۵
که سلطان ز درویش مسکین ترست	۶	۱۰	۲۰۲
ترا توبه زین گفتن او لیت ترست	۳	۲	۱۲۳
اگر آدمی را نباشد خورست	۳	۱۵	۱۳۷
خر ارجل اطلس پیوشد خورست	۴	۴	۱۵۱
که از بهر مردم بطاعت درست	۵	۱۱	۱۹۱
ز دیر آمدن غم ندارد درست	۹	۱۱	۲۷۵
ولی حرف ابجد نگفتی درست	۷	۲۰	۲۳۶
که گنج سلامت بکنج اندرست	۶	۱۲	۲۰۴
و گر تنگدستی بزندان درست	۱	۹	۵۱
که انباز دشمن بشهر اندرست	۱	۱۸	۷۹
ولیکن بیابان پیش اندرست	۹	۳	۲۶۳
هنوز ای برادر بسنگ اندرست	۲	۲۰	۱۰۹
ندانند که حشمت بحلم اندرست	۴	۱۰	۱۶۱
سلامت بتسلیم و لین اندرست	۸	۸	۲۵۲
نه رویین چو دیوار اسکندرست	د		۱۳
از آن به که در دست دشمن درست	۱	۱۴	حاشیه
نیاورد خواهد بهای درست	۹	۲	۲۶۲
نه ای بی بصر غیب دان حاضرست؟	۷	۱۱	۲۲۰
ولی شهد گردد چو در طبع رست	۴	۹	۱۵۹
هژبران بناورد شیران فرست	۱	۱۸	۷۴
که هر ساعتش قبله دیگرست	۶	۲	۱۹۷

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مسلمان ز جور زبانش نرست	۷	۱۲	۲۲۰
که پیغمبر از خبث دشمن نرست؟	۷	۱۹	۲۳۵
نه در چنگ و بازوی زور آورست	۵		۱۷۹
نترسد و گر دجله پناه‌رست	۳	۱۱	۱۳۲
ثنای تو طه و یس بسست	د		۸
ز گفتار سعدیش حرفی بسست	۱	۸	۴۶
دم بی قدم تکیه گاه‌بست بست	۲	۱۳	۹۸
که تردامنان را بود عهد بست	۶	۱۳	۲۰۵
که باشد به پهلوی بیمار بست	۱	۷	۴۶
بد اندیش را دل چو تدبیر بست	د		۱۳
بد اندیش پیوسته تدبیر بست	د		حاشیه
ز سختی کشیدن قدم‌هاش بست	۲	۹	۹۳
که در کاروانند پیران بست	۸	۳	۲۴۶
مدبّر مخوانش که مدبر کسست	۲	۲۳	۱۱۵
که در راحتش رنج دیگر کسست	۱	۱۴	حاشیه
چو رفتی جهان جای دیگر کسست	۱	۵	۴۱
که هر مدتی جای دیگر کسست	۱	۱۳	۵۹
که پیمان ما بی ثباتست و بست	۱۰	۱	۲۸۷
نکو باش تا بد نگوید کست	۱	۸	۴۸
بشوی آنگه از خوردنیها بشست	۷	۱۱	۲۱۹
کتب خانه چند ملت بشست	د		۷
چو ماهی که با جوشن افتد بشست	۵	۱	۱۸۳
بآب سخن کینه از دل بشست	۴	۴	۱۵۱
که شکلی خوش و قامتی دلکشست	۸	۸	۲۵۲
سخن چین بدبخت هیزم کشست	۷	۱۴	۲۲۲
نبینی که چون بار دشمن کشست	۲	۱۹	۱۰۸
که و جهی ندارد بحسرت نشست	۹	۳	۲۶۳
چو پیران بگنج عبادت نشست	۴	۵	۱۵۵
که جایی نبودش قرار نشست	۹	۶	۲۶۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
در ایوان قاضی بصف بر نشست	۴	۴	۱۴۸
و گر در میان شقایق نشست	۴	۴	۱۵۱
که در خلد باوی بود هم نشست	۴	۳	۱۴۷
نه مردی بود پیش مردان نشست	۷	۱۷	۲۲۹
که بی برگ ازین بیش نتوان نشست	۱۰		۲۸۳
نشاید چو بیدست و پایان نشست	۴	۵	۱۵۲
که در حلقه پارسایان نشست	۹	۱۲	۲۷۶
نه فرزادگی باشد ایمن نشست	۱	۱۸	۷۷
بتمکین و عزت نشاند و نشست	۲	۱۳	۹۷
که چون تکه بر تخت زنگی نشست	۱	۴	۳۹
بدلتنگ روئی بکنجی نشست	۴	۶	۱۵۶
که جان دارد و جان شیرین خوشست	۲	۱۰	۹۴
وزین بگذری زیب و آرایشست	۱	۱	۳۴
که خلق از وجودش در آسایشست	۲	۱۲	۹۷
که بد زهره بر خویشتن عاشقست	۳	۱۷	۱۴۰
کسی را که سقمونیا لایقست	۱	۱۵	۶۶
بران از خودش تا نراندکست	۶	۲	۱۹۷
که گروی براند نخواند کست	۵	۱۰	۱۸۹
مریدی دف و چنگ مطرب شکست	۷	۵	۲۱۳
ترازوی عدل طبیعت شکست	۸	۷	۲۴۹
نه مردی بود پنجه خود شکست	۸	۸	۲۵۴
یکی در میان آمد و سر شکست	۷	۵	۲۱۳
تو را و مرا بربط و سر شکست	۴	۲۱	۱۷۳
قبایش دریدند و دستش شکست	۶	۸	۲۰۰
که در بند ماند چو زندان شکست؟	۷	۴	۲۱۲
چراکشتی ناتوانان شکست	۱	۱۴	حاشیه
ببازو در فتح نتوان شکست	۵	۱	۱۸۲
یکی در سر و مغز خواجه شکست	۷	۱۸	۲۳۰
چنان می زدش کاستخوان می شکست	۱	۱۴	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که شب توبه کرد و سحرگه شکست	۱۰	۱	۲۸۷
بشب در سر پارسائی شکست	۴	۲۱	۱۷۳
و گر دیده بر نهم نهی در دلست	۳		۱۱۷
پس از بنگری شیر خون دلست	۸		۲۴۰
که مشغول خود و ز جهان غافلست	۷	۱۲	۲۲۱
که پنداری این شعله بر من گلست	۳	۱۷	۱۳۹
بنزدیک بی دانشان جاهلست	۸	۸	۲۵۲
گریبان گرفتش یکی رندمست	۴	۷	۱۵۷
خردمند شیدا و هشیار مست	۳	۱	۱۲۱
بیک جرعه تا نفخه صور مست	۳	۱	۱۲۲
خیال محال اندر و مد غمست	۸	۸	۲۵۴
ولیکن نپندارمش محکمست	۱	۱۳	۵۹
که سنگ ترازوی بارش کمست	۱	۱	۳۰
که در پارسائی چنوئی کمست	۱	۱۲	۵۵
که آن سرگرانست و آن نیم مست	۷	۷	۲۱۶
زند در گریبان نادان مست	۴	۷	۱۵۷
بغفلت شب و روز مخمور و مست	۴	۳	۱۴۶
یکی در خراباتی افتاده مست	۴	۲	۱۴۵
که فردا چو من باشی افتاده مست	۸	۷	۲۴۸
که دیدم فلان صوفی افتاده مست	۷	۷	۲۱۵
هنوزش سر از خمر بتخانه مست	۱۰	۲	۲۸۸
باواز خوش خفته خیزد نه مست	۳	۱۵	۱۳۷
نه بیچاره بیگنه کشتنست	۱	۱۴	۶۳
پدر گفت میراث جَد منست	۲	۳	۸۶
ولیکن قلم در کف دشمنست	۱	۱	۳۰
که دانگی ازو بر دلم ده منست	۲	۲	۸۴
اگر راست خواهی دلرامت اوست	۳	۸	۱۲۹
هر آنک این دو دارد ملک صالح اوست	۴	۱۲	۱۶۴
که شکری ندانم که در خورد اوست	۸		۲۳۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه دانی که صاحب ولایت خود اوست	۲	۱۹	۱۰۸
جز آنکس که در دشمنی یار اوست	۷	۱۴	۲۲۲
همه نورها پرتو نور اوست	د		۷
نگارنده دست تقدیر اوست	۵	۹	۱۸۸
که این کشته دست و شمشیر اوست	۳	۲	۱۲۳
از آن در نگه کن که توفیق اوست	۸	۷	۲۵۱
به از زنده در کنج تاریک اوست	۳	۱	۱۱۹
چو بیند که در عز من ذل اوست	۱	۱	۳۰
که آسایش خلق در ظل اوست	د		۱۵
برو خرمی کن که مقبول اوست	۳	۱۸	۱۴۱
که هر کس نه در خورد پیغام اوست	۱	۱۸	۷۰
هر آنکس که پیش آمدم گفتم اوست	۲	۱۹	۱۰۷
که فرعون اگر هست در عالم اوست	۷	۱۹	۲۳۳
نه سلطان که این بوم و برزان اوست	۲	۱۸	۱۰۴
که اوصاف مستغرق شان اوست	۸		۲۳۹
ور اینست توقیع فرمان اوست	د		۳
که این عیب من گفت یار من اوست	۱	۱۵	۶۶
چو با دوست سختی کنی دشمن اوست	۴	۵	۱۵۵
خدا را برحمت نظر سوی اوست	۷	۱۵	۲۲۴
نه بر قد و بالای نیکوی اوست	۳	۱۰	۱۳۰
که سرگشته بخت برگشته اوست	۷	۱۹	۲۳۵
که حیفست نام من آنجا که اوست	۳	۹	۱۳۰
دو چشمه هم از پرورشگاه اوست	۸		۲۴۰
که از فربهی بایدهش کند پوست	۱		۲۰
بخور پسته مغز و بینداز پوست	۷	۲۰	۲۳۸
و گر نه چه آید ز بی مغز پوست؟	۵	۱۰	۱۸۹
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست	۲	۱۲	۹۶
که دون همتانند بی مغز و پوست	۲	۱۲	۹۷
درین ره جز آنکس که رویش بدوست	۵	۱۲	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۳۸	۱۷	۳	نه از عقل باشد گرفتن بدوست
۱۱۶		۳	که تلخی شکر باشد از دست دوست
۱۱۹	۱	۳	نه شرطست نالیدن از دست دوست
۴۳	۶	۱	نخواهد شدن دشمن دوست دوست
۲۷۳	۱۰	۹	رفیقی که بر خود بیارزد دوست
۱۳۱	۱۰	۳	تو در بند خویشی نه در بند دوست
۹۵	۱۰	۲	بسی بر نیاید که گردند دوست
۲۷۳	۱۰	۹	بخشنودی دشمن آزار دوست
۱۳۵	۱۵	۳	که تریاک اکبر بود زهر دوست
۱۲۵	۳	۳	نخواهی خریدن به از ناز دوست
۱۷۶	۲۴	۴	که رنجیده دشمن نداند ز دوست
۱۲۹	۸	۳	که هرگز بدین کی شکیم ز دوست
۱۳۹	۱۷	۳	که در وی سرایت کند سوز دوست
۳۶	۲	۱	که دشمن نداند شهنشه ز دوست
۲۶۸	۷	۹	پس از مرگ دشمن در آغوش دوست
۲۴۹	۷	۸	بعنفش کشان می برد لطف دوست
۴۳	۶	۱	ندارم پریشانی خلق دوست
۱۰۱	۱۵	۲	همین چشم دارم ز لطف تو دوست
۲۲۴	۱۵	۷	خلاف افکند در میان دو دوست
۲۷	۱	۱	بطبعش هوا خواه گشتند و دوست
۲۴۳	۲	۸	ز عیب برادر فرو گیر و دوست
۳		د	برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
۷۱	۱۸	۱	پس او را مدارا چنان کن که دوست
۱۳۹	۱۷	۳	که من را ضمیم کشته در پای دوست
۲۱		۱	که دشمن توان بود در زئی دوست
۱۱۹	۱	۳	دگر خیمه زد بر سر کوی دوست
۱۲۳	۲	۳	قیامت زخم خیمه پهلوی دوست
۱۵۱	۴	۴	که خاصیت نیشکر خود دروست
۱۹۲	۱۲	۵	درین ره جز آنکس که رویش دروست

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که ممکن بود کاب حیوان دروست	۶	۱۳	۲۰۶
که روی ملوک و سلاطین دروست	۳	۱۷	۱۳۹
که پیداست چون پسته مغزی دروست	۴	۳	۱۴۸
چو دانی که آب حیات اندروست	۶	۱۳	حاشیه
که هر آستینیش جانی دروست	۳	۱۶	۱۳۸
چو بازش کنی استخوانی دروست	د		۱۱
نه هر صورتی جان معنی دروست	۳	۱	۱۲۲
و گر ابلهی داد بی مغز کوست	۳		۱۱۸
چه معلوم کردت که غیبت نکوست؟	۷	۸	۲۱۸
هر آنچ از تو آید بچشمش نکوست	۱	۱۴	۶۴
زگردن فرازان تواضع نکوست	د		۱۱
که سیاح جلاب نام نکوست	۱		۲۱
ز دوزخ نترسم که کارم نکوست	۴	۱۱	۱۶۳
که در مصر نادانتر از وی هموست	۷	۲	۲۱۰
که دد ز آدمیزاده بدبهدست	۱	۹	۵۲
گر افتد چو روبه سگ از وی بهست	۲	۱۲	۹۷
که داند جز او کردن از نیست هست؟	د		۵
که از کنجدش ریسمان کوتهست	۷	۱۸	۲۳۱
ترا بر کرم همچنان دست هست	۱		۲۲
سخن های شیرین تر از قند هست	د		۹
درین دفترت ذکر جاوید هست	د		۱۲
یزک سد روین لشکر گهست	۱	۱۸	۷۷
چو رگزن که جراح و مرهم نهست	۱		۲۳
بگویند نیک و بدم هر چه هست	۴	۱۶	۱۶۹
بیک ره پریشان مکن هر چه هست	۲	۳	۸۵
که عاجز ترند از صنم هر که هست	۱۰	۲	۲۸۸
دوان تا شب همانجا که هست	۵	۱۲	۱۹۲
دوان تا شب همانجا که هست	۹	۱۱	۲۷۴
من از خود یقین می شناسم که هست	۴	۱۱	۱۶۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
حساب از همین یکنفس کن که هست	۹	۴	۲۶۵
غنیمت شمر پنجروزی که هست	۹		۲۵۸
که دریابم این پنجروزی که هست	۱	۴	۴۰
فروتر نشین یا برو یا بایست	۴	۴	۱۴۸
بخواری برو یا بزاری بایست	۳	۴	۱۲۶
چو شب شد در اقلیم دشمن مایست	۱	۱۸	۷۳
که چیزی دهند بشوخی مایست	۳	۳	۱۲۴
که چون پای دیوار کندی مایست	۸	۸	۲۵۶
در از خلق بر خویشتن بسته‌ایست	۷	۱۹	۲۳۲
نه در زیر هر ژنده زنده‌ایست	۳	۱	۱۲۲
دلش همچو سنگ سیه پاره‌ایست	۷	۹	۲۱۸
چو مطرب که هر روز در خانه‌ایست	۱	۱۳	۶۰
که نه صبرداری نه یارای‌ایست	۳	۱۸	۱۴۱
عنانش بگیرد تحیر که بیست	د		۶
بگویند از ادبار و بدبختی است	۷	۱۹	حاشیه
ترا دشمنی با من از بهر چیست؟	۱	۶	۴۳
که سودای این بر من از بهر چیست؟	۲	۱۸	۱۰۵
که ای نفس خود کرده را چاره چیست؟	۶	۸	۲۰۰
ولی چون تو جورم کنی چاره چیست؟	۵	۶	۱۸۶
چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست	۷	۳	۲۱۲
نویسنده داند که در نامه چیست	۵	۱۲	۱۹۲
پرسید کاین خنده و گریه چیست	۱	۱۱	۵۳
بر آن رأی و دانش نباید گریست	۱	۱۸	۷۹
بدین عقل و دانش نباید گریست	۱	۵	حاشیه
بر او گر بمیرد نباید گریست	۲	۲	۸۴
که ابر سیه دل بر ایشان گریست	۴	۲۶	۱۷۷
که مالش مگر روزی دیگر گریست	۷	۱۹	۲۳۴
که روزی پس از مرگ دشمن بزیست	۹	۷	۲۶۸
که در ملک رانی بانصاف زیست	۱		۲۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نخواهد بسامان درین ملک زیست	۱	۱	۲۷
ندانی که روز اجل کس نزیست	۵	۲	۱۸۴
که بسیار بیند عجب هر که زیست	۷	۱۸	۲۳۰
ز شرم گناهان نه طفلانه زیست	۹	۱	۲۶۰
توانا تر از تو هم آخر کیست	۲	۱۰	۹۵
که مسکین تر از من درین دشت کیست؟	۸	۶	۲۴۸
که داند که بهتر ز ما هر دو کیست؟	۴	۲۰	۱۷۲
مگر مستمع را بدانم که کیست	۳	۱۵	۱۳۷
که هر کهتری را بدانی که کیست	۱	۲	۳۶
چنین گوهر و سنگ خارا یکیست	۱	۹	۵۲
چو قانع شدی سیم و سنگت یکیست	۶	۱۰	۲۰۲
از آنها که من دانم از صد یکیست	۴	۱۱	۱۶۳
که پیدا و پنهان بنزدش یکیست	د		۴
وجود و عدم در ظلامت یکیست	۱۰		۲۸۵
گریزند از و کاین چه دیوانگیست؟	۷	۱۹	۲۳۴
کرم پیشه شاه مردان علیست	۲	۴	۸۸
که بگشوده بر آسمان وزمیزست	۸	۷	۲۵۰
که رحمت بر او جور بر عالمیزست	۲	۲۲	۱۱۳
دمی پیش دانا به از عالمیزست	۹	۸	۲۷۰
که در صلب او مهره یک لخت نیست	۸	۱	۲۴۱
بر عارفان جز خدا هیچ نیست	۳	۱۱	۱۳۲
چو اسبش بجولان و ناورد نیست	۲	۱۴	۹۹
به از پادشاهی که خرسند نیست	۶	۱۰	۲۰۲
که راضی بقسم خداوند نیست	۶	۹	۲۰۱
ز دنیا وفاداری امید نیست	۱	۱۲	۵۷
بلندی بدعوی و پندار نیست	۴	۲	۱۴۴
که با خوب و زشت کشش کار نیست	۷	۵	۲۱۳
ستم بر کس از گردش دور نیست	۲	۹	۹۳
که فریادم از علّتی دور نیست	۷	۱۹	۲۳۱

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو وایینی از مصلحت دور نیست	۱	۱۴	حاشیه
چو سعدی زبان خوشش نیز نیست	۴	۶	۱۵۶
وصیت همین یک سخن بیش نیست	۲	۱۷	۱۰۴
که دنیا همین ساعتی بیش نیست	۱	۱۶	۶۷
چو زنبور سرخت بجز نیش نیست	۵	۷	۱۸۶
که ایمن تر از ملک درویش نیست	۱	۹	۵۱
بجز گور معروف معروف نیست	۴	۱۰	۱۶۱
بتسبیح و سجاده و دلخ نیست	۱	۴	۴۰
کشد ز هر جائی که تریاک نیست	۱	۷	۴۵
و گر نه مجال سخن تنگ نیست	۵		۱۷۹
خبر زین همه سیلی و سنگ نیست	۴	۱۸	۱۷۱
نمد پیش تیرم کم از بیل نیست	۵	۲	۱۸۴
که بالاتر از علم او علم نیست	۴	۲۳	۱۷۵
ازین بر کسی چون تو محروم نیست	۵	۱۲	۱۹۲
گناه از من آمد خطای تو نیست	۱	۱	۲۹
ولیکن بملکی دگر راه نیست	۱۰	۱	۲۸۷
ز غوغای خلقتش بحق راه نیست	۷	۱۹	۲۳۳
وزین نکته جز بیخود آگاه نیست	۳	۱۵	۱۳۶
که هیچم فعال پسندیده نیست	۱۰	۳	۲۹۰
و گر هفت دریاست یک قطره نیست	۳	۱۱	۱۳۲
ثبات از خردمندی و رای نیست	۷	۱۵	۲۲۶
در آن کشور آسودگی بوی نیست	۱		۱۹
ولی هیچ راه دگر روی نیست	۳	۴	۱۲۶
دل سرد حقگوی ازینجا قویست	۱	۱۸	۷۰
که دست ضعیفان بجاهش قویست	د		۱۲
اگر من ضعیفم پناهم قویست	۱۰		۲۸۶
خنک رهروی را که آگاهیست	۸	۸	۲۵۱
مقالات بیهوده طبل تهیست	۲	۱۳	۹۸
و گر رد کند بانگ طبل تهیست	۲	۱۴	۹۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بصد محنت آورد روزی بچاشت	۵	۱۱	۱۹۰
که در مانده‌ای را دهد نان چاشت	۲	۶	۸۹
نه اسباب شامش مهیانه چاشت	۱	۱۷	۶۸
در خیمه گویند در غرب داشت	۱	۱۸	۷۹
ولی از تکبر سری مست داشت	۴	۱۳	۱۶۶
که گفتی بجای سمرقند داشت	۳	۲	۱۲۲
یکی روی در روی دیوار داشت	۳	۸	۱۲۹
ولیکن سکون دست در پیش داشت	۱	۱	۲۸
که آغوش را اندر آغوش داشت	۱	۱	۲۷
سر عجز در پای درویش داشت	۱	۱	۲۵
که طبعش بدو اندکی میل داشت	۸	۳	۲۴۶
کزو خرمن کام دل بر نداشت	۱	۹	۵۲
که سعدی در افشاند اگر زر نداشت	۱	۱۷	۶۹
زرش بود و یارای خوردن نداشت	۲	۲۰	۱۰۸
که در دوده قائم مقامی نداشت	۶	۱۲	۲۰۳
بناکام بردش بجائی که داشت	۷	۷	۲۱۶
که گویند یارا و مردی نداشت	۴	۱۸	۱۷۱
چو دیگر کسان برگ و سازی نداشت	۶	۸	۲۰۰
که روشن دل و دوربین دیده داشت	۷	۱۵	۲۲۲
که قول حکیمان نیوشیده داشت	۱	۱	۲۸
که شهر از نکوئی پر آوازه داشت	۶	۱۳	۲۰۵
ز بالا بدامان او در گذاشت	۴	۱۷	۱۷۰
نه چون دیگران معطل گذاشت	۱	۱۸	۷۱
در آندم که بگذشت و عالم گذاشت	۹	۸	۲۷۰
که محرم با غیار نتوان گذاشت	۸	۲	۲۴۴
سحر دست حاجت بحق بر فراشت	۳	۴	۱۲۵
مکانش بیفزود و قدرش فراشت	۷	۱۵	۲۲۳
که گردن بالوند بر میفراشت	۱	۱۳	۵۸
که امروز تخم ارادت نکاشت	۴	۱۲	۱۶۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بدل‌ها چو نقش نگین بر نگاشت	۴	۴	۱۴۹
یکیرا بخون خوردنش بر گماشت	۲	۱۵	۱۰۰
بباید برو ناظری بر گماشت	۱		۲۲
نشاید بلا بر دگر کس گماشت	۱		۲۱
که میدانمش دوست بر من گماشت	۳	۱۴	۱۳۵
سفر کرد و بر طاق مسجد بنشت	۷	۲	۲۱۰
جوابی که بر دیده باید نبشت	۶	۶	۲۰۰
بفرمود بر سنگ گورش نبشت	۹	۷	۲۶۸
نباید بکس عبد و خادم نبشت	۶	۲	۱۹۷
که مر سلطنت را پناهند و پشت	۱		۱۹
دگر جمع گشتند و همراهی و پشت	۶	۱۲	۲۰۳
که سگ را نمالند چون گربه پشت	۴	۱۰	۱۶۰
که حاصل کند زان گل گورخشت	۹	۶	۲۶۷
من از گور سر بر نگیرم ز خشت	۴	۱۲	۱۶۴
بر آید که ما خاک باشیم و خشت	۹	۵	۲۶۶
چنین گفت چندان بناطور دشت	۵	۴	۱۸۵
بیا تا چه بینی بر اطراف دشت؟	۵	۸	۱۸۸
بدروازه سیستان بر گذشت	۷	۱۳	۲۲۱
بقربت ز دیگر کسان بر گذشت	۱	۱	۲۵
در آنحال منکر بر او بر گذشت	۲	۱۸	۱۰۵
بر این ماجرا مدتی بر گذشت	۲	۹	۹۳
بگورش پس از مدتی بر گذشت	۹	۷	۲۶۷
بمقصوده عابدی بر گذشت	۴	۳	۱۴۶
ور این نیز هم در نیایی گذشت	۹	۳	۲۶۳
بتمکین و جاه از ملک در گذشت	د		۷
که سستی بود زین سخن در گذشت	۱	۶	۴۴
نه وقتی که سیلابت از سر گذشت	۹	۳	۲۶۴
چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت؟	۹	۱۸	۲۸۱
مزن دست و پاکابت از سر گذشت	۹	۲	۲۶۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که باری حکایت کن از سرگذشت	۴	۲۵	۱۷۷
چه داند شب پاسبان چون گذشت	۸	۲	۲۴۵
چه داند شب پاسبان چون گذشت	۱	۶	۴۴
تو گفתי مگر ابر نیسان گذشت	۲	۱۴	۹۸
بگفتم مزین بانگ بر ما درشت	۶	۴	۱۹۸
بتندی بر آورد بانگی درشت	۱	۱۲	۵۶
بگو ای نیکو نام نیکو سرشت	۱	۱	حاشیه
که خود و سرش را نه درهم سرشت	۵	۱	۱۸۰
که ای خوب فرجام نیکو سرشت	۲	۷	۸۹
کز آنروی دیگر چو غولست زشت	۷	۱۷	۲۲۹
نیاید ز خوی تو کردار زشت	۸	۸	۲۵۷
کنونم بکین می نگارند زشت	۱	۱	حاشیه
سیاه و سپید آمد و خوب و زشت	۷	۲۰	۲۳۸
نماند بجز نام نیکو و زشت	۹	۸	۲۷۰
نبیند ز طاوس جز پای زشت	۷	۲۰	۲۳۶
نمی زبیدت ناز با روی زشت	۱۰	۳	۲۸۹
میند ای گلگونه بر روی زشت	۵	۷	۱۸۷
که بازت رود چادر از روی زشت	۵	۱۰	۱۹۰
نه خود را که نام آوران را بکشت	۱	۱۸	۷۵
نمی مرد و خلقی بحجت بکشت	۴	۱۰	۱۵۹
هم او گفت مسکین بجورش بکشت	۷	۱۹	۲۳۵
که زنده است سعدی که عشقش بکشت	۳	۲	۱۲۳
که مقراض شمع جمالش بکشت	۶	۱۳	۲۰۵
بشمشیر احسان و فضلش بکشت	۱	۱۵	۱۰۲
عصائی شنیدی که عوجی بکشت	۲	۲۲	۱۱۱
روانیست خلقی بیکبار کشت	۱	۱۱	حاشیه
نه رایست خلقی بیکبار کشت	۱	۱۱	۵۴
نه خلقی توانی بیکبار کشت	۱	۱۱	حاشیه
برهنه نشاید بساطور کشت	۵	۲	۱۸۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
حاشیه	۱۱	۱	نشایست خلقی بیکبار گشت
۷۵	۱۸	۱	بکش گر عدو در مصافش نکشت
حاشیه	۱۴	۱	بکش گر توانی همه خلق گشت
۲۳۵	۱۹	۷	بتشنیع خلقی گرفتار گشت
۲۴۸	۷	۸	بمستوری خویش مغرور گشت
۵		۵	بیندند بروی در باز گشت
۲۷۶	۱۲	۹	که فردا نماند ره باز گشت
۲۵۶	۸	۸	دهانم جز امروز شیرین نگشت
۲۶۰	۱	۹	که گل دسته بندد چو پژمرده گشت؟
۱۳۴	۱۳	۳	چه دیدی که حالت دگرگونه گشت
۹۹	۱۴	۲	بدامن شکر دادشان زر بمشت
۷۵	۱۸	۱	که سندان نشاید شکستن بمشت
۶۸	۱۷	۱	که روزی محالست خوردن بمشت
۵۴	۱۱	۱	چو با کودکان بر نیایی بمشت
۲۴۸	۷	۸	مزن طعنه بر دیگری در کنشت
۲۷۳	۱۱	۹	که دست ملک بر تو خواهد نوشت
۲		۵	چو باز آمدی ماجرا در نوشت
۳۵	۱	۱	بسر چشمه‌ای بر بسنگی نوشت
۱۲۹	۸	۳	که دوزخ تمنا کنی یا بهشت؟
۱۴۷	۳	۴	بانعام خویش آرمش در بهشت
۱۵۳	۵	۴	بعیشی رسد جاودان در بهشت
۱۶۵	۱۲	۴	که ناسازگاری کنی در بهشت
۱۵۶	۶	۴	که اخلاق نیک آمدست از بهشت
۷۱	۱۸	۱	خدا در تو خوی بهشتی بهشت
۹۸	۱۳	۲	که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
۲۴۰	۱	۸	دل دردمندش باذر بتافت
۴۰	۵	۱	سر دست مردی و جهدم بتافت
حاشیه	۱۶	۴	که گردن ز گفتار سعدی بتافت
۲۲۸	۱۶	۷	نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بتاریکی آن روشنائی بیافت	۲	۱۹	۱۰۷
بناکام دشمن برو دست یافت	۱	۹	۴۹
که هرک این سعادت طلب کرد یافت	۹	۱۱	۲۷۴
طلبکار جولان و ناورد یافت	۱	۹	۴۸
که گم کرده خویش را باز یافت	۳	۱	۱۲۱
نه سعدی سفر کرد تا کام یافت	۶	۱۳	۲۰۶
بهر در که شد هیچ عزت نیافت	د		۲
بفرمود جستن کسش در نیافت	۴	۱۴	۱۶۶
برون رفت و بازش نشان کس نیافت	۴	۴	۱۵۱
برون از رمق در حیاتش نیافت	۲	۸	۹۱
بصر منتهای جمالش نیافت	د		۵
جز آن مرغ بر طاق ابوان نیافت	۷	۴	۲۱۲
پریشان دل و خاطر آشفته یافت	۴	۱۲	۱۶۴
یکی دیگرش ناطلب کرده یافت	۵	۵	۱۸۵
عظام زنخدان پوسیده یافت	۱	۱۷	۶۹
چو فرزندش از فرض خفتن بخفت؟	۳	۴	۱۲۶
نه چون نفس ناطق ز گفتن بخفت	۹	۳	۲۶۴
در آندم که چشمش ز دیدن بخفت	۱		۱۹
ببست اسب و سر بر نمد زین بخفت	۱	۱۴	۶۲
بسایه درش نیکمردی بخفت	۲	۲۲	۱۱۲
ز بیچارگی چند نالی بخفت	۸	۴	۲۴۷
تو باری ز دوران چه نالی بخفت	۸	۴	حاشیه
پس از رفتن آخر زمانی بخفت	۵	۱۰	۱۸۹
که یکدم چرا غافل از وی بخفت	۴	۱۰	۱۶۰
که چندین گل اندام در خاک خفت	۹	۱۸	۲۸۱
نشاید شب گور در خانه خفت	۱	۱۴	۶۳
لب از ذکر چون مرده بر هم مخفت	۹		۲۵۸
مراقبتنه خوانی و گویی مخفت	۱	۳	۳۹
که پیکان او در سپرها نخفت	۵	۱	حاشیه

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۹۰	۱۰	۵	بمردی که ناموس را شب نخفت
۸۶	۳	۲	ز غیرت جوانمرد را رگ نخفت
۲۰۲	۱۰	۶	بدوقی که سلطان در ایوان نخفت
۲۰۴	۱۲	۶	چرا نیم نانی نخورد و نخفت
۴۸	۸	۱	جهان ماند و او با مظالم برفت
۳۱	۱	۱	بله و لعب زندگانی برفت
۲۶۱	۲	۹	بله و لعب زندگانی برفت
۲۵۸		۹	مگر خفته بودی که بر باد رفت
۵۷	۱۲	۱	خنک آنکه با دانش و داد رفت
۶۷	۱۶	۱	حکایت بگوش ملک باز رفت
۱۶۶	۱۳	۴	تهی گرد و باز آی پر معرفت
۲۷۶	۱۲	۹	که گرد آوری خرمن معرفت
۲۶۵	۴	۹	چه نالی؟ که پاک آمد و پاک رفت
۸۷	۴	۲	نه مردی بود نفع از و واگرفت
۲۸۷	۱	۱۰	غبار گناه بر افلاک رفت
۱۴۰	۱۷	۳	که دانی که در وی نخواهد گرفت
۱۱۴	۲۳	۲	که گر سر کشد باز شاید گرفت
۶۴	۱۴	۱	سرش را ببوسید و در بر گرفت
۱۰۲	۱۵	۲	و ز آنجا طریق یمن بر گرفت
۸۵	۳	۲	چو آزادگان دست از و بر گرفت
۱۳۴	۱۳	۳	که بر جست و راه بیابان گرفت
۹۰	۷	۲	که مرغ از قفس رفته نتوان گرفت
۱۹۱	۱۲	۵	دگر با حریفان نشستن گرفت
۱۶۰	۱۰	۴	مسافر پراکنده گفتن گرفت
۲۶۱	۲	۹	که شامم سپیده دمیدن گرفت
۲۰۳	۱۲	۶	دل پر دلان زو رمیدن گرفت
۲۱۴	۶	۷	فضول آتشی گشت و درمن گرفت
۲۵۲	۸	۸	چو آتش شد از خشم و درمن گرفت
۲۶	۱	۱	وزیر کهن را غم نو گرفت

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که چون تا ابد نام زشتی گرفت	۱	۱۴	حاشیه
بکشتن جوانمرد را پی گرفت	۲	۱۵	۱۰۱
بسی سالها نام زشتی گرفت	۱	۱۴	۶۱
ندانم که گفت آنچه بر من نرفت	۱	۱	۲۹
گم آن شد که دنبال داعی نرفت	۵	۶	۶
که نتوان ازین خوبتر راه رفت	۲	۵	۸۸
که پیکان او در سپرهای زفت	۵	۱	۱۸۰
گل رویش از تازگی بر شکفت	۷	۱۵	۲۲۳
دگر روز با هوشمندان بگفت	۱	۱۵	۶۶
حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت	۴	۴	۱۵۲
بگفت این کزین به محالست گفت	۱	۱	۳۲
برسم کریمان صلائی بگفت	۲	۱	۸۲
مصالح نبود این سخن گفت، گفت	۱	۱۶	۶۷
مریدی ز حالش خبر یافت گفت	۳	۴	۱۲۶
چه حکمت درین رفتنت بود؟ گفت	۴	۲۶	۱۷۷
چه کردی بدین هر دو دینار؟ گفت	۶	۵	۱۹۹
نشاید بدین پنجه با شیر گفت	۳	۷	۱۲۸
که این را نباید بکس باز گفت	۷	۱	۲۰۹
کسی ز آن میان با ملک باز گفت	۴	۵	۱۵۳
که شنعت بود سیرت خویش گفت	۴	۱۱	۱۶۲
چه رنجم حقست اینکه درویش گفت	۱	۱۲	۵۶
کز و هر چه آید نیاید شگفت	۱	۱	۲۹
ز بخت نگون بود اندر شگفت	۹	۱۱	۲۷۴
سر از غم بر آورد و گفت ای شگفت	۲	۹	۹۲
که سعدی مدار آنچه دیدی شگفت	۵	حاشیه	
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت	۳	۱۰	۱۳۰
که دانا نگوید محال ای شگفت	۱	۱۴	حاشیه
شنیدم که پروانه با شمع گفت	۳	۱۸	۱۴۰
دگر روز پیرش بتعلیم گفت	۷	۷	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
دگر روز پیرش بتعلیم گفت	۷	۵	۲۱۳
خداوند را شکر صحت نگفت	۸	۲	۲۴۵
که تا کارد بر سر نبودش نگفت	۷	۲	۲۱۱
بر و هیچ بلبل چنین خوش نگفت	۴	۲۶	۱۱۱
که چیزش ببخشود و چیزی نگفت	۲	۲۲	۱۱۱
زبان آوری در سرش رفت و گفت	۹	۹	۲۷۲
بمأوی خود بازش آورد و گفت	۲	۱۰	۹۴
بتر زو قرینی که آورد و گفت	۴	۱۱	۱۶۳
از آن جمله دامن بیفشاند و گفت	۱	۱۲	۵۷
بصاحب نظر باز گفتند و گفت	۷	۱۰	۲۱۸
پسر را ملامت بکردند و گفت	۳	۱	۱۲۱
برو پارسائی گذر کرد و گفت	۲	۷	۹۰
برو پارسائی گذر کرد و گفت	۹	۱۷	۲۸۰
نگه بامدادن بمن کرد و گفت	۳	۱۱	۱۳۱
طبیعی در آن ناحیت بود و گفت	۵	۳	۱۸۵
پسر بامدادان بخندید و گفت	۲	۲۰	۱۰۹
بر آن گریه قهقهه بخندید و گفت	۳	۱۱	۱۳۱
بخواب اندرش دید و پرسید و گفت	۱	۱۱	۵۴
بپوشید و دستش ببوسید و گفت	۶	۷	۲۰۰
بر پیر مردی بنالید و گفت	۷	۱۶	۲۲۶
بخندید طائی دگر روز و گفت	۷	۷	۲۱۶
بخندید در روی درویش و گفت	۴	۱۲	۱۶۵
نگر تا زن او را چه مردانه گفت	۶	۱۰	۲۰۱
یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت	۱	۱۰	۵۲
ندارد ، شنیدی که ترسا چه گفت؟	۷	۱۹	۲۳۶
که چو بگزانش بامدادان چه گفت؟	۸	۳	۲۴۶
چو مردان میان بست و کرد آنچه گفت	۴	۱۰	۱۵۹
شنیدی که درویش نالان چه گفت؟	۴	۱۰	۱۶۰
ندانسته بهتر که دشمن چه گفت؟	۷	۱۴	۲۲۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
پریشان مشو زین پریشان که گفت	۴	۱۰	۱۶۱
تو مجموع باش او پراکنده گفت	۴	۲۲	۱۷۴
بگوش آیدم صبحگاهی که گفت	۲	۳	حاشیه
سحرگه پرستاری از خیمه گفت	۵	۲	۱۸۴
جوابش نگر تا چه پیرانه گفت	۹	۱	۲۵۹
نگه کرد باری بتندی و گفت	۳	۲	۱۲۲
که حق ز اهل باطل بیاید نهفت	۸	۸	۲۵۴
نصیحت ز منعم نباید نهفت	۱	۲	۳۶
بگل چشمه خور نشاید نهفت	۴	۲۳	۱۷۵
حقست این سخن حق نشاید نهفت	۱	۱	۳۱
فرستاد پیغامش اندر نهفت	۷	۱۱	حاشیه
نشاید چو پرسیدی اکنون نهفت	۷	۱۵	۲۲۳
ز مهرش چنانم که نتوان شکفت	۳	۱۵	۱۳۶
که یک روز خشتی کنند از گلت؟	۹	۶	۲۶۷
گرت نیک روزی بود خاتمت	۱	۱۶	۶۸
که والاتری ز آنچه من گویمت	د		۸
به از خون او کشته در گردنت	۱	۱	۳۶
بگیرد بقهر آن گدا دامت	۱	۹	۵۰
چو دانم که دارد خدا دشمنت؟	۱	۶	۴۳
در آمد بعیسی علیه الصلوة	۴	۳	۱۴۷
که در طب ندیدند داروی موت	۱	۱۲	۵۷
دعای ستمدیدگان در پیت؟	۱	۱۲	۵۶
باوصاف بی مثل و مانندیت	۱۰		۲۸۵
بهشتم دراز شکر بر عافیت	د		۹
که پاکان نویسند نا پاکیت	۹	۱۱	۲۷۳
به از طاعت و خویشتن بینیت	۴	۳	۱۴۸
(ث)			
که بروی چه آمد ز خبث خبیث	۱	۱۴	۶۳
بر آید بهم اندرون خبیث	۷	۸	۲۱۷

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۲۵۵	۸	۸	که از مرده دیگر نیاید حدیث
			(ج)
۳۵	۱۱	۱	چه اقبال ماند در آن تخت و تاج؟
۳۴	۱	۱	که زینت کنم بر خود و تخت و تاج
۵۱	۹	۱	چه آنرا که بر گردن آمد خراج
۴۹	۹	۱	بیفزود بر مرد دهقان خراج
۲۵۴	۸	۸	بکرسی زر کوفت بر تخت ساج
۲۴۹	۷	۸	ولی درد مردن ندارد علاج
۱۹۹	۵	۶	دو دینار بر هر دوان کرد خرج
۴۴	۶	۱	خزینه تهی به که مردم برنج
۶۷	۱۶	۱	دگر کس فرو مانده در ضعف و رنج
۹۱	۸	۲	نباشد چو قیراطی از دست رنج
۱۷۴	۲۲	۴	و گر نیستی گو برو بادسنج
۲۲۷	۱۶	۷	و گر دست داری چو قارون بگنج
۱۰		د	که پر در شد این نامبردار گنج
۲۲۲	۱۵	۷	که تدبیر ملک است و توفیر گنج
۱۰۰	۱۵	۸	که نه ملک دارد نه فرمان نه گنج
۱۳۲	۱۱	۳	بلندست خورشید تابان باوج
			(چ)
۱۸۷	۷	۵	بسر پنجه دست قضا بر میچ
۷۲	۱۸	۱	و گر جنگ جوید عنان بر میچ
۱۵۱	۴	۴	بدیوانگی در حریرم میچ
۵۸	۱۳	۱	چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
۱۹۵		۶	تهی بهتر این روده پیچ پیچ
۲۶۴	۴	۹	که روزی دو پیش از تو کردم بسیچ
۲۳۳	۱۹	۷	بهل تا نگیرند خلقت بهیچ
۱۸۵	۳	۵	همه عمر نادان بر آید بهیچ
۲۳۷	۲۰	۷	جهانی فضیلت بر آور بهیچ
۱۹۰	۱۰	۵	که نتوانی از خلق رستن بهیچ

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که روز پسین سر بر آری بهیچ	۸	۲	۲۴۳
گران است اگر راست خواهی بهیچ	۴	۹	۱۵۸
که گر دست یابد بر آیی بهیچ	۱	۶	۴۳
ز یغما چه آورده؟ گفت هیچ	۳	۱۰	۱۳۰
که نتوانی از خلق بر بست هیچ	۵	۱۰	حاشیه
که در حلّ آن ره نبردند هیچ	۴	۴	۱۴۹
که بی سیم مردم نیرزند هیچ	۲	۳	۸۶
که سلطان عنان بر نیچد ز هیچ	۳	۱	۱۲۰
که گردن نیچد ز حکم تو هیچ	د		۱۶
(ح)			
و من دقّ باب الکریم انفتح	۳	۳	۱۲۵
(خ)			
بود تنگدل رودگانی فراخ	۶	۴	۱۹۸
شبی لعلی افتاد در سنگلاخ	۲	۱۹	۱۰۷
ملخ بوستان خورده مردم ملخ	۱	۷	۴۵
(د)			
به تنها مده جان شیرین بیاد	۱	۱۸	۷۳
مده خرمن نیکنامی بیاد	۹	۱۳	۲۷۷
که رحمت بر اخلاق حجاج باد	۶	۱	۱۹۶
دل و دین و اقلیمت آباد باد	د		۱۳
بسعیت مسلمانی آباد باد	۲	۱۷	۱۰۴
که عشق آتشست - ای پسر - پندباد	۳	۱۷	۱۴۰
که شاخ امیدش برومند باد	۱	۹	۴۹
که ملک خداوند جاوید باد	۱	۱۲	۵۵
جهان آفرینت نگهدار باد	۱	۱۸	حاشیه
جهان آفرینت نگهدار باد	د		۱۳
فلک یاور سعد بوبکر باد	۱		۱۴
ز ملک پراکندگی دورباد	د		۱۳
چو بیرون شد از خانه درگور باد	۷	۱۵	۲۲۶

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۷۱	۱۸	۱	قدم ثابت و پایه مرفوع باد
۹۴	۱۰	۲	که رحمت بر آن تربت پاک باد
۹		د	ندیدم که رحمت برین خاک باد
۲۲۳	۱۵	۷	که هر روزت آسایش و کام باد
۱۳		د	وز اندیشه بر دل غبارت مباد
حاشیه	۱۴	۱	که در پادشاهی زوالت مباد
۲۲۶	۱۵	۷	دگر گفت زن در جهان خود مباد
۱۵		د	وز اندیشه بردل گزندش مباد
۱۳		د	سپاست نگوید زبانش مباد
۸۹	۷	۲	جوانمرد را تنگ دستی مباد
۲۸	۱	۱	که بد مرد را نیک روزی مباد
۸		د	بر اصحاب و بر پیروان تو باد
۷۰	۱۸	۱	که حفظ خدا پاسبان تو باد
۱۱۱	۲۲	۲	جهانی، که شادی بروی تو باد
۱۳		د	دگر هر چه گویم فسانست و باد
۱۷۸	۲۶	۴	وگرگرد عالم بر آمد چو باد
۱۶۰	۱۰	۴	که نامند و ناموس وز رقتد و باد
۱۵		د	زهی ملک و دولت که پاینده باد
۲۴۲	۲	۸	بگردن درش مهره برهم فتاد
۱۶۸	۱۶	۴	که در چنبر عنکبوتی فتاد
۱۸۱	۱	۵	که بازم گذر بر عراق اوفتاد
۷		د	تزلزل در ایوان کسری فتاد
۹۱	۸	۲	سگ ناتوان را دمی آب داد
۹۶	۱۲	۲	که روزی رسان قوت روزش بداد
۱۹۱	۱۲	۵	شنیدم که هم در نفس جان بداد
۴۸	۹	۱	به هر یک پسر زان نصیبی بداد
۶۲	۱۴	۱	ز دشنام چندانکه دانست داد
۳۸	۳	۱	بدرویش و مسکین و محتاج داد
۲۵۰	۷	۸	بین تا زبان را که گفتار داد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
در مسجدی دید و آواز داد	۳	۳	۱۲۴
که روزی رسان قوت و روزیش داد	۲	۱۲	حاشیه
سقط گفت و نفرین و دشنام داد	۲	۱۸	۱۰۴
که میزان عدلست و دیوان داد	۵	۱۲	۱۹۲
جز این ده درم چیز دیگر نداد	۲	۲	۸۴
و جودم نیاززد و رنجم نداد	۴	۱۱	۱۶۳
مگر تن در آغوش مأمون نداد	۱	۱۵	۶۵
ستم بر ستم پیشه عدلست و داد	۲	۲۲	۱۱۳
بخوامم گر او مکرمت کرد و داد	۲	۱۴	۹۹
جواب از سر روشنائی چه داد	۳	۱۲	۱۳۴
بنالم که لطف نه این وعده داد	۱۰		۲۸۶
جوان را یکی پند پیرانه داد	۷	۹	۲۱۸
تراسمع و ادراک داننده داد	۸	۷	۲۵۰
که سرگشته را بر آمد مراد	۴	۱۷	۱۷۰
بخندید کای یار فرخ نژاد	۴	۹	۱۵۹
دو خورشید سیمای مهتر نژاد	۳	۸	۱۲۸
که گری بیندد که داند گشاد؟	۵	۹	۱۸۹
بتان دیده‌ام بی خبر چون جماد	۸	۸	حاشیه
بگفت ایزدت روشنائی دهاد	۲	۱۹	۱۰۶
شنیدم که سنگی در آنجا نهاد	۲	۲۰	۱۰۹
که شوریده سر بصحرا نهاد	۳	۱	۱۲۱
پسر تاج شاهی بسر بر نهاد	۱	۱۳	۵۹
پس این بنده بر آستان سر نهاد	۸	۷	۲۵۰
بعیب پریرخ زبان در نهاد	۶	۱۳	حاشیه
نیایش کنان دست بر بر نهاد	۱	۱	۲۵
جوان را بر آمد خروش از نهاد	۲	۱۵	۱۰۱
چو بیچارگان دست بر کش نهاد	۲	۱۵	۱۰۰
روان دست در بانگ و نالش نهاد	۴	۱۰	۱۵۹
درستی دو، در آستینش نهاد	۲	۲	۸۴

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که ای نیک بخت مبارک نهاد	۲	۵	۸۸
گرفتند پیری مبارک نهاد	۳	۱۴	۱۳۴
توانگر دل و دست و روشن نهاد	۲	۹	۹۳
که گویند لعنت بر آن کاین نهاد	۱	۱۶	۶۷
ملک را ثنا گفت و تمکین نهاد	۲	۱۵	۱۰۰
غم از خاطرش رخت یکسو نهاد	۱	۱۷	۶۹
عطارد قلم در سیاهی نهاد	۲	۹	۹۲
ندارد جهان تا جهانست یاد	د		۱۲
که هندوی مسکین برفتش زیاد	۸	۳	۲۴۶
بکند آنکه بنهاد بنیاد بد	۱		۲۰
کز اینان نیاید بجز کار بد؟	۹	۹	۲۷۲
که با حق نکو بود و با خلق بد	۴	۳	۱۴۸
بماند بر او سالها نام بد	۱	۸	۴۸
وجودی از آن در بلا افتد	۷	۱	۲۰۹
مرادش کم اندر کمند افتد	۲	۷	۸۹
نه انسان که در مردم افتد چو دد	۱	۹	۵۲
نهی حق شکرش نخواهی گزارد	۸	۷	۲۵۰
که نعمت رها کرد و حسرت ببرد	۷	۱۹	۲۳۵
که بیچاره گوی سلامت ببرد	۵	۵	۱۸۶
نمردی و بیچاره جان ببرد	۲	۲۲	۱۱۱
بدنیا و عقبی بزرگی ببرد	۴	۲۶	۱۷۸
متاعی کز و ماند ظالم ببرد	۱	۱	۳۴
برفت محل ثریا ببرد	۱		۱۴
بمالش خساست بود دستبرد	۱	۱	۳۴
کرا نقد باید بضاعت برد	۹	۱۱	۲۷۴
بشیرینی از وی توانند برد	۹	۹	۲۷۱
مر او را بدوزخ نخواهند برد	۴	۲۰	۱۷۳
که چون استعانت بدیوار برد	۹	۱۲	۲۷۶
و گر سر باوج فلک بر برد	۱	۱۷	۶۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که طاعت همان به که ما در برد	۷	۱۲	۲۲۰
وز آنجا بصحرای محشر برد	د		۵
و گر خشم گیرد که بارش برد؟	۲		۸۱
اگر بر فریدون زد از پیش برد	۱	۱۸	۷۹
بمهر آسمانش بعیوق برد	۴	۱۵	۱۶۸
دگر باره بادش بعالم برد	۴	۲۶	۱۷۸
بخبث این حکایت بر شاه برد	۱	۱	۲۷
که مشکل توان راه نا دیده برد	۹	۱۲	۲۷۵
نه انصاف باشد که سختی برد	۱	۱۸	۷۴
جهان ماند و خوی پسندیده برد	۲	۲۱	۱۱۰
گلی در چمن جور خاری نبرد	۲	۲۲	۱۱۱
که هر ذره از ما بجائی برد	۹	۸	۲۶۹
مرا آنکس آرد که کشتی برد	۳	۱۱	۱۳۱
که با خود نصیبی بعقبی برد	۲		۸۰
با عزا ز دین آب عزّی ببرد	د		۷
فلان یار بر من حسد می برد	۷	۸	۲۱۷
عجب دارم ارشب بیایان برد	۵	۳	۱۸۵
نیارودی از ضعف تاب نبرد؟	۲	۱۵	۱۰۲
که با شیر جنگی سگالد نبرد	۴	۷	۱۵۷
ز سودا و اندیشه خوابش نبرد	۱	۱۴	۶۲
که شبها ز دست تو خوابم نبرد	۸	۱	۲۴۱
و گر برد ره باز بیرون نبرد	د		۶
انائی که پر شد دگر چون برد؟	۴	۱۳	۱۶۶
که مردانگی باید آنگه نبرد	۳	۱۷	۱۳۸
که پیرانه سر شرمساری نبرد	۴	۳	۱۴۶
بخم کمندش در آورد و برد	۵	۲	۱۸۴
بجان آفرین جان شیرین سپرد	۱	۹	۴۸
تو سلطان و دستور دانا خرد	۷		۲۰۷
مگو ای جوانمرد صاحب خرد	۷	۷	۲۱۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز ارزان فروشان برغبت خرد	۲	۱	۸۴
که دانا فریب مشعبد خرد	۴	۲۲	۱۷۴
بخیل اندرش دختری بود خرد	۴	۸	۱۵۷
که کوه کلان دیدم از سنگ خرد	۱	۶	۴۳
بزرگ آمدش طاعت از طفل خرد	۵	۱۱	۱۹۰
بزرگش نبینی بجشم خرد؟	۴	۲	۱۴۴
نسوزد دلش بر ضعیفان خرد	۴	۱۹	۱۷۲
نهادم ز سر کبر و رای و خرد	۴	۱۵	۱۶۷
که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد	۷	۱۹	۲۳۲
کسی گفت صندل بمالش بدرد	۸	۷	۲۴۹
مبدل شد آن عیش صافی بدرد	۴	۵	۱۵۴
چه در گنج حسرت نشینی بدرد؟	۹	۱	۲۵۹
که ناچار فریاد خیزد ز درد	۵		۱۷۹
چو فربه کنی گرگ یوسف درد	۲	۲۳	۱۱۴
که روزی پلنگیت بر هم درد؟	۱	۱۱	۵۵
و گر ناخدا جامه بر تن درد	۵	۱۰	۱۸۹
بکام اندرم لقمه ز هرست و درد	۱	۷	۴۶
که دنیا بهر حال می بگذرد	۱	۱۷	۶۹
ز پیراهن بی اجل نگذرد	۵	۲	۱۸۴
فرو میدویدش برخسار زرد	۳	۱۸	۱۴۱
که گر فاش گردد شود روی زرد؟	۷		۲۰۸
که خود را بکشتی درین آب سرد	۳	۱۵	۱۳۶
جگر گرم و آه از تف سینه سرد	۲	۱۹	۱۰۵
که بسیار گرم آزمودست و سرد	۱	۱۸	۷۴
فرو خورد خشم سخن های سرد	۲	۱۸	۱۰۵
که بام دماغش لگدکوب کرد	۳	۱۵	۱۳۵
خردمند داند که ناخوب کرد	۱	۹	۴۹
بیکدم وجودش عدم خواست کرد	۱	۲	۳۶
که با شیر زورآوری خواست کرد	۳	۷	۱۲۸

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۸۵	۳	۵	چهل سال ازین رفت و زندست کرد
۲۰۲	۱۰	۶	چه بر تخت سلطان چه بر دشت کرد
۷		د	که توریه و انجیل منسوخ کرد
۴۵	۷	۱	غم بی نوایان رخم زرد کرد
۵۸	۱۲	۱	جهان از پی خویشتن گرد کرد
۸۵	۳	۲	نه همچون پدر سیم و زر بند کرد
۱۰۳	۱۷	۲	طلب ده درم سنگ فانید کرد
۳۳	۱	۱	که نتوان سرکشته پیوند کرد
۱۴		د	که چون تو خلف نامبردار کرد
۷۲	۱۸	۱	نه مردیست بر ناتوان زور کرد
۲۴۹	۷	۸	که کوری بود تکیه بر غیر کرد
۲۱۱	۲	۷	بکوشش نشاید نهان باز کرد
۲۲۰	۱۲	۷	در ذکر بیچاره‌ای باز کرد
۱۶۷	۱۵	۴	که شرم آمدش بحث این راز کرد
۱۷۷	۲۵	۴	چو بلبل بصوتی خوش آغاز کرد
۱۰۰	۱۵	۲	دگر کس ثنا گفتن آغاز کرد
۹۵	۱۱	۲	چپ و راست پویدن آغاز کرد
۹۸	۱۳	۲	همان لطف و پرسیدن آغاز کرد
۸۵	۲	۲	الا تا نپنداری افسوس کرد
۲۷۳	۱۱	۹	چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد
حاشیه	۲	۸	زبان از مراعات خاموش کرد
۱۹۴		۶	که اوّل سگ نفس خاموش کرد
۶۲	۱۴	۱	پریشانی شب فراموش کرد
۱۱۸		۳	که دنیا و عقبی فراموش کرد
۱۳۸	۱۶	۳	سماعش پریشان و مدهوش کرد
۱۴۷	۳	۴	گر این تکیه بر طاعت خویش کرد
۲۰۳	۱۱	۶	یکی خانه بر قامت خویش کرد
حاشیه	۱۴	۱	نه بر جای مسکین درویش کرد
حاشیه	۸	۹	که بازش به معجز توان پاک کرد

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که چند استخوان پی زد و وصل کرد	۸	۱	۲۴۱
گر انصاف پرسی نه از عقل کرد	۴	۱۱	۱۶۳
زمین بوس قدر تو جبریل کرد	۵		۸
تن خویش را کسوتی خام کرد	۸	۵	۲۴۷
بنزد خودش خواند و اکرام کرد	۱	۱	۲۵
دگر کس غمش خورد و بد نام کرد	۷	۱۶	۲۲۸
هم از دست دشمن ریاست نکرد	۷		۲۰۷
بضاعات مزجاشان رد نکرد	۱۰	۳	۲۹۰
که بیچاره از بیم سر بر نکرد	۷	۱۹	۲۳۴
ز پهلوی مسکین شکم پر نکرد	۱	۱	۳۴
که اکرام حجاج یوسف نکرد	۱	۱۱	۵۳
بدانست حالی که کاری نکرد	۲	۱۵	۱۰۲
چو بازوی توفیق یاری نکرد؟	۵	۱	۱۸۳
که سود تو ما را زیانی نکرد	۴	۱۹	۱۷۲
بجز تا لب گور شاهی نکرد	۱	۱۴	حاشیه
که دشمن نیارد نگه در تو کرد	۹	۱۰	۲۷۳
که داور گناهان از و عفو کرد	۲	۸	۹۱
غم بی مرادان دلم خسته کرد	۱	۷	حاشیه
که ناگه نظر زی یکی بنده کرد	۱	۱	۲۸
ندانی که خضر از برای چه کرد	۱	۱۴	حاشیه
شد و تکیه بر آفریننده کرد	۲	۱۲	۹۶
ز تیمار وی خاطر آسوده کرد	۹	۱۳	۲۷۶
که سودا دل روشنش تیره کرد	۹	۶	۲۶۶
که بر چشم مردم جهان تیره کرد	۹	۸	۲۶۹
که سلطان بشب نیت روزه کرد	۲	۶	۸۸
که با زیر دستان جفا پیشه کرد	۱	۸	۴۸
که روی از تکبر بر و سرکه کرد	۶	۳	۱۹۷
که زنبور بر سقف او لانه کرد	۲	۲۳	۱۱۳
توان خویشتن را ملک خوی کرد	۶		۱۹۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بر آر از نهاد بد اندیش گرد	۱	۱۸	۷۲
نه سیری که بادش رسیدی بگرد	۲	۷	۹۰
شغاد از نهادش بر آورد گرد	۵		۱۸۰
دگر باره گفتندش اینجا مگرد	۳	۱	۱۱۹
تو دیگر چو پروانه گردش مگرد	۷	۱۷	۲۲۹
دگر گرد سودای باطل مگرد	۶	۱۳	۲۰۵
که باد از پیش باز ماندی چو گرد	۲	۱۴	۹۸
که خاشاک مسجد بیفشان و گرد	۴	۱	۱۴۳
قیامت بیفشاند از موی گرد	۹	۸	۲۷۰
خنک نیکبختی که در آب مرد	۳	۲	۱۲۳
نه نادان بناساز خوردن بمرد	۵	۲	۱۸۴
نبیند نظر گر چه بیناست مرد	۳	۱۰	۱۳۱
که بودم نمک خورده از دست مرد	۵	۱	۱۸۱
مرگب ازین چار طبعست مرد	۸	۷	۲۴۹
که پوشیده زیر زبانست مرد	۷	۲	۲۱۰
که بیچاره خواهد خود از رنج مرد؟	۵	۴	۱۸۵
که ای نیکنامان آزاد مرد	۲	۷	۸۹
سفر کردگانش نخوانند مرد	۷	۱۹	۲۳۴
خردمند و پاکیزه دین بود مرد	۱	۱	۲۶
برفتیم قاصد بدیدار مرد	۲	۱۳	۹۷
خلل دید در رأی هشیار مرد	۱	۱	۲۸
جوان سر بر آورد کای پیر مرد	۸	۷	۲۴۸
نداند که خواهد درین حبس مرد	۱	۱۶	۶۷
که مر دوستان را بدشمن شمرد	۱	۱۸	۷۸
کجا گم شود خیر با نیکمرد؟	۲	۸	۹۱
بر آمد خروش از دل نیک مرد	۴	۱۰	حاشیه
بیخشود بروی دل نیک مرد	۴	۱۷	۱۷۰
ز شوخی بید گفتن نیکمرد	۴	۲۲	۱۷۴
ز هی زندگانی که نامش نمرد	۲	۷	۹۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
لت انبان بد عاقبت خورد و مرد	۶	۴	۱۹۸
بکشتن چه گنجشگ پیشش چه مرد	۵	۱	۱۸۰
که بود اندرین مجلسست پایمرد؟	۲	۲۲	۱۱۲
برو گو بنه پنجه بر روی مرد	۷	۱۵	۲۲۶
یکی ظلم تا مال گرد آورد	۱	۹	۴۸
درختی بهرور که بار آورد	۲	۲۲	۱۱۳
تف معده جان در خروش آورد	۸	۷	۲۴۹
که پیش از قیامت غم خود بخورد	۹	۱۵	۲۷۹
بیکدستش آمد بدیگر بخورد	۲	۲۰	۱۰۹
که سیمرخ در قاف قسمت خورد	د		۳
غم او مخور کو غم خود خورد	۱	۵	۴۱
که مصقل نگیرد چو زنگار خورد	۸		۲۳۹
بماند آنچه رویاه از آن سیر خورد	۲	۱۲	۹۶
پشیمانی از گفته خویش خورد	۷	۱۵	۲۲۴
درم داد و تیمار درویش خورد	۱	۹	۴۸
که کار آزموده بود سالخورده	۱	۱۸	۷۲
تو بر خور که بیدادگر بر نخورد	۱	۹	۵۰
که خایسک تأدیب بر سر نخورد	۴	۵	۱۵۵
که ماهی گورش چو یونس نخورد	۹	۱۸	۲۸۱
که ماهی گورش چو یونس نخورد	۹	۵	۲۶۶
زحلقوم بیدادگر خون خورد	۱	۱۸	۷۸
که سگ پاس دارد چونان تو خورد	۲	۱۱	۹۶
که دیوان سیه کرد و چیزی نخورد	۷	۷	۲۱۷
که دیوان سیه کرد و چیزی نخورد	۷	۷	حاشیه
چسود افتد آنرا که سرمایه خورد؟	۹	۳	۲۶۴
بدین دست و پای از کجا میخورد	۲	۱۲	۹۶
به بی دست و پای از کجا می خورد	۲	۱۲	حاشیه
ملک باج و ده یک چرا میخورد؟	۱	۱	۳۵
چو بیند که درویش خون میخورد	۱	۸	۴۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
پیاده چه دانی که خون میخورد؟	۸	۳	۲۴۷
جهانبان بقدر جهانی خورد	۱	۹	۵۱
پسر چون پدر نازکش پرورد	۷	۱۶	۲۲۷
با لوان نعمت چنین پرورد	۸	۲	۲۴۴
دماغ خداوند گاری پزد	۷	۱۸	۲۳۱
چمیدن درخت جوان را سزد	۹	۱	۲۵۹
که دستور ملک این چنین را سزد	۱	۱	حاشیه
ثواب ای جوانان و یاری و مزد	۴	۱۷	۱۷۰
که آن قلتیان حلقه بر در نزد	۲	۲	۸۴
که او چون مگس دست بر سر نزد	۳	۱۵	۱۳۶
چو خون در رگاند و جان در جسد	۷		۲۰۷
که می برد بر زیردستان حسد	۱	۱۲	۵۵
کی از بنده چیزی بغیری رسد	۸	۷	۲۵۰
چپ آوازه افکند و از راست شد	۱	۱۸	۷۹
و گروهی نبودی ز من خواست شد	۸	۲	۲۴۳
ز سودا برو خشمگین خواست شد	۱	۱	۲۹
در نیستی کوفت تا هست شد	۴		۱۴۲
بسا کار منعم زیر زیر شد	۲	۹	۹۴
چو دستت در آغوش آغوش شد	۸	۳	۲۴۶
که در پای کمتر کسی خاک شد	۴	۲۶	۱۷۸
جهان سر بجیب عدم درکشد	۳	۱۱	۱۳۲
بحرف وجودت قلم درکشد	۳	۵	۱۲۷
خدایش بروزی قلم درکشد	۵	۹	۱۸۹
بگفتار خوش، و آن سر اندرکشد	۴	۵	۱۵۵
همان به که آن نازنینم کشد	۳	۱۷	۱۴۰
در آن روز بار خزان چون کشد	۱	۱۴	حاشیه
که مهرش گریبان جان می کشد	۳	۱۷	۱۳۹
که شب دزد بیچاره محروم شد	۴	۱۷	۱۶۹
چو داود کاهن بر او موم شد	۸	۸	۲۵۵

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
در ایوان شاهی قرینت نشد	۱	۱	۲۸
نگین سعادت بنام تو شد	د		۱۶
مرا بود دولت بنام تو شد	۲	۱۹	۱۰۶
سر وقت صافی بر او تیره شد	۱۰	۲	۲۸۸
دوا کرد و خوشبوی چون غنچه شد	۱	۱۵	۶۶
که مادر نزاید چنو قبل و بعد	۸	۸	۲۵۶
چو شیراز در عهد بوبکر سعد	۱	۹	۴۹
پس آنگه چه فرق از صنم تا صمد؟	۱۰	۲	۲۸۸
که یک چوبه بیرون نرفت از نمد	۵	۲	۱۸۴
وز آنجا به تعجیل مرکب براند	۳	۱۰	۱۳۰
چو شب شد سپه بر سر خفته راند	۱	۱۸	۷۶
زمانی سر اندر گریبان بماند	۱	۱۴	۶۴
برفت و نکونامی از وی بماند	۱	۱	۳۲
بنطقی که شه آستین بر فشاند	۱	۱	۲۵
سر دست فرماندهی بر فشاند	۱	۱	۳۱
کسی برد خرمن که تخمی بر فشاند	۹	۱۸	۲۸۲
بهیبت نشست و بحرمت نشاند	۴	۱۲	۱۴۴
بروز منش دور گیتی نشاند	۲	۹	۹۳
عقوبت بر او تا قیامت بماند	۱	۱۱	۵۴
که شنت بر او تا قیامت بماند	۱	۱۴	۶۱
که شنت بر او تا قیامت بماند	۱	۱۴	حاشیه
ولی پایش از گریه در گل بماند	۳	۱	۱۱۸
جوابی بگفتش که حیران بماند	۱۰	۱	۲۸۶
مگر آن کز و نام نیکو بماند	۱		۲۳
نه آن ظلم بر روستائی بماند	۱	۸	۴۸
چو کس را نبینی که جاوید ماند	۱	۵	۴۱
تو دیدی کسی را که جاوید ماند	۱	۱۴	حاشیه
که قاضی چو خر در وحل باز ماند	۴	۴	۱۵۰
شبش در گرفت از حشم باز ماند	۱	۱۴	۶۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که بر سدره جبریل از و باز ماند	د		۷
مشایخ چو دیوار مستحکم اند	۹	۱۲	۲۷۶
که شفقت بر افتاد و رحمت نماند	۷	۶	۲۱۴
سرینجه زورمندش نماند	۱	۱۸	۷۳
شکیبائی از روی یارش نماند	۳	۱	حاشیه
خور و خواب و ذکر و نمازش نماند	۹	۶	۲۶۷
که بر یک پیشیش تصرف نماند	۱	۱۳	۵۹
حقیقت عیان گشت و باطل نماند	۸	۸	۲۵۴
بماندم که نیروی بالم نماند	د		۷
که در نامه جای نبستن نماند	۴	۳	۱۴۵
در آن بتکده حای در زن نماند	۸	۸	۲۵۳
جز این قلعه و شهر با من نماند	۱	۵	۴۰
توان گفت با اهل دل کو نماند	۱	۵	۴۱
بیاد توام خود پرستی نماند	۳	۱	۱۲۰
خیالت دگر گشت و میلی نماند؟	۳	۹	۱۲۹
دگر با کسم آشنائی نماند	۳	۱	۱۲۱
نکوهش کنان دوستدار تواند	۱	۱۴	حاشیه
قنادیل سقف سرای تواند	۸	۲	۲۴۴
نه شکرت نرشت و نه فریاد خواند	۲	۷	۹۰
نشاید پس مرگش الحمد خواند	۱		۲۳
برفتند بسیار و سرگشته اند	د		۶
ز بیور هزاران یکی گفته اند	۸	۲	۲۴۴
که اول قدم پی غلط کرده اند	۷	۱۹	۲۳۲
موقع بسیکی گرو کرده اند	۷	۷	۲۱۶
نه شب زنده داران دل مرده اند	۲	۱۳	۹۸
سحرگاه خروشان که وامانده اند	۳		۱۱۸
سحرگه سجاده افشاندند	۲	۳	حاشیه
بلا احصی از تک فرو مانده اند	د		۵
که بر جاس تیر بلا بوده اند	۴	۱۱	۱۶۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که با زیر دستان چنین بوده‌اند	۴	۲۴	۱۷۶
که در بارگاه ملک بوده‌اند	۳	۱۲	۱۳۳
هنوز از تو نقش برون دیده‌اند	۵	۱۰	۱۹۰
و گر عاشقی لت خور و سر ببند	۷	۱۸	۲۳۰
بتعوید احسان زبانش ببند	۱	۱۸	۷۱
مبادا که ناگه در افتی ببند	۸	۷	۲۴۸
کزین آتش پارسی در تبند	۷	۱۹	۲۳۲
بکار آیدت گر شوی کار بند	۲	۲۰	۱۱۰
دل دردمندان برآور ز بند	۱	۲	۳۷
دل دردمندان برآور ز بند	۱	۱۸	۷۹
جدا کرده ایام بندش ز بند	۹	۷	۲۶۸
بجانی و دانگی رهیدم ز بند	۲	۲۲	۱۱۱
که بگذار مرغان وحشی ز بند	۷	۴	۲۱۲
تغاب نباشد رهایی ز بند	۳	۸	۱۲۹
بکلک قضا در رحم نقش بند	د		۴
زبانم بوقت شهادت میند	۱۰		۲۸۵
کنون کامدم در برویم میند	۱۰		۲۸۶
دل ای خواجه در ساده رویان میند	۱	۱	حاشیه
در شهر بر روی دشمن میند	۱	۱۸	۷۹
که در گوشه‌ها دامیارست و بند	۴	۱۶	۱۶۸
که قفلست بر تنگ خرما و بند	۷	۱۸	۲۳۱
بده گوشمالش یزندان و بند	۱		۲۴
اسیران محتاج در چاه و بند	۱	۱۲	۵۶
چه در بند خاری؟ تو گل دسته بند	۷	۲۰	۲۳۶
چو در ریگ ماند شود پای بند	۹	۴	۲۶۵
که در رشته چون سوزنم پای بند	۱	۱۲	۵۶
تنی چند مسکین بر او پای بند	۹	۱۶	۲۷۹
من آسوده و دیگری پای بند	۲	۷	۹۰
از و نیکبختان بگیرند پند	۹	۱۳	۲۷۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
درین شیوه زهد و طامات و پند	۵		۱۷۹
نپردازد از حرفگیری به پند	۷	۱۹	۲۳۳
چنان سودمندش نیامد که پند	۴	۵	۱۵۵
ز سعدی ستان تلخ داروی پند	۱	۱۵	۶۶
لم و لا اسلم در انداختند	۴	۴	۱۴۹
که تاج تکبر بینداختند	۴	۱۰	۱۶۱
سحرگه پی اسب بشناختند	۱	۱۴	۶۲
ببیداد کردن جهان سوختند	۱	۱۶	۶۷
ز پیشینگان سیرت آموختند	د		۱۲
بخوردند و مجلس بیاراستند	۱	۱۴	۶۳
که گوئی دو مغزو یکی پوستند	۳	۵	۱۲۷
بنی آدم و دام و دد چیستند	۳	۱۰	حاشیه
بنی آدم و دادم و دد کیستند؟	۳	۱۱	۱۳۲
چنین خرقه زیر قبا داشتند	۱	۴	۴۰
از آن پرنیان آستر داشتند	۵	۱۲	۱۹۳
که خود را به از سگ نپنداشتند	۴	۲۰	۱۷۳
بکشتی و درویش بگذاشتند	۳	۱۱	۱۳۱
باخر برفتند و بگذاشتند	۱		۲۳
بحسرت بمردند و بگذاشتند	۲	۳	۸۷
بگرمابه در زشت بنگاشتند	۱	۱	حاشیه
دمی چند بودند و بگذاشتند	۱	۱۳	۵۹
نه گرد آوریدند و بگذاشتند	۱	۱۲	۵۷
بجستند و بسیار و کم یافتند	۸	۲	۲۴۳
حسودان چو اخگر در آب اوفتند	۶	۱۳	۲۰۶
سر از حکم و رای تو بر تافتند	۷		حاشیه
بخواب اندرش دید صدر خجند	۲		۸۲
بر افتاده گر هوشمندی مخند	۴	۲	۱۴۴
برفتند چون چشم بر هم زدند	۱	۱	۳۵
کدو را نشاندد و گردن زدند	۴	۵	۱۵۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بفریاد خواهان باران شدند	۴	۲۶	۱۷۷
ز سلطان بیغما پریشان شدند	۳	۱۰	۱۳۰
که فردا پس از من بیغما برند	۲	۳	۸۷
ببازوی دین گوی دولت برند	۱	۱	۳۲
که ارباب معنی بکاغذ برند	د		۹
ولی گوی بخشش نه هر کس برند	۱	۱۸	۷۱
میر ظن که نامت چو مردم برند	۷	۱۱	۲۲۰
که طاقت ندارم که مغزم برند	۷	۳	۲۱۲
که نام نکوئی بعالم برند	۱		۲۱
که صاحب‌دلان بار شوخان برند	۴	۱۱	۱۶۳
که گندم نیفشانده خرمن برند	۹	۱۸	۲۸۱
که با هستیش نام هستی برند	۳	۱۱	۱۳۲
دوم آنکه نامش بزشتی برند	۷	۱۲	۲۲۱
که نام خداوند روزی برند	۲	۱	حاشیه
همان به که نامت بنیکی برند	۱		۲۰
ز سلطان بسططان خبر می‌برند	۸	۷	۲۵۱
بر دوستان ارمغانی برند	د		۹
وزو عاقبت زرد روئی برند	۹	۱۵	۲۷۸
مرا عیب پوش و ثنا گسترند	۴	۱۶	۱۶۸
ز دشمن همانا که دشمن ترند	۷	۱۴	۲۲۲
که سر پنجگان تنگ روزی ترند	۵	۵	۱۸۶
همین بس که دنیا بدین می‌خرند	۴	۱۱	حاشیه
که چون آب حیوان بظلمت درند	۳		۱۱۶
مقیّد بجاه ضلالت درند	۸	۸	۲۵۱
چو طاقت نماند گریبان درند	۳	۱۵	۱۳۷
که ارباب معنی بملکی درند	۳	۱۱	۱۳۲
ز مردان نا پارسا بگذرند	۹	۹	۲۷۱
بیایند و بر خاک ما بگذرند	۹	۲	۲۶۱
پدید آید آنکه که مس یا زرند	۵	۱۰	۱۹۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که تن پروران از هنر لاغرند	۶		۱۹۴
در آن سرّ صنع خدا بنگرند	۳		حاشیه
بری از غم خویش و از دیگرند	۳	۱	حاشیه
که دانا و شمشیر زن پرورند	۱	۱۸	۷۶
که تخم تو در خاک می پرورند	۸	۲	۲۴۴
درخت امید ترا بر خورند	۱	۱۳	۵۹
که از خلق بسیار بر سر خورند	۴	۲۱	۱۷۳
که با دوستان و عزیزان خورند	۲	۲۰	۱۰۹
همین بس که دنیا بدین میخورند	۴	۱۱	۱۶۲
برهمن شدم در مقالات زند	۸	۸	۲۵۴
نه چون ما سیه کار و از رق رزند	۳	۱	۱۲۲
سرا پرده در ملک دیگر زند	۱	۱۴	حاشیه
رسد کشوری بیگنه راگزند	۱	۱	۳۳
که ترسد که در ملکش آید گزند	۱		۱۹
کزو بر دل خلق بینی گزند	۷	۱۲	۲۲۱
که ای پیر تفسیر استاوزند	۸	۸	۲۵۲
ببازوی خود کاروان میزند	۲	۲۲	۱۱۳
که ایشان پسندیده حق بسند	۳	۱	۱۲۲
که ایشان پسندیده حق بسند	۲	۱۹	۱۰۸
که دانا نگوید سخن ناپسند	۱	۱۴	حاشیه
ندانستمت خیره و ناپسند	۱	۱	۲۹
بگویم گر آید جوابت پسند	۳	۱۱	۱۳۲
زماندگانت چه آمد پسند؟	۴	۱۲	۱۶۵
و گر هیچکس را نیاید پسند	۷	۱۵	۲۲۴
نخسبد که واماندگان از پسند	۱	۸	۴۶
ز قعر ثری بر ثریا رسند	۹	۹	۲۷۱
که باشد که روزی بمردی رسند	۲	۱۹	۱۰۷
که مردان ز خدمت بجایی رسند	۴	۱	۱۴۳
بپیکار شمشیر کین برکشند	۱	۹	۴۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
و گر تلخ بینند دم در کشند	۳		۱۱۶
چو صورت همان به که دم در کشند	۴	۴	۱۵۰
خداوندگاران قلم در کشند	۱۰	۳	۲۹۰
که سر رشته از غیب در میکشند	۸	۸	۲۵۷
ولیکن شنیدم که در بر خوشند	۷	۱۵	حاشیه
که می آرد اندر پیت گوسفند	۲	۱۱	۹۵
بکش ، ورنه دل بر کن از گوسفند	۲	۲۳	۱۱۴
شبان خفته و گرگ در گوسفند	۱		۱۸
بر آساید اندر میان گوسفند	۱	۱۸	۷۷
شب و روز در عین حفظ حقند	۳	۱۱	۱۳۲
چنین دان که منظور عین الحقند	۳	۱۰	حاشیه
خریدار دکان بی رونقند	۲	۴	۸۷
وزین صورتی سرو بالا کند	د		۴
مگر دفتری دیگر املا کند	د		۱۳
سم اسب دشمن دیارش بکند	۱	۹	۵۰
حسد دیده نیک بینش بکند	۷	۲۰	۲۳۸
طلبکار عهد الست کند	د		۶
کرا زهره باشد که غارت کند	۳	۱۴	۱۳۴
که باقی شوی گر هلاکت کند	۳	۱۵	۱۳۶
از آن به که با دیگری بد کند	۱	۱۴	۶۲
که دندان ظالم بخواهند کند	۱	۶	۴۴
که پستان شیرین فرامش کند	۸		۲۴۰
تن خویش را کسوتی خوش کند	۷	۱۹	۲۳۴
بصنع الهی بهم در فکند	۸	۱	۲۴۱
بیچید و بر طرف بامی فکند	۴	۱۷	۱۶۹
عجب دارم ار مردمی گم کند	۶	۱۲	۲۰۴
نخست از تو خلقی پریشان کند	۸	۸	۲۵۷
که ننشست با کس که دل بر نکند	۹	۸	۲۷۰
که باد اجل بیخش از بن نکند	۹	۵	۲۶۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که باد اجل بیخس از بن نکند	۹	۱۸	۲۸۱
بدان را تحمل بد افزون کند	۲	۲۳	۱۱۳
که بر بندگان زورمندی کند	۱	۱۸	۷۸
کجا بنده پرهیزگاری کند	۱۰	۱	۲۸۷
نه با من که با نفس خود می کند	۱	۹	۵۰
تو بیچاره با تو گر می کند	۳	۱۷	۱۳۹
که بر خوشه چین سرگران میکند	۲	۸	۹۲
و گر قصد خونست نیکو کند	۳	۲	۱۲۳
که نرمی کند تیغ برنده کند	۴	۱۴	۱۶۷
جفا بیند و مهربانی کند	۴	۷	۱۵۷
بلندیت بخشد چو گردد بلند	۲	۱۹	۱۰۸
که بانگ زن از وی بر آید بلند	۷	۱۵	۲۲۵
که در سر گرانست قدر بلند؟	۴	۲	۱۴۴
چو حکمش روان گشت و قدرش بلند	۱۰	۳	۲۹۰
که در چشم طفلان نمائی بلند	۵	۱۰	۱۹۰
نبینم که چون من پریشان دلند	۳	۵	۱۲۷
همانا کزین توتیا غافلند	۲	۱۹	۱۰۶
که داروی تلخش بود سودمند	۱	۱۴	۶۵
نباشد حذر با قدر سودمند	۵	۸	۱۸۸
ببازو دلیر و بدل هوشمند	د		۱۴
که خوابش بقهر آورد در کمند	۶	۵	۱۹۹
نیاید بصد رستم اندر کمند	۷	۱	۲۰۹
بتنها و یارانم اندر کمند	۲	۱۶	۱۰۳
نیاید بمردانگی در کمند	۵		۱۷۹
که اسفند یارش نجست از کمند	۱	۱۸	۷۱
شکارش نجوید خلاص از کمند	۳		۱۱۶
که نتوان بریدن بتیغ این کمند	۲	۱۰	۹۵
شب و روز چون دد ز مردم رمند	۳	۱	۱۲۱
نه چون کرم پیله بخود برتنند	۳		۱۱۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
حاشیه		۳	بیک ناله شهری بهم برزنند
۱۱۲	۲۲	۲	درخت برومند را کی زنند؟
۲۸۵		۱۰	که بی طاعتان را شفاعت کنند
۱۱۰	۲۰	۲	بأسودگی گنج قسمت کنند
۱۱۸		۳	بیک ناله شهری بهم برکنند
حاشیه	۷	۷	بیازوی مردی شکم پرکنند
۲۱۷	۷	۷	بیازوی مردی شکم پرکنند
۱۲۵	۳	۳	که باشد که روزی مسی زر کنند
۱۶۳	۱۱	۴	بسنگش ملامت کنان بشکنند
۱۷۱	۱۸	۴	ز دشمن تحمل زبونان کنند
۱۶۲	۱۱	۴	ولی جامه مردم اینان کنند
۱۶۲	۱۱	۴	بدخل حبش جامه زن کنند
۶۷	۱۶	۱	چو مردی ، نه بر گور نفرین کنند
۱۳۷	۱۵	۳	به آواز دولاب مستی کنند
۱۳۱	۱۱	۳	که ابدال در آب و آتش روند
۱۴۰	۱۷	۳	بکوی خطرناک مستان روند
۲۱		۱	چو آوازه رسم بد بشنوند
۵۱	۹	۱	حق اینست و صاحب‌دلان بشنوند
۲۷۹	۱۶	۹	نصیحت نگیرند و حق نشنوند
۱۶۲	۱۱	۴	و گر صیدی افتد چو سگ در جهند
۵		د	که داروی بیهوشیش دردهند
۱۱۴	۲۳	۲	بفرمای تا استخوانش دهند
۴۱	۵	۱	منازل بمقدار احسان دهند
۲۵۸		۹	منازل باعمال نیکو دهند
۸۸	۶	۲	که فرزندکانت نظر بر رهند
۱۰۲	۱۵	۲	که معنی و آوازه‌اش مهرهند
۱۹۲	۱۳	۵	سراسر گدایان این در گهند
۲۵۷	۸	۸	که بر خوان عزت سماعت نهند
۹۲	۸	۲	وز آن بار غم بر دل این نهند

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۱۷		۳	که بر شاطی نیل مستسقیند
۲۷	۱	۱	که پرورده ملک و دولت نیند
۱۷۰	۱۷	۴	و گر چه بدان اهل نیکی نیند
حاشیه	۱۴	۱	همه وقت عیشش مهیا بود
۴۲	۶	۱	ملک سیرتی آدمی پوست بود
۱۸۳	۱	۵	سپر پیش تیر قضا هیچ بود
۹۷	۱۳	۲	ولی دیگدانش عجب سرد بود
۱۱		۵	در ایام بوبکر بن سعد بود
۱۸۳	۱	۵	که کین آوری ز اختر تند بود
۱۶۸	۱۶	۴	مگس قند پنداشتش قید بود
۲۵۹	۱	۹	دمادم سر رشته خواهد ربود
۲۱۷	۸	۷	شب و روز تلقین و تکرار بود
۴۲	۶	۱	یکی مرزبان ستمکار بود
۲۳۲	۱۹	۷	که شوریده را دل بیغما ربود؟
۱۹۸	۴	۶	ز پر خواری خویش بس خوار بود
۲۵۱	۸	۸	نکو گوی و هم حجره و یار بود
۱۸۰	۱	۵	که جنگ آور و شوخ و عیار بود
۶۴	۱۴	۱	قلم را زبانش روانتر بود
۲۶۲	۲	۹	که هر روزی از وی شبی قدر بود
۱۶		۵	خدایش نگهبان و یاور بود
۱۰		۵	بغیبت درم غیب مستور بود
۲۱۲	۴	۷	شکیب از نهاد پدر دور بود
۳۵	۱	۱	نه از بهر آذین و زیور بود
۱۰۳	۱۷	۲	همان ده درم حاجت پیر بود
۱۰۱	۱۵	۲	بداندیش را دل بنیکی ربود
۱۶۹	۱۷	۴	که همواره بیدار و شبخیز بود
۱۳۱	۱۱	۳	که آن ناخدا ناخدا ترس بود
حاشیه	۶	۷	بزشتی نمودار ابلیس بود
۳۹	۳	۱	که آن ماهرویم در آغوش بود

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که در مصر یک چند خاموش بود	۷	۲	۲۱۰
حقیقت که او دشمن خویش بود	۱	۹	حاشیه
که با ما مسافر در آن ربیع بود	۲	۱۳	۹۸
غلامش نکوهیده اخلاق بود	۴	۹	۱۵۸
که در بند آسایش خلق بود	۱	۱۲	۵۷
که در بند آسایش خلق بود	۲	۳	حاشیه
قبا در بر از نازکی تنگ بود	۱	۱	۳۱
که برگشته ایام و بد حال بود	۶	۹	۲۰۱
خداوند جاه و زر و مال بود	۱	۷	۴۵
نه تن پرور و نازک اندام بود	۴	۱۹	۱۷۱
بلورینم از خوبی اندام بود	۱	۱	۳۱
که شادیش در رنج مردم بود	۱	۱۴	حاشیه
که تدبیر شاه از شبان کم بود	۱	۲	۳۷
چه مردی بود کز زنی کم بود؟	۹	۹	۲۷۲
مگس راندن از خود مجالت نبود	۸	۱	۲۴۱
چو بینائی دام خصمت نبود	۵	۸	۱۸۸
کفافش بقدر مرّوت نبود	۲	۷	۸۹
که گوئی در و دیده هرگز نبود	۹	۷	۲۶۹
شکیبائی از روی یارش نبود	۳	۱	۱۱۹
ز یاران کس آگه ز رازش نبود	۳	۱۵	۱۳۵
که در گنج بخشی نظیرش نبود	۲	۱۵	۱۰۰
نگفتم ترا تا یقینم نبود	۱	۱	۲۷
جز او بر در بارگاهم نبود	۲	۱۴	۹۹
بدیدند و هیچش در انبان نبود	۵	۱۲	۱۹۲
که آخر ترا نیز دندان نبود؟	۴	۸	۱۵۷
سر مدحت پادشاهان نبود	د		۱۱
که دکان ما را گزندی نبود	۱	۸	۴۶
که بیشم در آن بقعه روزی نبود	۵	۱	۱۸۱
ولیکن بدستش پشیزی نبود	۲	۷	۸۹

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۵۸	۱۲	۱	چو حاصل چنین بود چیزی نبود
۸۰		۲	بصورت درش هیچ معنی نبود
۱۸۹	۱۰	۵	خجالت نبرد آنکه ننمود و بود
۱۲۷	۶	۳	که در باغ دل قامتش سرو بود
۱۸۷	۲	۱۰	بتی را بخدمت میان بسته بود
۲۵۹	۱	۹	نه چون ما لب از خنده چون پسته بود
۲۴۷	۴	۸	همه شب پریشان و دلخسته بود
۲۱۳	۴	۷	ز طعن زبان آوران رسته بود
۲۰۵	۱۳	۶	چو چشمان دلبندهش آشفته بود
۲۱۴	۶	۷	بر این شخص و جان بروی آشفته بود
۶۶	۱۶	۱	ز گردنکشی بروی آشفته بود
۱۵۲	۵	۴	که دور از تو ناپاک و سر پنجه بود
۵۵	۱۱	۱	دل زیر دستان ز من رنجه بود
۱۱۱	۲۱	۲	که مرگ منت خواستن بر چه بود؟
۱۷۰	۱۷	۴	که با ساده رویی در افتاده بود
۱۲۸	۸	۳	دگر نا فرو سرکش افتاده بود
۲۷۸	۱۵	۹	که چون گرگ در یوسف افتاده بود
۱۰۴	۱۸	۲	ز سوداش خون در دل افتاده بود
۵۲	۱۰	۱	که از هول او شیر نر ماده بود
۲۰۱	۱۰	۶	پدر سر بفکرت فرو برده بود
۱۱۰	۲۱	۲	تمنای پیری بر آورده بود
۱۴۵	۳	۴	بجهل و ضلالت سر آورده بود
۱۹۶	۱	۶	که از من بنوعی دلش مانده بود
۲۳۵	۱۹	۷	که چشم از حیا در بر افکنده بود
۲۴۳	۲	۸	سرو گردنش همچنان شد که بود
حاشیه	۱۴	۱	که دلها ازو بحر اندیشه بود
۱۴۹	۴	۴	فروتر نشست از مقامی که بود
۲۳۶	۲۰	۷	که در وعظ چالاک و مردانه بود
۱۸۶	۷	۵	زرش همچو گندم بیمانه بود

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ستم در پی داد سردی بود	۱	۱	۲۸
که بسیار دوری ضروری بود	۳	۹	۱۲۹
که بدسیرتان را نکوگوی بود	۴	۲۵	۱۷۷
تو واپس چرا می بری دست جود	۲	۱	۸۳
درین جود بنهاد و دروی سجود	۸	۷	۲۵۰
که مستظهرند از وجودت وجود	د		۱۳
که جرم آمد از بندگان در وجود	۱۰		۲۸۳
نماند گنه کاری اندر وجود	۱۰	۳	۲۹۰
نه از بد گهر نیکوئی در وجود	۲	۲۳	۱۱۴
نیاید دگر خبث از و در وجود	۲	۱۰	۹۵
فروشستشان گرد دل از وجود	۴	۱۲	۱۶۵
همو پرده پوشد بالای خود	د		۳
چو انجم در و برق شمشیر و خود	۵	۱	۱۸۳
به معجز غبار از پدر می زدود	۹	۸	۲۶۹
بخیل اندرش بادپایی چو دود	۲	۱۴	۹۸
مبادا که تنها بدوزخ رود	۷	۹	۲۱۸
که جو کشته گندم نخواهی دزدود	۷	۱	۲۱۰
چه غم دارد از تشنگان زرود	۸	۲	۲۴۵
بدر کرد گوینده از سر سرود	۴	۵	۱۵۴
چه دانی که بر ما چه شب می رود	۸	۳	۲۴۶
بمرگ این دو از سر بدر می رود	۱	۹	۵۱
چو فرهاد آتش بسر می رود	۳	۱۸	۱۴۱
که صیت کرم در جهان می رود	د		۱۲
بر آسود چون تشنه بر زنده رود	۲	۱۴	۹۹
نه با هر کسی هر چه گویی رود	۷	۱۹	۲۳۲
در آن فتنه دختر بینداخت زود	۴	۵	۱۵۴
بفرمانش آزاد کردند زود	۱	۱۲	۵۶
نخواهد بجاه تواند فزود	۷	۷	۲۱۷
بیاید بمقدارش اندر فزود	۱	۱۸	۷۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که جور سپهر انتظارش فزود	۸	۳	۲۴۶
بقدر هنر پایگاهش فزود	۱	۱	۲۵
چو مرگ اندر آمد ز خوابت چسود؟	۹	۳	۲۶۳
چو دولت نباشد تهو چسود؟	۵	۱	۱۸۲
بخندید لقمان که پوزش چسود؟	۴	۱۹	۱۷۱
چو سیلاب شد پیش بستن چسود؟	۷	۱	۲۰۹
پس از نقل بیدار بودن چسود؟	۹	۳	۲۶۳
پلنگ از زدن کینه ورتر شود	۳	۱۷	۱۴۰
چو کژدم که با خانه کمتر شود	۱	۹	۵۲
بعیب پربرخ زبان برگشود	۶	۱۳	۲۰۵
دلت ریش سر پنجه غم شود	۹		۲۵۸
بسعی اندر و تربیت گم شود	۵	۷	۱۸۷
بمرگ از سرش هر دو بیرون شود	۱	۱۷	۶۹
که طبع لثیمش دگرگون شود	۶	۱۲	۲۰۴
که طبع لثیمش دگرگون شود	۲	۲۳	حاشیه
چو بیدق که ناگاه فرزین شود	۲	۸	۹۱
که جور سپهر انتظارش نمود	۸	۳	حاشیه
ره راست در چشمشان کژ نمود	۸	۸	۲۵۲
دگر هر چه دیدم خیالم نمود	۳	۱	۱۲۱
سطبری بيلم نمد می نمود	۵	۲	۱۸۴
که هر گه که خواهی توانی نمود	۷	۲	۲۱۱
مپندار هرگز که حق بشنود	۴	۲۳	۱۷۵
که نتواند از بیقراری غنود	۴	۱۰	۱۶۱
چو زور آورد با قضا دست جهد	۱۰		۲۸۶
که اهل خرد دین بدنیا دهد	۲	۱	۸۴
ترا می برد تا بدوزخ دهد	۲	۲۳	۱۱۵
که روز فروماندگی بر دهد	۲	۲۲	۱۱۱
گهی برگ ریزد گهی بر دهد	۶	۱۳	۲۰۶
بسی بر نیاید که فرمان دهد	۷	۱۶	۲۲۸

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
هم آنکس که دندان دهد نان دهد	۶	۱۰	۲۰۱
که از دست خویشت رهایی دهد	۳	۱۵	۱۳۶
که ای سست مهر فراموش عهد	۸	۱	۲۴۱
جوان دولتی سر بر آرد ز مهد	۱	۱۳	۶۰
قدر میوه‌ای در کنارش نهد	۱۰		حاشیه
قدر میوه در آستینش نهد	۱۰		۲۸۳
ابوزید را اسب و فرزند نهد	۲	۲	۸۴
بلرزیدی از باد هیبت چو بید	۳	۱۲	۱۳۳
همی لرزه بر تن فتادم چو بید	۳	۱۳	۱۳۴
سرش کرد چون دست موسی سپید	۶	۱۳	۲۰۵
نه زنگی بگرمابه گردد سپید	۵	۷	۱۸۷
که حق شرم دارد ز موی سپید	۱۰	۳	۲۹۰
سرو مویش از گرد پیری سپید	۲	۱	۸۲
که افتادم اندر سیاهی سپید	۹	۳	۲۶۳
بکارش نیامد چو گندم طپید	۱	۱	۲۶
خجل شد چو پهنای دریا بدید	۴		۱۴۲
سحر دیده بر کرد و دنیا بدید	۲	۱۹	۱۰۶
تو گفתי که دیدار دشمن بدید	۷	۱۸	۲۳۰
چو طاوس چون رشته دریا ندید	۱	۱۲	۵۷
برون رفت و بازش کس آنجا ندید	۴	۱	۱۴۳
خود آسوده بودن مروت ندید	۱	۳	۳۸
دگر ذوق در کنج خلوت ندید	۶	۱۲	۲۰۳
دگر بودن آنجا مصالح ندید	۴	۱۲	۱۶۴
بیفتاد و عاجز تراز خود ندید	۱	۱۰	۵۲
دگر زور در پنجه خود ندید	۳	۷	۱۲۸
بجز عارف آنجا دگر کس ندید	۴	۱۵	۱۶۷
ره سر کشیدن ز فرمان ندید	۷	۷	۲۱۶
میان خطر جای بودن ندید	۴	۱۷	۱۶۹
فریدون با آن شکوه این ندید	د		۱۲

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
و ز آن چیز بیچاره چیزی ندید	۷	۱۳	حاشیه
جز احسنت گفتن طریقی ندید	۵		۱۷۹
خداوند بستان نگه کرد و دید	۱	۹	۵۰
بر اطراف وادی نگه کرد و دید	۲	۱	۸۲
که وقتی سرایش زر اندود دید	۹	۷	۲۶۸
پریشان دل و خاطر آشفته دید	۴	۱۲	حاشیه
که مردی بدین نعت و صورت که دید	۴	۴	۱۵۱
پدر را بغایت فرومایه دید	۳	۱۲	۱۳۳
که خواهی دل از مهر یوسف برید؟	۹	۹	۲۷۲
ز بهرم یکی خاتم زر خرید	۹	۹	۲۷۱
یکی ماه پیکر کنیزک خرید	۱	۱۵	۶۵
که بازارگانی غلامی خرید	۷	۱۸	۲۳۰
نه چون گوسفندان مردم درید	۱		۲۰
چو پرورده شد خواجه بر هم درید	۹	۹	۲۷۲
دگر کس بمرگش گریبان درید	۹	۴	۲۶۴
بدارد فکیف آنکه عبد آفرید	۶	۱۰	۲۰۲
همانکس که در مار زهر آفرید	۸	۸	۲۵۷
بقدرت در و جان پاک آفرید	۳	۱۵	۱۱۶
سخن گفتن اندر زبان آفرید	د		حاشیه
که از منکر ایمن ترم کز مرید	۵	۱۲	۱۹۳
عمر پنجه بر پیچ دیو مرید	د		۸
که دهقان نادان که سگ پرورید	۱	۲	۳۷
صدف در کنارش بجان پرورید	۴		۱۴۲
شهنشه در ایوان شاهی خزید	۸	۳	۲۴۶
سر انگشت حیرت بدنجان گزید	۲	۱۹	۱۰۶
که توفیق خیرت بود بر مزید	د		۱۳
دگر بانگ دارد که هل من مزید	۶		۱۹۵
من از حق شناسم نه از عمرو و زید	۳	۱۴	۱۳۵
ز گرما وه آمد برون یا یزید	۴	۲	۱۴۳

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مشقت بحد نهایت رسید	۱	۷	۴۵
که هرگز بمنزل نخواهد رسید	د		۶
نه فکرت بغور صفاتش رسید	د		۵
نه درکنه بیچون سبحان رسید	د		۵
شکسته شود چون بزردی رسید	۹	۱	۲۵۹
که در دور آخر بجامی رسید	۳	۲	۱۲۴
بسوز از جگر نعره بر کشید	۳	۳	۱۲۴
بدرد از درون ناله بر کشید	۳	۲	۱۲۳
چو خسرو بر سمش قلم در کشید	۱		۲۲
ز گوینده ابرو بهم در کشید	۷	۷	۲۱۵
که چون سفره ابرو بهم درکشید	۴	۶	۱۵۶
بآزار از روی درهم کشید	۷	۷	حاشیه
که او از دو عالم زبان در کشید	۷	۱۵	۲۲۴
بخانه در آوردش و خوان کشید	۲	۱۹	۱۰۶
قلم بر سر حرف دعوی کشید	۴	۴	۱۵۰
که در خانه کمتر توان یافت صید	۴	۱۱	۱۶۲
سگی دید برکنده دندان صید	۴	۲۰	۱۷۲
دگر ره نگرده بسی تو صید	۹	۸	۲۷۰
چو ابروی زندانیان روز عید	۴	۶	۱۵۶
بتاریخ فرخ میان دو عید	د		۱۰
سرش سبز و رویش برحمت سفید	د		۱۵
بزر برکنی چشم دیو سفید	۲	۳	۸۳
فرو بست پای دویدن بقید	۹	۳	۲۶۲
باحسان توان کرد و وحشی بقید	۲	۱۰	۹۵
بخشمی که زهرش ز دندان چکید	۴	۸	۱۵۷
بر پاک ناید ز تخم پلید	۱	۱۱	۵۴
که منکر بود پیش پاکان پلید	۲	۱	۸۳
در دوزخش را نباید کلید	۴	۳	۱۴۷
که باشند صندوق دل را کلید	۸	۷	۲۵۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گزندت رسد یا شوی نا امید	۲	۱۵	۱۰۱
خدایا ز غفوم مکن نا امید	۱۰	۳	۲۹۱
نبزم ز دیدار یوسف امید	۳	۱	۱۲۰
کز آن خار بر من چه گلها دمید	۲		۸۲
که بر عارضم صبح پیری دمید	۹	۱	۲۵۹
که بر پشته‌ای ماجرا می شنید	۲	۱۸	حاشیه
که جو خورده بود از کف مرد و خوید	۲	۱۱	۹۵
بمقصوره مسجدی در دوید	۱۰	۳	۲۸۹
همیگفت و از هول جان میدوید	۶	۹	۲۰۱
که سرگشته هر گوشه میدوید	۲	۱۰	۹۴
(ر)			
مکن دست ازین پیر دهقان بدار	۱	۱۱	حاشیه
چو بد تخم کشتی همان چشم دار	۱	۱۰	حاشیه
تو خیر خود از وی توقع مدار	۷	۱۲	حاشیه
خدایا امیدی که دارد بر آر	د		۱۱
درختی خبیثست بیخش بر آر	۱		۲۴
ور افراسیاب است مغزش بر آر	۱	۱۸	۷۳
پس امید بر درنشینان بر آر	۱	۲	۳۷
مرادش بدنیا و عقبی بر آر	د		۱۴
چو بیچارگان دست زاری بر آر	۹	۱۱	۲۷۴
و گر شرمسار آب حسرت ببار	۹	۱۷	۲۸۰
بفضلت که باران رحمت ببار	د		۱۴
سبکتر برد اشتر مست بار	۳		۱۱۶
بهم باز گویند خویش و تبار	۱	۱	۳۴
درخت وجودش نیاورد بار	۱		۲۳
که هرگز نیارد گز انگور بار	۱	۱۰	۵۳
نهد بر دل تنگ درویش بار	۱	۱۴	۶۰
که در پیش باران نیاید غبار	۱۰	۱	۲۸۷
که فرصت فرو شوید از دل غبار	۴	۴	۱۵۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / امیرکبیر
بپرور که روزی دهد میوه بار	۵	۱۲	۱۹۲
گرفتی بزندانیانش سپار	۱	۱۸	۷۸
و گر میروی تن بطوفان سپار	۳	۱۸	۱۴۱
ز یک گوشه ناگه در آمد تبار	۸	۸	۲۵۳
مناخر بانگشت کوچک بخار	۷	۱۱	۲۱۹
و گر نه سر ناامیدی بخار	۵	۱۰	۱۸۹
بمردی که دست از تعنت بدار	د		۱۰
خدایا همه وقت او خوش بدار	۴	۵	۱۵۳
که ای خواجه دستم ز دامن بدار	۳	۹	۱۲۹
یکی دست ازین مرد صوفی بدار	۱	۱۱	۵۴
رعیت بسامانتر از وی بدار	۱	۱۸	۷۹
برو دوستداران من دوست دار	۱	۶	۴۳
ز سعدی همین یک سخن یاددار	۴	۳	۱۴۸
که شاه از رعیت بود تا جدار	۱		۱۸
و گر زلتی رفت معذور دار	۱۰		۲۸۵
ولی راز را خویشتن پاس دار	۷	۱	۲۰۹
اگر مردی این یک سخن گوش دار	۸	۶	۲۴۸
بر آشفست و گفت ای ملک هوش دار	۱	۶	۴۳
پسر نامجوی و پدر نامدار	د		۱۵
چو تخم افکنی بر همان چشم دار	۱	۱۰	۵۳
گرش دوست داری بنارش مدار	۷	۱۶	۲۲۷
اگر هوشمندی عزیزش مدار	۶	۳	۱۹۸
امین کز تو ترسد امینش مدار	۱		۲۲
چو خود گفتی از کس توقع مدار	۴	۲۳	۱۷۶
الها ببخش و بذلم مدار	۱۰		۲۸۴
بگفتم که دستم ز دامن مدار	۹	۱۲	۲۷۵
و گر پیل و کرکس شگفتی مدار	د		۱۶
دگر چشم عیش جوانی مدار	۹	۱	۲۵۹
تو چشم نکوگویی از وی مدار	۷	۱۲	۲۲۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز بد کردنم دست کوتاه دار	۱۰		۲۸۵
ز طامات و دعوی زبان بسته دار	۱	۴	۴۰
یکی دزد باشد یکی پرده دار	۱		۲۲
دل مرده و چشم شب زنده دار	۲	۱۳	۹۸
بتوفیق طاعت دلش زنده دار	د		۱۵
که بر سفره حسرت خورد روزه دار	۷	۱۸	۲۳۱
خدایا تو این سایه پاینده دار	۸	۸	۲۵۶
خدایا تو این سایه پاینده دار	۱	۱	۳۳
چو درویش در دست سرمایه دار	۴	۳	۱۴۶
قوی دستگه بود و سرمایه دار	۵	۷	۱۸۶
سبکسیر و بد عهد و ناپایدار	۱	۱۳	۶۰
بماند بر او لعنت پایدار	۱	۱۴	۶۴
که ای پای بند طمع پای دار	۴	۱۶	۱۶۸
چو خشم آیدت عقل بر جای دار	۱	۱	۳۳
از آن کز تو ترسد خطا در گذار	۴	۲۴	۱۷۶
ندانستم از من گنه در گذار	۴	۲۴	۱۷۶
که با او هم امکان ندارد قرار	۳	۱	۱۱۹
نگیرد همی بر بلندی قرار	۲	۷	۸۹
کند دفع چشم بد از کشتزار	۵	۴	۱۸۵
ز دست ستمگر گرسند زار	۱	۱۸	۷۰
چو دولاب بر خود بگریند زار	۳	۱۵	۱۳۷
بسی بهتر از جنگ در کارزار	۱	۱۸	حاشیه
دوم جان بدر بردن از کارزار	۴	۱۷	۱۶۹
مدارای دشمن به از کارزار	۱	۱۸	۷۱
نترسد چو پیش آیدش کارزار	۱	۱۸	۷۵
که دستش تهی باشد و کارزار	۱	۱۸	۷۴
که افتند در حلقه کارزار	۱	۱۸	۷۶
به از جنگ در حلقه کارزار	۱	۱۸	۷۳
خداوند را شکر نعمت گزار	۲		۸۲

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
خداوند را بنده حق گزار	د		۱۶
بظاهر چنین زرد روی و نزار	۴	۱۱	۱۶۲
بقیمت تر از نیشکر صد هزار	۲	۲۳	۱۱۴
که اسبی برون آرم از صد هزار	۱	۲	۳۷
ترا قدر و هیبت شود یک هزار	۱	۱۸	۷۲
بر آورده زیر از میان ناله زار	۴	۵	۱۵۴
یکی کشته گیر از هزاران هزار	۱	۱۴	۶۴
به از قید بندی شکستن هزار	۱		۲۳
که در روی نیکان شوی شرمسار	۹	۹	۲۷۱
که گر بفکنندت شوی شرمسار	۱	۹	۵۰
به از آدمیزاده دیو سار	۱	۱۴	۶۲
و زو بگذری هیزم کوهسار	۲	۲۲	۱۱۲
ندیدی کسم بارکش در قطار	۵	۱۰	۱۸۹
که زینت بر اهل تمیز است عار	۷	۱۹	۲۳۴
که در شرع نهی است و در خرقه عار	۷	۷	۲۱۵
که در حالت سختی آید بکار	۱	۱۸	۷۴
غرور شناور نیاید بکار	۵	۸	۱۸۸
که تقویم پاری نیاید بکار	۷	۱۵	۲۲۶
ز بازوی مردی به آید بکار	۱	۱۸	۷۹
چو در خانه زید باشی بکار	۵	۱۲	۱۹۱
و گر نه نیاید ز من هیچ کار	د		حاشیه
بپرسید کاین را چه افتاد کار	۷	۱۹	۲۳۱
که با حسن صورت ندارند کار	۳		۱۱۸
مبادا که رازش کنم آشکار	۸	۸	۲۵۵
ز لشکر جدا ماند روز شکار	۱	۲	۳۶
گل آلوده معصیت را چه کار؟	۹	۱۱	۲۷۴
بترسد همی مرد ناکرده کار	۱	۵	۴۱
بناکار دیده مفرمای کار	۱	۱۸	۷۵
چسود آب ناموس بر روی کار	۵	۱۲	۱۹۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که شنعت بود بخیه بر روی کار	۸	۸	۲۵۵
بنالید کای قادر کردگار	۹	۷	۲۶۸
بامید بخشایش کردگار	۱		۱۹
مرا شرم ناید ز پروردگار	۹	۱۵	حاشیه
و گر نه بخواهم ز پروردگار	۱۰	۲	۲۸۸
مرا چون تو نبود خداوندگار	۳	۵	حاشیه
عزیزش ندارد خداوندگار	۵		۲
عزیزش بدارد خداوندگار	۹	۱۶	۲۸۰
که مملوک را بر خداوندگار	۶	۱۰	۲۰۲
بامید عفو خداوندگار	۱۰		۲۸۳
که چون او نبینی خداوندگار	۳	۵	حاشیه
رها کن زن زشت ناسازگار	۷	۱۵	۲۲۶
به از ثقل مأکول ناسازگار	۵	۳	۱۸۵
که ضایع نگرداندت روزگار	۶	۱۲	۲۰۴
که ضایع نگرداندت روزگار	۲	۲۳	حاشیه
که برگشته بختی و بد روزگار	۱	۱۴	۶۳
که کاری نکردیم و شد روزگار	۹	۲	۲۶۱
که خود زیر دستش کند روزگار	۷	۹	۲۱۸
که جمعیت باشد از روزگار	۲	۱۰	۹۴
نبیند جفا بنید از روزگار	۷	۱۶	۲۲۸
ندارد شکایت کس از روزگار	۵		۱۲
شنیدم که برگشت از و روزگار	۲	۹	۹۲
بترس از زبردستی روزگار	۱	۱۱	۵۵
که بی ما بگردد بسی روزگار	۱	۱۷	۶۹
که با چون خودی گم کنی روزگار	۳	۱۷	۱۴۰
که سعدی نه اهلست و آمیزگار	۷	۳	۲۱۲
که معمار ملکست پرهیزگار	۱		۲۰
عقیفش ندانند و پرهیزگار	۷	۱۹	۲۳۳
سر و دست و پهلوش کردن فگار	۱	۱۴	۶۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
دل شهری از ناتوانی فگار	۱	۳	۳۸
نه آخر منم زشت و زیبا نگار	۱۰	۱	۲۸۶
کزین نحس ظالم بر آید دمار	۱	۱۴	۶۲
بر آرند عام از دماغش دمار	۱	۱۸	۷۹
دگر را بر آور ز هستی دمار	۱	۱۸	۷۷
هزیمت ز میدان غنیمت شمار	۱	۱۸	۷۶
تو باری دمی چند فرصت شمار	۹		۲۵۸
نگهبان پنهان بر او بر گمار	۱	۱۸	۷۸
چو بر خوانندی آیات اصحاب نار	۲	۳	حاشیه
که آنرا بجنت برند این بنار	۴	۳	۱۴۷
که از صحبت خلق گیرد کنار	۷	۴	۲۱۳
اگر چه سرایت بود بر کنار	۱	۸	۴۶
چو شب غمگسارت بود در کنار	۷	۱۵	۲۲۴
که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار	د		۵
که رودی چنین پرورد در کنار	د		۱۴
که خون در دل افتاده خندد چو نار	۲	۱۹	۱۰۸
گدا پیشه خوانندت و پخته خوار	۷	۱۹	۲۳۴
که باشد گنه کاری امیدوار	۱۰	۳	۲۸۹
که می‌پیچد از غصه رنجور وار	۱	۸	۴۶
تو همچون الف بر قدم‌ها سوار	۸	۱	۲۴۲
چو دیدش پسر روز دیگر سوار	۱	۱۳	۶۰
چهارم علی شاه دُلْدُل سوار	د		۸
تو می‌رو که بر بادپائی سوار	۹	۲	۲۶۲
که پیش آمدم بر پلنگی سوار	د		حاشیه
دلش حسرت آورد و تن سوگوار	۱	۱۷	۶۸
دلش پر ز حسرت تنش شوکوار	۱	۱۷	حاشیه
که شد نامور لؤلؤ شاهوار	۴		۱۴۲
همی گستراند بساط بهار	۸	۲	۲۴۴
بروید گل و بشکفد نو بهار	۴	۲۳	۱۷۶

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بروید گل و بشکفد نو بهار	۹	۵	۲۶۶
که طفلان بیچاره دارم چهار	۱	۱۱	۵۴
ز دور فلک لیل مویش نهار	۹	۱	۲۵۹
که پنداری اللیل یغشی التّهار	۷	۶	۲۱۴
که میدانیم؟ گفتمش زینهار	۷	۶	۲۱۵
ز تلبیسه ایمن مشو زینهار	۱	۱۸	۷۸
برو طبعی از خوان یغما بیار	۶	۸	۲۰۰
برو عذر تقصیر طاعت بیار	۴	۳	۱۴۸
ولیکن چو گفتی دلیلش بیار	۷	۴	۲۱۲
بیا و می لعل نوشین بیار	۱	۳	۳۹
و گر سیم داری بیا و بیار	۲	۳	۸۶
زبان دردهانست عذری بیار	۹	۳	۲۶۴
نکردند باطل بر او اختیار	۶		۱۹۴
که مر خویشتن را کنم بختیار	۵	۷	۱۸۷
که نامت بنیکی رود در دیار	۱	۱۴	۶۳
ببردند نام بدش در دیار	۱	۶	۴۲
بغریت بگرداندش در دیار	۷	۱۶	۲۲۸
بزرگی در آن ناحیت شهریار	۱	۱	۲۴
برون رفت بیدادگر شهریار	۱	۱۴	۶۰
خلف برد صاحب‌دلی هوشیار	۲	۳	۸۵
بپیکار خون از مشامی میار	۱	۱	۳۵
نباید بنا دیدن روی یار	۳	۸	۱۲۹
که تاجست بر تارکم یا تبر	۳	۱	۱۱۹
نه هیزم که نشکافدش جز تبر	۳	۱۵	۱۳۷
قویتر که هفتاد تیغ و تبر	۴	۵	۱۵۳
بگفت آنچه دانست صاحب خبر	۲	۱۴	۹۹
ندارند خلق از جمالت خبر	۱	۱	حاشیه
نه از چشم بیمار خویشش خبر	۳	۶	۱۲۷
ولیکن ز معنی ندارم خبر	۸	۸	۲۵۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که غرقه ندارد ز باران خبر	۳	۱۵	۱۳۵
بتان دیدم از خویشان بی خبر	۸	۸	۲۵۳
بشورید و بر کند خلعت زبر	۳	۱۳	۱۳۴
بدست آرم این را بنحّاس بر	۴	۹	۱۵۸
بر اندایش دایه پستان بصبر	۸		۲۴۰
چرا سر نیستی بقتراک پر؟	۲	۱۵	۱۰۰
ببی حاصلی سعی چندین مبر	۳	۴	۱۲۶
که بیند همه خلق را کیسه بُر	۱	۱۸	۷۸
هوی و هوس رهزن و کیسه بُر	۷		۲۰۷
چو می بینی از خویشان خواجه پر	۴	۲۳	۱۷۶
که صورت نبندد از آن خوبتر	۸	۸	۲۵۱
پراکنده گوی از بهایم بتر	۷	۲	حاشیه
قبا داشتی هر دو روی آستر	۱	۱	۳۴
بدرگاه حق منزلت بیشتر	۱	۵	۴۱
برو مشتری از مگس بیشتر	۴	۶	۱۵۶
که از عمر بهتر شد و بیشتر	۱	۵	۴۱
که نتوان زد انگشت بر نیست	۱	۱۸	۷۲
نگون طالع و بخت برگشته تر	۷	۱۵	۲۲۴
تهیدست را دل پراکنده تر	۹		۲۵۸
که نه خشک در بیشه ماند نه تر	۳	۱	۱۲۰
ندیدند از آن عین با او اثر	۲	۳	حاشیه
نبینند ره رفتگان را اثر	۹	۳	۲۶۳
سپید از سیاه فرق کردم چو فجر	۷	۶	۲۱۴
رمق دید از و چون چراغ سحر	۳	۳	۱۲۵
پی کاروانی گرفتم سحر	۹	۸	۲۶۹
مگر خواب پیشین و نان سحر	۴	۱۱	۱۶۲
تو خر را به انجیل عیسی مخر	۶		۱۹۵
که لعل از میانش نباشد بدر	۲	۱۹	۱۰۷
سر از خط فرمان نبردش بدر	۱	۱۴	۶۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که عیدی برون آمدم با پدر	۹	۱۲	۲۷۵
اگر گوش گیری چو پند پدر	۵	۱۲	۱۹۳
برادر دو بودند از یک پدر	۱	۹	۴۸
شنیدم که می گفت جان پدر	۲	۳	حاشیه
که در طفلی از سر برفتم پدر	۲		۸۲
فرو برده دندان بلبه‌اش در	۷	۶	۲۱۴
فرو برده دندان بلبه‌اش در	۷	۶	حاشیه
که هرگز نیاید ز پرورده غدر	۱		۲۱
کرامت بجا هست و منزل بقدر	۴	۴	۱۴۸
که خود را فروتر نهادند قدر	۴	۱۵	۱۶۸
سپر کرده جان پیش تیر قدر	۱	۱۴	۶۴
بیفتاد و بشکست صندوق در	۳	۱۰	۱۳۰
و گر جاهلی پرده خود مدر	۷	۲	۲۱۱
که تو پرده پوشی و ما پرده در	۱۰	۳	۲۸۹
نه آن قدر دارد که یک دانه در	۵		۱۴
مگر خلق باشند از و بر حذر	۷	۱۲	۲۲۱
وز آه دل دردمندش حذر	۱	۱	۳۴
بینی ز ده عیش اندر گذر	۷	۲۰	۲۳۷
یکی پرده دیدم مکمل بزر	۸	۸	۲۵۵
ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر؟	۲	۲۰	۱۰۹
جوابی که شاید نبشتن بزر	۴	۱۸	۱۷۱
قباهای اطلس کمرهای زر	۳	۱۲	۱۳۳
که دور هوسبازی آمد بسر	۹	۲	۲۶۱
که وقتی گذشتم ز سایر بسر	۴	۳	حاشیه
که جوشش بر آمد چو مرجل بسر	۱	۱	۲۸
بتلخی رود روزگارم بسر	۳	۵	۱۲۷
که یکروزت افتد بزرگی بسر	۱	۱۱	۵۴
فرو ریختند از سرایی بسر	۴	۲	۱۴۴
که بعد از من افتد بدست پسر	۲	۳	۸۷

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
پدر وار خشم آورد بر پسر	۱		۲۳
که اینست پایان عشق ای پسر	۳	۱۸	۱۴۱
ز گفتار پیران نییچند سر	۱	۱۸	۷۴
بزرگان نهاده بزرگی ز سر	د		۱۴
بدر کردم آن جنگجوی ز سر	۵	۱	۱۸۲
تو آری بعزت خورش پیش سر	۸	۱	۲۴۲
که چشم و بناگوش و رویست و سر	۹	۷	۲۶۹
نگر تا نییچد ز حکم تو سر	۶		۱۹۵
مبادا که دیگر کند رشته سر	۱	۱۲	۵۷
زبان بسته بهتر که گویا بشر	۷	۲	۲۱۱
نه میلی چو کوتاه بینان بشر	۱	۱	۲۷
امام الهدی صدر دیوان حشر	د		۷
که این کسب خیر است و آن دفع شر	۲	۲	۸۵
که ما پاکبازیم و صاحب نظر	۷	۱۸	۲۳۱
بصورت جهود آمدش در نظر	۸	۶	۲۴۷
مبادا که زشت آیدش در نظر	۹	۱۵	۲۷۸
حقیر و فقیر آید اندر نظر	۲	۱۹	۱۰۸
که آن در حجابست و این در نظر	۵	۱۲	۱۹۲
سر و تن بشویی ز گرد سفر	۹	۸	۲۷۰
که حمال عاجز بود در سفر	۹	۱۱	۲۷۴
چه دانی که زان که باشد ظفر	۱	۱۸	۷۳
که در سایه عرش دارد مقرر	۱	۸	۴۸
که پیشش فرستاد تنگی شکر	۲	۱۷	۱۰۳
ولیکن مرا باشد از نیشکر	۶	۶	۲۰۰
که بعد از من افتد بدست دگر	۲	۳	حاشیه
که خشم خداست بیدادگر	۱	۸	۴۸
که از جور سلطان بیدادگر	۱	۱۴	حاشیه
که موی ار بیفتد بروید دگر	۶	۱۳	۲۰۶
که گرد فضولی نگردم دگر	۷	۶	۲۱۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نخواهد ترا زندگانی دگر	۸	۸	۲۵۵
توانا و زور آورد و کارگر	۱	۱۴	حاشیه
نباید که پر خاش جویی دگر	۱	۱۸	۷۲
ز دوران گیتی نیامد مگر	۲	۱۷	۱۰۴
که روزی تو دلخسته باشی مگر	۲		۸۱
ببخشای و بخشایش حق نگر	۱	۱۲	۵۶
چرا در جهانی بزشتی سمر؟	۱	۱	۳۰
کند نام زشتش بگیتی سمر	۱		۱۹
سر آورده عمری ز تاریخ عمر	۶	۱۳	۲۰۵
نیامد چو بوبکر بعد از عمر	د		۱۱
بدو گفت سالار عادل عمر	۴	۲۴	۱۷۶
نبینی دگر صورت زید و عمرو	۵	۹	۱۸۹
بنا داشتی بسته جانرا کمر	۴	۳	حاشیه
هنر خود بگویند نه صاحب هنر	۷	۳	۲۱۲
که ظلمست در بوم آن بی هنر	۱	۹	۴۹
بامیدش اندر گدائی صبور	۳		۱۱۶
در آهن سر مرد و سمّ ستور	۵	۱	۱۸۲
نه عذر آوران را براند بجور	د		۲
چه دیدار دیوش چه رخسار حور	۶		۱۹۴
نه جلاب سرد ترشروی خور	۴	۶	۱۵۶
نمایان بهم چون مه نو ز دور	۴	۳	۱۴۵
که طبل تهی را رود بانگ دور	۴	۲۲	۱۷۴
که چشم بد از روزگار تو دور	۱	۲	۳۶
بنزدیک شاه آمد از راه دور	۱	۱۳	۵۸
منه بر سرم پای بند غرور	۴	۴	۱۵۰
دلی پر ارادت سری پر غرور	۴	۱۳	۱۶۶
گدا را نباید که باشد غرور	۸	۷	۲۵۰
و زان نیمه عابد سری پر غرور	۴	۳	۱۴۶
نگهداردش مادر مهرور؟	۳	۱۱	۱۳۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نه عشقی که بندند بر خود بزور	د		۹
که روزی نخوردند پیلان بزور	۲	۱۲	۹۶
نشاید در و رخنه کردن بزور	۱	۱	۲۶
یکی پادشه خرگرفتی بزور	۱	۱۴	۶۰
که بازوی همّت به از دست زور	۱	۶	۴۴
نه شیران بسر پنجه خوردند و زور	۵		۱۷۹
اگر چند بیدست و پایند و زور	د		۴
که جهلست با آهنین پنجه زور	۳	۱۷	۱۳۸
ز شیران جنگی بر آرند شور	۱	۶	۴۳
سماعست اگر عشق‌داری و شور	۳	۱۵	۱۳۶
ز هولش بشیران در افتاده شور	۵	۱	۱۸۰
رسد پیشبین این سخن را بغور	۱		۱۹
براندندی و باز کشتی بغور	۳	۱	۱۱۹
بگردش چو پروانه جویان نفور	۷	۲	حاشیه
ولیکن چه بیند در آینه کور	۳	۱۵	۱۳۷
بسر مه که بینا کند چشم کور	۵	۷	۱۸۷
ولیکن نبردیم با خود بگور	۱	۱	۳۵
کمندی به کتفش بر از خام گور	۵	۲	۱۸۴
دوان می‌برد تا بسر شیب گور	۹	۸	۲۶۹
که سر بر نداری ز بالین گور	۱	۱۲	۵۸
برد پیر مسکین سیاهی بگور	۹	۱	۲۶۰
نه زیرش کند عاقبت خاک گور	۱	۱۶	۶۷
که پایت نرفتست در ریگ گور	۹	۴	۲۶۵
بخور پیش از آن کت خورد کرم گور	۲	۲۰	۱۱۰
بکنند از و باز کرمان گور	۹	۵	۲۶۵
یکی تخته بر کندش از روی گور	۹	۷	۲۶۸
کنون کن که چشمت نخوردست مور	۹	۳	۲۶۳
تنش طعمه کرم و تاراج مور	۹	۷	۲۶۸
مصاف پلنگان نیاید ز مور	۱۰		۲۸۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۹۱	۸	۲	گران است پای ملخ پیش مور
۲۴۱	۱	۸	که نتوانی از خویشتن دفع مور
۹۴	۱۰	۲	که روزی بپایش در آفتی چو مور
۳۵	۱	۱	برد مرغ دون دانه از پیش مور
۳۰	۱	۱	چو خورشیدش از چهره می تافت نور
۱۴۶	۳	۴	چو پروانه حیران در ایشان ز نور
حاشیه	۲	۷	بگردش چو پروانه جویای هور
۲۱۰	۲	۷	بگردش چو پروانه جویان نور
۲۳۴	۱۹	۷	که دون پرور است این فرومایه دهر
۲۲۷	۱۶	۷	نگردد تهی کیسه پیشه‌ور
۱۱۲	۲۲	۲	که هم میوه داری و هم سایه‌ور
۱۸۰		۵	چنانک کشد نوشدارو که زهر
۲۳۵	۱۹	۷	زمانه نراندی ز شهرش بشهر
۶۱	۱۴	۱	خرت رامبر بامدادن بشهر
۱۵۳	۵	۴	چه بد خواستی بر سر خلق شهر
حاشیه	۲۰	۴	لگد خوردن از گوسفندان شهر
۱۵۸	۹	۴	گرو برده از زشترویان شهر
۴		د	باسرار ناگفته لطفش خبیر
حاشیه		د	با قوال ناگفته لطفش خبیر
۶۶	۱۶	۱	دل آزرده شد پادشاهی کبیر
۲۱۴	۶	۷	که بستاندم داد ازین مرد پیر
۱۴		د	بدولت جوان و بتدبیر پیر
۲۶۲	۲	۹	که فردا جوانی نیاید ز پیر
حاشیه	۶	۷	که ترسیدم از جور برنا و پیر
۷۴	۱۸	۱	ندانند دستان روباه پیر
۱۸۲	۱	۵	چه فرسوده کردت چو روباه پیر؟
۱۷۲	۲۰	۴	فرومانده عاجز چو روباه پیر
۲۸۱	۱۸	۹	که کودک رود پاک و آلوده پیر
۱۱		د	که وقفست بر طفل و درویش و پیر

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
غلامان سلطان ز دندش بتیر	۶	۹	۲۰۱
چو گردش گرفتند دزدان بتیر	۱		۲۰
که گفتم بدوزند سندان بتیر	۵	۱	۱۸۳
ندیدم در آن انجمن روی خیر	۸	۸	۲۵۲
که پر شد بسیل بهاران غدیر	۴	۲۶	۱۷۷
بغلطید بیچاره بر خاک دیر	۱۰	۲	۲۸۷
کریم خطا بخش پوزش پذیر	د		۲
امیر ختن داد طاقی حریر	۶	۷	۲۰۰
پوشند خفتان صد تو حریر	۴	۱۴	۱۶۷
خدنگش کمان ارغوانش زریر	۵	۱	۱۸۱
که از بام پنجه گز افتی بزیر	۲	۲۰	۱۰۹
که سلطان ندارد ازین در گزیر	۹	۱۲	۲۷۶
چنان می برم کاسیاسنگ زیر	۷	۱۶	۲۲۶
ترا در نهان دشمن است این وزیر	۷	۱۵	۲۲۳
چو بیژن بچاه بلا در اسیر	۸	۸	۲۵۳
جوان را بدست خلاق اسیر	۲	۲۱	۱۱۰
بگردن بر تخت سلطان اسیر	۲	۲۱	۱۱۰
برادر بچنگال دشمن اسیر	۱	۱۸	۷۶
نمد پوش را چون قتادی اسیر؟	۵	۲	۱۸۴
که خود بوده باشد ببندی اسیر	۱	۱۸	۷۸
گرفتند از ایشان گروهی اسیر	۲	۱۶	۱۰۳
وگر گم کنی باز ماندم ز سیر	۱۰	۱۰	۲۸۷
که شه دادگر بود و درویش سیر	۱	۹	۴۹
که گفت آن هذالیم عسیر	۴	۴	۱۵۱
ز خود و زخفتان نگشتیم سیر	۷	۱۳	حاشیه
فریدون بملک عجم نیم سیر	۶	۱۰	۲۰۲
وگر خشم گیری شوند از تو سیر	۱		۲۳
که از جامه بیرون روم همچو سیر	۷	۶	۲۱۵
چو لشکر دل آسوده باشند و سیر	۱	۱۸	۷۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که فرخنده رایست و نیکو سیر	۲	۱۵	۱۰۱
چه باشی چو روبه بوامانده سیر؟	۲	۱۲	۹۶
نگردی چو مستستی از دجله سیر	۱	۱	۲۹
فرو برده چنگال در مغز شیر	۵	۱	۱۸۰
همان پنجه آهنینست و شیر	۳	۷	۱۲۸
نه مارت گزاید نه شمشیر و شیر	۵		۱۸۰
بهشتست و پستان در او جوی شیر	۸		۲۴۰
نباشد کس از دوستانم نصیر	۲		۸۱
که ترسد که محتاج گردد بغیر	۲		۸۱
نمایند مردم بچشم حقیر	۴	۴	۱۵۰
تنی محتشم در لباسی حقیر	۱	۱۲	۵۶
نبرد از جهان دولت الّا فقیر	۱	۴	۴۰
نپندارم آسوده خسبد فقیر	۱	۳	۳۹
باآواز مرغی بنالد فقیر	۳	۱۵	۱۳۶
غنی را ترحم بود بر فقیر	۱۰		۲۸۶
که پروای خدمت نبودش فقیر	۴	۱	۱۴۳
نه خود را بیفکن که دستم بگیر	۲	۱۲	۹۷
چو افتاد، دامن بدندان بگیر	۸	۸	۲۵۶
برو دامن راه دانان بگیر	۹	۱۲	۲۷۵
فریبا مشو سیرت خوب گیر	۸	۱	۲۴۲
و گر گویدت جان بده گو بگیر	۳	۲	۱۲۴
که افتادگان را بود دستگیر	۲	۸	۹۱
نه در هر و غائی بود دستگیر	۶	۱۲	۲۰۴
در تو به بازست و حق دستگیر	۱۰	۳	۲۸۹
خدا یا بفضل خودم دست گیر	۱۰	۳	۲۸۹
که فریاد عالم رس ای دستگیر	۴	۳	۱۴۶
چو بینی که سختی کند سست گیر	۴	۵	۱۵۵
که ای نفس کوته نظر پندگیر	۹	۶	۲۶۷
نه بارش رها کرد و نه بارگیر	۲	۹	۹۲

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۶۲	۱۴	۱	هر آن ره که می بایدت پیش گیر
۱۳۶	۱۵	۳	و گر نه ره عافیت پیش گیر
۱۲۳	۲	۳	از این سهلتر مطلبی پیش گیر
۱۲۵	۴	۳	که بیحاصلی رو سر خویش گیر
۱۹		۱	و گر یکسواری سر خویش گیر
۱۳۸	۱۷	۳	برو دوستی در خور خویش گیر
۱۶۵	۱۲	۴	شرف بایدت دست درویش گیر
۷۸	۱۸	۱	ورا تا توانی بخدمت مگیر
۱۲۵	۳	۳	باندک دل آزار ترکش مگیر
۱۷۲	۱۹	۴	که دشوار بازیردستان مگیر
حاشیه	۱۴	۱	که خلقی ز خلقی یکی کشته گیر
حاشیه	۱۴	۱	همین پنج روزش بود داروگیر
۸۷	۴	۲	چو استاده ای دست افتاده گیر
۲۷۱	۹	۹	بایام دشمن قوی کرده گیر
۶۴	۱۴	۱	دو روز دگر عیش خوش رانده گیر
۱۷۴	۲۲	۴	زبان بند دشمن ز هنگامه گیر
۲۷۹	۱۶	۹	زبان حسابت نگرده دلیر
حاشیه	۱۴	۱	که پس حق بدست من است ای امیر
۲۸۰	۱۶	۹	بترس از خدا و مترس از امیر
۱۶۰	۱۰	۴	گرانی مکن جای دیگر بمیر
۱۵	۵	۴	ترشروی را گو بتلخی بمیر
حاشیه	۷	۶	به پیری فرستاد روشن ضمیر
(ز)			
۴۲	۶	۱	بدریوزه از خویشتن ترک آز
۱۹۵		۶	که در شهیرش بسته سنگ آز
۱۰۶	۱۹	۲	فرو برده چون موش دندان آز؟
حاشیه		۷	در این شهر گیرند سودا و آز
۵۸	۱۲	۱	دگر دست کوتاه کن از ظلم و آز
۲۶۷	۶	۹	که بازش نشیند بیک لقمه آز

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۲۸۳		۱۰	ز رحمت نگرده تھی دست باز
۱۲۵	۳	۳	که دانم نگردم تهیدست باز
۱۷۰	۱۷	۴	از آن به که گردی تهیدست باز
۲۰۸		۷	دهن جز بلؤلؤ نکردند باز
۲۷۹	۱۵	۹	بزنجیر و بندش نیارند باز
حاشیه	۱۵	۹	بزنجیر و بندش بیارند باز
۲۰۴	۱۲	۶	بیفتد بشمعش بجویند باز
۲۰۸		۷	نگر تا نبیند در شهر باز
۲۸	۱	۱	چو گفתי نیاید بزنجیر باز
۳۶	۲	۱	نمیدانیم از بد اندیش باز؟
۷۸	۱۸	۱	نه بگسل که دیگر نبینیش باز
حاشیه	۱۸	۱	بترسد چو بیند در جنگ باز
۷۵	۱۸	۱	برنجد چو بیند در جنگ باز
۲۲۳	۱۵	۷	بمیرد دهند آن زرو سیم باز
۲۵۰	۷	۸	گر این در نکردی بروی تو باز؟
۱۸۳	۱	۵	کمند ازدهای دهن کرده باز
۲۶۸	۷	۹	همیگفت با خود لب از خنده باز
۴۲	۶	۱	نبینی لب مردم از خنده باز
۲۸۳		۱۰	نگردد ز دنبال بخشنده باز
۱۵۴	۵	۴	بجز نوگس آنجا کسی دیده باز
۱۳۱	۱۰	۳	نیاید بگوش دل از غیب راز
۱۹۵		۶	بسختی نفس میکند پا دراز
۹۳	۹	۲	کند دست خواهش بدرها دراز
۲۲۳	۱۵	۷	سرت سبز خواهند و عمرت دراز؟
۵۸	۱۲	۱	یکی دست کوتاه و دیگر دراز
۲۱۳	۵	۷	نگوئی که این کو تهست آن دراز
۷۷	۱۸	۱	شود دست کوتاه ایشان دراز
۱۹۷	۲	۶	چه می بایدت ز آستین دراز
۱۴۹	۴	۴	بلا و نعم کرده گردن دراز

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
قوی قد و قامت کشیده دراز	۱	۱۸	حاشیه
بچشمم در آمد سیاهی دراز	۷	۶	حاشیه
گروه شد برو پای بندی دراز	۵	۸	۱۸۸
که در چشم مردم گزاری دراز	۵	۱۱	۱۹۱
چه دیدم؟ چو یلدا سیاهی دراز	۷	۶	۲۱۴
گر این در نکردی برویت فراز	۸	۷	حاشیه
که کردی تو بر روی وی در فراز	۲	۱۹	۱۰۶
که ناگه در تو به گردد فراز	۹	۱۱	۲۷۴
اگر زیر دست است اگر سرفراز	۴	۵	۱۵۵
بدو گفت داننده‌ای سرفراز	۷	۷	۲۱۷
تو فردا مکن در برویم فراز	۴	۱۲	۱۶۵
که در هاست بروی ایشان فراز	۲	۱۹	۱۰۸
سر شهر یاران گردن فراز	د		۱۴
بدو گفت دانای گردن فراز	۴	۱۳	۱۶۶
ز لقمانش آید نهیبی فراز	۴	۱۹	۱۷۱
عیان کرده اشکش بدیباچه راز	۲	۹	۹۳
که دارای خلقت و دانای راز	د		۳
بر آرم بدرگاه دانای راز	۸	۸	۲۵۶
باندیشه تدبیر رفتن بساز	۱	۵	۴۱
بزن گفت کای روشنائی بساز	۲	۴	۸۷
که ای خواجه با بینوائی بساز	۱	۱۷	۶۹
جوانی جهانسوز پیکارساز	۵	۲	۱۸۳
بخسبند مردم بآرام و ناز	۱	۳	۳۹
که در لهر و عیشند و با کام و ناز	۴	۱۲	۱۶۴
که غلطی ز پهلوی به پهلوی ناز؟	۸	۲	۲۴۵
بهر خطوه کردی دو رکعت نماز	۲	۵	۸۸
مغان گرد من بی وضو در نماز	۸	۸	۲۵۳
چرا کردی امروز ازین سو نماز؟	۶	۲	۱۹۷
کسی در قفای ملک جزایاز	۳	۱۰	۱۳۰

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۲۰۰	۸	۶	من و خانه من بعد و نان و پیاز
۵۶	۱۲	۱	بداور بر آورد دست نیاز
۱۸۶	۷	۵	دلش بیش سوزد بداغ نیاز
۲		۵	بدرگاه او بر زمین نیاز
۱۹۲	۱۲	۵	گرت در خدا نیست روی نیاز
۲۸۳		۱۰	بیا تا بدرگاه مسکین نواز
۱۵۰	۴	۴	نباید مرا چون تو دستار نغز
۳۴	۱	۱	ز دیبای چینی قبایی بدوز
۲۰۶	۱۳	۶	شب آبستنست ای برادر بروز
۲۸۰	۱۷	۹	گناه آبرویش نبردی بروز
۲۲۱	۱۳	۷	که ره میزند سیستانی بروز
۲۲۷	۱۶	۷	چرا سنگ زیرین نباشی بروز
۱۶		۵	اگر میکنی پادشاهی بروز
۱۳۳	۱۲	۳	چبودت که بیرون نیائی بروز؟
۱۱۸		۳	ندانند ز آشفتگی شب ز روز
۵۷	۱۲	۱	چو خور زرد شد بس نماند ز روز
۲۸۱	۱۱	۹	از اینجا چراغ عمل بر فروز
۱۴۳	۱	۴	که ای یار جان پرور دلفروز
۱۵۷	۸	۴	بخندید کای بابک دلفروز
۲۴۳	۲	۸	مه روشن و مهرگیتی فروز
۳۸	۳	۱	دری بود از روشنائی چو روز
۳۸	۱۰	۶	چو خفتند گردد شب هر دو روز
۹۶	۱۱	۲	که مالد زبان بر پنیرش دو روز
۱۰۶	۱۹	۲	بگفت ای ستمکار آشفته روز
۱۴۶	۳	۴	ز شبهای در غفلت آورده روز
۲۳۳	۱۹	۷	نگون بخت خوانندش و تیره روز
۳۷	۲	۱	غریب از برون گو بگرما بسوز
۱۶۵	۱۲	۴	معطرکنان جامه بر عود سوز
۶۷	۱۶	۱	بدود دل خلق خود را مسوز

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۲۷۷	۱۳	۹	بدیوانگی خرمن خود مسوز
۲۸۷	۱	۱۰	بنورت که فردا بنارم مسوز
۲۰۱	۱۰	۶	که روزی رساند تو چندین مسوز
۸۳	۱	۲	چو پیران نمی بینمت صدق و سوز
۲۶۵	۵	۹	که بروی بگرید بزاری و سوز
۲۷۳	۱۰	۹	همی گفت هر دم بزاری و سوز
۱۴۷	۳	۴	بنالید بر من بزاری و سوز
۲۳۲	۱۹	۷	چو آتش درو روشنائی و سوز
۱۹۰	۱۱	۵	فتاد اندر و ز آتش معده سوز
۱۲۱	۱	۳	گه آشفته در مجلسی خرقه سوز
۲۰۷		۷	چو بیند سر پنجه عقل تیز
۷۱	۱۸	۱	که احسان کند کند دندان تیز
۱۸۲	۱	۵	که نادان کند با قضا پنجه تیز
۲۴۹	۷	۸	ولیکن مکن با قضا پنجه تیز
۲۵۶	۸	۸	وز آنجا براه یمن تا حجیر
۱۹۰	۱۰	۵	که صراف دانا نگیرد بچیز
۱۷۸	۲۶	۴	که مر خویشان را نگیری بچیز
۱۴۶	۳	۴	بدست از نکوئی نیاورده چیز
۲۶۲	۲	۹	تو بی دست و پای از نشستن بخیز
۲۲۲	۱۴	۷	که مر فتنه خفته را گفت خیز
۲۶۲	۳	۹	ز مام شتر بر سرم زد که خیز
۱۴۸	۴	۴	معرف گرفت آستینش که خیز
۶۵	۱۵	۱	ببنداز و با من مکن خفت و خیز
۱۶۶	۱۴	۴	بشمشیر زن گفت خونش بریز
۵۳	۱۱	۱	که نطعش ببنداز و خونش بریز
۷۷	۱۸	۱	بشمشیر تدبیر خونش بریز
۲۷۳	۱۰	۹	بدشمن سپردش که خونش بریز
۱۲۳	۲	۳	ببیداد گو آبرویم بریز
۲۷۵	۱۱	۹	بعدر گناه آب چشمش بریز

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۷۶	۲۳	۴	بتذکیر در پای درویش ریز
۲۷۹	۱۵	۹	که از وی گزیرت بود یا گریز
۲۱۱	۲	۷	چو گفستی و رونق نماندت گریز
۲۱۰	۱	۷	جهان از تو گیرند راه گریز
۶۳	۱۴	۱	ندانست بیچاره راه گریز
۱۱۹	۱	۳	نه امکان بودن نه پای گریز
۹۰	۷	۲	وزین شهر تا پای داری گریز
۲۶	۱	۱	بیک سال باید که گردد عزیز
۲۴۲	۱	۸	جوارح بدل دل بدانش عزیز
۳۸	۳	۱	حکایت کند ز ابن عبدالعزیز
۲۹۰	۳	۱۰	بر این بی بضاعت ببخش ای عزیز
۱۴۳	۱	۴	نهادند رختش بجایی عزیز
۱۵۹	۱۰	۴	گرفتند از و خلق راه گریز
حاشیه	۱۸	۱	برو آب مردان جنگی مریز
۷۵	۱۸	۱	مرو آب مردان جنگی مریز
حاشیه	۶	۲	ولیکن صفا را بیاید تمیز
۱۵۷	۷	۴	تحمل دریغست ازین بی تمیز
۲۶۳	۳	۹	بخواهد گذشت این دمی چند نیز
۱۵۰	۴	۴	کدو سر بزرگست و بیمغز نیز
۳۲	۱	۱	بیایان رسد ناگه این روز نیز
۲۱		۱	و ز آسایشان بر حذر باش نیز
۲۸۴		۱۰	بعقبی همین چشم داریم نیز
حاشیه	۶	۸	ز جور فلک چند نالی تونیز
			(س)
۹		د	که منعم کند فضل حق را سپاس
۴۸	۸	۱	که زایل شود نعمت ناسپاس
۱۶۰	۱۰	۴	بسیرت به از مردم ناسپاس
۲۴۲	۱	۸	بدوزند نعمت بمیخ سپاس
۲۲۹	۱۷	۷	ورش خاک باشی نداند سپاس

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه خدمت گزارد زبان سپاس؟	د		۱۵
خداوند را منّ و فضل و سپاس	۱	۱۸	۷۰
توان خرج کردن بر ناشناس	۵	۱۰	۱۹۰
بغیبت نگرداندش حق شناس	۸	۲	۲۴۳
سخن سنج و مقدار مردم شناس	۱	۱	۲۶
ترا هم ندارد، ز غدرش هراس	۱	۱۸	۷۸
کزین هم که گفتی ندارم هراس	۱	۱۶	۶۸
که مفلس ندارد ز سلطان هراس	۱		۲۲
بلندش مکن ورکنی زو هراس	۲	۲۳	۱۱۴
ولی خرده گیرند اهل قیاس	۳	۱۱	۱۳۲
ترا هم نداند ز روی قیاس	۱	۱۸	حاشیه
کزین خانه بهتر کنی، گفت بس	۶	۱۱	۲۰۳
و گر هست بویگر سعدست و بس	۱	۱	۳۲
که بخشنده پرورد کارست و بس	۵	۱۰	۱۸۹
گرفتار را چاره صبرست و بس	۷	۱۹	۲۳۶
که جنگ آوری بر دو نوعست و بس	۴	۱۷	۱۶۹
که شکرش نه کار زبانست و بس	۸	۲	۲۴۴
تو پنداری از بهر نانست و بس	۶		۱۹۵
که پیداست عیب من اینست و بس	۴	۱۱	۱۶۳
توانای مطلق خداست و بس	۸	۸	۲۵۷
امیدش بفضل خدا ماند و بس	۱	۱۳	۵۹
ترا خود غم خویشتن بود و بس	۱	۸	۴۶
سبق برد اگر خود همین بود و بس	۱	۴	۳۹
برو جانب حق نگهدار و بس	۹	۱۴	۲۷۷
همان نا توان ماند و معروف و بس	۴	۱۰	۱۵۹
در این شهر سعدی شناسیم و بس	۴	۴	۱۵۲
چو آسایش خویش جوئی و بس	۱		۱۸
مرنجانش کورا همین غصّه بس	۱	۱	۳۵
بتندی بر آشفت کای تکه بس	۱	۴	۴۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نیاید بلا حول کس باز پس	۷	۱	۲۰۹
نشاید اصم خواندنت زین سپس	۴	۱۶	۱۶۸
منت پیش گفتم همه خلق پس	۱	۱۴	۶۳
که فردا دو دستت بود پیش و پس	۷	۱۹	۲۳۵
که پاکیزه به مسجد از خاک و خس	۴	۱	۱۴۳
که فردا نشینند بر خوان قدس	۹	۱۲	۲۷۶
وگر گفته آید بغورش برس	۱		۲۴
از آنکو ترسد ز داور ترس	۱		۱۹
ز دود دل صبحگاهش ترس	۱	۱۱	۵۴
که در حالت صلح از و پیش ترس	۱	۱۸	حاشیه
در آوازه صلح از و پیش ترس	۱	۱۸	۷۶
که بر می نخیزی بیانگ جرس؟	۹	۳	۲۶۲
ز ننگ دو گفتن بفریاد رس	۱۰		۲۸۵
در توبه کویان که فریاد رس	۴	۵	۱۵۳
که میخواهی امروز فریاد رس	۱	۱۰	۵۲
که صعبم فرومانده فریاد رس	۶	۱۲	۲۰۳
نگردند جایی که گردد عسس	۷		حاشیه
که بی مرغ قیمت ندارد قفس	۹	۳	۲۶۴
تو از گفت خود مانده در قفس	۷	۴	۲۱۲
غنیمت شمارد خلاص از قفس	۷	۱۵	۲۲۵
بیابان گرفتم چو مرغ از قفس	۹	۱۶	۲۷۹
که مقصود حاصل نشد در نفس	۱	۱۲	۵۵
بآبی توان کشتنش در نفس	۷	۳	۲۱۲
که جان تو مرغیست نامش نفس	۹	۸	۲۷۰
قرارش نماند اندر آن یک نفس	۲	۷	۹۰
نه از دست فریاد او خواب کس	۴	۱۰	۱۵۹
و گر نه چه خیر آید از من بکس	د		۱۶
بیک هفته رویش ندیدست کس	۲	۴	۸۷
نه بر حرف او جای انگشت کس	د		۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نخواهی شنودن مگر گفت کس	۷		حاشیه
مکن هیچ رحمت برین هیچکس	۴	۱۰	۱۶۱
نیارد بشب خفتن از دزد کس	۲	۲۳	۱۱۴
پریشان شدی خاطر چند کس	۲		۸۱
حلاوت نیابی ز گفتار کس	۷		۲۰۸
نبیند دگر فتنه بیدار کس	۱	۳	۳۹
که راضی نگردد بازار کس	۱	۱	۲۵
که بر خیزد از دستت آزار کس	۶	۱۰	۲۰۲
گذشتیم بر خاک بسیار کس	۹	۲	۲۶۱
عزیز تو خواری نبیند ز کس	۱۰		۲۸۴
که روز قیامت نترسی ز کس	۹	۱۵	۲۷۹
مکن بهر قالی زمین بوس کس	۶	۷	۲۰۰
کجا دست حاجت برد پیش کس	۷	۱۶	۲۲۸
دگر شرمسارم مکن پیش کس	۱۰		۲۸۴
که بخشایشش نیست بر حال کس	۳	۳	۱۲۴
نخوردم بحیلتگری مال کس	۲	۷	۹۰
از آن می‌نگنجد در و کین کس	۴	۱۸	۱۷۱
ندیدم چنین بخت برگشته کس	۷	۱۲	۲۲۰
نه چیزم بچشم اندر آمد نه کس	۳	۱۳	۱۳۴
که با او نماند دگر جای کس	۳		۱۱۷
نه در کنج تو حیدشان جای کس	۳	۱	۱۲۱
که ننشست بر انگبینش مگس	۴	۶	۱۵۶
بنی آدم و مرغ و مور و مگس	د		۳
که نتواند از خود براندن مگس	۱۰	۲	۲۸۸
غنی ملکش از طاعت جنّ و انس	د		۳
بخواند از فضای برهمن خروس	۸	۸	۲۵۳
نه آنگه که دشمن فرو کوفت کوس	۱	۱۸	۷۴
خداوند رایت شد و طبل و کوس	۴	۱۴	۱۶۷
که با غالبان چاره زرقست و لوس	۱	۱۸	۷۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که زیر قبا دارد اندام پیس	۵	۱۰	۱۹۰
چو کردی مکافات بر یخ نویس	۴	۱۰	۱۶۰
(ش)			
جوانمرد دنیا برانداز باش	۲	۳	حاشیه
نه در بند آسایش خویش باش	۱		۱۸
تو مرد زبان نیستی گوش باش	۲	۲	۸۵
باخلاق پاکیزه درویش باش	۱	۴	۴۰
بعیب خود از خلق مشغول باش	۷	۴	۲۱۳
چو مردی نمودی مخنث مباح	۵	۱۰	۱۸۹
ز خاک آفریدندت آتش مباح	۴		۱۴۲
چو طوطی سخنگوی نادان مباح	۷	۲	۲۱۱
دوم آنکه در نفس خودبین مباح	۲	۳	حاشیه
دگر مرکب نامورگو مباح	۲	۱۴	۱۰۰
برون حله کن گو درون حشو باش	۵	۱۲	۱۹۳
و ز آسیب دشمن باندیشه باش	۲	۳	۸۶
چو حق بر تو پاشد تو بر خلق پاش	۱		۲۳
که فردا شود سرّ این بر تو فاش	۸	۸	۲۵۳
ترحم فرستند بر تربتش	۱		۲۰
فرو کوفتندی بنا واجبش	۴	۲۳	۱۷۵
بمقدار خود منزلت ساختش	۳	۱۳	۱۳۴
که جز ما پناهی دگر نیستش	۳	۴	۱۲۶
زیون دید و در کارگل داشتش	۴	۱۹	۱۷۱
مقیمند و بر سفره نعمتش	۲	۲۲	۱۱۲
فرو مانده از گنه ماهیتش	د		۵
فرو ماندگی و گناهیم ببخش	۱۰	۳	۲۸۹
که یارب مر این بنده را توبه بخش	۴	۲۲	۱۷۴
بپرهیز از آسیب چشم بدش	د		۱۴
نورزد کسی بد که نیک افتدش	۱	۹	۵۱
ور این را براند، که باز آردش؟	۴	۲	۱۴۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بر انداختم سنگی از مرقدش	۹	۱۸	۲۸۱
ز دهقان دوشینه یاد آمدش	۱	۱۴	۶۳
گریز بوقت اختیار آمدش	۴	۱۷	۱۶۹
براهی دگر پیشباز آمدش	۴	۱۷	۱۶۹
کز و بوی انسی فراز آمدش	۲	۱۵	۱۰۱
که بدبخت و بی ره کند چون خودش	۷	۱۶	۲۲۸
که گفتار سعدی پسند آیدش	د		۱۷
نه دادی، که فردا بکار آیدش	۲	۲۰	۱۰۹
ولد میوه نازنین در برش	۸		۲۴۰
نماید کهن جامه در برش	۵	۱۰	۱۹۰
گلیم شقاوت یکی در برش	د		۳
روان آب حسرت بشیب و برش	۴	۳	۱۴۶
سر ناتوانی بزانو برش	۵	۱	۱۸۲
گه از بخت شوریده رویش ترش	۱	۱۷	۶۸
ز تلخیش روی جهانی ترش	۱	۶	۴۲
فروگفت پنهان بگوش اندرش	۱	۱۴	۶۳
مسافر به مهمانسرای اندرش	۲	۳	۸۵
که درمی نیامد بدرها سرش	۱	۶	۴۲
که دستار قاضی نهد بر سرش	۴	۴	۱۵۰
فشانند بادام و زر بر سرش	۵	۱۱	۱۹۰
فشانند در پای و زر بر سرش	۱	۱۲	۵۷
که گردد طلسمی چنین بر سرش	۲	۲۰	۱۰۹
که سودا نرفتی از و بر سرش	۲	۱۵	۱۰۰
برفتم چو بیچارگان از سرش	۱	۱۲	۵۸
علم کرد بر تاک بستان سرش	۵	۴	۱۸۵
مبادا که در من فتد آتشش	۴	۳	۱۴۷
بگفت آنچه گردید در خاطرش	۱	۱۴	حاشیه
ز مشرف عمل برکن و ناظرش	۱		۲۲
براحت دهم روح را پرورش	۹	۶	۲۶۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که لطف حقت میدهد پرورش	۸	۷	۲۴۹
شکم بنده خوانند و تن پرورش	۷	۱۹	۲۳۴
تو در سایه خویشتن پرورش	۲		۸۱
بنیکی بشد نام در کشورش	۱	۱	۳۲
میازار و بیرون کن از کشورش	۱		۲۱
سحر زنده گردم بیوی خوشش	۳	۲	۱۲۳
که گر خویرویست بارش بکش	۳	۵	۱۲۷
بشکرانه بار ضعیفان بکش	۴	۱۰	۱۶۱
از آن به که پیش ملک بارکش	۱	۱۴	حاشیه
چو باشد ضعیف از قوی بارکش	۱	۷	۴۸
چو بینند در گل خر خارکش	۱	۸	۴۶
بآب دگر آتشش بازکش	۳	۳	۱۲۵
بکش بار تیمار و خود را مکش	۱	۱۷	۶۹
تو گفתי که زنبور مسکین مکش	۲	۲۳	۱۱۳
نه بروی که بر خود بسوزد دلش	۹	۴	۲۶۴
که پیغامی آمد بگوش دلش	۱۰	۲	۲۸۸
فرو رفته پای نظر در گلش	۷	۱۹	۲۳۱
بمردانگی فوق خود دیده‌اش	۲	۱۵	۱۰۲
مروّت نباشد که بگذارمش	۶	۱۰	۲۰۱
اگر زخم بینند و گر مرهمش	۳		۱۱۶
که زندان شود پیرهن بر تنش	۱	۱۸	۷۷
چو خواهی ببیداد خون خوردنش	۱	۱	۲۸
نیارد سر از عار بر گردنش	۱	۱۴	حاشیه
فرج دید در سر تراشیدنش	۶	۱۳	۲۰۵
بتوفیق طاعت گرامی کنش	د		۱۴
که احسان کمندیست در گردنش	۲	۱۱	۹۵
که دهر افکند دام در گردنش	۵	۸	۱۸۸
گرفت آتش شمع در دامنش	۳	۱	۱۲۰
گروهی سگان حلقه پیرامنش	۷	۷	۲۱۵

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۲۹	۱	۱	که بنشانند شه زبردست منش
۸۹	۷	۲	و گر می‌گریزد ضمان بر منش
۲۴۳	۲	۸	نییچیدی امروز روی از منش
۱۶۶	۱۴	۴	بگیرند و خرّم شود دشمنش
۶۵	۱۴	۱	که یاران خوش طبع شیرین منش
۱۴۷	۳	۴	که صحبت بود با مسیح و منش
۲۴۸	۶	۸	ببخشید درویش پیراهنش
۲۱۳	۴	۷	چو بی ستر بینی بصیرت بپوش
۷۹	۱۸	۱	مصالح بیندیش و نیت بپوش
۱۰		د	کرم کارفرما و حشوش بپوش
۲۴۶	۳	۸	که اینک قبا پوستینم بپوش
۷۳	۱۸	۱	و گر در میان لبس دشمن بپوش
۲۲۵	۱۵	۷	سر اویل کحلّیش در مرد پوش
۱۶۱	۱۱	۴	پلنگان درّنده صوف پوش
۱۰۱	۱۵	۲	که دانه جوانمرد را پرده پوش
۸۰		۲	که ستر خدایت بود پرده پوش
۲۱۱	۲	۷	وقارست و نااهل را پرده پوش
۲۸۹	۳	۱۰	تو بیننده در پرده و پرده پوش
حاشیه	۱۴	۱	خلایق ز دستش چو دریا بجوش
۲۵۴	۸	۸	تو گفתי که دریا بر آمد بجوش
۱۱۲	۲۲	۲	دماغ از تبش می بر آمد بجوش
۱۶۷	۱۴	۴	دگر دیگ خشمش نیاورد جوش
۲۱۶	۷	۷	در آورد و شهری برو عام جوش
۱۵۳	۵	۴	چو سرّ سخن در نیایی مجوش
۲۷۸	۱۵	۹	بتندی پریشان مکن وقت خوش
۱۲۴	۲	۳	چو خرمن بر آید بخشبند خوش
۲۷۹	۱۶	۹	دل از دهر فارغ سر از عیش خوش
حاشیه	۱۵	۹	بتندی مکن عیش بر خود نخوش
۲۴۴	۲	۸	که سقای ابر آبت آرد بدوش

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۲۱۶	۷	۷	نه یارا که مست اندر آرد بدوش
۹۴	۱۰	۲	بده برد انبان گندم بدوش
۲۴۶	۳	۸	ز بدبختیش در نیامد بدوش
حاشیه	۳	۱	که می گفت گوینده ای خوب دوش
۱۶۰	۱۰	۴	فریبنده پارسائی خروش
۱۰۶	۱۹	۲	که آن بی بصر دیده بر کرد دوش
حاشیه	۱۹	۲	که بی دیده ای دیده بر کرد دوش
۳۹	۳	۱	که در مجلسی می سرودند دوش
۱۹۷	۲	۶	سر پر طمع بر نیاید ز دوش
۱۱۰	۲۱	۲	تپانچه زنان بر سر و روی و دوش
۲۳۷	۲۰	۷	چو ز حقی ببیند بر آرد خروش
۳۷	۲	۱	اگر داد خواهی بر آرد خروش
۱۱۸		۳	بفریاد قالوا بلی در خروش
۱۸۶	۶	۵	نه از دست داور بر آور خروش
۱۶		د	چو درویش مخلص بر آور خروش
۲۲		۱	از و بر نیاید دگر جز خروش
۱۸۷	۷	۵	چو طبل از تهیگاه حالی خروش
۱۳۳	۱۹	۷	از این تا بدان ز اهرمن تا سروش
۶۴	۱۴	۱	بگوشش فرو گفت فرخ سروش
۲۱۴	۶	۷	سیه کار دنیا خر دین فروش
۵۱	۹	۱	که از مردگان پندت آید بگوش
۱۳۶	۱۵	۳	ولیکن نه هر وقت بازست گوش
۲۱۷	۷	۷	شگفت آمد این داستانم بگوش
۲۷۵	۱۲	۹	پدر ناگهانم بمالید گوش
۲۳۵	۱۹	۷	ندارد بمالش بتعلیم گوش
۲۴۲	۱	۸	اگر عاقلی در خلافتش مکوش
۲۴۳	۲	۸	ببهران و باطل شنیدن مکوش
۷۲	۱۸	۱	ببندی و خشم و درشتی مکوش
۱۸۴	۲	۵	کمان در زه آورد و زه را بگوش

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز دیوار محرابش آمد بگوش	۲	۱۲	۹۶
مرا ناخوش از وی خوش آمد بگوش	۴	۱۰	۱۶۱
یکی را نباح سگ آمد بگوش	۴	۱۵	۱۶۷
ز فرزند دلبندم آمد بگوش	۹	۱۸	۲۸۱
که ما را بدشواری آمد بگوش؟	۴	۱۶	۱۶۸
سخنهای پیران خوش آید بگوش	۷	۶	حاشیه
چو فریاد و زاری رسیدش بگوش	۹	۴	۲۶۴
مگر حال خضرت نیامد بگوش	۱	۱۴	حاشیه
که آوخ چرا حق نکردم بگوش؟	۷	۱۵	۲۲۴
و گر نه زه آورده بودم بگوش	۱	۲	۳۶
اصم به که گفتار باطل بگوش	۴	۱۶	حاشیه
خوش آمد سخنهای پیران بگوش	۷	۶	۲۱۴
بعزت کنی پند سعدی بگوش	۲	۲	۸۵
حقت عین باطل نبودی بگوش	۸	۱	۲۴۱
که بر سفره دیگران داشت گوش	۶	۸	۲۰۱
اگر هوشمندی بمن دار گوش	۹	۲	حاشیه
بمالید او را چو طنبور گوش	۴	۵	۱۵۵
ز قول نصیحتگر آکنده گوش	۳	۱	۱۲۱
که ما را نه چشم آرمید و نه گوش	۱	۱۴	۶۳
عجب رستی از قتل گفتا خموش	۲	۱۸	۱۰۵
بگرید که چند از ملامت؟ خموش	۷	۱۹	۲۳۱
که ای یار چند از ملامت خموش	۳	۱۵	۱۳۶
نصیحت نگیرد مگر در خموش	۷		۲۰۸
و گر نه شدن چون بهایم خموش	۷	۲	۲۱۱
یکی گفتش از چاه زندان خموش	۸	۵	۲۴۷
حکایت کنانند و ایشان خموش	۱	۱	۲۸
چو سعدی سخن گوی ورنه خموش	۷	۶	۲۱۵
چو سرّ سخن در نیابی خموش	۴	۵	حاشیه
بدام افتد از بهر خوردن چو موش	۶		۱۹۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۶۶	۱۵	۱	شفا بایدت داروی تلخ نوش
۱۵۴	۵	۴	ز دیگر سو آواز ساقی که نوش
۱۲۸	۶	۳	نیارد دگر سر بر آورد هوش
۱۷۰	۱۷	۴	بگفتش بر آمد خداوند هوش
۲۵۰	۷	۸	خبرکی رسیدی بسططان هوش
۲۱۳	۵	۷	دهان جای گفتار و دل جای هوش
حاشیه	۱۵	۲	ازین در سخنهای حاتم نیوش
۲۱۳	۵	۷	اَصم به که گفتار باطل نیوش
۱۱۰	۲۱	۲	فرستاد سلطان بکشتن گهش
۷۱	۱۸	۱	کسی کش بود دشمن از دوست بیش
۱۷۲	۱۹	۴	مرا حکمت و معرفت گشت بیش
۲۴۴	۲	۸	که می بینم انعامت از گفت بیش
۱۹		۱	که مزدور خوشدل کند کار بیش
۲۷۱	۹	۹	که باشد زنان را قبول از تو بیش
۲۷۵	۱۱	۹	کسی را که هست آبروی از تو بیش
۶۳	۱۴	۱	ولی دست خر رفت از اندازه بیش
۲۸۶	۱	۱۰	نه کم کردم ای بنده پرور نه بیش
۵۲	۹	۱	که بد مرد را نیکی آمد پیش
۱۲۸	۶	۳	که دیگر نیاید طبیبم پیش
۱۴۵	۲	۴	نه این را در توبه بستست پیش
۱۰		د	بدریوزه آورده ام دست پیش
۱۸۶	۷	۵	شبانگه چو رفتش تهیدست پیش
۱۵۰	۴	۴	باکرام و لطفش فرستاد پیش
۲۸۷	۲	۱۰	قضا حالتی صعبش آورد پیش
۴۲	۶	۱	پس چرخه نفرین گرفتند پیش
حاشیه	۱۱	۱	که روز پسین آیدت خیر پیش
۲۰۰	۶	۶	چو باشد تقاضای تلخ از پیش
۲۱۳	۵	۷	چو چنگ ای برادر سر انداز پیش
۲		د	چو بیگانگانش بر اندز پیش

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بهنگام پیری مرانم ز پیش	۱		۲۲
تو نیزم نمک بر جراحت میپیش	۳	۸	حاشیه
سبق بردی از پادشاهان پیش	د		۱۲
که دیدی پس از عهد شاهان پیش	۱		۲۳
گرفتند هر یک یکی راه پیش	۱	۹	۴۸
چو مسمار پیشانی آورده پیش	۳	۱۵	۱۳۵
پسر چنگی و نائی آورده پیش	۲	۲۰	۱۰۹
همه عمر ننهادهم پای پیش	۷	۱۲	۲۲۰
دل دوستان کرده جان برخیش	۳	۲	۱۲۲
بکارش نیاید خر پشت ریش	۱	۱۴	۶۱
نسوزد دلش بر خر پشت ریش	۱	۶	۴۴
تو نیزم نمک بر جراحت مریش	۳	۹	۱۲۹
که مرگ منت ناتوان کرد و ریش	۹	۴	۲۶۴
نمیکرد تا ناتوان مرد و ریش	۵	۴	۱۸۵
که مهمان بخشید دل از فاقه ریش	۲	۱۴	۱۰۰
همی گفت با خود دل از فاقه ریش	۲	۶	۸۸
درون دلم چون در خانه ریش	۲	۲	۸۴
دل افگار و سر بسته و روی ریش	۷	۱۸	۲۳۰
که دستار پنبه است و سبلت حشیش	۴	۴	۱۵۰
چنان کز خلائق بهنگام عیش	۱	۹	۴۹
سر آمد بر او روزگاران عیش	۹	۷	۲۶۷
جهانداری و شوکت و کام و عیش	۱	۱۴	حاشیه
چو قربان پیکار بر بست و کیش	۱	۱۸	۷۵
بدل گفت دارای فرخنده کیش	۱	۲	۳۶
گرفتند یک روز زن را بنیش	۲	۲۳	۱۱۳
تو نیزم مزن بر سر ریش نیش	۳	۸	حاشیه
قناعت نکوتر بدو شاب خویش	۶	۹	۲۰۱
که چشمتم فرو دوزد از عیب خویش	۷	۲۰	۲۳۷
هنر دانی از جاهلی عیب خویش	۱	۱۵	۶۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه خوش گفت با همسر زشت خویش	۵	۷	۱۸۷
و گر میکنی میکنی بیخ خویش	۱		۱۸
بدو داد یک نیمه از زاد خویش	۴	۲۰	۱۷۲
حریفی بدست آر همدرد خویش؟	۳	۱۷	۱۳۹
وی انعام فرمود در خورد خویش	۲	۱۸	۱۰۵
خلاصش ندیدم بجز بند خویش	۲	۷	۹۰
بده بوسه بر روی فرزند خویش	۲		۸۱
چو یاد آیدش مهر پیوند خویش	۱	۱۸	۷۸
چو حبل اندر آن بست دستار خوش	۲	۸	۹۱
پسند آمدش در نظر کار خویش	۲	۵	۸۸
که عاقل نشیند پس کار خویش	۷	۶	۲۱۵
برو چون ندانی پس کار خویش	۱	۱۴	حاشیه
بدوزخ برفتی پس کار خویش	۴	۳	۱۴۷
سرشته در او مهر خونخوار خویش	۸		۲۴۰
بدارو دهند آبش از شهر خویش	۸		۲۴۰
نشاندش زیر دست دستور خویش	۱	۱	۲۶
بمرده نپردازد از حرص خویش	۲		۸۰
که در خورد اکرام و انعام خویش	۸	۸	۲۵۶
نهادم قدم بر سر کام خویش	۳	۱	۱۲۰
دریغ آمدم کام و دندان خویش	۴	۸	۱۵۷
خدایا بحل کردمش خون خویش	۴	۱۴	۱۶۶
که شرم ز همسایگانست و خویش	۹	۱۲	۲۷۷
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش	۱	۷	۴۵
نموده در آینه همتای خویش	۱	۱	۲۷
پراکنده گردانم از جای خویش	۲	۱۰	۹۴
که گردت بر آید عمل های خویش	۹	۹	۲۷۱
بتوفیق حق دان نه از سعی خویش	۸		۲۳۹
مکن تکیه بر زور بازوی خویش	۸		۲۳۹
که سعیت بود در ترازوی خویش	۲	۱۲	۹۷

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
(ص)			
چه کردی که آمد بجانت خلاص؟	۲	۲۲	۱۱۱
(ض)			
چو سعدی فرو شوی دست از غرض	۳	۱۸	۱۴۱
چو داروی تلخ است دفع مرض	۱	۱۱	۵۵
(ط)			
بدیگر، شکم را کشیدم سماغ	۶	۵	۱۹۹
قیاس تو بروی نگرده محیط	د		۵
(ع)			
بده کاصل خالی نماند ز فرع	۶	۱۲	۲۰۴
چو عالم نباشی کم از مستمع	۴	۵	۱۵۲
بدیدار او وقت اصحاب جمع	۳	۱۸	۱۴۱
نگه کن که چون سوخت در پیش جمع	۲	۱۰	۹۴
نیامد ز پیرش حدیثی بسمع	۲	۱	۸۳
که روشن کنی بزم ما را چو شمع	۷	۱۷	۲۲۸
که سوزیش در سینه باشد چو شمع	۴	۱۲	۱۶۵
فرو میدویدش بعارض چو شمع	۱	۳	۳۸
ز تسبیح و تهلیل و ما را ز جوع	۲	۱۳	۹۷
(غ)			
نشاید چو بلبل تماشای باغ	۹	۱	۲۶۰
یکی به در آتش که خلقی بداغ	۲	۲۲	۱۱۳
بتابد بشب کرمکی چون چراغ	۳	۱۲	۱۳۳
پدید آمد آن بیضه از زیر زاغ	۷	۶	۲۱۴
قویتر شود دیوش اندر دماغ	۳	۱۵	۱۳۷
بر آید، بکفشش بدرم دماغ	۴	۱۲	۱۶۴
چو کرم لحد خورد پیه دماغ؟	۸	۱	۲۴۱
و گر رعد چوگان زند، برق تیغ	۸	۲	۲۴۴
که بردار سرهای اینان بتیغ	۷	۱	۲۰۹
دریغ آیدش دست بردن بتیغ	۱	۱۸	۷۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ / امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۷۳	۱۸	۱	بگیرند گردت بزوبین و تیغ
۱۱۰	۲۱	۲	شنیدند ترکان آهخته تیغ
۳۲	۱	۱	بدندان برد پشت دست دریغ
۲۳۴	۱۹	۷	که بدبخت زر دارد از خود دریغ
۱۵۳	۵	۴	بیارید بر چهره سیل دریغ
۱۴۶	۳	۴	که عمرم بغفلت گذشت ای دریغ
۷۶	۱۸	۱	بر او گر بمیرد مگو ای دریغ
۱۲۳	۲	۳	چو دشمن بپر سرت بیدریغ
۱۰۳	۱۶	۲	که رانند سیلاب خون بیدریغ
۱۱۹	۱	۳	بگفت اینقدر نبود از وی دریغ
			(ف)
۱۸۸	۹	۵	چو عنقا بر آورد و پیل و زراف
۷۷	۱۸	۱	نهان صلح جستند و پیدا مصاف
۲۱۲	۳	۷	چو طنبور بی مغز بسیار لاف
۷۷	۱۸	۱	تو بگذار شمشیر خود در غلاف
۲۵۳	۸	۸	بر آهخت شمشیر روز از غلاف
۲۴۰		۸	همی روزی آمد بجوفش زناف
۲۷۸	۱۵	۹	چو سرمایه عمر کردی تلف؟
۶۰	۱۴	۱	بروزی دو مسکین شدندی تلف
۲۲۹	۱۷	۷	که پیش از پدر مرده به ناخلف
۱۵۵	۵	۴	قفا خوردی از دست مردم چو دف
۱۸۸	۸	۵	نه هر بار شاطر زند بر هدف
۱۰۷	۱۹	۲	ز صد چوبه آید یکی بر هدف؟
۸۴	۲	۲	نخوانده بجز باب لاینصرف
۱۲۲	۱	۳	نه مانند دریا بر آورده کف
۱۰۸	۱۹	۲	که در نو بهارت نماید ظریف
۲۶۴	۳	۹	که فرصت عزیز است و الوقت سیف
			(ق)
۵۱	۹	۱	گرفتم ببازوی دولت عراق

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ / میرکبیر
که میگفت مسکینی از زیر طاق	۱	۲	۳۷
که عاجز بود مرد با جامه غرق	۳	۱۶	۱۳۸
که شبم بر اردیبهشتی ورق	۷	۱۹	۲۳۱
که یاران فراموش کردند عشق	۱	۷	۴۴
فرو میشدی آب تلخش بحلق	۱	۱۷	۶۸
کیش بگذرد آب نوشین بحلق	۱	۳	۳۸
که نفع تو جوید در آزار خلق	۱		۲۰
بشمشیر تیزش بیازار خلق	۲	۲۳	۱۱۴
که بیرون کند دست حاجت بخلق	۴	۲۲	۱۷۳
خدایا تو بستان از و داد خلق	۷	۹	۲۱۸
دگر تا بگردن در افتند خلق	۱	۱۰	۵۳
که در پوشی از بهر پندار خلق	۵	۱۰	۱۸۹
پس از تو ندانم سرانجام خلق	د		۱۲
ز زناآواران پوشیده دل	۳	۱	۱۲۱
سمندر چه داند عذاب حریق	۳	۱	۱۲۱
ندانم کدامین دهندم طریق	۱۰	۳	۲۹۰
برون از مدارا ندیدم طریق	۸	۸	۲۵۲
که داند که سیراب میرد غریق	۳	۲	۱۲۴
نیاساید و دوستانش غریق	۱	۷	۴۵
که باشند در بحر معنی غریق	۳		۱۱۷
بفرسنگ بگریزد از تو رفیق	د		۲
بکار آید امروز یار شفیق	۷	۷	۲۱۵
حوالیه من کلّ فج عمیق	د		۱۱
(ک)			
ندارد ز پیکار یا جوج باک	۱	۱۸	۷۴
الا تا نداری ز کشتنش باک	۱	۱	۳۳
نباشد ز خبث بداندیش باک	۱	۱	۲۹
بروز این ندارد ز کس ترس و باک	۷	۱۳	حاشیه
تن زنده دل گر بمیرد چه باک؟	۲	۷	۹۰

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۳۹	۱۷	۳	چگفت ، ای عجب گر بسوزم چه باک؟
۱۲۰	۱	۳	یکی گفتش از دوستداران چه باک؟
۴۵	۷	۱	ترا هست ، بط را ز طوفان چه باک؟
۲۳۳	۹	۷	گر اینها نگردند راضی چه باک؟
۹۲	۹	۲	مشعبد صفت کیسه و دست پاک
۲۶۹	۸	۹	که بازش بمعجز توان کرد پاک
۲۷۸	۱۵	۹	مرا شرم باد از خداوند پاک
۲۸۸	۲	۱۰	که کامش بر آورد یزدان پاک
۲۳		۱	گاهی میکند آبش از دیده پاک
۲۷۴	۷	۹	مرو دامن آلوده بر جای پاک
۱۴۳	۱	۴	من آلوده بودم در آن جای پاک
۱۹۹	۴	۶	شکم پر نخواهد شد الا بخاک
۶۲	۱۴	۱	شب گور چشمم نخسبد بخاک
۲۷۸	۱۵	۹	چو زشتش نماید بیوشد بخاک
۱۴		۱	که جانش بر اوج است و جسمش بخاک
۵۴	۱۱	۱	که مظلوم رفتم نه ظالم بخاک
۲۶۲	۲	۹	چه چاره کنون جز تیمم بخاک؟
۲۳۹		۸	که ننگست ناپاک رفتن بخاک
۲۶۵	۴	۹	که ننگست ناپاک رفتن بخاک
۱۴۲		۴	بیچارگی تن بینداخت خاک
۲۶۷	۶	۹	که فردا شوی سرمه در چشم خاک
۱۶۱	۱۱	۴	که زر بر فشاندی برویش چو خاک
۱۴۲		۴	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
۲۰۲	۱۰	۶	بغلاندم لاشه در خون و خاک
۲۰۲	۱۰	۶	چه مشتی زرش پیش همت چه خاک
۲۶۸	۷	۹	دو چشم جهان بینش آکنده خاک
۸۱		۲	بشفقت بیفشانش از چهره خاک
۱۴۰	۱۷	۳	بدست دلارام خوشتر هلاک
۱۷۴	۲۲	۴	مرا توبه ده تا نگردم هلاک

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نه از رفع دیوان و زجر و هلاک	۱		۲۲
تعنت مکن بر من عیبناک	۴	۲	۱۴۵
بگوش آمدم ناله دردناک	۹	۷	۲۶۹
که مقطوع روزی بود شرمناک	۶	۸	۲۰۰
زراز کان و برگ تر از چوب خشک	۸	۲	۲۴۴
بریزد درخت کهن برگ خشک	۹	۱	۲۵۹
که فوج ملایک بر اوج فلک	۸	۲	۲۴۴
نشاید پرید از ثری بر فلک	۶		۱۹۵
نه فرزند آدم که جوق ملک	۸	۲	حاشیه
که هم دد توان خواندشان هم ملک	۳	۱	۱۲۱
که از وی گریزند چندین ملک	۱	۱	۳۳
پری و آدمیزاد و دیو و ملک	۳	۱۱	۱۳۲
یکی مردمی کن بنان و نمک	۲	۱	۸۳
که بیماری رشته کردش چو دوک	۱	۱۲	۵۵
نیاید ز تخم بدی بار نیک	۲	۱۰	حاشیه
نروید ز تخم بدی بار نیک	۲	۱۰	۹۵
ز علت نگوید بد اندیش نیک	۱	۱	۳۰
نه هر کس تواناست بر فعل نیک	۸	۸	۲۵۷
جزای عمل ماند و نام نیک	۱	۱۷	۶۹
مرا زو طبیعت شود خوی نیک	۴	۹	۱۵۹
(گ)			
چرا دل نهد روز هیجا بمرگ	۱	۱۸	۷۴
کجا دل نهد روز هیجا بمرگ	۱	۱۸	حاشیه
بهر گوشه برخاست طوفان مرگ	۵	۱	۱۸۲
قدح را بر او چشم خونی پر اشک	۴	۵	۱۵۴
بر آورد دزد سیهکار بانگ	۷	۱۳	۲۲۱
بر او زد بسر باری از طیره بانگ	۲	۹	۹۲
که شخصی همی نالد از دست تنگ	۸	۴	۲۴۷
بکرد از جهان راه یاجوج تنگ	د		۱۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو وقت فراخی کنی معده تنگ	۶	۳	۱۹۸
که بنشست و برخاست بختش بچنگ	۴	۴	۱۴۹
که با او بصلحیم و با حق بچنگ	۹	۹	۲۷۲
مکن باری از جهل با دوست جنگ	۸	۱	۲۴۲
که با جنگجویان طلب کرد جنگ	۶	۱۲	۲۰۳
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ	۱	۱۸	۷۵
بنزدیک من صلح بهتر که جنگ	۱	۱۸	۷۲
بلای سفر به که در خانه جنگ	۷	۱۵	۲۲۵
گریبان دریدند وی را بچنگ	۷	۳	۲۱۱
جوی وقت دخلش نیاید بچنگ	۵	۱۲	۱۹۲
بگیرد گریبان و ریشش بچنگ	۱	۱۴	حاشیه
که شیری در آمد شغالی بچنگ	۲	۱۲	۹۶
تو مدهوش ساقی و آواز چنگ	۱	۱۸	۷۶
بمغزش فرو برده خرچنگ چنگ	۹	۶	۲۶۶
سر چنگی از خواب در بر چو چنگ	۴	۵	۱۵۴
فتادند در هم بمنقار و چنگ	۴	۴	۱۴۹
ز دورش بدوزم بتیر خدنگ	۱	۲	۳۶
سر انگشت ها کرده عناب رنگ	۱	۱۵	۶۵
چو زنبیل در یوزه هفتاد رنگ	۴	۱۱	۱۶۲
بکشتن درش کرد باید درنگ	۱	۱۸	۷۷
بشورید حال و بگردید رنگ	۹	۱۸	۲۸۱
تو هرگز غزا کرده ای در فرنگ؟	۷	۱۲	۲۲۰
نخواهد که ببند ترا نقش و رنگ	۲	۱۰	۹۵
گل لعل در شاخ پیروزه رنگ	د		۴
کجا ماند آینه در زیر زنگ	۶	۱۲	۲۰۴
که چون مقل نتوان شکستن بسنگ	۷	۱۷	۲۲۹
کجا ماند آینه در زیر سنگ	۲	۲۳	حاشیه
شقایق بباران نروید ز سنگ	۴	۲۳	۱۷۵
همان جای تاریک و لعلند و سنگ	۲	۱۹	۱۰۷

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۱۹	۱	۳	عجب صبرداری تو بر چوب و سنگ
۱۱۳	۲۲	۲	بدستش چرا میدهی چوب و سنگ؟
۱۰۷	۱۹	۲	چه دانی که گوهر کدامست و سنگ؟
۱۲۲	۱	۳	که پرهیز و عشق آبگینه است و سنگ
۱۴۱	۱۸	۳	و گر بر سرش تیر بارند و سنگ
۲۰۳	۱۲	۶	که عاجز شد از تیر باران و سنگ
۴۶	۸	۱	چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ
۲۱۳	۵	۷	پراکنده نعلین و پرئنده سنگ
۱۵۵	۵	۴	نیندیشد از تیغ بزّان پلنگ
۲۶۷	۷	۹	سراز کبر بر یکدیگر چون پلنگ
۶۲	۱۴	۱	خر از دست عاجز شد از پای پلنگ
۲۲۶	۱۵	۷	که مردن به از زندگانی بنگ
۲۱۵	۶	۷	مرا مانده سر در گریبان ز ننگ
۱۳۵	۱۵	۳	نیندیشد از شیشه نام و ننگ
۲۱۴	۶	۷	که ای ناخدا ترس بی نام و ننگ
۵۴	۱۱	۱	که باشد ترا نیز در پرده ننگ
۲۷۶	۱۲	۹	که عارف ندارد زدیروزه ننگ
۲۴۶	۳	۸	چه از پا فرو رفتگانش بریگ؟
			(ل)
۱۱۳	۲۲	۲	که از مرغ بدکنده به پرو بال
۲۶۰	۱	۹	چه میخواهی از باز برکنده بال؟
۱۵۲	۵	۴	بهمت نمایند مردی رجال
۱۷۴	۲۲	۴	نیابد بنقص تو گفتن مجال
۲۴۶	۳	۸	ز ره باز پس ماندگان پرس حال
۲۳۱	۱۹	۷	بگردیدش از شورش عشق حال
حاشیه	۱۴	۱	ز فرزانه مردم نزید محال
۱۸۶	۷	۵	دگر تنگدستان برگشته حال
۸۳	۱	۲	که گبر است پیر تبه بوده حال
حاشیه	۵	۳	سخندان بود مرد دیرینه حال

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۸۵	۲	۲	نه در چشم و زلف و بناگوش و خال
۵۷	۱۲	۱	بجز ملک فرمانده لایزال
۱۶۳	۱۱	۴	کجا داندم عیب هفتاد سال
۲۸۸	۲	۱۰	بیاطل پرستیدمت چند سال
۱۲۷	۵	۳	سخندان بود مرد دیرینه سال
۴۱	۵	۱	نماند بجز ملک ایزد تعال
۱۵۰	۴	۴	گرش کوزه زرّین بود یا سفال؟
حاشیه	۱۴	۱	ز ملکی بملکی کند انتقال
۱۶		د	نماند سرا پرده آلا جلال
۲۱۹	۱۰	۷	نه طیبت حرامست و غیبت حلال؟
۲۶۸	۷	۹	ز جور زمان سر و قدش خلال
۳۸	۳	۱	که شد بدر سیمای مردم هلال
۷۴	۱۸	۱	بلشکر نگهدار و لشکر بمال
۹۳	۹	۲	چنان شاد بودی که مسکین بمال
۱۵۸	۹	۴	چه خواهی ادب ، یا هنر، یا جمال
۲۳۲	۱۹	۷	که دارد پس پرده چندین جمال
۲۴۵	۲	۸	چه سهل است پیش خداوند مال
۹۲	۹	۲	بر تندروئی خداوند مال
۳۲	۱	۱	ببفرود و، بدگوی را گوشمال
۱۱۴	۲۳	۲	یکی مال خواهد یکی گوشمال
حاشیه	۲۳	۲	هنر باید و فضل و بخت و کمال
۲۰۵	۱۲	۶	که گاه آید و گه رود جاه و مال
حاشیه	۲۳	۲	که گاه آید و گه رود جاه و مال
۲۶۷	۶	۹	که سرمایه عمر شد پایمال
۳۴	۱	۱	که یک نام زشتش کند پایمال
۴۱	۵	۱	پس از وی بچندی شود پایمال
۱۵		د	چو درویش پیش توانگر بنال
۱۰۹	۲۰	۲	گرت مرگ خواهند از ایشان منال
۱۳۹	۱۷	۳	که گوئی بکژدم گزیده منال

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۲۶۶	۶	۹	در او تازیم ره نیاید زوال
۲۱۹	۱۱	۷	که نهی است در روزه بعد از زوال
۴۸	۸	۱	بمالی و ملکی رسی بی زوال
۱۰۴	۱۷	۲	نهد همتش بر دهان سؤال
۱۹۱	۱۲	۵	که چون رستی از حشر و نشر و سؤال؟
۱۱۷		۳	بخواب اندرش پای بند خیال
۲۴۹	۷	۸	نه چندانکه زور آورد با اجل
۵۷	۱۲	۱	سپه تاخت بر روزگارش اجل
۲۲۷	۱۶	۷	کس از صبرکردن نگردهد خجل
۲۶	۱	۱	نگردد ز دستار بندان خجل
۲۲۴	۱۵	۷	وی اندر میان کوربخت و خجل
۱۴۵	۳	۴	ز نا پاکی ابلیس در وی خجل
۱۵۱	۴	۴	بلندی و نحسی مکن چون زحل
حاشیه	۷	۸	اگر خواجه را مانده باشد محل
۱۹۲	۱۲	۵	که این آب در زیر دارد و حل
۱۰۵	۱۸	۲	خودش در بلا دید و خر در وحل
حاشیه	۳	۲	چه کردم که بروی توان بست دل؟
حاشیه	۸	۸	چو سعدی وفازان بت سخت دل
۲۸۰	۱۷	۹	که شبها بدرگه برد سوز دل
۱۲۵	۳	۳	طپیدن گرفت از ضعیفیش دل
۹۴	۱۰	۲	که خواهد که موری شود تنگدل
۴۳	۶	۱	که خلقی بخشبند از و تنگدل
۱۰۶	۱۹	۲	که برگشت درویش از و تنگدل
۲۵۱	۸	۸	چو سعدی وفازان بت سنگدل
۷۷	۱۸	۱	تو با دوست بنشین بآرام دل
۱۱۷		۳	ر باید همی صبر و آرام دل
۲۲۴	۱۵	۷	که یکدل بود باوی آرام دل
۶۸	۱۷	۱	بکنجی فرو رفتی از کام دل
۶۹	۱۷	۱	شکر خورده انگار یا خون دل

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۲۳۹		۸	روان و خرد بخشد و هوش و دل
۹۰	۷	۲	به از عالمی زنده مرده دل
حاشیه	۱۴	۱	که خسبند از و مردم آزرده دل
۸۰		۲	که خسبند از و مردم آسوده دل
۱۹۸	۳	۶	شکم پیش من تنگ بهتر که دل
۱۵۶	۶	۴	بخوردندی از دست او چون غسل
حاشیه	۱۲	۲	مپندار خود را چو روباه شل
۹۶	۱۲	۲	مینداز خود را چو روباه شل
۱۷۰	۱۷	۴	دوان جامه پارسا در بغل
۱۵۸	۹	۴	دویدی ز بوی پیاز بغل
۱۱۷		۳	بذکر حبیب از جهان مشغول
۲۴۹	۷	۸	بدن تازه رویست و پاکیزه شکل
۲۱۶	۷	۷	بفکرت فرو رفت چون خر بگل
۲۳۵	۱۹	۷	بگردن در افتاد چون خر بگل
۲۳۲	۱۹	۷	که در خوبرویان چین و چگل
۱۷۲	۱۹	۴	چو یاد آیدم سختی کار گل
۲۸۳		۱۰	که نتوان بر آورد فردا ز گل
۲۶۱	۲	۹	که پایت قیامت بر آید ز گل
۸		۵	تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
۱۱۶		۳	سلحدار خارست با شاه گل
۲۰۸		۷	جوی مشک بهتر که یک توده گل
۲۶۸	۷	۹	که بسرشت بر خاکش از گریه گل
۲۳		۱	بیفتد نبرد طناب امل
۴۸	۹	۱	وفاتش فرو بست دست عمل
حاشیه	۷	۳	مرا زان چه گرد کند یا قبول
۲۸۸	۲	۱۰	بسی گفت و قولش نیامد قبول
۱۴۷	۳	۴	مرا دعوت هر دو آمد قبول
حاشیه		۱	که نامت بر آید بصدر قبول
۱۰۲	۱۶	۲	نکردند منشور ایمان قبول

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۸		د	من و دست و دامان آل رسول
۲۱		۱	نکو دار بازارگان و رسول
۱۴۹	۴	۴	با بلاغ تنزیل و فقه و اصول
۲۳۰	۱۸	۷	که دیگر نگرדם بگرد فضول
۱۵۵	۵	۴	که شایسته رو باش و بایسته قول
۱۲۵	۳	۳	که نشنیده‌ام کیمیاگر ملول
حاشیه	۱۴	۱	یکی بانگ بر پادشه زد بهول
۲۶۴	۳	۹	که فردا نکیرت بیرسد بهول
۲۷۱	۹	۹	اولوالعزم را تن بلرزد ز هول
۱۵۵	۵	۴	که بیرون کن از سر جوانی و جهل
۱۵۲	۵	۴	فرو ماند آواز چنگ از دهل
۸۰		۲	پراکندگان را ز خاطر مهل
۲۰۹	۱	۷	بیالای کام و زبانش مهل
۱۸۳	۲	۵	همی بگذرانید بیلک ز بیل
۲۶۳	۳	۹	نخیزی دگر کی رسی در سبیل؟
۱۷۷	۲۶	۴	نکرد آب بر مصر سالی سبیل
۱۱۸	۱	۲	همه وقت پهلوی اسبش چو پیل
۱۶۵	۱۲	۴	نشستند با نامداران خیل
۴۴	۷	۱	که لب‌تر نکردند زرع و نخیل
۹۹	۱۴	۲	نشاید شدن در چراگاه خیل
۱۰۴	۱۸	۲	فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
۲۵۴	۸	۸	عجب نیست سنگ از بگردد بسیل
۸		د	بمهمان دارا لسلامت طفیل
۲۷۶	۱۲	۹	که صاحب مروت نراند طفیل
۸۲	۱	۲	نیامد به مهمانسرای خلیل
۸۳	۱	۲	بهیبت ملامت کنان کای خلیل
۲۵۳	۸	۸	بمنزل رسد هر که جوید دلیل
۸۳	۱	۲	بعزت نشانند پیر ذلیل
۳		د	گروهی بر آتش برد ز آب نیل

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ / امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۲۲	۱۱	۳	چو تابوت موسی ز غرقاب نیل
۲۴۵	۳	۸	بلرزش در افتاده همچون سهیل
۲۳۰	۱۸	۷	پیش آمدش سنگلاخی مهیل
۶		د	امین خدا مهبط جبرئیل
			(م)
۱۱۰	۲۱	۲	تماشاکنان بر در و کوی و بام
۲۴۹	۷	۸	تن نازنین را شود کار خام
۱۳۵	۱۵	۳	برو بسته سرمادری از رخام
۲۶۰	۱	۹	چنان زشت نبود که از پیر خام
۲۴۷	۵	۸	بگرما بیختم در این زیر خام
۱۵۴	۵	۴	بشستن نمی شد ز روی رخام
۲۶۶	۶	۹	درختان سقفش همه عود خام
۱۹۶		۶	نینداخت جز حرص خوردن بدام
۱۰۷	۱۹	۲	که یک روزت افتد همائی بدام
۱۵۳	۵	۴	بترک اندرش عیش های مدام
۲۶	۱	۱	بسر بر کمر بسته بودی مدام
۷۰	۱۸	۱	شب از بیم او خواب مردم حرام
۲۲۰	۱۲	۷	دو چیز است از او بر رفیقان حرام
۱۴۵	۳	۴	شکم فربه از لقمه های حرام
۷		د	که ای حامل و حی بر تر خرام
۲۰۷		۷	بمردی ز رستم گذشتند و سام
۵۱	۹	۱	چنان خوش بخشید که سلطان شام
۲۷۸	۱۵	۹	بر او معتکف بامدادان و شام
۴۹	۹	۱	ثناگوی حق بامدادان و شام
۹۱	۸	۲	مکن زور بر ضعف درویش عام
۲۴۹	۷	۸	که با هم نسازند طبع و طعام
۳۴	۱	۱	تطاول نکردند بر مال عام
۱۸۱	۱	۵	خوش آمد در آن خاک پاکم مقام
۴۲	۶	۱	گرفت از جهان کنج غاری مقام

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
خیالش فرو برده دندان بکام	۳	۱	۱۱۸
در اقبال او بوده‌ام دوستکام	۴	۱۴	۱۶۶
تماشاگاه دیده و مغز و کام	۸	۲	۲۴۴
در ایام ناصر بدارالسلام	۷	۶	حاشیه
بمدفون یثرب علیه‌السلام	۱۰		۲۸۵
که دانست خلقش علیه‌السلام	۲	۱	۸۳
سریر سلیمان علیه‌السلام	۱	۱۲	۵۷
که در عهد عیسی علیه‌السلام	۴	۳	۱۴۵
علیک الصلوة ای نبی‌السلام	د		۸
برون آمدی صبحدم با غلام	۴	۱۲	۱۶۴
که بیرون فرستم بدست غلام	۸	۳	۲۴۶
بحسرت بیارید و گفت ای غلام	۳	۴	۱۲۶
نگویند کاهسته ران ای غلام	۳	۱۷	۱۴۰
بگفتا بخسرو بگو ای غلام	۱	۱۶	۶۷
که کس را نگشت این عمارت تمام	۶	۱۱	۲۰۳
بر اندش بخواری و زجر تمام	۲	۹	۹۲
من استاده‌ام تا بسوزم تمام	۳	۱۸	۱۴۱
یکی نیک محضر دگر زشت نام	۱	۱۰	۵۳
بجز تنگ ترکان ندانیم نام	۷	۱۸	حاشیه
با هستگی گفتش ای نیکنام	۱	۱	۲۹
که سیم و زر از وی ندارند وام	۷	۱۵	حاشیه
که سیم و زر از وی ندارد بوام	۷	۱۵	۲۲۳
چه نامی که مولای نام توام	۴	۱۷	۱۷۰
بمردانگی خاک پای توام	۴	۱۷	۱۶۹
به از شنعت شهر و جوش عوام	۷	۷	۲۱۶
که گویی بگل در فرو رفته‌ام	۹	۲	۲۶۱
که عییم شماری که بد کرده‌ام	۱۰	۱	۲۸۶
نه آخر بچشم خودت دیده‌ام؟	۱	۱	۳۱
مده دست بر نا پسندیده‌ام	۱۰		۲۸۵

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بدل بر گذشت آن هنر پیشه‌ام	۵	۱	۱۸۱
کشید آرزومندی خانه‌ام	۵	۱	۱۸۱
چرا پیش از اینم نگفتی پیام؟	۲	۱۴	۹۹
بدانستم اکنون که در باختم	۹	۲	۲۶۲
ز خدمت بنعمت نپرداختم	۳	۱۰	۱۳۰
بشکر قدومت نپرداختم	۴	۴	۱۵۰
نگونش بچاهی در انداختم	۸	۸	۲۵۵
بر او ده در از تربیت ساختم	۵		۹
چراغ بلاغت می افروختم	۵		۱۷۹
رها کردم آن بوم و بگریختم	۸	۸	۲۵۵
تصرف مکن در کم و کاستم	۷	۲۰	حاشیه
تصرف مکن در کژ و راستم	۷	۲۰	۲۳۷
بتوفیق خیرش مدد خواستم	۱	۴	حاشیه
ز داد آفرین توبه‌اش خواستم	۴	۵	۱۵۳
که کردند بر زیر دستان ستم	۱	۸	۴۸
گر او هست حقا که من نیستم	۴		۱۴۲
که آنم که پنداشتی نیستم	۸	۶	۲۴۸
دل از سر بیکبار برداشتم	۳	۱۷	۱۴۰
که سر بر کنار پدر داشتم	۲		۸۱
که خود را نکو روی پنداشتم	۷	۲	۲۱۱
بر اسرار ملکیت امین داشتم	۱	۱	۲۹
ز خلق آبرویش نگه داشتم	۲	۲	۸۵
بسر بر کلاه مهی داشتم	۱	۹	۵۱
به نیروی خود بر نیفراشتم	۸	۸	۲۵۶
دگر دیده نا دیده انگاشتم	۷	۶	۲۱۵
ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم	۵		۹
به کسری که ای وارث ملک جم	۱	۱۳	۵۹
ز عهد فریدون و ضحاک و جم	۱	۵	۴۱
ز عهد فریدون و ضحاک و جم	۱	۱۴	حاشیه

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بآرام دل با جوانان بیچم	۹	۱	۲۵۹
کجا بر زبان آورد جز بدم	۱	۱	۲۹
ز غیبت مدد میرسد دم بدم	۸		۲۴۰
بیکبار و ، بوی دهن دم بدم	۱	۱۵	۶۵
که معلوم من کرد خوی بدم	۴	۲۲	۱۷۴
تو بردار تا کس نیندازدم	۱۰		۲۸۴
در آشوب خلق از پدر گم شدم	۹	۱۲	۲۷۵
که من ز آنچه گفتم پشیمان شدم	۸	۸	۲۵۴
به مهرش طلبکار و خواهان شدم	۵	۱	۱۸۱
وجودیست بی منفعت چون عدم	۳	۴	۱۲۶
که بینی جهان با وجودش عدم	۳		۱۱۷
که یارد زد از امر معروف دم؟	۴	۵	۱۵۲
بخواندند پیر مبارک قدم	۱	۱۲	۵۶
که اصلی ندارد دم بی قدم	۱	۴	۴۰
نه نیز از تو غیبت پسند آمدم	۷	۹	۲۱۸
درین سایه گستر پناه آمدم	۸	۸	۲۵۶
بنا بخردی شهره گرداندم	۱۰	۳	۲۸۹
که حمّال سود و زیان خودم	۷	۲۰	۲۳۷
چو بیند که دشمن ببخشایم	۹	۷	۲۶۹
که جور خداوند حلوا برم	۶	۱	۱۹۶
ز دست توبه گر عقوبت برم	۱۰		۲۸۴
که دندان پیاپی سگ اندر برم	۴	۸	۱۵۷
بجائی که میدانمت ره برم	۴	۱۷	۱۷۰
عزایل گوید نصیبی برم	د		۴
که یارب بفردوس اعلی برم	۱۰	۳	۲۸۹
فروغ تجلی بسوزد برم	د		۷
همان به که دست دعا گسترم	د		۱۳
روم زین سپس عبقری گسترم	۹	۶	۲۶۶
تنک مایه بودی ازین لاجرم	۲	۷	۸۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بر نیکنامی خوری لاجرم	۴	۱۰	۱۶۱
خیانت روا دارم در حرم	۱	۱	۲۹
مناجات شوریده‌ای در حرم	۱۰		۲۸۴
شنیدند پوشیدگان حرم	۴	۱۰	۱۶۰
نماند به بسیار ازین کمترند	۴	۲۰	۱۷۳
چه داند پدر غیب یا مادرم	۵	۱۱	۱۹۱
نگویم بجز غیبت مادرم	۷	۱۲	۲۲۰
زبوی دهانت برنج اندرم	۱	۱۵	۶۵
که چندیست تا من بزندان درم	۲	۷	۸۹
که گفتن توانی بروی اندرم	۷	۱۱	۲۲۰
بخدمت بدین مرغزار اندرم	۱	۲	۳۶
که دایم باحسان و فضلش درم	۳	۱۵	۱۱۶
که دستش چو باران فشانندی درم	۲	۱۵	۱۰۰
وگر پای گردد بخدمت سرم؟	۸	۸	۲۵۶
ندارد بجز آستانت سرم	۱۰		۲۸۴
دگر تا چه راند قضا بر سرم	۴	۲۰	۱۷۲
که بال همای افکند بر سرم	۱	۱	۳۲
که حکمت چنین میرود بر سرم	۱۰		۲۸۶
هنوز از خجالت بزانو سرم	د		۱۰
که ناگه بخوردند کرمان سرم	۱	۹	۵۱
به از میده بر خوان اهل کرم	۶	۸	۲۰۱
که مولای من بود از اهل کرم	۲	۱۶	۱۰۳
نیندازمش ز آستان کرم	۴	۳	۱۴۷
که مهر است بر نام حاتم کرم	۲	۱۵	۱۰۲
چو آبست بر آتش مردگرم	۴	۱۴	۱۶۷
که صورت نبندد دری دیگرم	۱۰		۲۸۶
شنیدم که میرفت و میگفت نرم	۸	۲	۲۴۳
که عمر تلف کرده یاد آورم؟	۱	۱	۳۱
روان بزرگان شفیع آورم	۹	۱۱	۲۷۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نپرداختم تا غم دین خورم	۹	۲	۲۶۱
چه دانند مردم که دانشورم؟	۷	۲	۲۱۰
بمیری و اسمت بمیرد چو جسم	۴	۱۰	۱۶۱
و گر بفکنی بر نگیرد کسم	۱۰	۳	۲۹۰
که جز در شعاعت نبیند کسم	۱۰		۲۸۵
ملامت همی کرد کای شوخ چشم	۸	۲	حاشیه
پرسیدش از موجب کین و خشم	۲	۱۹	۱۰۵
بگفتا چه در ثابت آورد و خشم	۲	۱۹	حاشیه
جهانی سخن را قلم در کشم	۵		۱۷۹
ز کردار بد دامن اندر کشم	۴	۱۶	۱۶۹
ز بیچارگان روی درهم کشم	۴	۱۲	۱۶۵
بخاکستری روی درهم کشم؟	۴	۲	۱۴۴
بین تا چه بارش بجان میکشم	۳	۱۵	۱۱۶
و گر در نیابد کشد بار غم	۶	۳	۱۹۸
ترا گر جهان شحنه گیرد چه غم؟	۹	۱۶	۲۷۹
گرم عاقبت خیر باشد چه غم	۱	۱۶	۶۸
مرا از همه حرفگیران چه غم؟	۱	۱	۳۰
که دهشت گرفت آستینم که قم	د		۵
بمانند کز و بیان صم و بکم	د		۳
نهادند حالی سرش در شکم	۶	۱۳	۲۰۵
بگردید و ما همچنان در شکم	۵	۵	۱۸۶
ز صلب او فتد نطفه‌ای در شکم	د		۴
بیایش کشد مور کوچک شکم	۶	۴	۱۹۹
از اندازه بیرون وز اندازه کم	۷	۱	۲۱۰
از اندازه بیرون وز اندازه کم	۶	۵	حاشیه
کز و بر وجودی نیامد الم	۱	۱	۲۶
گنه بیند و پرده پوشد بحلم	د		۳
که سبزه بخواهد دمید از گلم	۹	۲	۲۶۱
نبی البرا یا شفیع الامم	د		۶

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۶۷	۱۶	۱	نه گر سر بری بر دل آید غم
۱۰۳	۱۶	۲	بخواهید ازین نامور حاکم
حاشیه	۷	۱	چو ریشی ببیند بلرزد تنم
۴۶	۷	۱	که ریشی ببینم بلرزد تنم
۲۲۲	۱۴	۷	چنان کز شنیدن بلرزد تنم
۲۸۸	۲	۱۰	بجان آمدم رحم کن بر تنم
۴۰	۵	۱	که از غم بفرسود جان در تنم
۱۰۱	۱۵	۲	سر اینک جداکن بتیغ از تنم
۱۹۷	۳	۶	به از جور روی ترش بردنم
۱۳۹	۱۷	۳	که زنجیر شوقست در گردنم
۱۰۲	۱۵	۲	به نزدیک مردان نه مردم زنم
۱۸۲	۱	۵	چو یاری نکرد اختر روشنم
۱۲۴	۲	۳	که تا جان شیرینش در سرکنم؟
۲۷	۱	۱	که بینم تباهی و خامش کنم
۳۴	۱	۱	بمردی کجا دفع دشمن کنم
۱۷۲	۱۹	۴	بیکساعت از دل بدر چون کنم
۲۳۹		۸	چگونه بهر موی شکری کنم؟
حاشیه	۷	۳	جفا بینم و مهربانی کنم
۲۳۷	۲۰	۷	چو در خود شناسم که تر دامنم؟
۱۱۹	۱	۳	گر او دوست دارد و گر دشمنم
۲۵۲	۸	۸	که اوّل پرستندگانم منم
۱۶۷	۱۵	۴	کز ایدر سگ آواز کرد، این منم
۷۰	۱۸	۱	که ضایع شود تخم در شوره بوم
۲۵	۱	۱	پیرسیدش از گوهر و زاد و بوم
۱۴۳	۱	۴	ز دریا بر آمد بدر بند روم
۹۸	۱۴	۲	بگفتند برخی بسطان روم
۲۳۰	۱۸	۷	اگر من دگر تنگ ترکان روم
۲۱		۱	بصنعاش مفرست و سقلاب و روم
۹		د	بر انگیختم خاطر از شام و روم

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز عدلت بر اقلیم یونان و روم	۲	۱۷	۱۰۴
شناسا ورهرو در اقصای روم	۲	۱۳	۹۷
مگر کز تکلف میرا شوم	۴	۱۶	۱۶۹
نهان خورد و پیدا بسر برد صوم	۵	۱۱	۱۹۱
حرامست بر چشم سالار قوم	۱	۱۱	۵۵
ندانند کرد انگبین از ز قوم	۵	۷	۱۸۷
ز هر جنس در نفس پاکش علوم	۱	۱	۲۴
بر نیکمردی ز اهل علوم	۱	۵	۴۰
نباید فرستاد یکجا بهم	۱		۲۲
که بازش نیاید جراحت بهم	۱	۱۸	۷۳
ز خشم و خجالت بر آمد بهم	۱	۱۲	۵۶
غم ملک و دین هر دو باید بهم	۱	۱۷	۶۹
جوانان نشستیم چندی بهم	۹	۱	۲۵۹
بخلوت نشستند چندی بهم	۷	۱۲	۲۲۰
که در زندگی خاک بودست هم	۴	۲۶	۱۷۸
نویسنده عمر و روزیست هم	۶	۱۰	۲۰۲
ولی عزتم هست تا در دهم	۳	۱۲	۱۳۳
شب قدر را می ندانند هم	۲	۲۱	۱۱۲
نه در ذیل و صفش رسد دست فهم	د		۵
یکی از گدایان این درگهم	د		۱۶
سر جهل و ناراستی بر نهم	۴	۵	۱۵۳
که دستی است بالای دست تو هم	۴	۲۴	۱۷۶
که پیش از تو بودست و بعد از تو هم	۱	۱۷	۶۹
بانعام و لطف تو خو کرده ایم	۱۰		۲۸۳
فرو مانده نفس اماره ایم	۱۰		۲۸۴
ره پارسایان امیدست و بیم	۱		۱۸
که هر چه از تو ماند دریغست و بیم	۱	۱۲	۵۸
برنج و براحت بامید و بیم	۵	۱	۱۸۱
گوش زر نباشد چه نقصان و بیم	۲	۲۳	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گوش زر نباشد چه نقصان و بیم	۶	۱۲	۲۰۴
ندانی که دشمن بود درپیم	۱	۱	۳۰
چو باران بلارک فرو ریختیم	۵	۱	۱۸۲
چو دولت نبد روی بر تافتیم	۵	۱	۱۸۳
پیاده سپر در سپر بافتیم (تافتیم)	۵	۱	۱۸۳
نماند آب جز آب چشم یتیم	۱	۷	۴۴
که رحم آمدش بر غریب و یتیم	۱	۳	۳۸
بلرزد همی چون بگرید یتیم	۲		۸۱
بشورید و گفت ای خبیث رجیم	۷	۱۱	۲۱۹
ز حق دور ماندیم و عاقل شدیم	۹	۲	۲۶۱
ز پیران مردم شناس قدیم	۱	۱۴	۶۱
تهی دست و امیدوار آمدیم	۱۰	۲	۲۸۸
که شب حاجبش بود و روزش ندیم	۱	۱۴	۶۳
در عذر خواهان نبندد کریم	۹	۱۷	۲۷۰
بدان را به نیکان ببخشد کریم	د		۱۰
تپش بین و سیلاب دلسوزیم	۳	۱۷	حاشیه
ترا به نخواهد شد الا بسیم	۴	۲۱	۱۷۳
از آن سنگدل دست گیرد بسیم	۲	۲	۸۴
بر سنگدل برد یک مشت سیم	۴	۲۱	۱۷۳
شدی سنگ در دست ابدال سیم	۶	۱۰	۲۰۲
خداوند املاک و اسباب و سیم	۲	۹	۹۳
قسیم قسیم نسیم و سیم	د		۷
که خوانم گنه پیش عفوش عظیم	۱۰	۳	۲۸۹
که در پیش دارم مهمی عظیم	۲	۱۵	۱۰۱
دگر باره نادر شود مستقیم	۶	۱۲	۲۰۴
طلسمی است بالای گنجی مقیم	۲	۲۰	۱۰۹
چو داروی تلخت فرستد حکیم	۳	۱۴	۱۳۵
توانای مطلق تویی من کیم؟	۱۰	۱	۲۸۷
که بردم در این شب عذابی الیم	۸	۸	۲۵۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بخشم آورد نیکمرد سلیم	۷	۱۴	۲۲۲
زبانی دل آویز و قلبی سلیم	۴	۵	۱۵۲
رود در میان کاروانی سلیم	۱		۲۲
ولی پیش خورشید پیدانیم	۳	۱۲	۱۳۴
ندانی که من مرغ دامت نیم؟	۳	۲	۱۲۳
بعزت ز درویش کمتر نیم	۱	۶	۴۳
که بر کرده خویش واثق نیم	۸	۸	۲۵۷
سر خصم را سنگ بالش کنیم	۵		۱۷۹
کند خاک در چشم خود بینیم	۸	۸	۲۵۶
سرش خواست کردن چو جوزادونیم	۱	۱۵	۶۵
بمعجز میان قمر زد دو نیم	د		۷
بیک هفته با هم برابر شویم	۱	۱۶	۶۷
همان به که در پای جانان دهیم	۳	۱۶	حاشیه
که یاران برفتند و ما بر رهیم	۹	۸	۲۷۰
یکی پای بر دوش دیگر نهیم	۴	۱۷	۱۷۰
ز رو سیم در بند مرد لثیم	۲	۲۰	۱۰۹
(ن)			
که سعدی نگوید مثالی بر آن	۳	۱۲	۱۳۳
گرفته علمها چو آتش در آن	۵	۱	۱۸۲
بدوزخ در افتادم از نردبان	۵	۱۲	۱۹۱
به پیری ز داماد نا مهربان	۳	۵	۱۲۷
که فردا قلم نیست بر بی زبان	۷		۲۰۸
ز حد رفت جورث بر این بی زبان	۱	۱۴	حاشیه
تضییع کنان پیش آن بی زبان	۸	۸	۲۵۱
برون کرد چون تشنه دشنه زبان	۴	۱۴	۱۶۶
برنجد که دزد است و من پاسبان	۱	۱۸	۷۰
گذر کرد بر هندوی پاسبان	۸	۳	۲۴۵
نیارد همی حمله بر پیلان	۲	۱۱	۹۵
که اینست سر جاده راستان	د		۱۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که یا رب بسجاده راستان	۱	۱۴	۶۲
رود نیکبخت از پی راستان	۱	۱۴	۶۴
گذشتیم بر طرف خرما ستان	۶	۴	۱۹۸
در حجره اندر سرا بوستان	۹	۶	۲۶۶
کجا ماندش عیش در بوستان؟	۱	۷	۴۶
نشینند با یکدیگر دوستان	۹	۸	۲۷۰
بشوخی و فلفل بهندوستان	د		۱۰
تهیدست رفتن سوی دوستان	د		۹
بکوشند در قلب هیجا بجان	۱	۱۸	۷۶
چو یاران یکدل بکوشم بجان	۲	۱۵	۱۰۱
که نیکی کنند از کرم با بدان	۴	۱۷	۱۷۰
شود تنگ روزی بفعل بدان	۴	۲۶	۱۷۸
چنین گفت با خسرو کاردان	۱	۱	۲۹
حکیمی سخنگوی بسیار دان	۱	۳	۵۹
کجا ماند آسایش بخردان	۷		۲۰۷
عمل کن که باشی سر بخردان	۱	۱۸	حاشیه
نگون از خجالت سر بخردان	۴	۲۴	حاشیه
که باشند بدخواه این خاندان	د		۱۵
یکی رسم بد ماند از و جاودان	۱		۲۴
که از عاج بر توتیا سرمه دان	۹	۷	۲۶۸
غلط گفتم اخلاق پیغمبران	۲		۸۲
نکردم دگر زور بر لاگران	۱	۱۱	۵۵
که بر کهتران سر ندارد گران	۲	۲۲	۱۱۳
بدستار پنجه گزم سرگران	۴	۴	۱۵۰
که این شیوه ختمست بر دیگران	۵		۱۷۹
که پیش تو گفت از پس دیگران	۷	۱۲	حاشیه
بشادی خویش از غم دیگران	۱	۳	۳۹
بشکرانه خواهنده از در مران	۲		۸۱
ولیکن در اقلیم دشمن مران	۱	۱	۳۳

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
مبادا که دور افتی از یاوران	۱	۱۸	حاشیه
نهادند سر بر خطش سروران	۱	۹	۴۹
نباید که دور افتی از یاوران	۱	۱۸	۷۳
بریشان ببخشای و راحت رسان	۱	۱	۳۳
که چشمش نماند بدست کسان	۷	۱۶	۲۲۸
مخنت خورد دسترنج کسان	۲	۱۲	۹۷
بچشم حقارت نگه در کسان	۴	۲	۱۴۴
نگه می چه داری ز بهر کسان	۲	۳	۸۷
که کس مطلع نیست بر دردشان	۳		۱۱۷
که آیند در حله دامن کشان	۲	۱۹	۱۰۸
نبیند مگر قامت مهوشان	۱	۳	۳۹
بزد تا چو طبلش بر آمد فغان	۹	۱۷	۲۸۰
کزین گفت او می برآید فغان	۷	۷	حاشیه
که گنبد نیاید بر او گردکان	۹	۴	۲۶۵
تو مرهم نهی بر دل خستگان	۱۰	۱	۲۸۷
بیفتادن از دست افتادگان	۱	۹	۵۰
نخفته ز دست ستمدیدگان	۱	۱۴	حاشیه
بلا ریخت بر جان بیچارگان	۱	۹	۴۹
محالست دوزندگی از سگان	۵	۷	۱۸۷
که آخر نیم قعبه رایگان	۵	۷	۱۸۶
مگر باز گویند صاحب‌دلان	د		۱۱
بیاموزد اخلاق صاحب‌دلان	۲	۲	۸۵
نهی زیر پای قزل ارسلان	د		۱۵
که دندان پیشین ندارد فلان	۷	۲۰	۲۳۶
کسی گفت شکر بخواه از فلان	۶	۳	۱۹۷
بر آمیختستند با جاهلان	۲	۱۹	۱۰۷
بجنگش گرفتی بصلحش بمان	۱	۱۲	۵۶
که پیش تو گفت از پس مردمان	۷	۱۲	۲۲۱
چو پیمانه پر شد بدور زمان	۹	۱۱	۲۷۴

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ترا نفرت آمد از و یک زمان	۲	۱	۸۳
که بستر بود خوابگاه زنان	۱	۱۸	۷۶
که بردی سر از کبر بر آسمان	۲	۹	۹۳
بسپیش مدد میرسد ز آسمان	۶	۱۲	۲۰۴
بنالند و از گردش آسمان	۵		۱۲
نیامد مگر گریه آسمان	۴	۲۶	۱۷۷
که بر هر دو تنگ آمدی آسمان	۹	۷	۲۶۷
بدامن در آویزدت بدگمان	۷	۱۹	۲۳۲
بر خویش برد آن شبش میهمان	۲	۱۵	۱۰۱
که بگذشت بر ما چو برق یمان	۹	۲	۲۶۱
که علم و ادب می فروشد بنان	۲	۱	۸۳
که دیگر بدستت نیاید چنان	۱	۳	۳۸
مزاجش توانگر بود همچنان	۲	۲۳	حاشیه
نهادش توانگر بود همچنان	۶	۱۲	۲۰۴
نگون از خجالت سرگردنان	۴	۲۴	۱۷۶
چه مردان لشکر چه خیل زنان	۱		۲۱
که خود را بیاراست همچون زنان	۷	۱۹	۲۳۴
که عقلش تواند گرفتن عنان	۱۰		۲۸۴
بر آشفست و بر تافت از وی عنان	۳	۱	۱۲۰
نمائی، که پیشست تکبرکنان	۴	۲	۱۴۴
نشستند بر هر طرف همگنان	۲	۱	۸۳
که این زهد خشکست و آن دام نان	۷	۱۹	۲۳۳
که بروی بسوزد دل دشمنان	۹	۷	۲۶۹
توانا کند رحم برنا توان	۸	۲	۲۴۵
برو بر بشورید و گفت ای جوان	۹	۱۴	۲۷۷
بنیکوترین نام و نعتش بخوان	۷	۱۱	۲۱۹
چو سگ در من از بهر آن استخوان	۸	۸	۲۵۲
بر آرد صنم دست فریاد خوان	۸	۸	۲۵۵
نه بر میرود دود فریاد خوان	۱	۷	۴۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نمی بایدم دیگرم سگ مخوان	۶	۱	۱۹۶
بتک در پیش گوسفندی دوان	۲	۱۱	۹۵
همی رفت بی چاره هر سو دوان	۲	۲۲	۱۱۱
شنیدم که میگفت با ساروان	۲	۱۹	۱۰۷
مهار شتر در کف ساروان	۸	۳	۲۴۶
بمنزل رسید اول کاروان	۹	۳	۲۶۳
عسل بر سرو سرکه بر ابروان	۱۴	۶	۱۵۶
دمادم رسد رحمتش بر روان	۱	۵	۴۱
به هر مز چنین گفت نوشیروان	۱		۱۸
که سید بدوران نوشین روان	۵		۱۱
بیدار آن صورت بی روان	۸	۸	۲۵۱
که ای حلقه در گوش حکمت جهان	۴	۱۲	۱۶۵
که ای حلقه در گوش حکمت جهان	۲	۲۲	۱۱۱
که بر یک نمط می نماند جهان	۱	۶	۴۳
ندیدندی از خود بتر در جهان	۴	۲۶	۱۷۸
بیک روز شد منتشر در جهان	۷	۱	۲۰۹
بدوران عدلش بنواز ای جهان	۵		۱۱
یکی بود در کنج خلوت نهان	۴	۲۲	۱۷۳
که دشمن چنین گفت اندر نهان	۷	۱۴	۲۲۲
مکن نام نیک بزرگان نهان	۱		۲۳
که تحقیق معجم نکردی بیان	۷	۲۰	حاشیه
که بی بهره باشند فارغ زیان	۳	۴	۱۲۶
حذر کن که دارد به هیبت زیان	۱	۱	حاشیه
وزین فعل بد می برآید عیان	۷	۷	۲۱۷
بخدمت کمر بندشان بر میان	۲	۱۹	۱۰۸
بناچار خشوش بود در میان	۵		۱۰
منه با وی ای خواجه حق در میان	۱	۱۸	۷۰
که ممکن بود بیگانه در میان	۱	۱	۳۴
نیندیشد از رفع دیوانیان	۹	۱۶	۲۷۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بین تا چه گفتند پیشینیان	۹	۹	۲۷۲
گرفت اندر آن هر دو شمشادین	۱	۱	۲۷
که خود بیخ دشمن بر آید زبن	۹	۱۰	۲۷۳
که بیخش بر آورد باید زبن	۱		۲۰
که خونش بر آمد چو مرجان بتن	۱	۱	حاشیه
امانش ندادی به تیغ آختن	۵	۱	۱۸۰
که دشمن نهان آورد تاختن	۱	۱۸	۷۶
که جاها سپر باید انداختن	د		۵
ضروریست با گردش ساختن	۵		۱۸۰
که دانی که بی او توان ساختن	۳	۳	۱۲۵
چو مشک است بی قیمت اندرختن	د		۱۰
بیکدم نه مردی بود سوختن	۲	۳	۸۵
بکشتن فرج یابی از سوختن	۳	۱۸	۱۴۱
نه عقلست و خود در میان سوختن	۷	۱۵	۲۲۴
پس از خرمن خویشتن سوختن	۹	۱۳	۲۷۷
پس آنگه درخت کهن سوختن	۱	۱	۲۸
بر غبت بود خون خود ریختن	۶	۵	۱۹۹
پس از شیخ صالح دعا خواستن	۱	۲	۵۶
به از سالها بر خطا زیستن	۹	۱	۲۶۰
همین بس از بهر بگذاشتن	۶	۱۱	۲۰۳
گرفتن بشمشیر و بگذاشتن	۱	۵	۴۱
بفکرت چنین گفت با خویشتن	۹	۵	۲۶۵
که سستی بود تخم ناکاشتن	۱	۵	۴۲
که میرفت و میگفت با خویشتن	۷	۱۷	۲۲۸
که شرکست با یارو با خویشتن	۳	۱	۱۲۱
که نادان ستم کرد بر خویشتن	۱	۱۸	۷۳
که نادان کند حیف بر خویشتن	۱	۱	۳۵
که شرمم نمی آید از خویشتن	۱۰	۳	۲۹۰
بود حرمت هر کس از خویشتن	۷	۱	۲۱۰

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گزیند بر آرایش خویشان	۱	۳	۳۸
که خود می درد پرده خویشان	۷	۱۲	۲۲۱
و ز آن خوبتر خرقة خویشان	۶	۷	۲۰۰
کشیدش سوی خانه خویشان	۴	۱۷	۱۷۰
بزر پنجه شیر بر تافتن	۲	۳	۸۶
مصیبت بود روز نا یافتن	۶	۳	۱۹۸
کزین روی دولت توان یافتن	۲	۲۰	۱۱۰
که دیگر نشاید چنو یافتن	۳	۵	۱۲۷
که مقبول را رد نباشد سخن	۴	۲۶	۱۷۷
که فردا نماند مجال سخن	۹	۱۵	۲۷۸
ادب نیست پیش بزرگان سخن	۴	۲۳	۱۷۵
ز تو خیر ماند ز سعدی سخن	۲	۱۷	۱۰۴
که مویم چو پنبه است و دوکم بدن	۱	۱	۳۱
نگشتی سرش تا نگشتی بدن	۸	۲	۲۴۲
دریغ است محروم از این در شدن	۳	۳	۱۲۴
مرانان ده و کفش بر سر بزن	۲	۱۳	۹۸
بسر پنجه آهنینش بزن	۳	۷	۱۲۸
برو خانه آبادگردان بزن	۷	۱۷	۲۲۹
مرا نیز با جمله گردن بزن	۲	۱۶	۱۰۳
چو افتاد، هم دست پائی بزن	۹	۲	۲۶۲
چو میدان فراخ است گوئی بزن	۹	۲	۲۶۲
که بودند سرگشته از دست زن	۷	۱۵	۲۲۶
بود بنده نازنین مشّت زن	۷	۱۸	۲۳۱
که مرد و غا را شمارند زن	۱۰		۲۸۵
پس چرخه نفرین کنان پیرزن	۱	۱۴	۶۴
من و موش و ویزانه پیرزن	۶	۹	۲۰۱
غلامان ترکش کش تیرزن	۳	۱۲	۱۳۳
نکو روی و دانا و شمشیرزن	۱	۹	۴۸
نه مطرب که مردی نیاید ز زن	۱	۱۸	۷۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که خیز ای مبارک در رزق زن	۲	۶	۸۸
نه دیوانه تیغ بر خود مزن	۶	۵	۱۹۹
چو تیر تو دارد به تیرش مزن	۱	۱	۲۸
بدانش سخن گوی یادم مزن	۷	۱	۲۰۹
رو ای کم ز زن لاف مردی مزن	۹	۹	۲۷۱
دگر مرد گو لاف مردی مزن	۷	۱۵	۲۲۶
مکن سعدیا طعنه بروی مزن	۷	۱۵	۲۲۶
که روز و غا سر بتابد چو زن	۱	۱۸	۷۵
و گر نه تو در خانه بنشین چو زن	۷	۱۵	۲۲۵
بر ایشان تفرج کنان مرد و زن	۴	۲۲	۱۷۴
که شفقت نیاید ز فرزند و زن	۲		۸۰
نه چندانکه دود دل طفل و زن	۱		۲۰
برهنه نخسبد چو در خانه زن	۱	۱۸	۷۶
که نگذاشت کس را نه دختر نه زن	۲	۱۸	۱۰۵
بگفتا چنین نیست یا بالحسن	۴	۲۳	۱۷۵
که مسکین پریشان شوند از وطن	۲	۲۳	۱۱۳
حذر کن ز پیران بسیار فن	۱	۱۸	۷۴
نخواهی بدر بردن الا کفن	۹	۴	۲۶۵
دگر کی بر آری تو دست از کفن؟	۱	۱۲	۵۸
گرش دست بودی دریدی کفن	۹	۴	۲۶۴
که این زرق و شیدست و آن مکروفن	۲	۱	۸۳
کدامش هنر باشد و رای و فن؟	۷	۱۹	۲۳۵
ز رستنگه موی سر تا ذقن	۷	۱۱	۲۱۹
نگفتم که دیوار مسجد بکن	۸	۲	۲۴۳
بانصاف بیخ نکوهش بکن	۱	۱۴	حاشیه
غبارش بیفشان و خارش بکن	۲		۸۱
ز روی زمین بیخ عمرش بکن	۲	۱۸	حاشیه
تو نیز آنچه دانی بگویی و بکن	۱	۱	۲۹
نخست آنچه گویی بمردم مکن	۷	۱۱	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو تیغت بدست است فتحی بکن	۱	۲	۳۷
دل از بند اندیشه آزاد کن	۱	۱۳	۵۹
ز روز فروماندگی یاد کن	۲	۱۰	۹۴
ز روز فروماندگی یاد کن	۲		۸۱
نکرد آنچه نیکانش گفتند کن	۱	۹	۵۰
یک امشب بنزد من افطار کن	۲	۱۹	۱۰۶
بخلق جهان آفرین کار کن	۵		۱۰
نه بر فضلۀ دیگران گوش کن	۲	۱۲	۹۷
پس آنکه بهمسایه گو بد مکن	۷	۲۰	۲۳۷
مرا بد گمان در حق خود مکن	۷	۷	۲۱۷
دگر هر چه دشواری آید مکن	۱	۱۴	۶۳
که حاتم اصم بود ، باور مکن	۴	۱۶	۱۶۸
حق سالیانش فراموش مکن	۱		۲۲
تو خود را بگفتار ناقص مکن	۷		۲۰۸
بذل گنه شرمسارم مکن	۱۰		۲۸۴
کرم پیش نامردمان گم مکن	۴	۱۰	۱۶۰
نگر تا چه عیب گرفت آن مکن	۴	۰۲۲	۱۷۵
به نیک و بدش وعده و بیم کن	۷	۱۶	۲۲۷
بر افتاده زور آزمایی مکن	۱	۱۴	حاشیه
چو خصمت بیفتاد سستی مکن	۴	۴	۱۵۱
تو بر زیر دستان درشتی مکن	۴	۱۹	۱۷۲
نگه در نکوئی و زشتی مکن	۷	۱۵	۲۲۴
چو سر پنجه ات نیست شیری مکن	۴	۴	۱۴۹
چنین است گو ، گنده مغزی مکن	۴	۲۲	۱۷۴
وفا پیش گیر و کرم پیشه کن	۲	۸	۹۱
ببخشای و از مکرش اندیشه کن	۱	۱۸	۷۲
ز خردان اطفالش اندیشه کن	۱	۱۱	۵۴
پس آنکه ملک خوبی اندیشه کن	۶		۱۹۵
در خانه این و آن قبله کن	۶	۱	۱۹۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
برهمن نگه کرد خندان بمن	۸	۸	۲۵۴
بدو گفتم ای لعبت خوب من	۷	۱۷	۲۲۸
تویی سر بر آورده از جیب من	۳	۱	۱۲۰
ندانند، بجز عالم الغیب من	۴	۱۱	۱۶۳
نخارد کس اندر جهان پشت من	۲		۸۰
بیند در خیر بر انجمن	۴	۲۶	۱۷۸
پس از من بود سرور انجمن	۱	۵	۴۰
ز هر جنس مردم در و انجمن	۷	۱۷	۲۲۸
مگر دست لطف شود یار من	د	-	حاشیه
خدایا تو با او مکن حشر من	۴	۳	۱۴۷
که داری دل آشفته مهر من	۹	۸	۲۶۹
که حق حاضر و شرم داری ز من؟	۹	۱۴	۲۷۷
کز و فارغ و شرم داری ز من	۷	۱۱	۲۲۰
بیایگو ببر نسخه از پیش من	۴	۱۱	۱۶۳
بخاطر چرائی بد اندیش من	۷	۱۵	۲۲۳
همه روز چون سایه دنبال من	۲	۲	۸۴
که گرمش بدر کردی از کام من	۷	۶	۲۱۴
نخواهد به نیکی شدن نام من	۲	۱۵	۱۰۰
بقا پیش خواهند از بیم من	۷	۱۵	۲۲۳
بماند، کند سعی در خون من	۸	۸	۲۵۵
برفت انگبین یار شیرین من	۳	۱۸	۱۴۱
عجب دارم از کار این بقعه من	۸	۸	۲۵۱
که در دست او جامه بهتر که من	۷	۶	۲۱۵
بسستی نخندند بر رای من	۱	۱	۲۵
که رای تو روشن تر از رای من	۱	۱۴	۶۱
که بودست فرماندهی در یمن	۲	۱۵	۱۰۰
که باری بخندید در روی من	۳	۵	۱۲۷
فرو شست گرد غم از روی من	۲	۹	۹۳
بعزت گرفتند بازوی من	۸	۸	۲۵۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۶۳	۱۱	۴	همی در سپوزی به پهلوی من
۱۷۵	۲۲	۴	که روشن کند بر من آهوی من
۱۶۹	۱۶	۴	کند هستیم زیر و طبعم زبون
۱۸۳	۱	۵	نیامد جز آغشته خفتان بخون
حاشیه	۵	۴	تو گشتی شدست از بط کشته خون
۱۵۴	۵	۴	روان همچنان کز بط کشته خون
۶		د	کز و کس نبر دست کشتی برون
۱۵۲	۵	۴	شدند آن عزیزان خراب اندرون
حاشیه	۵	۴	پراکنده کرد آن جماعت درون
۱۹۱	۱۲	۵	به از نیکنامی خراب اندرون
۲۴۸	۶	۸	به از نیکنام خراب اندرون
۱۵۷	۷	۴	قفا خورد و سر بر نکرد از سکون
۲۷۰	۸	۹	که فردا نماند بحسرت نگون
۲۶۴	۳	۹	نه همواره گردد زبان در دهن
۲۴۹	۷	۸	بر آمد چه سود انگبین در دهن
۱۹۱	۱۲	۵	به از فاسق پارسا پیرهن
۲۴۸	۶	۸	به از فاسق پارسا پیرهن
۲۱۱	۳	۷	دریده ندیدی چو گل پیرهن
۳۱	۱	۱	بیفتاده یک یک چو سورکهن
۷۴	۱۸	۱	که صید آزمودست گرگ کهن
۲۰۵	۱۳	۶	که بود اندرین شهر پیری کهن
۱۴۳	۱	۴	که آن بام را نیست سلّم جز این
حاشیه	۳	۲	نکو کار بودند و تقصیر بین
۲۳۶	۲۰	۷	نبینند بد مردم نیک بین
۷۸	۱۸	۱	که ممکن بود ز هر در انگبین
۲۵۰	۷	۸	خدا را ثنا گوی و خود را مبین
۶۸	۱۷	۱	برهنه من و گربه را پوستین
۲۱۸	۱۰	۷	بعیبش فتادند در پوستین
۱۵۱	۴	۴	بماندش درو دیده چون فرقدین

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
سگ و مسجد ای فارغ از عقل و دین	۱۰	۳	۲۸۹
که ناپاک بودند و ناپاک دین	۲	۱۶	۱۰۳
نه انصاف ماند نه تقوی نه دین	۱	۱	۳۳
بهم بر کند عاقبت کفر و دین	۲	۶	حاشیه
زهی پارسایان پاکیزه دین	۷	۷	۲۱۶
که پاکست و خرّم بهشت برین	۹	۱۱	۲۷۴
که رحمت رسد ز آسمان برین	۱	۱۲	۵۵
بغرض در آمد چو شیر عرین	۴	۴	۱۴۹
که بر عقل و طبع هزار آفرین	۴	۴	۱۵۰
که بر شاه عالم هزار آفرین	۶	۷	حاشیه
حکیم سخن در زبان آفرین	د		۲
خدایت معین باد و دولت قرین	۱	۱	حاشیه
که گر با من آید فبئس القرین	۴	۳	۱۴۶
ششم ذکر مرد قناعت گزین	د		۹
قدم‌های خاکی دم آتشین	۳		۱۱۸
ز نامحرمان گو فراتر نشین	۷	۱۶	۲۲۷
حقیقت شناسان عین‌الیقین	د		۱۶
چه نیکو بود مهر در وقت کین	۲	۱۸	۱۰۵
نپاشند در هیچ دل تخم کین	۲	۸	۹۲
نشاید دل خلقی اندوهگین	۱	۳	۳۸
که از صد یکی را نبینی امین	۱		۲۲
چو بانصد بهیت بدرّ زمین	۱	۱۸	۷۳
نیرزد که خونی چکد بر زمین	۱	۱	۳۵
بنالید و بگریست سر بر زمین	۴	۵	۱۵۲
پپایش در افتاد سر بر زمین	۴	۳	۱۴۶
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین	۴		۱۴۲
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین	۴	۲۴	حاشیه
چو یکران توسن زدش بر زمین	۲	۲۳	۱۱۴
هنوز از تواضع سرش بر زمین	د		۱۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
تو گفתי زدند آسمان بر زمین	۵	۱	۱۸۲
بود کش زند کودکی بر زمین	۱	۱۸	۷۵
که ممسک کجا کرد زر در زمین	۲	۲۰	۱۰۹
نگنجیدم از خرّمی در زمین	۸	۸	۲۵۴
چو دریا شد از موج لشکر زمین	۱	۱۴	۶۲
که میلرزد از خفت و خیزش زمین	۷	۱۹	۲۳۵
مگو فیلسوفی ز یونان زمین	۸	۲	۲۴۳
کفن کرد چون کرمش ابریشمین	۹	۵	۲۶۵
پیمبر صفت رحمة العالمین	۲	۲۲	۱۱۱
کز و مردم آیند بیرون چنین	۱		۲۱
(و)			
کس از بنده خواجه نشناخت او	۴	۱۹	حاشیه
حسد برد بر گرم بازار او	۴	۶	۱۵۶
که بگریست دشمن بزاری بر او	۹	۷	۲۶۸
فرشته فرو ماند از سیر او	۳	۱۵	۱۳۷
بخوانند و از دیگران کین او	۷	۹	۲۱۸
در از دیگران بسته بر روی او	۴	۲۲	۱۷۳
چو در روی دشمن بود روی او	۹	۹	۲۷۲
که بی بخت کوشش نیززد دو جو	۵	۱	۱۸۳
که دست وزارت سپارد بدو	۱	۱	۲۵
نبردی هم افتان و خیزان برو	۹	۲	۲۶۲
چه گندم ستاند بوقت درو؟	۹	۳	۲۶۳
که گندم ستانی بوقت درو	۱	۱۰	۵۳
صبا کرده بار دگر جان درو	۲	۱۴	۹۹
که دارد چنین سیدی پیشرو	د		۷
کلاهش ببازار و میزر گرو	۲	۲۰	۱۰۹
پیاده برد زو برفتن گرو	۱	۹	۵۲
اگر نیکبختی و مردانه رو	۲	۱۰	۹۴
شبان نیست گرگست فویاد ازو	۱	۸	۴۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چو حاتم اصم باش و غیبت شنو	۴	۱۶	۱۶۹
نه گوشه چو مردم نصیحت شنو	۴	۳	۱۴۵
طریقت شناس و نصیحت شنو	۱	۱۴	حاشیه
تو حقه‌گوی و خسرو حقایق شنو	د		۱۵
و گر راست خواهی ز سعدی شنو	۱	۹	۵۱
ازین خویرتر ماجرائی شنو	۲	۱۴	۱۰۰
نه از سعدی از سهروردی شنو	۲	۳	حاشیه
شما را کنون میدمد سبزه نو	۹	۱	۲۶۰
بجای سلیمان نشستن چو دیو	۴	۲۲	۱۷۴
ز مردم چنان میگریزد که دیو	۷	۱۹	۲۳۳
ولی باز نتوان گرفتن بریو	۷	۱	۲۰۹
بدام آورد صخر جنی بریو	۲	۳	۸۶
بگردون بر از دست جورش غریو	۱	۱۴	۶۱
بزاری بر آورد بانگ و غریو	۱	۱	۳۰
(ه)			
شود روشن آینه دل بآه	۹	۱۵	۲۷۹
که فرزند خویش بر آید تباه	۷	۷	۲۲۹
بنفرت کند ز اندرون تباه	۷	۲۰	۲۳۷
دژم روی کردست وزشت و تباه	۱	۱	۳۰
که ناخوب کردی برای تباه	۴	۱	۱۴۳
پیاده دویندند یکسر سپاه	۱	۱۴	۶۲
که بیحد و مر بود گنج و سپاه	۱	۹	۴۸
که زور آزمایست بازوی جاه	۱	۱۶	۶۶
که او می در افتد بگردن بچاه	۷	۱۲	۲۲۱
بسر لاجرم در فتادی بچاه	۱	۱۰	۵۳
نداند همی وقت رفتن ز چاه	۸	۱	۲۴۱
سر و تن بحمامش از گرد راه	۱	۱	۲۵
مگر بینوایی در آید ز راه	۲	۱	۸۲
که افکنده‌ای سایه یکساله راه	۱	۱	۳۲

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
که حالی بماند پس پشت شاه	۱	۱۸	۷۳
براندازد از مملکت پادشاه	۱	۲	۳۷
بخلعت مشو غافل از پادشاه	۳	۱۰	۱۳۰
گزندت رساند هم از پادشاه	۷	۱۵	۲۲۳
بچشم سیاست نگه کرد شاه	۷	۱۵	۲۲۳
دویدند و بر تخت دیدند شاه	۲	۲۱	۱۱۰
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه	۱		۱۹
نبشت این حکایت بنزدیک شاه	۱		۲۲
بنو باوه گل هم ز بستان شاه	۸	۷	۲۵۱
نشاید شدن جز بفرمان شاه	۸	۸	۲۵۷
سخن پرور آمد در ایوان شاه	۴	۵	۱۵۳
که بدنامی آرد در ایوان شاه	۱	۱	۲۷
فقیران منعم گدایان شاه	۳	۳	۱۲۴
که زور آزمایست بازوی شاه	۱	۱۶	حاشیه
بکیوان برت کله خوابگاه؟	۱	۲	۳۷
شیندم که شد بامدادی پگاه	۶	۲	۱۹۶
نه جای نشستن بد آماجگاه	۱	۱۳	۵۹
که از خواجه آبق شود چندگاه	۹	۱۵	۲۷۹
که خلقتش ستایند در بارگاه	۱	۱۴	۶۴
نظر کرد در صحنه بارگاه	۴	۵	حاشیه
ندارد جزین کشور آرامگاه	د		۱۱
ندارد حدود ولایت نگاه	۱	۱	۳۵
بعزت نکردند در خود نگاه	۴	۲۰	۱۷۳
بحسرت کند در توانگر نگاه	۱	۱	۳۱
نبینی که در وی کند کس نگاه؟	۶	۱۲	۲۰۴
نمیباشدت جز در اینان نگاه	۱	۱	۳۱
بکرد از بلندی به پستی نگاه	۵	۸	۱۸۸
خدا دوست دروی نکردی نگاه	۱	۶	۴۳
نکردی خود از کبر دروی نگاه	۴	۲۳	۱۷۵

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
نکرد آن فرومایه دروی نگاه	۸	۲	۲۴۳
رسانید دهرش بدان پایگاه	۴	۱۴	۱۶۷
بماند، بزن خیمه بر جایگاه	۱	۱۸	۷۳
زره جامه کردیم و مغفر کلاه	۵	۱	۱۸۲
یکی بر سرش خسروانی کلاه	۳	۱۲	۱۳۳
چو در پرده معشوق و در میغ ماه	۷	۱۹	۲۳۲
ولیکن زن بد خدایا پناه	۷	۱۵	۲۲۵
بصبرت فراموش گردد گناه	۸		۲۴۰
شب تو به تقصیر روز گناه	۹	۱۷	۲۸۰
که سیل ندامت نشستش گناه	۹	۱۷	۲۸۰
چو چندی بر آید ببخشش گناه	۱		۲۳
نه شرط است کشتن باؤل گناه	۱		۲۴
دلاور بود در سخن بیگناه	۱	۱	۳۰
برو همت از ناتوانان بخواه	۱	۱۸	۷۹
که باشند خلقت همه نیکخواه	۷	۱۵	۲۲۳
که باشد چو من عاملت نیک خواه	۷	۱۵	حاشیه
بگفتار دشمن گزندش مخواه	۱	۱	۲۸
خدا بینی از خویشتن بین مخواه	۴	۲	۱۴۴
بدوزخ فرست و ترازو مخواه	۱۰	۳	۲۹۰
کزین خوبتر لفظ و معنی مخواه	۱	۱	۳۲
که دعوی خجالت بود بی گواه	۲	۱۴	۹۹
که پیش از خطش روی گردد سیاه	۷	۱۷	۲۲۹
که پیمانہ پر کرد و دیوان سیاه	۷	۹	۲۱۸
نکردی چو انعام سر در گیاه	۸	۱	۲۴۲
که دشمن اگر چه زیون دوست به	۱	۱۸	۷۱
ز تو بیخ و تهدید استاد به	۷	۱۶	۲۲۷
ستور لگد زن گرانبار به	۲	۲۳	۱۱۴
سگ از مردم مردم آزار به	۱	۱۴	۶۲
سر مردم آزار بر سنگ به	۴	۱۰	۱۶۰

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۹۸	۱۳	۲	که درویش را توشه از بوسه به
۱۱۴	۲۳	۲	عدو در چه و دیو در شیشه به
۲۰۸		۷	نشاید بریدن نینداخته
۱۸۱	۱	۵	سر دست مردیش بر تافته
۱۶۲	۱۱	۴	بسالوس و پنهان زر اندوخته
۱۴۵	۳	۴	جوی نیکنامی نیندوخته
۲۵۳	۸	۸	بیکدم جهانی شد افروخته
۱۳		د	زوال اختر دشمنت سوخته
۲۴	۱	۱	ز حراق و او در میان سوخته
۲۴	۱	۱	سفر کرده و صحبت آموخته
۶۹	۱۷	۱	گهرهای دندان فرو ریخته
۱۱۷		۳	چنان مست ساقی که می ریخته
۶۶	۱۵	۱	به شهد ظرافت بر آمیخته
۱۵۹	۱۰	۴	بمویش جان در تن آویخته
۱۳۱	۱۰	۳	هوا و هوس گرد برخاسته
۷۵	۱۸	۱	مده کار معظم بنو خاسته
۲۲۹	۱۷	۷	چه ماند بنادان نو خاسته
۲۸۵		۱۰	بصدق جوانان نو خاسته
۱۲۹	۸	۳	که مهرت برو نیست مهرش بده
۴۲	۶	۱	بخواری بگرداندش ده بده
۱۹۹	۶	۶	که بستان و چون دست یابی بده
۲۸۵		۱۰	وزین دشمنانم پناهی بده
۲۴		۱	چو زنهار خواهند زنهار ده
۲۱۹	۱۱	۷	نبینی که فرتوت شد پیر ده؟
۲۵۵	۸	۸	چو رفتی و دیدی امانش مده
۳۷	۲	۱	نه رشوت ستانی و نه عشو ده
۶۸	۱۷	۱	مرا روی نان می نبیند تره
۲۲۵	۱۵	۷	که در خانه دیدن برابر و گره
۱۲۱	۱	۳	بیابان نوردان بی قافله

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۰۷	۱۹	۲	شبانگه بگردید در قافله
۴۸	۸	۱	که سلطان شبانست و عامی گله
۸		د	که بر قولم ایمان کنم خاتمه
۱۵		د	کلاه خداوندی از سر بنه
۸۶	۳	۲	که روز نوا برگ سختی بنه
۲۴۷	۳	۸	چه دانند حال کم گرسنه
۱۵		د	بگو روی اخلاص بر خاک نه
۱۸۷	۷	۵	ولیکن نیاید ز سنگ آینه
۳۳	۱	۱	ز غوغای مردم نگرود ستوه
۲۳۱	۱۹	۷	ز صحبت گریزان، ز مردم ستوه
۴		د	فرو کوفت بر دامنش میخ کوه
۲۰۳	۱۲	۶	فرو خواست رفت آفتابش بکوه
۲۰۸		۷	سرت ز آسمان بگذرد در شکوه
۴۵	۷	۱	نگه کردن عالم اندر سفیه
			(ی)
۲۷۸	۱۵	۹	که ای سست پیمان سرکش در آی
۱۶۷	۱۵	۴	هلا گفت بر در چه پایی در آی
۲۸۱	۱۸	۹	بهش باش و با روشنایی در آی
۲۴۵	۲	۸	بشکرانه با کند پایان بیای
۳۱	۱	۱	چو دیواری از خشت سیمین بیای
۳۷	۲	۱	تو هم گله خویش باری بیای
۱۰۱	۱۵	۲	که نزدیک ما چند روزی بیای
۱۷۶	۲۴	۴	نهادش عمر پای بر پشت پای
۱۳۴	۱۳	۳	نبایستی آخر زدن پشت پای
۱۹		۱	که مردم ز دست نییچند پای
۸۸	۵	۲	که خار مغیلان نکندی ز پای
۴۴	۶	۱	که عاجز شوی گر در آبی ز پای
۱۱۹	۱	۳	که باری نگفتمت ایدر مپای
۲۵۶	۸	۸	چو کشتی در آن خانه دیگر مپای

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۴۲	۶	۱	بگنج قناعت فرو رفته پای
۲۴۷	۵	۸	که چون مانۀ خام بر دست و پای
۱۰۳	۱۶	۲	گشادند زنجیرش از دست و پای
۸۰		۲	که معنی بماند ز صورت بجای
۸۷	۳	۲	فرو مایه ماند بحسرت بجای
۲۲۲	۱۴	۷	به از فتنه از جای بردن بجای
۱۴۴	۲	۴	که افتادگانش گرفتند جای
۲۳۶	۲۰	۷	گرش پای عصمت بلغزد ز جای
۱۵۴	۵	۴	بکنند و کردند نو باز جای
۵۷	۱۲	۱	که یکبار دیگر بلغزد ز جای
۲۵۱	۸	۸	ورش بفکنی بر نخیزد ز جای
۲۸۹	۳	۱۰	چو دستش نگیری نخیزد ز جای
۲۶۰	۲	۹	که پایم همی بر نیاید ز جای
۲۴۱	۱	۸	نشاید قدم برگرفتن ز جای
۱۲۲	۱	۳	که محکم رود پای چو بین ز جای
۱۸۱	۱	۵	و گر کوه بودی بکندی ز جای
۲۳۷	۲۰	۷	برون با تو دارم درون با خدای
۱۳۱	۱۱	۳	تراکشتی آورد و ما را خدای
۲۴۱	۱	۸	سرشت این صفت در نهادت خدای
۱۹۱	۱۲	۵	چه مزدش دهد در قیامت خدای؟
۱۹۸	۴	۶	شکم بنده نادر پرستد خدای
حاشیه	۱۸	۱	توان گفت حق پیش مرد خدای
۲۳۷	۲۰	۷	یکی را بده می نویسد خدای
۳۵	۱	۱	حذر کن ز نالیدنش بر خدای
۱۱۱	۲۲	۲	که بویگر سعادت کشور خدای
۷۰	۱۸	۱	بگو این جوان را بترس از خدای
۹		د	نگهبانی خلق و ترس خدای
۹۶	۱۲	۲	فروماند در لطف و صنع خدای
۹۷	۱۲	۲	که نیکی رساند بخلق خدای

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
غینمت شمارند و فضل خدای	۷	۱۹	۲۳۳
همین است و ختمش بنام خدای	۷	۱۱	۲۱۹
بسر بر نهم تاج عفو خدای	۴	۲۰	۱۷۳
عجب دارم ای مرد راه خدای	۴	۱۶	۱۶۸
جهانگرد شبکوک خرمن گدای	۴	۱۱	۱۶۲
جوانان به نیروی و پیران برای	۱	۱۸	۷۲
مرا دید و گفت ای خداوند رای	۲	۱۱	۹۵
که تدبیر ملک است و تدبیر رای	۲	۲۳	۱۱۵
که بانوی زشتش بود در سرای	۷	۱۵	۲۲۵
چو بیند که دشمن بود در سرای	۹	۹	۲۷۲
یکی نامور بلبل خوش سرای	۷	۴	۲۱۲
پل و خانی و خان و مهمانسرا	۱		۲۳
پدر را ثنا گفت کای نیک رای	۲	۳	حاشیه
دهد خسروی عادل و نیکرای	۱	۸	۴۸
که بر ره کند کاروانی سرای	۶	۱۱	۲۰۳
یکی اهل رزم و دگر اهل رای	۱	۱۸	۷۶
جوابش بگفت از سر علم و رای	۴	۲۳	۱۷۵
پسر را خردمندی آموز و رای	۷	۱۶	۲۲۷
در ایام پیری بهش باش و رای	۹	۲	۲۶۱
کهن سال پرورده پخته رای	۷	۱۹	۲۳۲
بخندید و گفت ای نکوهیده رای	۱	۲	۳۶
عجب داشت سنگین دل تیره رای	۱	۱۱	۵۳
نیندیشم از دشمن تیره رای	۹	۱۶	۲۸۰
سراسیمه خوانندت و تیره رای	۷	۱۹	۲۳۵
چو من آزمودم تو نیز آزمای	۱	۱	۲۷
به از پارسای عبادت نمای	۴	۳	۱۴۸
بسی بهتر از عابد خود نمای	۴	۳	حاشیه
که این جو فروشی است گندم نمای	۲	۴	۸۷
بدین ره که رفتی مرا ره نمای	د		۱۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
چه در یابد از جام گیتی نمای؟	۷	۱۹	۱۳۳
که مشغول گشتی بجغد از همای	۲	۱۹	۱۰۶
که نالد ز بیداد سر پنجه‌ای	۵		۱۲
که امروز سالار و سر پنجه‌ای	۸	۱	۲۴۱
بیاد هوا عمر بر داده‌ای	۴	۳	۱۴۷
نظر داشت با پادشاهزاده‌ای	۳	۱	۱۱۸
که این سایه بر خلق گسترده‌ای	۱	۱	۳۳
بناداشتی دوده اندوده‌ای	۴	۳	۱۴۵
که نزلی بدین حضرت آورده‌ای	۲	۵	۸۸
نه پیوسته اقطاع او خورده‌ای؟	۸	۷	۲۵۰
بناراستی دامن آلوده‌ای	۴	۳	حاشیه
چنین جای محکم دگر دیده‌ای	۱	۱۳	۵۹
هنرمندی آفاق گردیده‌ای	۱	۱۳	۵۹
ز خیل و چراگاه پرسیده‌ای	۱	۲	۳۶
که باری نگفتمت ایدر میای	۳	۱	حاشیه
و گر نه تو هم چشم پوشیده	۸	۱	۲۴۱
بدی سر که بر روی مالیده	۴	۹	۱۵۸
بر آورد بی خویشتن نعره‌ای	۲	۹	۹۳
که ناگه بکشتش پریچهره	۳	۱۸	۱۴۱
بدست آرد از معرفت توشه	۶		۱۹۴
فتادیم هر دانه گوشه	۵	۱	۱۸۳
که بر لاجوردی طبق بیضه‌ای	۱	۱۳	۵۸
نصیحتگر شاه این بقعه	۸	۸	۲۵۲
سخن گفت با عابدی کله‌ای	۱	۹	۵۱
که پیرایه سلطنت خانه‌ای	۱		۱۴
چه در بند پیکار بیگانه؟	۷		۲۰۷
نه مستی همانا که دیوانه‌ای	۱	۱۴	حاشیه
که آخر بنی آدمی خرنه‌ای	۸	۶	۲۴۸
که در وی تواند زدن طعنه‌ای	۱	۱	۲۶

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
و گر خامشی نقش گرماوه	۷	۱۹	۲۳۴
سعادت بلندش کند پایه	۷	۱۹	۲۳۴
سپهرم بود کمترین پایه	۱۰		۲۸۴
که بینم ترا در چنین پایه‌ای	۴	۴	۱۵۰
بگردن براز خلد پیرایه‌ای	۲	۲۲	۱۱۲
گر اقبال خواهی در این سایه‌ای	۱	۱	۳۲
دویدم چپ و راست چون عقربی	۸	۸	۲۵۴
بر آرد ز سوز جگر یاربی؟	۱	۱۱	۵۴
منازل شناسان گم کرده پی	۳		۱۱۶
بتدبیر رفتن نپرداختی	۹		۲۵۸
بپیکار دشمن نپرداختی	۴	۱۸	۱۷۱
ز یاری بتندی نپرداختی	۴	۱۸	۱۷۱
که در عیش شیرین بر انداختی	۹	۹	۲۷۱
که عذرا بهر یک یک انداختی	۵	۱	۱۸۰
گهی ماکیان در چه انداختی	۴	۹	۱۵۸
که گنجی بدست من انداختی	۱	۱۷	حاشیه
که چه راه زره باز نشناختی	۶		۱۹۴
که دل‌ها در آتش چونی سوختی	۳	۱۶	۱۳۷
یکی حرف در وی نیاموختی	۴	۱۳	۱۶۶
که دستت گرفتند و برخاستی	۸	۸	۲۵۷
دگر مرگ خویش از خدا خواستی	۳	۸	۱۲۹
بد مردم آخر چرا خواستی؟	۲	۲۲	۱۱۱
بلا بر سر خود نه زن خواستی؟	۷	۱۵	۲۲۵
برین بد چرا نیکویی خواستی	۴	۵	۱۵۳
ازو مانده بر استخوان پوستی	۱	۷	۴۵
اگر بی وضو در نماز ایستی؟	۵	۱۱	۱۹۱
که کس دید ازین تلختر زیستی؟	۱	۱۷	۶۸
چو افتاده بینی چرا نیستی؟	۱	۶	۴۴
نگه دار پنهان ره آشتی	۱	۱۸	۷۷

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۲۵۰	۷	۸	کس از سر دل کی خبر داشتی؟
۵۳	۱۰	۱	ببین لاجرم بر که بر داشتی
۲۷	۱	۱	که در روی ایشان نظر داشتی
۲۵۸		۹	بفریاد و زاری فغان داشتی
۱۷۱	۱۸	۴	همه خلق را نیست پنداشتی
۲۲۲	۱۵	۷	دگر پاس فرمان شه داشتی
۱۸۱	۱	۵	که بار است طبعان سری داشتی
۱۵۵	۵	۴	که درویش را زنده نگذاشتی
۲۷۲	۱۱	۹	بجنگم چرا گردن افراشتی؟
۷		د	عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
۴۲	۶	۱	بسر پنجگی پنجه بر تافتی
۸۸	۵	۲	غرورش سر از جاده بر تافتی
۲۵۵	۸	۸	ز دستش بر آور چو دریافتی
۳		د	که از دست قهرش امان یافتی؟
۱۸		۱	در اقلیم و ملکش بنه یافتی
۲۵۶	۸	۸	گریز از محلت که گرم اوفتی
۱۲۲	۲	۳	که پنداری از رحمت است آیتی
۱۰۳	۱۷	۲	بخندید و گفت ای دلارام حی
۱۷۲	۲۰	۴	لگد خوردی از گوسفندان حی
۸		د	ز قدر رفیعت بدرگاه حی
۱۲۹	۹	۳	چه بودت که دیگر نیائی بحی
حاشیه	۳	۲	مگر دیگران را رهایی بدی
حاشیه	۱۱	۱	که بر خاندانی پسندی بدی
۱۸		۱	بامید نیکی و بیم بدی
۲۱۷	۷	۷	اگر راست گوئی سخن هم بدی
۲۵۵	۸	۸	ز شیران پرهیز اگر بخردی
۲۷۷	۱۳	۹	تو آئی که در خرمن آتش زدی
۱۸۱	۱	۵	گذر کردی از مرد و بر زین زدی
۱۵۸	۹	۴	چو پختند با خواجه زانو زدی

کشف الایات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بتندی و آتش در آن نی زدی	۳	۱۶	۱۳۷
چو خر مهره بازار از و پرشده	۳	۱	۱۲۲
چو بودت که نزدیک ما آمدی	۱	۱	حاشیه
محالست کز سر سجود آمدی	۸	۷	۲۵۰
نرفتی بکاری که باز آمدی	۴	۹	۱۵۸
چو گفتی که بد رفت نیک آمدی	۹	۱۱	۲۷۴
جفا بردن از دست همچون خودی	۱۰		۲۸۴
چو بد پروری خصم خون خودی	۱		۲۰
چه قوت کند با خدائی خودی؟	۱۰		۲۸۶
نمی گنجد اندر خدائی خودی	۴	۳	۱۴۸
که با او توان گفتن از زاهدی	۳	۱۷	۱۳۹
بخر جان من ورنه حسرت بری	۲	۳	۸۷
که رحمت برندت چو رحمت بری	۲		۸۲
ز جرمی که دارد نگردد بری	۱	۱	۳۱
که همچون صدف سر بخود در بری	۵	۱۲	۱۹۳
چو خورشید و ماه از سدیگر بری	۱	۱	۲۷
که محرومی آید ز مستکبری	۸	۷	۲۴۸
بماند گرفتار در چنبری	۱	۱۸	۷۷
گر امیدواری که خرمن بری	۹	۳	۲۶۳
نباید که فرمان دشمن بری	۹	۹	۲۷۲
از آن به که صدره شیخون بری	۱	۱۸	۷۸
ز دونان بسی جور و خواری بری	۶	۳	حاشیه
ز دوران بسی نامرادی بری	۶	۳	۱۹۸
وگر مفلسی شرمساری بری	۹		۲۸۵
که نام خداوند روزی بری	۲	۱	۸۳
نماند مگر آنچه بخشی بری	۱	۱۳	۵۹
شود شاه لشکرکش از وی بری	د		۲
وز آنجا بیال محبت پری	د		۶
بخرمائی از دستم انگشتی	۹	۹	۲۷۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
گرفتند گردم چو انگشتی	۵	۱	۱۸۲
چپ و راست گردنده بر مشتری	۶	۶	۱۹۹
که گر بازمانی زدد کمتری	۹	۱۶	۲۸۰
مکن دشمن خویشتن کهتری	۱	۹	۵۰
سخن گفت با هر یک از هر دری	۱	۱۵	۶۶
چه پیش آمدت تا بزندان دری؟	۲	۷	۹۰
که بر دوزخ نیستی بگذری	۳	۲	۱۲۴
نه کاریست بازیچه و سرسری	۱	۱۸	۷۵
چنین گفت شاه سخن عنصری	۹	۹	حاشیه
گذر کرد بروی نکو محضری	۹	۱۴	۲۷۷
برقص اندر آمد پری پیکری	۳	۱	۱۲۰
که کردست بر آب صورتگری؟	د		۴
چو نیکش بداری نهد دیگری	۱	۱۸	۷۸
چه غم گر شناسد در دیگری؟	۳	۴	۱۲۶
گشاید بفضل و کرم دیگری	۲	۹	۹۴
ز درویش درمنده یاد آوری	۸	۸	۲۵۷
ز سعدی بیچاره یاد آوری	۸	۸	حاشیه
بخاک عزیزان که یاد آوری	۴	۲۶	۱۷۸
که سر جز بطاعت فرود آوری	۸	۱	۲۴۲
که عالم بزیر نگین آوری	۱	۱۸	۷۹
که هم روز محشر بود داوری	۴	۱۲	۱۶۴
اگر پند سعدی بجای آوری	۹	۲	حاشیه
تو در بند آنی که خر پروری	۶		۱۹۵
که فرماندهی داشت بر کشوری	۱	۱۸	۷۰
ز خود بازگیری و هم خود خوری	۲	۶	۸۹
بکام دل دوستان برخوری	۱	۱	۳۵
مپندار هرگز کزو برخوری	۱	۱۰	۵۳
گرامیدواری کزو بر خوری	۱	۵	۴۱
گرامیدواری کزو بر خوری	۹	۳	حاشیه

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
بهیبت بر آرش کزو برخوری	۷	۱۸	۲۳۰
تحمل کن آنکه که خارش خوری	۷	۱۶	۲۲۷
ندانی که ناچار زخمش خوری	۹	۹	۲۷۲
چو دیرت بدست اوفتد خوش خوری	۶	۵	۱۹۹
بدامش در افتی و تیرش خوری	۶		۱۹۶
فرو مانده درقیمتش جوهری	۱	۳	۳۸
که هر بامدادش بود شوهری	۱	۱۳	۶۰
پراکنده شد لشکر از عاجزی	۱	۹	۴۹
حدیثی کز آن لب بدندان گزی	۷	۱۲	۲۲۰
سفر کرده هامون و دریا بسی	۱	۱	۲۴
تأمل کنش در عقوبت بسی	۱		۲۴
که بر تربتش باد رحمت بسی	۳	۱۳	۱۳۴
که پروای صحبت ندارد بسی	۷	۱۹	۲۳۳
بگویند غیرت ندارد بسی	۷	۱۹	۲۳۵
پدر بیگمان خشم گیرد بسی	د		۲
که در جنگها بوده باشد بسی	۱	۱۸	۷۵
بییچد از اندیشه بر خود بسی	۳	۱۰	۱۳۰
که از خود بزرگی نماید بسی	۴	۲۳	۱۷۶
بیفتاد و مسکین بجستش بسی	۵	۵	۱۸۵
که ریزد گناه آب چشمش بسی	۹	۱۷	۲۸۱
که از قطره سیلاب دیدم بسی	۱	۱۸	۷۱
که جاسوس همکاسه دیدم بسی	۱	۱۸	۷۹
که بر خلق رنجست و سختی بسی	۴	۲۶	۱۷۷
که افتد که درپایش افتی بسی	۱	۶	۴۴
که در راه حق سعی کردی بسی	۲	۳	حاشیه
گرو بود و می برد خواری بسی	۳	۱۵	۱۳۵
کزو نیکویی دیده باشی بسی	۱		۱۹
که مرگش به از زندگانی بسی	۴	۳	۱۴۶
که دهرت نماند پس از وی بسی	۹	۷	۲۶۸

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
تو بر ره نه‌ای زین قبل واپسی	۵	۱۲	۱۹۲
تو بر ره نه‌ای زین قبل واپسی	۹	۱۱	۲۷۴
ز شیب تواضع بی‌الارسی	۴	۱۵	۱۶۸
ندانم که در صالحان چون رسی	۹	۱۱	۲۷۴
ازین راه دیگر تو در وی رسی	۷	۸	۲۱۸
که بی سعی هرگز بجایی رسی	۳	۴	۱۲۶
مگر کاین حکایت نگفتت کسی	۲	۳	حاشیه
نه تو چشم داری بدست کسی	۲		۸۲
مرا چون تو دیگر نیفتد کسی	۳	۵	۱۲۷
بمیری و از تو نماند کسی	۷	۱۶	۲۲۷
که حرفی بس ارکاربندد کسی	۷		۲۰۷
بود کز پشش گوش دارد کسی	۷		۲۰۸
میفکن که دستم نگیرد کسی	۱۰		۲۸۴
که من سخت نگر فتمی بر کسی	۴	۲۵	۱۷۷
چو بینی ز خود بینواتر کسی	۸	۴	۲۴۷
که نبود ز من دوربین تر کسی	۵	۸	۱۸۷
نشیند بجای تو دیگر کسی	۹	۴	۲۶۵
نشاید رسیدن بغور کسی	۱	۱	۲۶
ولیکن نه شرط است با هر کسی	۲	۲۲	۱۱۲
بسر بردم ایام با هر کسی	د		۹
چنان باش با من که با هر کسی	۱	۶	۴۳
که او خود بگوید بر هر کسی	۷	۱	۲۰۹
توانم جفا بردن از هر کسی	۴	۹	۱۵۹
که می‌نالد از تنگدستی کسی	۸	۴	حاشیه
مدارا کند با چو تو مفلسی	۳	۱۷	۱۳۹
پریشان‌تر از خود ندیدم کسی	۴	۲۶	۱۷۸
که مسکین‌تر از سگ ندیدم کسی	۴	۱۵	۱۶۷
چه غم داردش ز آبروی کسی؟	۴	۱۱	۱۶۲
که در آخرت نیز زحمت کشی	۴	۱۲	۱۶۴

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۵۸	۹	۴	که جورش پسندی و بارش کشی
۲۲۷	۱۶	۷	روا باشد از بار خارش کشی
۲۲۶	۱۵	۷	اگر یک سحر در کنارش کشی
۷۲	۱۸	۱	فزون گرددش کبر و گردنکشی
۷۹	۱۸	۱	چه حاجت بتندی و گردنکشی؟
۲۴۵	۲	۸	مگر روزی افتد بسختی کشی
۱۹۴		۶	که او را چو می پروری میکشی
۲۳۴	۱۹	۷	خوشی را بود در قفانا خوشی
۵۶	۱۲	۱	کجا بینی از دولت آسایشی؟
۲۵۷	۸	۸	رساند بخلق از تو آسایشی
۱۱۲	۲۲	۲	کز و دیده ام وقتی آسایشی
۱۰۰	۱۵	۲	شهشه ثنا گفت بر آل طی
۱۰۴	۱۷	۲	نبردی کس اندر جهان نام طی
۱۴۸	۳	۴	ولیکن میفرای بر مصطفی
۱۲۰	۱	۳	نیازارد از وی بهر اندکی
۱۵۹	۱۰	۴	ز بیماریش تا بمرگ اندکی
۲۱۸	۱۰	۷	بطیبت بخندید با کودکی
۱۰۸	۱۹	۲	مراعات صد کن برای یکی
۱۹۶	۱	۶	که سلطان و درویش بینی یکی
۲۸۰	۱۶	۹	ز جاننداری افتد بخر بندگی
۲۱۰	۱	۷	نه زجر و تطاول بیکبارگی
۲۲۵	۱۵	۷	و گر نه بنه دل به بیچارگی
۱۵۸	۸	۴	ولیکن نیاید ز مردم سگی
۲۷۲	۹	۹	که دشمن گزیند به همخانگی
۱۳۵	۱۵	۳	بدف بر زدندش بدیوانگی
۲۲۹	۱۷	۷	که هر با مدادش بود بلبلی
۱۷۵	۲۳	۴	مگر مشکلش را کند منجلی
۱۰۸	۱۹	۲	که افتی بسر وقت صاحبدلی
۱۴۵	۳	۴	نیاسوده تا بوده از وی دلی

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
کز آسیب آزرده دیدم دلی	۱	۱	۲۵
به از الف رکعت به هر منزلی	۲	۵	۸۸
نبود آن زمان در میان حاصلی	۴	۱۱	۱۶۱
که عمرم بسر رفت بیحاصلی	۱	۴	۴۰
چو پیوندها بگسلی واصلی	۳	۱۶	۱۳۸
ز خدمت مکن یکزمان غافلی	۲	۱۹	۱۰۷
که محکم فرو مانده‌ام در گلی	۲	۲	۸۴
که بر استخوانش نروید گلی	۴	۲۶	۱۷۸
نگویم که خاری که برگ گلی	۱	۹	۴۹
چو برداشتش پر طمع جاهلی	۴	۴	۱۵۱
که زالی نیندیشد از رستمی	د		۱۲
چنین پر شکم آدمی یا خمی؟	۶		۱۹۵
بگفتار خصمش بیارزد می	۱	۱	۳۲
دوم در جهان کس شنید آدمی	۵	۱	۱۸۱
ندید و نبیند بچشم آدمی	۱	۱۴	۶۱
از آن دیو کردند از این آدمی	۴		۱۴۲
نه دیوند در جامه آدمی	۳	۱	حاشیه
کی از دست دشمن جفا بردمی	۹	۱۰	۲۷۳
بر مح از کف انگشتی بردمی	۵	۱	۱۸۲
که باران رحمت بر او هر دمی	۹	۹	۲۷۱
ستانند و مهلت دهندش دمی	۹	۸	۲۷۰
ز خود گرد محنت بیفشاندمی	۱	۱۷	۶۸
ازین ره ، که راهی دگر دیدمی	۳	۴	۱۲۶
به بیدانشی پرده ندریدمی	۷	۲	۲۱۰
زدن دست در ستر نامحرمی	۷	۶	۲۱۵
کند ملک در پنجه ظالمی	۱	۸	۴۸
پریشان کند خاطر عالمی	د		۱۳
که دل‌ها ز ریشتم بنالد همی	۱	۱۰	۵۳
که دانم که ناگفته داند همی	۱	۱۶	۶۸

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
۱۱		د	که نهاد بر خاطرش مرهمی
۹۸	۱۴	۲	که بر برق پیشی گرفتی همی
۲۳۰	۱۸	۷	مگر تنگ ترکان ندانی همی
حاشیه		۷	که با خویشتن بر نیایی همی
۱۳۸	۱۶	۳	که آتش بمن در زد این بارنی
حاشیه	۲۲	۲	ببازوی خود کاروان می زنی
۴۵	۷	۱	اگر بر شدی دودی از روزنی
۱۰۷	۱۹	۲	امید است ناگه که صیدی زنی
۱۰۶	۱۹	۲	بمردی که پیش آیدت روشنی
۳		د	که ملکش قدیمست و ذاتش غنی
۲۸۶		۱۰	مگر عجز پیش آورم کای غنی
۱۹		۱	نظر در صلاح رعیت کنی
۲۱۰	۱	۷	که مر قیمت خویش را بشکنی
حاشیه	۱۹	۲	امیدست ناگه که باز افکنی
۱۲۳	۲	۳	مبادا که جان در سر دل کنی
۶		د	صفائی بتدریج حاصل کنی
۶		د	نخست اسب باز آمدن پی کنی
۲۳۷	۲۰	۷	چو خود را بتأویل پستی کنی
۶۵	۱۵	۱	بعقل خردمند بازی کنی
۲۱۶	۷	۷	و گر نیکمردست بد میکنی
۱۳۸	۱۷	۳	که جان در سر کار او میکنی
۱۴۰	۱۷	۳	که رویم فرا چون خودی میکنی
۴۸	۸	۱	پس از پادشائی گدایی کنی
۱۳۲	۱۱	۳	چو مردان ، که بر خشک تردامنی
۴۳	۶	۱	نپندارمت دوستدار منی
۲۳۹		۸	اگر مردی از سر بدر کن منی
۱۴۷	۳	۴	که بیچارگی به ز کبرو منی
۱۲۸	۷	۳	چه سودت کند پنجه آهنی؟
۱۳۰	۱۰	۳	غریبست سودای بلبل براوی

کشف الابیات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصرع دوم بترتیب حرف آخر
حاشیه	۱۳	۷	ز ماکول و طعمی که بایستش اوی
۲۱۲	۳	۷	ورت هست خود فاش گردد بیوی
۲۰۴	۱۲	۶	که ناخوش کند آب ایستاده بوی
۲۴۵	۲	۸	براهی که پایان ندارد مپوی
۲۶۱	۲	۹	که آب روان باز ناید بجوی
حاشیه	۷	۸	که سقای ابر آبت آرد بجوی
۶۴	۱۴	۱	نه چندانکه از غافل غیبجوی
۱۰		د	خردمند نشنیده ام عیبجوی
۱۶۲	۱۱	۴	نبیند هنر دیده عیبجوی
۸۶	۳	۲	که پیوسته در ده روان نیست جوی
۲۴۲	۱	۸	زمینی در و سیصد و شصت جوی
۵۰	۹	۱	گدائی که پیش از نیرزد جوی
۲۷۵	۱۱	۹	که ناگه ز بالا ببندند جوی
۷۵	۱۸	۱	دلاور شود مرد پر خاشجوی
۱۱۷		۳	لب از تشنگی خشک بر طرف جوی
۱۷۱	۱۸	۴	چو بگذشت بر عارفی جنگجوی
۲۷۸	۱۵	۹	که بر گرد و ناپاکی از من مجوی
۱۴۴	۲	۴	خدا بینی از خویشتن بین مجوی
۱۴۴	۲	۴	بلندیت باید بلندی مجوی
۱۵۵	۵	۴	که پیوسته تلخی برد تندخوی
۱۵۲	۵	۴	که پاکیزه گردد باندرز خوی
۴۹	۹	۱	پسندیده پی بود و فرخنده خوی
حاشیه	۸	۸	پسندیده گفت ای پسندیده خوی
۱۴۴	۲	۴	که خوانند خلقت پسندیده خوی
۲۱۶	۷	۷	که دهرت نریزد بشهر آبروی
۱۹۷	۲	۶	چرا ریزی از بهر برف آبروی
۱۰۵	۱۹	۲	جفائی کزان شخصش آمد بروی
۹۳	۹	۲	که اشکت ز جور که آمد بروی؟
۲۱۳	۵	۷	غلامان و چون دف زدندش بروی

کشف الایات بوستان سعدی

شماره صفحه چاپ امیرکبیر	حکایت	باب	مصراع دوم بترتیب حرف آخر
۱۴۴	۲	۴	کف دست شکرانه مالان بروی
۱۰۲	۱۵	۲	هنرمند و خوش منظر و خوبروی
۱۸۱	۱	۵	دوان آتش از برف پیری بروی
۲۵۷	۹	۸	بمردان رسی گر طریقت روی
۱۲۴	۳	۳	چرا از در حق شوم زرد روی
۲۱۰	۱	۷	بجز کشته خویشتن ندروی
۴۷	۸	۱	که گر خارکاری سمن ندروی
۱۰۳	۱۶	۲	بسمع رسول آمد آواز وی
۱۹۶	۱	۶	چو یکسو نهادهی طمع خسروی
۲۱۹	۱۱	۷	همی شستن آموختم دست وروی
۵۲	۹	۱	که نفع است در آهن و سنگ و روی
۱۶۴	۱۲	۴	برسم عرب نیم بر بسته روی
۲۲۵	۱۵	۷	نه حلوا خورد سرکه اندوده روی
۲۳۶	۲۰	۷	که ننماید آیینۀ تیره روی
۸۴	۲	۲	برون رفت از آنجا چو زر تازه روی
۱۱۷		۳	نه قوت که یکدم شکبیا شوی
۱۹۷	۲	۶	و گر نه ضرورت بدرها شوی
حاشیه	۱۱	۷	نخست آنکه از خوردنیها بشوی
۲۷۰	۸	۹	ور آلاشی داری از خود بشوی
۲۱۹	۱۱	۷	دوم نیت آور سوم کف بشوی
۲۲۴	۱۵	۷	بدیدار او در بهشت است شوی
۱۱۳	۲۳	۲	همی کرد فریاد و میگفت شوی
۸۶	۳	۲	نگردند، ترسم تو لاغر شوی
۱۹۳	۱۲	۵	مبادا که فردا پشیمان شوی
۶۴	۱۴	۱	و گر نشنوی خود پشیمان شوی
۳۲	۱	۱	که گر کار بندی پشیمان شوی
۲۲۶	۱۵	۷	و گر نشنود چه زن آنگه چه شوی
۱۶۶	۱۳	۴	تهی آی تا پر معانی شوی
۴۴	۶	۱	که روزی توانا تر از وی شوی

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
هزار آفرین گفت بر طبع وی	۲	۱۴	۱۰۰
نه رگهای گردن بحجت قوی	۴	۴	۱۴۹
که حکمت روان باد و دولت قوی	۱	۱	۳۱
یکی سنگ برداشت باید قوی	۱	۱۲	۶۱
ضعیفان میفکن بکتف قوی	۱	۹	۵۰
جفائی تمامست و جوری قوی	۱	۱۵	۶۶
نکوهیدن آغاز کردش بکوی	۴	۱۱	۱۶۱
ز شوخی در افکنده غلغل بکوی	۹	۱	۲۵۹
که آیا خجل گشتم از شیخ کوی؟	۹	۱۴	۲۷۷
بریزند باری برین خاک کوی	۹	۱۱	۲۷۵
که دیگر مخرنان ز بقال کوی	۲	۴	۸۷
بکفرش گواهی دهند اهل کوی	۵	۱۲	۱۹۲
طمع کرده در صید موشان کوی	۴	۲۲	۱۷۴
بدیر آمدند از درو دشت و کوی	۸	۸	۲۵۳
پدر گو بجهلش بینداز موی	۶	۱۳	۲۰۶
نبردی کس اندر جهان نام وی	۲	۱۷	حاشیه
نگو نثار و در پیشش افتاده موی	۶	۱۳	۲۰۵
روان کرد و ده مرد همراه وی	۲	۱۴	۹۹
بگردون شد از عاشقان های و هوی	۷	۱۷	۲۲۸
چه به دیدی از من بر من بگوی	۱	۱۵	حاشیه
چه درماندگی پشت آمد بگوی؟	۱	۷	۴۵
چو گلبن بخند و چو بلبل بگوی	۱	۳	۳۹
یکی مشکلست می پرسم بگوی	۶	۲	۱۹۶
که سهل است ازین صعبتر گو بگوی	۴	۱۱	۱۶۳
بگفت ار تو دانی ازین به بگوی	۴	۲۳	۱۷۵
پیامی که داری بلیلی بگوی	۳	۹	۱۳۰
بگفتند اگر نیک دانی بگوی	۴	۴	۱۴۹
طمع بگسل و هر چه دانی بگوی	۱	۲	۳۷
ز فعل بدش هر چه دانی بگوی	۷	۱۲	۲۲۱

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
ز تسبیح و ذکر آنچه دانی بگوی	۷	۱۱	۲۱۹
که در دست چوگان اسیرست گوی	۳	۷	۱۲۸
نه شاهد ز نا مردم زشتگوی	۷	۱۹	۲۳۵
چو سنگند خاموش و تسبیح گوی	۳		۱۱۸
نه هر شهبواری بدر برد گوی	۴	۳	۱۴۸
بچوگان خدمت توان برد گوی	۴	۱۲	۱۶۵
چو میدان نبینی نگهدار گوی	۶	۵	۱۹۹
زن دیو سیمای خوش طبع گوی	۷	۱۵	۲۲۵
سپاس خداوند توفیق گوی	۸		۲۳۹
پسندیده گفت ای پسندیده گوی	۸	۸	۲۵۲
کزین جنس بیهوده دیگر مگوی	۷	۲۰	۲۳۶
بدو گفت ازین نوع با من مگوی	۴	۷	۱۵۷
به نخجیر که بد بچوگان و گوی	۲	۱۸	حاشیه
که باشد که در پایت افتد چو گوی	۱	۱۸	۷۷
نه چنگ و سواری و چوگان و گوی	۷		حاشیه
بگفتا بپایش در اتم چو گوی	۳	۱	۱۱۹
ز چوگان سختی بختی چو گوی	۴	۱۸	۱۷۱
نه در اسب و میدان و چوگان و گوی	۷		۲۰۷
چو دانا یکی گوی و پرورده گوی	۷		۲۰۸
بر آشف و گفت ای پراکنده گوی	۲	۳	۸۶
ز دست چنان گر بزی یاوه گوی	۲	۲	۸۵
شفیعی بر انگیز و عذری بگوی	۹	۱۱	۲۷۳
ز شاخ امیدش بر آمد بهی	۱	۱۴	۶۴
که باز آیدت دست حاجت تهی	۱۰	۲	۲۸۸
جوابت نگوید بدست تهی	۲	۳	۸۶
که پر معده باشد ز حکمت تهی	۶		۱۹۵
گفت وقت حاجت بماند تهی	۲	۳	۸۶
ورت تیغ بر سر نهد سر نهی	۳		۱۱۷
که این همچنان پر نشد وان تهی	۶	۵	۱۹۹

کشف الابیات بوستان سعدی

مصرع دوم بترتیب حرف آخر	باب	حکایت	شماره صفحه چاپ امیرکبیر
کنی، رفت تا سدرۃالمنتهی	۶		۱۹۵
بینداخت ناکام شب در دهی	۱	۱۴	۶۰
چو خاطر بفرزند مردم دهی	۷	۱۷	حاشیه
همان به که در پای جانان دهی	۳	۱۷	۱۴۰
که باشد که افتد بفرماندهی	۲	۸	۹۱
که گیرد چو تو رستگاری دهی؟	۱۰	۳	۲۹۰
که بخت جوان باد و دولت رهی	۱	۱	۲۵
کز اینان بمردی و حیلست رهی	۷	۱۹	۲۳۳
گذشتند بر قلب شاهنشهی	۳	۱۲	۱۳۳
حرامش بود تاج شاهنشهی	۱	۱	۳۳
چراغی بنه در زیارتگاهی	۲	۸	حاشیه
که هرگز ندیدم چنین ابلهی	۹	۱۱	۲۷۳
بسر داری از سر بزرگان مهی	۳	۱۲	۱۳۳
که باید که بر عود سوزش نهی	۸	۲	۲۴۳
که انگشت بر حرف صنعش نهی	۸	۱	۲۴۱
چو خاطر بفرزند مردم نهی	۷	۱۷	۲۲۹
که در غیبتش مرتبت می نهی؟	۷	۷	۲۱۷
که بر خویشتن منصبی می نهی	۳	۱۲	۱۳۳
نه حرفی که انگشت بروی نهی	۷	۲۰	۲۳۷
توانا و درویش پرور تویی	۵		۱۶
فرشته نباشد بدین نیکویی	۱	۱	۳۰

کتاب دوم (قسمت اول) کشف الایات

گلستان سعدی

(بترتیب : ۱ - حرف اوّل از مصراع اوّل ۲ - حرف آخر از مصراع دوم)

بکوشش : دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

شیخ اجل سعدی شیرازی و کتاب گلستان

مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی شاعر و نویسنده و گوینده بزرگ قرن هفتم هجری است. دو اثر معروف خود بوستان و گلستان را در سالهای ۶۵۵ هـ ق و ۶۵۶ هـ ق تألیف نموده است حقیقت آن است که سعدی نوشته‌ها و یادداشت‌های خود را که در سالهای مختلف عمر فراهم کرده بود نظم و ترتیب داد؛ و این دو کتاب را بوجود آورده. فاصله زمانی سروده‌ها از بعضی ابیات که در بوستان و گلستان آمده کاملاً پیداست، جایی از پنجاه و جای دیگر از پنجاه و پنج و در عبارتی از هفتاد سالگی خود سخن به میان آورده است و کسانی که به فواصل زمانی نیندیشیده‌اند در تاریخ تولد سعدی نظرات و پیشنهادهای مختلف ارائه کرده‌اند. و بعضی در صحت وقایع تاریخی گلستان نیز تردید کرده‌اند.

برای اینکه نشان بدهیم که سعدی گلستان را از یاد داشت‌های پراکنده دوره زندگی خود تألیف کرده است. ابیاتی را از داستانهای مختلف کتاب گلستان در ذیل نقل می‌کنیم که آن ابیات پشت سر هم آمده، اما در یک وزن و یا در یک قافیه نیستند و همین امر نشان می‌دهند این ابیات را از لحاظ دارا بودن مفاهیم مشترک در کنار هم آورده و الفت داده است بر این سه بیت توجه کنید:

بندست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر

عمر گرانمایه در این صرف شد تاچه خورم صیف و چه پوشم شتا
ای شکم خیره بتایی بساز تا نکنی پشت بخدمت دو تا
بیت اول در وزن «فعولن فعولن فعولن فعول» و بیت دوم و سوم در وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» سروده شده. بیت اول شکل مثنوی و ابیات دوم و سوم شکل قطعه را دارد. هیچ شاعر توانا نمی‌تواند و در یک زمان این دو آهنگ را در کنار هم پیاده کند. و هم چنین این ابیات:

نه هرکه قوت بازوی منصبی دارد بسلطنت بخورد مال مردمان بگزاف
توان بحلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندرناف

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار
که دو بیت اول در وزن «مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلاتن» و بیت سوم در وزن

«فعولن فعولن فعولن» سروده شده است.

و در این ابیات :

ببازوان توانا و قوت سرودست	خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست
نترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید	که گر ز پای در آید کسش نگیرد دست
هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت	دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
زگوش پنبه برون آر و داد خلق بده	وگر تو می ندهی داد ، روز دادی هست

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

که چهار بیت اول در وزن «مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات» و سه بیت دیگر در وزن «فعولن فعولن فعولن فعولن» سروده شده. بدیهی است در نسخ خطی در فاصله این قبیل وزن‌های مختلف عناوینی که جداکننده یک وزن از وزن دیگر است از قبیل «پند» و «موعظه» و «حکمت» قرار داده‌اند اما آنچه که مسلم است این است که این‌ها در موقع نوشتن داستانی که این ابیات در آن آمده سروده نشده است.

و این ابیات :

بدین امید بسر شد دریغ عمر عزیز	که آنچه در دلم است از دم فراز آید
امید بسته بر آمد ولی چه فایده زانک	امید نیست که عمر گذشته باز آید

کوس رحلت بکوفت دست اجل	ای دو چشمم وداع سر بکنید
ای کف دست و ساعد و بازو	همه تودیع یکدگر بکنید
بر من اوفتاده دشمن کام	آخر ای دوستان گذر بکنید
روزگارم بشد بنادانی	من نکردم شما حذر بکنید

بنابر این نمی‌توان گفت که سعدی همه ابیات گلستان را و بوستان را در سالهای ۶۵۶ و ۶۵۵ هجری قمری سروده و ضمیمه کتاب گلستان و بوستان نموده است.

تاریخ تولد سعدی

نشانه‌هایی که ما را می‌تواند به دانستن تاریخ تولد شاعر نزدیکتر کند عبارتند از :

۱ - در دیباچه گلستان آمده :

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی
۲ - در آغاز باب نهم بوستان آمده :

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت
همه برگ بودن همی ساختی به تدبیر رفتن نپرداختی
قیامت که بازارمینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند
بضاعت به چندانکه آری بری و گر مفلسی شرمساری بری
که بازار چندانکه آکنده تر تهیدست را دل پراکنده تر
ز پنجه درم پنج اگر کم شود دلت ریش سر پنجه غم شود
چو پنجاه سالت برون شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست
(در بیت اول از هفتاد و در بیت هفتم از پنجاه سالگی سخن رفته است).

۳ - شیخ سعدی پیش از جنگ تتر (سال ۶۲۱ هـ ق) در اصفهان با قوی پنجه‌ای دوستی داشته است (بوستان باب پنجم)

۴ - در بعضی از نسخ بوستان ابیاتی آمده است و نشان می‌دهد که شیخ سعدی در ایام خلافت الناصرالدین الله عباسی (خلافت ناصر تا ۶۲۲ هـ ق ادامه داشته) از مکه به بغداد آمده است (بوستان باب هفتم).

۵ - شیخ سعدی سرهنگ زاده‌ای را بر در سرای اُغلمش (۶۱۱ - ۶۱۴) دیده است (گلستان باب اول)

۶ - حضور سعدی در جامع کاشغر (در فاصله سالهای ۶۰۶ - ۶۱۴ هـ ق) (گلستان باب پنجم)

۷ - بیتی از سعدی که در آن بتاریخ اشاره شده است :

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
(دیباچه گلستان)

۸ - بیتی از بوستان سعدی که در کتاب مرصادالعباد (۶۲۰ - هـ ق) آمده است. بیت یاد شده که در صفحه ۱۷۰ مرصادالعباد نجم‌الدین رازی است و در دیباچه بوستان قرار گرفته این است :

بدرّد یقین پرده‌های خیال نماند سرا پرده الا جلال
۹ - شیخ سعدی در عنفوان جوانی از محضر ابوالفرج جوزی (۵۰۸ - ۵۹۸ هـ ق) استفاده نموده است.

باحتمال قریب بیقین دو بیتی که در آنها به هفتاد سالگی و پنجاه سالگی خود اشاره کرده در دو زمان مختلف سروده شده است.

و بیت‌های :

ز پنجه درم پنج اگر کم شود دلت ریش سرپنجه غم شود
چو پنجاه سالت برون شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست
را سالها پیش از تألیف بوستان سروده و هنگام تألیف کتاب بمناسبت اشتراک مفاهیم که با
بیت‌های پیش از آن داشته، دنبال هم قرار داده است.

بقیه موارد دیگر نشان می‌دهد که سعدی در نیمه دوم قرن ششم یعنی در حدود ۵۸۰
بدنیا آمده است و در پانزده سالگی از محضر ابوالفرج جوزی استفاده کرده و در سی و اند سالگی
شاعری پر کار بوده و شعرش در کتابی چون مرصادالعباد نجم‌الدین رازی جای خوش گرفته
است.

قدرت سخنوری سعدی

خودش چنین می‌فرماید :

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حدّ همین است سخندانی و زیبایی را
در سخنوری بی‌نظیر و صاحب مکتبی خاصّ است که می‌توان آن را «روش موعظه و پند
و حکمت» نامید پندهای حکیمانه و اندرزهای سودمندی که محور تکاپوی انسانهای والا است
ارائه داده است. نصیحت‌گویی است که همه را از خاصّ و عامّ، شاه و گدا با سلاح امید و بیم به
راه راست ارشاد می‌کند، و از هوا و هوس باز می‌دارد. بوستان بیانی ساده و گلستان کلامی
آهنگین و دلنشین دارد.

سعدی از احکام قرآن کریم و احادیث نبوی و گفتار بزرگان و وقایع اجتماعی در آرایش
کتابهای خود سود برده است.

اخلاق شخصی او سیر و سیاحت و مطالعه در آفاق و انفس را بر درگاه پادشاهان ترجیح داده و از
غیبت خود در دربار پادشاه زیرکانه عذر خواسته است. شرق و غرب جهان را زیر پای آورده و در
نهایت فروتنی بر اثر اضطراب حتی به کارگل تن در می‌دهد، گاهی پیاده و بی پای افزار سفر می‌کند
و گاهی رخت و اسباب سفرش را بناچار تسلیم دزدان می‌کند و گاهی بر بالای منبر، وعظ و آیات
شریفه را تفسیر می‌نماید، او نمونه ممتاز و معیار و سرمشق سخنوران عصر خود می‌باشد
بوستان و گلستانش کتاب درسی مکتبها قرار می‌گیرد و بدست پارسیان به چین و هند و سایر
کشورهای دنیا برده میشود و نهال زبان فارسی را در خاور و خاور دور می‌نشاند و تا امروز از
ثمرات نیکوی آن مسلمانان و دیگر ساکنان آن نواحی بهره می‌برند و تا ماه خورشید در جهان
تابان است. این دو اثر پاینده و جاویدان است.

تاریخ وفات شیخ سعدی

تاریخ وفات شیخ سعدی را ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۴ ذکر کرده و این ماده تاریخ را ساخته‌اند: خداوند معانی شیخ سعدی که بودش از هنر صد گنج مایه هم از نظم دلاویز روان بخش بر از هفتم سپهرش بود پایه مه ذی‌الحجه بود از عشر آخر سینه احدی و تسعین ستمائه که با سال ۶۹۱ سازگار است.

کشف الابیات گلستان سعدی

پیوند آثار سعدی با زبان شیرین فارسی پیوند ابدی و جاودانی است، ارزش ادبی عبارات و اشعار پر از پند و حکمت این شاعر عالی مقام بر کسی پوشیده نیست. مدّتی در آثار این استاد بزرگ نظر داشتم و نکاتی یافتیم که تاکنون کسی بدان‌ها راه نیافته است. او در سیاست و رموز معانی توانا و بی‌نظیر است گاهی ابیات روشن شیخ چون آفتاب، حجاب چشم مدعیان شده و از دیدن معنای اصلی عاجز مانده و مفسران با تعبیر و تفسیرهای عجیب و غریب غرور یافته‌اند؛ در بعضی از مقالات گوشه‌هایی از یافته‌هایم را نوشته‌ام و برای ارائه همه آنها از خداوند توفیق می‌خواهم.

در حین مطالعه و برداشتن یادداشت به کشف الابیاتی بوستان و گلستان نیاز پیدا کردم و برای رفع احتیاج کشف الابیات به روش تازه (دو سویه) ترتیب دادم عبارت دیگر با داشتن مصراع اوّل و یا با داشتن مصراع دوّم می‌توان محلّ بیت مورد نظر را پیدا کرد. مأخذ کار بنده در ترتیب کشف الابیات گلستان سعدی نسخه‌ای است «علمی و انتقادی» و بکوشش خودم فراهم شده و در انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسیده است. در آن که متن علمی و انتقادی است قدیم‌ترین نسخ گلستان را که در پایتخت کشور چین یافته بودم با نسخه فروغی مطابقت و اختلاف موجود را در حاشیه قرار داده‌ام.

و من الله التوفیق

برات زنجانی

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
(آ)			
آبگینه همه جا یابی از آن قدرش نیست	۸	-	۱۶۶
آتش از خانه همسایه درویش مخواه	۸	-	۱۷۳
آتش سوزان نکند با سپند	۱	۲۰	۳۲
آدمی را زبان فضیحه کند	۸	-	۱۶۷
آستینش گرفت سرهنگی	۴	۳	۱۰۴
آز بگذار و پادشاهی کن	۳	۲۸	۱۰۱
آنانکه بکنج عافیت بنشستند	۱	۱۵	۲۵
آن پر از لاله‌های رنگارنگ	دیاچه	-	۶
آن تهی مغز را چه علم و خبر	۸	-	۱۶۰
آن را که بجای تست هر دم کرمی	۱	۲۴	۳۶
آن را که تو رهبری کسی گم نکند	۸	-	۱۷۹
آن را که عقل و همت و تدبیر و رای نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۴
آن روز که خطاً شاهدت بود	۵	۱۰	۱۱۸
آن شاهدی و خشم گرفتن بینش	۵	۲۰	۱۲۷
آن شنیدستی که در اقصای غور	۳	۲۱	۹۰
آن شنیدی که شاهدی بنهفت	۵	۴	۱۱۳
آن شنیدی که لاغری دانا	۱	۳	۱۳
آن کس که بدینار و درم خیر نیندوخت	۸	-	۱۵۹
آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی	۴	۴	۱۰۴
آن کس که توانگرت نمی‌گرداند	۳	۱۴	۸۷
آن کس که مرا بکشت باز آمد پیش	۵	۴	۱۱۳
آنکه چون پسته دیدمش همه مغز	۲	۱۷	۵۸
آنکه حظّ آفرید و روزی داد	۸	-	۱۸۰
آنکه در راحت و تنعم زیست	۸	-	۱۷۲
آنکه قرارش نگرفتی و خواب	۵	۱۸	۱۲۵
آنکه ناگاه کسی گشت بچیزی نرسید	۸	-	۱۶۶
آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد	۵	۱۰	۱۱۷
آنکه بغلی نعوذبالله	۱	۴۰	۴۷

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
آن نشیدی که فلاطون چه گفت	۳	۱۴	۸۶
آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من	۱	۲	۱۳
آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین	۲	۱۹	۶۱
آهنی را که موریانه بخورد	۲	۱۸	۵۹
(الف)			
ابر اگر آب زندگی بارد	۱	۴	۱۶
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند	دیباجه	-	۲
ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد	۱	۱۳	۲۴
اذا جثتی فی رفقة لتزورنی	۵	۷	۱۱۵
اذا رأیت اثیماً کن ساتراً و حلیمأ	۲	۳۹	۷۴
اذا شبع الكمی یصول بطشأ	۱	۱۴	۲۵
اذا نهق الخطیب ابوالفوارس	۴	۱۲	۱۰۷
اذا یش الانسان طال لسانه	۱	۱	۱۱
از آن بهتر بنزدیک خردمند	۷	۱۰	۱۴۶
از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم	۱	۸	۲۱
از آن مار بز پای راعی زند	۱	۸	۲۱
از بدان نیکویی نیاموزی	۸	-	۱۶۷
از تو بکه نالم که دگر داور نیست	۸	-	۱۷۹
از خدا دان خلاف دشمن و دوست	۱	۲۴	۳۷
از دست تو مشتی بر دهان خوردن	۵	۲۰	۱۲۷
از دست و زبان که بر آید	دیباجه	-	۱
از زر و سیم راحتی برسان	۳	۲۲	۹۱
از صحبت دوستی برنجم	۴	۱۲	۱۰۷
از من بگوی حاجی مردم گزای را	۷	۱۳	۱۴۷
از یاد تو غافل نتوان کرد بهیچم	۵	۲۰	۱۲۷
از این مه پاره‌ای عابد فریبی	۲	۳۳	۶۹
اسب تازی دو تک رود بشتاب	۶	۴	۱۳۵
اسب تازی و گر ضعیف بود	۱	۳	۱۳
اسب لاغر میان بکار آید	۱	۳	۱۴

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
استاد معلم چو بود بی آزار	۷	۴	۱۴۱
اسیر بند شکم را دو شب نگیرد خواب	۸	-	۱۶۹
اشاهد من اهوی بغیر وسیله	۲	۹	۵۴
اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب	۲	۲۶	۶۴
اقل جبال الارض طور و آنه	۱	۳	۱۳
اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست	دییاجه	-	۴
اگر باران بکوهستان نبارد	۷	۵	۱۴۲
اگر برکه‌ای پر کنند از گلاب	۲	۵	۵۲
اگر بریان کند بهرام گوری	۲	۲۶	۶۵
اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست	۱	۳۷	۴۵
اگر به هر سر مویت صد خرد باشد	۳	۲۷	۹۳
اگر چه پیش خردمند خامشی ادبست	دییاجه	-	۶
اگر حنظل خوری از دست خوشخوی	۳	۹	۸۳
اگر خلاص محال است از این گنه که مراست	۵	۲۰	۱۳۰
اگر خود بر درد پیشانی پیل	۲	۴۲	۷۵
اگر خود روز را گوید شب است این	۱	۳۱	۴۲
اگر خود هفت سب از بر بخوانی	۵	۴	۱۱۴
اگر خویشتن را ملامت کنی	۲۲	۲۹	۶۶
اگر دانش بروزی بر فزودی	۱	۳۹	۴۶
اگر درویش بر حالی بماندی	۲	۹	۵۵
اگر دنیا نباشد دردمندیم	۲	۲۷	۶۵
اگر راست می خواهی از من شنو	۱	۳۲	۴۲
اگر روزگارش در آرد ز پای	۱	۱۶	۲۹
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی	۱	۲۹	۳۲
اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی	۸	-	۱۶۴
اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی	۲	۴۶	۷۷
اگر ژاله هر قطره‌ای درشدی	۷	جدال سعدی	۱۵۷
اگر صد سال گیر آتش فروزد	۱	۱۵	۲۶
اگر صد ناپسند آید ز درویش	۷	۳	۱۴۰

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
اگر کشور خدای کامران است	۲	۴۶	۷۷
اگر گنجی کنی بر عامیان بخش	۱	۱۸	۳۱
اگر گویی غم دل با کسی گوی	۳	۱۱	۸۴
اگر مجنون لیلی زنده گشتی	۵	۲۱	۱۳۰
اگر من ناجوانمردم بکردار	۲	۳۹	۷۴
اگر نادان بو حشت سخت گوید	۴	۲	۱۰۴
الا تا نخواهی بلا بر حسود	۸	-	۱۷۴
الا تا نشنوی مدح سخنگوی	۸	-	۱۶۵
الا لایجأرن اخوالبلیه	۱	۱۶	۲۸
امرد آنکه که خوب و شیرین است	۵	۱۱	۱۱۸
امروز بکش چو میتوان کشت	۸	-	۱۶۲
امروز بیامدی بصلحش	۵	۱۰	۱۱۸
امروز دو مرده پیش گیرد مرکن	۸	-	۱۷۲
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک	دییایچه	-	۴
امشب مگر بوقت نمی خواند این خروس	۵	۲۰	۱۲۸
امید بسته بر آمد ولی چه فایده زانک	۱	۹	۲۱
امید عافیت آنکه بود موافق عقل	۸	-	۱۷۵
امیدوار بود آدمی بخیر کسان	۴	۱۰	۱۰۶
امید و هراسش نباشد ز کس	۸	-	۱۸۰
امید هست که روی ملال در نکشد	دییایچه	-	۷
اندرون از طعام خالی دار	۲	۲۱	۶۱
اندک اندک بهم شود بسیار	۸	-	۱۷۱
انگشت تعجب جهانی	۷	جدال سعدی	۱۵۶
انگور نو آورده ترش طعم بود	۵	۲۰	۱۲۷
ان لم اکن راکب المواشی	۲	۵	۵۱
ان لم امت یوم الوداع تأسفاً	۵	۱۷	۱۲۳
انی لمستتر من عین جیرانی	۲	۲۲	۶۲
او چاره کار بنده داند	۲	۴۷	۷۸
او در من و من در او افتاده	۸	-	۱۵۶

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
او را تو بده درم خریدی	۷	۱۶	۱۴۸
او فتاده است در جهان بسیار	۱	۳۹	۴۶
او گوهر است گو صدفش در جهان مباحث	۳	۲۷	۹۵
اول اردیبهشت ماه جلالی	دیباجه	-	۶
اول اندیشه وانگهی گفتار	دیباجه	-	۹
ای آنکه باقبال تو در عالم نیست	۱	۱۳	۲۳
ای بار خدای عالم آرای	۲	۴۷	۷۸
ای برادر چو خاک خواهی شد	۲	۳۹	۷۴
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم	دیباجه	-	۳
ای بسا اسب تیز رو که بماند	۲	۱۶	۵۸
ای بناموس کرده جامه سپید	۸	-	۱۷۵
ای تهیدست رفته در بازار	دیباجه	-	۵
ای خواجه ارسلان و آغوش	۷	۱۶	۱۴۹
ای درونت برهنه از تقوی	۲	۴۶	۷۷
ای دل عشاق بدام تو صید	۵	۱۷	۱۲۳
ای زیر دست زیر دست آزار	۱	۱۱	۲۲
ای سلیم آب ز سر چشمه ببند	۸	-	۱۶۱
ای سیر ترانان جوین خوش نماید	۱	۷	۲۰
ای شکم خیره بتایی بساز	۱	۳۶	۴۵
ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ	۷	جدال سعدی	۱۵۲
ای قناعت توانگرم گردان	۳	۱	۷۹
ای کریمی که از خزانه غیب	دیباجه	-	۱
ای کف دست و ساعد و بازو	۱	۹	۲۱
ای که بر مرکب تا زنده سواری هشدار	۸	-	۱۷۳
ای که پنجاه رفت و در خوابی	دیباجه	-	۴
ای که شخص منت حقیر نمود	۱	۳	۱۴
ای که مشتاق منزلی مشتاق	۶	۴	۱۳۵
ای که هرگز فرامشت نکنم	۲	۳	۵۰
ای گرفتار پای بند عیال	۲	۳۲	۶۸

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز	دیباجه	-	۳
این حکایت شنو که در بغداد	۲	۴۱	۷۴
این حکم و غرور و خشم تا چند	۷	۱۶	۱۴۸
این دو چیزم بر گناه انگیختند	۵	۲۰	۱۲۹
این دیده شوخ می‌کشد دل بکمند	۵	۲۰	۱۲۶
این مدعیان در طلبش بیخبراند	دیباجه	-	۳
ای هنرها گرفته بر کف دست	۲	۶	۵۳
(ب)			
بآدمی نتوان گفت ماند این حیوان	۳	۲۵	۹۳
بآستین ملالی که بر من افشانی	۵	۲۰	۱۲۹
با آنکه بضاعتی ندارم	۲	۴۷	۷۸
با آنکه در وجود طعام است عیش نفس	۳	۷	۸۲
با این همه جور و تندخویی	۶	۲	۱۳۴
با بد اندیش هم نکویی کن	۱	۳۳	۴۳
با بدان یار گشت همسر لوط	۱	۴	۱۶
با تو مرا سوختن اندر عذاب	۶	۲	۱۳۴
باد در سایه در ختانش	دیباجه	-	۶
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	۱	۴	۱۷
با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین	۱	۶	۱۹
باز آی و مرا بکش که پیشست مردن	۵	۱۰	۱۱۷
با سیه دل چه سود گفتن وعظ	۲	۱۸	۵۹
باش تا دستش ببندد روزگار	۱	۲۱	۳۳
با طبع ملولت چه کند هر که نسازد	۳	۲۲	۹۱
باطل است آنچه مدعی گوید	۲	۳۸	۷۳
با عزیزی نشست روزی چند	۷	۸	۱۴۴
با فرومایه روزگار مبر	۱	۴	۱۶
با گرسنگی قوت پرهیز نماند	۷	جدال سعدی	۱۵۴
بالای سرش ز هوشمندی	۱	۵	۱۷
بامدادان پدر چنان دیدش	۲	۴۴	۷۶

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
با مردم سهل خوی دشخوار مگوی	۸	-	۱۶۲
بیازوان توانا و قوت سر و دست	۱	۱۰	۲۲
پیرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن	۸	-	۱۷۵
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد	۱	۱۹	۳۲
بترزانم که خواهی گفتن آنی	۴	۵	۱۰۵
بتمنای گوشت مردن به	۳	۸	۸۳
بتندی سبک دست بردن بتیغ	۵	۲۰	۱۲۹
بتیشه کس نخرشد ز روی خاراگل	۴	۱۳	۱۰۸
بچشم خویش دیدم در بیابان	۸	-	۱۶۶
بچه کار آیدت ز گل طبقی	دییاجه	-	۷
بچه کار آیدت جهاننداری	۱	۱۱	۲۳
بحاجتی که روی تازه روی و خندان رو	۳	۱۰	۸۴
بخت و دولت بکار دانی نیست	۱	۳۹	۴۶
بخنده گفت که من شمع جمعم ای سعدی	۵	۷	۱۱۶
بخواست دخترکی خوبروی گوهر نام	۶	۹	۱۳۷
بخور ای نیک سیرت سره مرد	۳	۲۲	۹۱
بخون عزیزان فرو برده چنگ	۷	جدال سعدی	۱۵۵
بد اختر تراز مردم آزار نیست	۸	-	۱۶۶
بد اختری چو تو در صحبت تو بایستی	۵	۱۳	۱۱۹
بدان را نیک دارای مرد هشیار	۸	-	۱۸۰
بدبخت کسی که سر بتابد	۲	۴۷	۷۸
بدریا در منافع بشمار است	۱	۱۶	۲۸
بدست آوردن دنیا هنر نیست	۷	۱۱	۱۴۶
بدست آهن تفته کردن خمیر	۱	۳۶	۴۵
بدوزد شره دیده هوشمند	۳	۲۷	۹۷
بدوستان گله آغاز کرد و حجت ساخت	۶	۹	۱۳۷
بدوستی که حرام است بعد از او صحبت	۵	۱۸	۱۲۴
بدو گفتم که مشکى یا عبیری	دییاجه	-	۴
بدیدار مردم شدن عیب نیست	۲	۲۹	۶۶

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
بدیناری چو خر در گل بمانند	۶	۷	۱۳۶
بدین امید بسر شد دریغ عمر عزیز	۱	۹	۲۱
بذکرش هر چه بینی در خروش است	۲	۲۶	۶۴
بر آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی	۸	-	۱۸۱
بر بنده مگیر خشم بسیار	۷	۱۶	۱۴۸
بر تست پاس خاطر بیچارگان و شکر	دیباجه	-	۴
بر در کعبه سائلی دیدم	۲	۲	۵۰
بر سر لوح او نبشته بزر	۷	۴	۱۴۲
بر سر ملک مباد آن ملک فرمانده	۸	-	۱۶۳
بر غلامی که طوع خدمت تست	۷	۱۶	۱۴۹
برگ عیشی بگور خویش فرست	دیباجه	-	۵
بر گل سرخ از نم اوفتاده لآلی	دیباجه	-	۶
بر من اوفتاده دشمن کام	۱	۹	۲۱
به رنج و سعی کسی نعمتی بچنگ آرد	۷	جدال سعدی	۱۵۳
برو اندر جهان تفرج کن	۳	۲۷	۹۴
برو با دوستان آسوده بنشین	۸	-	۱۶۴
بروزگار سلامت شکستگان دریاب	۲	۱۸	۵۹
بروز معرکه ایمن مشو ز خصم ضعیف	۸	-	۱۶۴
برو شادی کن ای یار دلفروز	۷	۵	۱۴۲
برو هر چه می‌بایدت پیش‌گیر	۵	۱۰	۱۱۷
بروی خود در طمّاع باز نتوان کرد	۱	۱۳	۲۴
بر همه عالم همی تابد سهیل	۷	۶	۱۴۴
بزرگ زاده نادان بشهر واماند	۳	۲۷	۹۴
بزرگش نخوانند اهل خرد	۱	۴۱	۴۸
بزرگی بایدت بخشندگی کن	۱	۱۸	۳۱
بزرگی دیدم اندر کوهساری	۵	۱۷	۱۲۳
بسا نام نیکوی پنجاه سال	۵	۲۰	۱۲۷
بس قامت خوش که زیر چادر باشد	۸	-	۱۶۷
بس که در خاک تندرستان را	۲	۱۶	۵۸

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست	۱	۱۶	۲۶
بس نامور بزیر زمین دفن کرده‌اند	۱	۲	۱۲
بسیج سخن گفتن آنگاه کن	۸	-	۱۶۵
بشیرین زبانی و لطف و خوشی	۳	۲۷	۹۷
بشوی ای خردمند از آن دوست دست	۸	-	۱۶۲
بصورت آدمی شد قطره آب	۷	۱۱	۱۴۶
بطیره گفت مسلمان‌گر این قبالة من	۸	-	۱۶۵
بعد از تو ملاذ و ملجائی نیست	۵	۳	۱۱۲
بعذر و توبه توان رستن از عذاب خدای	۲	۲۲	۶۲
بقول دشمن پیمان دوست بشکستی	۸	-	۱۷۲
بکارهای گران مرد کار دیده فرست	۷	۱۷	۱۵۰
بگذار که بنده کمینم	۱	۱۷	۳۰
بگذرای دوست تا بوقت بهار	۷	۱۵	۱۴۸
بگرد در همه اسباب و ملک و هستی او	۳	۲۵	۹۳
بگریست گیاه و گفت خاموش	۲	۴۷	۷۸
بگفت آنجا پرویان نغزند	۵	۱۶	۱۲۳
بگفت احوال ما برق جهانست	۲	۹	۵۵
بگفتا من گلی ناچیز بودم	دیباجه	-	۴
بگفتا نیک مردی کن نه چندان	۸	-	۱۶۳
بلبلا مژده بهار بیار	۸	-	۱۶۵
بلطافت چو بر نیاید کار	۳	۲۰	۸۹
بلغ‌العلی بکماله کشف الدجی بجماله	دیباجه	-	۲
بلند آواز نادان گردن افراخت	۸	-	۱۷۰
بلند از میوه گو کوتاه کن دست	۵	۲۰	۱۲۹
بلیت بنحوی یصول مغاضباً	۵	۱۷	۱۲۳
بلی مرد آنکس است از روی تحقیق	۱	۳۴	۴۴
بماند سالها این نظم و ترتیب	دیباجه	-	۱۰
بمزاح نگفتم این گفتار	۲	۴۴	۷۶
بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجیست	۱	۵	۱۸

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
بنادانان چنان روزی رساند	۱	۳۹	۴۶
بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق	۳	۳	۸۰
بنده چو جاه آمد و سیم و زرش	۳	۱۴	۸۶
بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود	۱	۶	۱۸
بنده همان به که ز تقصیر خویش	دیباچه	-	۱
بنطق آدمی بهتر است از دواب	دیباچه	-	۹
بنی آدم اعضای یکدیگرند	۱	۱۰	۲۲
بنی آدم سرشت از خاک دارد	۲	۴۲	۷۵
بوریا باف اگر چه بافنده است	۷	۱۴	۱۴۸
بوستان تو گندنازاری است	۵	۱۰	۱۱۸
بوسه دادن بروی دوست چه سود	۵	۱۷	۱۲۳
بوی پیاز از دهن خو بروی	۶	۲	۱۳۴
نه از روی زیباست آواز خوش	۳	۲۷	۹۵
بهم بر مکن تا توانی دلی	۱	۲۶	۳۸
بهمه حال اسیری که ز بندی برهد	۷	۱۸	۱۵۰
بیار آنچه داری زمردی و زور	۷	۱۷	۱۵۰
بئس المطاعم حین الذل یکسبها	۳	۱۰	۸۴
بیفایده هر که عمر در باخت	۸	-	۱۶۰
بیک بار از جهان دل در تو بستم	۵	۱۴	۱۲۱
بیک ناتراشیده در مجلسی	۲	۵	۵۲
بیک نفس که بر آمیخت یار با اغیار	۵	۷	۱۱۵
بیندیش و آنگه بر آور نفس	دیباچه	-	۹
(پ)			
پادشاهی پسر بمکتب داد	۷	۴	۱۴۲
پادشاهی که طرح ظلم افکند	۱	۶	۱۹
پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست	۱	۶	۱۹
پاشه پاسبان درویش است	۱	۲۸	۴۰
پارسا بین که خرقة در بر کرد	۲	۵	۵۲
پارسا را بس این قدر زندان	۵	۱۳	۱۱۹

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
پارسایان روی در مخلوق	۲	۱۷	۵۸
پاک دامن چون زید بیچاره‌ای	۵	۳	۱۱۲
پای در زنجیر پیش دوستان	۲	۳۱	۶۷
پای مسکین پیاده چند رود	۲	۱۱	۵۶
پختن دیگ نیک خواهان را	۱	۳۳	۴۳
پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند	۷	جدال سعدی	۱۵۸
پدر چون دور عمرش منقضی گشت	۸	-	۱۶۶
پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است	۱	۴	۱۶
پرده از روی لطف گو بردار	۸	-	۱۷۸
پرده هفت رنگ در مگذار	۲	۴۶	۷۷
پر طاوس در اوراق مصاحف دیدم	۳	۲۷	۹۴
پرنیان و نسیج بر نا اهل	۳	۱۲	۸۵
پر هفت‌تاله جونی می‌کند	۶	۸	۱۳۶
پس از خلافت و شنت گناه دختر نیست	۶	۹	۱۳۷
پسران وزیر ناقص عقل	۷	۲	۱۴۰
پسری را پدر وصیت کرد	۷	۹	۱۴۵
پسندیده است بخشایش ولیکن	۸	-	۱۶۳
پشت دو تای فلک راست شد از خرمی	دیبچه	-	۸
پشه چو پر شد بزند پیل را	۳	۲۷	۹۸
پنجه در صید برده ضیغم را	۵	۲۰	۱۲۸
پند است خطاب مهتران آنگه بند	۸	-	۱۷۸
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد	۱	۳۰	۴۱
پند گیر از مصائب دگران	۸	-	۱۷۹
پندی اگر بشنوی ای پادشاه	۸	-	۱۶۰
پیراهن برگ بر درختان	دیبچه	-	۶
پیرزنی موی سیه کرده بود	۶	۵	۱۳۵
پیرمردی ز نزع می‌نالید	۶	۱	۱۳۲
پیرمردی لطیف در بغداد	۲	۴۴	۷۶
پیری که ز جای خویش نتواند خاست	۶	۲	۱۳۳

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
پیش درویشان بود خونت مباح	۸	-	۱۷۵
پیش دیوار آنچه گویی هوش‌دار	۸	-	۱۶۲
پیش کسی رو که طلبکار تست	۵	۱۰	۱۱۸
پیش که بر آورم ز دست فریاد	۱	۲۲	۳۴
پیل کو تا کتف و بازوی گردان بیند	۷	۱۷	۱۴۹
(ت)			
تا بجای ترنج در نظرت	۵	۱۹	۱۲۵
تا بدکان و خانه در گروی	۳	۲۷	۹۴
تا ترا حالی نباشد همچو ما	۵	۱۹	۱۲۶
تا ترا قدر خویشتن باشد	۵	۴	۱۱۳
تا توانم دلت بدست آرم	۶	۲	۱۳۲
تا توانی درون کس مخراش	۱	۳۵	۴۴
تا تو در خانه صید خواهی کرد	۳	۲۷	۱۰۰
تا چه خواهی خریدن ای مغرور	۲	۶	۵۳
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشمم	۵	۱۸	۱۲۵
تا دل دوستان بدست آری	۱	۳۳	۴۳
تازه بهارا ورق‌ت زرد شد	۵	۱۰	۱۱۸
تا شود جسم فربه‌ی لاغر	۲	۱۱	۵۶
تا مرا هست و دیگرم باید	۲	۳۳	۷۰
تا مرد سخن نگفته باشد	۱	۳	۱۳
تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی	۷	۱۳	۱۴۷
تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح	۵	۲۰	۱۲۸
تا نیک ندانی که سخن عین صواب است	۸	-	۱۷۷
ترا با چنین گرمی و سرکشی	۸	-	۱۶۴
ترا تحمل امثال من بیاید کرد	۱	۱۷	۳۰
ترا کی میسر شود این مقام	۲	۴	۵۰
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی	۲	۶	۵۳
ترک احسان خواجه اولیتر	۳	۸	۸۳
ترک دنیا به مردم آموزند	۲	۳۸	۷۲

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
تشنگان را نماید اندر خواب	۷	جدال سعدی	۱۵۲
تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید	۱	۴۰	۴۷
تشنه را دل نخواهد آب زلال	۱	۴۰	۴۷
تقول هدامعه میّت	۶	۲	۱۳۳
تمیز باید و تدبیر و عقل آنکه ملک	۸	-	۱۷۱
تن به بیچارگی و گرسنگی	۳	۱۲	۸۵
تندرستان را نباشد درد ریش	۵	۱۹	۱۲۶
توان بحلق فرو بردن استخوان درشت	۱	۲۰	۳۳
توان شناخت بیک روز در شمایل مرد	۸	-	۱۶۸
توانگرا چو دل و دست کامرانت هست	۷	جدال سعدی	۱۵۸
توانگران را وقف است و نذر و مهمانی	۷	جدال سعدی	۱۵۱
توانم آنکه نیازم اندرون کسی	۱	۵	۱۸
تو بجای پدر چه کردی خیر	۶	۱۳	۱۳۴
تو بر اوج فلک چه دانی چیست	۴	۱۱	۱۰۷
تو بر بندگان مه رویی	۲	۴۱	۷۴
تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار	۱	۱۵	۲۶
تو پاک باش و مدار از کس ای برادر باک	۱	۱۶	۲۷
تو کز محنت دیگران بی غمی	۱	۱۰	۲۲
تو که در بند خویشتن باشی	۵	۴	۱۱۳
تو کی بدولت ایشان رسی که نتوانی	۷	جدال سعدی	۱۵۱
تو گویی تا قیامت زشت رویی	۱	۴۰	۴۷
تو نه رنج آزموده ای نه حصار	۲	۴۱	۷۴
تو نیکو روش باش تا بد سگال	۲	۲۳	۶۳
تهی از حکمتی بعلت آن	۲	۲۱	۶۲
(ج)			
جامه کعبه را که می‌بوسند	۷	۸	۱۴۴
جز بخردمند مفرما عمل	۸	-	۱۶۰
جمعی چو گل و لاله بهم پیوسته	۵	۱۳	۱۲۰
جنگجویان بزور پنجه و کتف	۵	۴	۱۱۳

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
جنگ و زور آوری مکن بامست	۸	-	۱۶۸
جواب داد ندانم چه بود رویم را	۵	۱۰	۱۱۸
جوان اگر چه قوی یال و پیلتن باشد	۷	۱۷	۱۵۰
جوان سخت می‌باید که از شهوت پرهیزد	۸	-	۱۸۱
جوان گوشه‌نشین شیرمرد راه خداست	۸	-	۱۸۱
جوانمردی و لطف است آدمیت	۷	۱۱	۱۴۶
جوانی پاکباز و پاک رو بود	۵	۲۱	۱۳۰
جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست	۷	جدال سعدی	۱۵۷
جهان ای برادر نماند کس	۱	۱	۱۲
جهد رزق ارکنی و گر نکنی	۸	-	۱۷۳
(ج)			
چرا گفتم بشهر اندر نیایی	۵	۱۷	۱۲۳
چرا نستانی از هر یک جوی سیم	۱	۱۸	۳۱
چشم بد اندیش که بر کنده باد	۵	۵	۱۱۴
چنانکه دست بدست آمده است ملک بما	۱	۲۶	۳۸
چنانکه رسم عروسی بود تماشا بود	۶	۹	۱۳۷
چند باشد چو جسر بغدادش	۳	۱۲	۸۵
چند خرامی و تکبر کنی	۵	۱۰	۱۱۸
چند گویی که بداندیش و حسود	۲	۲۲	۶۲
چنین خواندم که در دریای اعظم	۵	۲۱	۱۳۰
چنین کردند یاران زندگانی	۵	۲۱	۱۳۰
چو آهنگ بربط بود مستقیم	۲	۲۳	۶۳
چو آهنگ رفتن کند جان پاک	۱	۱	۱۲
چو آید زپی دشمن جان ستان	۳	۲۴	۹۲
چو از قومی یکی بی دانشی کرد	۲	۵	۵۲
چو انسان را نباشد فضل و احسان	۷	۱۱	۱۴۶
چو باد اندر شکم پیچد فرو هل	۳۰	۲	۶۷
چو با سفله گویی بلطف و خوشی	۸	-	۱۷۲
چوب‌تر را چنانکه خواهی پیچ	۷	۳	۱۴۱

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
چو پرخاش بینی تحمل بیار	۳	۲۷	۹۷
چو پیروز شد دزد تیره روان	۲	۱۸	۵۹
چو تیر انداختی بر روی دشمن	۱	۲۳	۳۵
چو جنگ آوری با کسی بر ستیز	دیاچه	-	۶
چو حق معاینه دانی که می بیاید داد	۸	-	۱۸۱
چو دارند گنج از سپاهی دریغ	۱	۱۴	۲۵
چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن	۷	۵	۱۴۲
چو در بسته باشد چه داند کسی	دیاچه	-	۶
چو در چشم شاهد نیاید زرت	۵	۴	۱۱۲
چو در سزا و سزا حالت این است	۸	-	۱۷۸
چو دست از همه حیلتی در گسست	۸	-	۱۶۲
چو رخت از مملکت بر بست خواهی	۲	۴۶	۷۷
چو سائل از تو بزاری طلب کند چیزی	۲	۱۸	۵۹
چو عضوی بدرد آورد روزگار	۱	۱۰	۲۲
چو کاری بی فصول من بر آید	۱	۳۸	۴۶
چو کردی با کلوخ انداز پیکار	۱	۲۳	۳۵
چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید	۱	۱۷	۳۰
چو کم خوردن طبیعت شد کسی را	۳	۶	۸۲
چو کنعان را طبیعت بی هنر بود	۸	-	۱۷۰
چو گاو ار همی بایدت فربهی	۸	-	۱۷۸
چو لقمان دید کاندر دست داود	۸	-	۱۷۶
چو ملاح آمدش تا دست گیرد	۵	۲۱	۱۳۰
چون باد مخالف و چو سرما ناخوش	۵	۱۳	۱۲۰
چون بدنیای دون فرود آمد	۲	۳۳	۷۰
چون بریش آمد و بلعنت شد	۵	۱۱	۱۱۹
چون بنده خدای خویش خواند	۲	۱۷	۵۸
چون بسختی در بمانی تن بعجز اندر مده	۲	۱۳	۵۷
چون بود اصل گوهری قابل	۷	۱	۱۳۹
چون پیر شدی ز کودکی دست بدار	۶	۵	۱۳۵

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
چون در آواز آمد آن بریط سرای	۲	۱۹	۶۰
چون در آید مه از تویی بسخن	۸	-	۱۶۷
چون در پسر موافقی و دلبری بود	۳	۲۷	۹۴
چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد	۷	جدال سعدی	۹۴
چون گرانی به پیش شمع آید	۵	۶	۱۱۵
چون مخبط شد اعتدال مزاج	۶	۱	۱۳۲
چون مرد در فتاد ز جای و مقام خویش	۳	۲۷	۹۶
چون نبود خویش را دیانت و تقوی	۲	۴۳	۷۵
چون نداری کمال و فضل آن به	۸	-	۱۶۷
چون نداری ناخن درنده تیز	۱	۲۱	۳۳
چو هر ساعت از تو بجایی رود دل	۲	۲۴	۶۳
چو یکبار گفתי مگو باز پس	۴	۶	۱۰۵
چه بودی ار سر زلفش بدستم افتادی	۵	۱۴	۱۲۰
چه جرم دید خداوند سابق الانعام	۱	۱۷	۳۰
چه حاجت که با او کنی دشمنی	۸	-	۱۷۴
چه خورد شیر شرزه دربن غار	۳	۲۷	۱۰۰
چه خوش باشد آهنگ نرم حزین	۳	۲۷	۹۵
چه خوش گفت آن تهیدست سلحشور	۳	۲۷	۱۰۰
چه خوش گفت بکتاش با خیل‌تاش	۳	۲۷	۹۷
چه خوش گفت زالی بفرزند خویش	۶	۶	۱۳۶
چه دانند مردم که در جامه کیست	۲	۵	۵۱
چه سالهای فراوان و عمرهای دراز	۱	۲۶	۳۸
چه سود از دزدی آنگه توبه کردن	۵	۲۰	۱۲۹
چه غم دیوار اُمت را که دارد چون تو پشتیان	دیباجه	-	۲
چه کنم با که توان گفت که او	۲	۱۰	۵۵
(ح)			
حاجت بکلاه بر کی داشتن نیست	۲	۱۵	۵۷
حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک	۷	۱۲	۱۴۷
حاصل نشود رضای سلطان	۱	۲۰	۳۲

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
حال درماندگان کسی داند	۸	-	۱۷۲
حجابی زین درون آشوبتر نیست	۲	۲۶	۶۵
حدیث عشق از آن بطال منیوش	۵	۲۱	۱۳۰
حذرکن ز آنچه دشمن گوید آن کن	۸	-	۱۶۳
حذرکن ز درد درونهای ریش	۱	۲۶	۳۸
حرامش بود نعمت پادشاه	۱	۱۳	۲۴
حریف ترشروی ناسازگار	۲	۳۰	۶۷
حریف سقله در پایان مستی	۷	۵	۱۴۳
حقا که با عقوبت دوزخ برابر است	۳	۳	۸۰
حکایت بر مزاج مستمع گوی	۸	-	۱۷۶
حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین	دیباجه	-	۸
حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی	۸	-	۱۶۷
حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف	۱	۷	۲۰
(خ)			
خاتون خوب صورت پاکیزه روی را	۲	۳۳	۷۰
خاک مشرق شنیده‌ام که کنند	۸	-	۱۶۶
خامشی به که ضمیر دل خویش	۸	-	۱۶۱
خانه‌ای را که چون تو همسایه است	۴	۹	۱۰۶
خبرش ده که هیچ دولت و جاه	۸	-	۱۷۴
خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی	۸	-	۱۶۱
خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی	۸	-	۱۶۹
خجل آنکس که رفت و کار نساخت	دیباجه	-	۴
خداوندان کام و نیکبختی	۷	۵	۱۴۲
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش	۴	۷	۱۰۵
خداوند مکنت بحق مشغول	۷	-	۱۵۲
خدای خواست که بر عالمی ببخشاید	۷	جدال سعدی	۱۵۸
خدای راست مسلم بزرگواری و حکم	۱	۱۷	۳۰
خراج اگر نگذارد کسی بطیبت نفس	۷	جدال سعدی	۱۸۱
خر عیسی گرش بمکه برند	۷	۱	۱۳۹

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
خر که کمتر نهند بروی بار	۷	۱۸	۱۵۰
خرم آن فرخنده طالع را که چشم	۵	۱۶	۱۲۲
خری را ابلهی تعلیم می‌داد	۸	-	۱۶۷
خری که بینی و باری بگل در افتاده	۸	-	۱۷۳
خلاف رأی سلطان رأی جستن	۱	۳۱	۴۲
خواب نوشین بامداد رحیل	دیباجه	-	۴
خواجه با بنده پری رخسار	۵	۲	۱۱۲
خواجه در بند نقش ایوان است	۶	۱	۱۳۲
خواهی که خدای بر تو بخشد	۱	۲۰	۳۲
خواهی که ممتّع شوی از دنیی و عقبی	۸	-	۱۵۹
خوردن برای زیستن و ذکر کردن است	۳	۵	۸۱
خوش است زیر مغیلان براه بادیه خفت	۲	۱۱	۵۶
خوی بد در طبیعتی که نشست	۲	۴۴	۷۶
خویشان را بزرگ پنداری	۸	-	۱۶۸
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر	۱	۲	۱۲
(د)			
دام هر بار ماهی آوردی	۳	۲۳	۹۳
دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری	۲	۲۶	۶۴
دانی که چه گفت زال با رستم گرد	۱	۴	۱۶
در آن آتش نداری طاقت سوز	۸	-	۱۶۶
در آن دم که دشمن پیایی رسید	۳	۲۴	۹۲
در آن ساعت که خواهند این و آن مرد	۲	۴۶	۷۷
درازی شب از مزگان من پرس	۲	۱۹	۶۰
در این مدت که ما را وقت خوش بود	دیباجه	-	۱۰
در برابر چو گوسپند سلیم	۲	۴	۵۱
در بزرگی و دارو گیر عمل	۲	۲۸	۶۶
در بسته بروی خود ز مردم	۲	۲۲	۶۲
در بسته چه سود و عالم الغیب	۲	۲۲	۶۲
در بیابان خشک و ریگ روان	۳	۱۵	۸۷

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
در بیابان فقیر سوخته را	۳	۱۷	۸۸
در چشم من آمد آن سهی سرو بلند	۵	۲۰	۱۲۶
در خاک بیلقان برسدیم بعابدی	۸	-	۱۶۴
درخت اندر بهاران بر فشاند	۷	۵	۱۴۳
درخت کرم هر کجا بیخ کرد	۸	-	۱۵۹
درختی که اکنون گرفتست پای	۱	۴	۱۵
دردا که طبیب صبر می فرماید	۵	۴	۱۱۳
در سخن با دوستان آهسته باش	۸	-	۱۶۲
در سرکار تو کردم دل و دین با همه دانش	۲	۳۳	۶۹
درشتی کند با غریبان کسی	۳	۲۷	۹۹
درشتی نگیرد خردمند پیش	۸	-	۱۶۳
درشتی و نرمی بهم دربه است	۸	-	۱۶۳
در عمل کوش و هر چه خواهی پوش	۲	۵	۵۱
در قزاگند مرد باید بود	۲	۵	۵۱
در میرو وزیر و سلطان را	۱	۱۷	۳۰
درویش بجز بوی طعامش نشنیدی	۳	۲۲	۹۱
درویش نیک سیرت پاکیزه خوی را	۲	۳۳	۷۰
درویش و غنی بنده این خاک درند	۱	۱۰	۲۳
دریاب کنون که نعمت هست بدست	۱	۲۸	۴۰
دریای فراوان نشود تیره بسنگ	۲	۴۰	۷۴
دریغاکه بر خوان الوان عمر	۶	۱	۱۳۱
دریغاگردن طاعت نهادن	۶	۷	۱۳۶
در این گفتن جهان بروی بر آشت	۵	۲۱	۱۳۰
دست بر دست می زند که دریغ	۷	۵	۱۴۳
دست بر هم زند طبیب ظریف	۶	۱	۱۳۲
دست تضرع چه سود بنده محتاج را	۳	۲۲	۹۱
دست دراز از پی یک حبه سیم	۳	۲۶	۹۳
دست کوتاه باید از دنیا	۸	-	۱۷۵
دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خود مزن	۸	-	۱۶۲

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
دگر ره چون نداری طاقت نیش	۱	۱۶	۲۹
دلارامی که داری دل در او بند	۵	۲۱	۱۳۰
دلفت بچه کار آید و مسحی و مرقع	۲	۱۵	۵۷
دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد	۷	جدال سعدی	۱۵۵
دمی چند گفتم بر آرم بکام	۶	۱	۱۳۱
دو بامداد اگر آید کسی بخدمت شاه	۱	۲۵	۳۷
دو چیز طیره عقلست دم فرو بستن	دیباچه	-	۶
دوران بقا چو باد صحرا بگذشت	۱	۳۰	۴۱
دور جوانی بشد از دست من	۶	۵	۱۳۵
دوست آن دامن که گیرد دست دوست	۱	۱۶	۲۸
دوستان را کجا کنی محروم	دیباچه	-	۱
دوستان گو نصیحتم مکنید	۵	۴	۱۱۳
دوست مشمار آنکه در نعمت زند	۱	۱۶	۲۸
دوست نزدیکتر از من بمن است	۲	۱۰	۵۵
دوستی با پیلانان یا مکن	۸	-	۱۷۵
دوش چون طاوس می‌نازیدم اندر باغ وصل	۵	۱۸	۱۲۵
دوش مرغی بصبح می‌نالید	۲	۲۵	۶۳
دو صاحب‌دل نگهدارند مویی	۴	۵	۱۰۴
دو عاقل را نباشد کین و پیکار	۴	۵	۱۰۴
دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست	دیباچه	-	۸
دونان چو گلیم خویش بیرون بردند	۷	جدال سعدی	۱۵۷
دونان نخورند و گوش دارند	۸	-	۱۷۹
ده انگشتت مرکب کرد بر کف	۷	۷	۱۴۴
دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی	۲	۹	۵۴
دیدم گل تازه چند دسته	۲	۴۷	۷۸
دیده از دیدنش نگشتی سیر	۲	۳۳	۶۹
دیده‌اهل طمع به نعمت دنیا	۷	جدال سعدی	۱۵۴
دیده بر تارک سنان دیدن	۵	۱۵	۱۲۱
دیده شکبید ز تماشای باغ	۳	۲۸	۱۰۲

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
دیدیم بسی که آب سر چشمه خرد	۱	۴	۱۶
دیر آمدی ای نگار سرمست	۵	۷	۱۱۵
دین ورز و معرفت که سخندان سجع گوی	۷	جدال سعدی	۱۶۵
(ر)			
راست چو بانگش از دهن برخاست	۲	۱۹	۶۰
راست خواهی هزار چشم چنان	۱	۵	۱۸
راستی موجب رضای خداست	۱	۱۶	۲۷
رایت از گرد راه و رنج رکاب	۲	۴۱	۷۴
رد میراث سخت تر بودی	۳	۲۲	۹۱
رزق اگر چند بی گمان برسد	۳	۲۷	۹۵
رسم است که مالکان تحریر	۲	۴۷	۷۸
رشکم آید که کسی سیر نگه در تو کند	۵	۸	۱۱۶
رقم بر خود بنادانی کشیدی	۸	-	۱۷۶
روانت داد طبع و عقل و ادراک	۷	۷	۱۴۴
روده تنگ به یک نان تهی پر گردد	۸	-	۱۶۶
روز درماندگی و معزولی	۲	۲۸	۶۶
روزی چند باش تا بخورد	۱	۲۸	۴۰
روزگارم بشد بنادانی	۱	۹	۲۱
روزی از دست گفتمش ز نهار	۵	۹	۱۱۷
روزی بینی بکام دشمن	۸	-	۱۷۹
روستازادگان دانشمند	۷	۲	۱۴۰
روضه ماء نهرها سلسال	دیباجه	-	۶
روی بر خاک عجز می گویم	۲	۳	۵۰
روی در روی دوست کن بگذار	۵	۲۰	۱۲۸
روی طمع از خلق بیچ ار مردی	۷	جدال سعدی	۱۵۲
(ز)			
زانگه که ترا بر من مسکین نظر است	دیباجه	-	۳
زاهد که درم گرفت و دینار	۲	۳۴	۷۱
زاهدی در سماع رندان بود	۵	۱۳	۱۲۰

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم	دیباچه	-	۵
زبان در دهان ای خردمند چیست	دیباچه	-	۶
ز بخت روی ترش کرده پیش یار عزیز	۳	۱۰	۸۴
ز خم دندان دشمنی بتراست	۳	۲۷	۹۹
ز خود بهتری جوی و فرصت شمار	۶	۲	۱۳۳
ز دیدنت نتوانم که دیده در بندم	۵	۵	۱۱۴
زر بده مرد سپاهی را تا سر بنهد	۱	۱۴	۲۵
زرع را چون رسید وقت درو	۶	۵	۱۳۵
زر نداری نتوان رفت بزور از دریا	۳	۲۷	۹۶
زشت باشد دبیقی و دیبا	۲	۴۵	۷۶
ز قدر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم	۳	۱۹	۸۹
زکوة مال بدر کن که فضلۀ رز را	۲	۴۸	۷۸
ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار	۱	۱۶	۲۸
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده	۱	۱۰	۲۲
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	۲	۹	۵۵
زمین شوره سنبل بر نیارد	۱	۴	۱۷
زن بد در سرای مرد نکو	۲	۳۱	۶۷
زنبور درشت بی مروت را گوی	۸	-	۱۷۴
زن کز بر مرد بی رضا بر خیزد	۶	۲	۱۳۳
زنان باردار ای مرد هشیار	۷	۱۰	۱۴۶
زنده است نام فرخ نوشین روان بخیر	۱	۲	۱۲
زود باشد که خیره سر بینی	۷	۵	۱۴۳
زود بینی شکسته پیشانی	۸	-	۱۶۸
زور باید نه زر که بانو را	۶	۸	۱۳۷
زورت ار پیش می رود با ما	۱	۲۶	۳۸
زورمندی مکن بر اهل زمین	۱	۲۶	۳۸
زیبقم در گوش کن تا نشنوم	۲	۱۹	۶۰
زیر پایت گر بدانی حال مور	۱	۲۲	۳۴
زینهار از قرین بد زنهار	۲	۳۱	۶۸

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
(س)			
سالها بر تو بگذرد که گذار	۶	۳	۱۳۴
سایه پرورده را چه طاقت آن	۸	-	۱۶۸
سبزه در باغ گفته‌اند خوش است	۵	۱۰	۱۱۸
سخت است پس از جاه تحکم بردن	۷	۲	۱۴۰
سخن آخر بدهن می‌گذرد مودی را	۱	۲۴	۳۶
سخن آنگه کند حکیم آغاز	۳	۴	۸۱
سخن بلطف و کرم با درشت خوی مگوی	۸	-	۱۷۶
سخندان پرورده پیر کهن	دیاچه	-	۹
سخن را سر است ای خردمند و بن	۴	۷	۱۰۵
سخن گر چه دلبد و شیرین بود	۴	۶	۱۰۵
سخنی در نهان نباید گفت	۸	-	۱۶۱
سرکه از دست رنج خویش و تره	۸	-	۱۷۵
سر چشمه شاید گرفتن به بیل	۱	۴	۱۵
سرهنگ لطیف خوی دلدار	۸	-	۱۷۴
سری طیف من یجلو بطلعة الدجی	۵	۶	۱۱۵
سست بازو بجهل می‌فکند	۸	-	۱۶۸
سعدی افتاده‌ای است آزاده	دیاچه	-	۹
سعدی ره کعبه رضاگیر	۲	۴۷	۷۸
سگ اصحاب کهف روزی چند	۱	۴	۱۶
سگ بدریای هفتگانه بشوی	۷	۱	۱۳۹
سگ و دربان چو یافتند غریب	۱	۱۷	۳۰
سگی را گر کلوخی بر سر آید	۷	جدال سعدی	۱۵۴
سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش	۸	-	۱۷۷
سمعی الی حسن الاغانی	۳	۲۷	۹۵
سمند باد پای از تک فرو ماند	۸	-	۱۶۶
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست	۸	-	۱۷۰
سنگ بر باره حصار مزین	۳	۲۷	۹۷
سنگی بچند سال شود لعل پاره‌ای	۸	-	۱۷۱

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
سؤال کردم و گفتم جمال روی ترا	۵	۱۰	۱۱۸
سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج	۵	۱۸	۱۲۵
سوز من با دیگری نسبت مکن	۵	۱۹	۱۲۶
سهمگن آبی که مرغابی در او ایمن نبودی	۳	۲۷	۹۶
سیب گویی وداع بستان کرد	۵	۱۷	۱۲۳
(ش)			
شاهد آنجا که رود حرمت و عزت بیند	۳	۲۷	۹۴
شاهدی در میان کوران است	۸	-	۱۷۱
شاید پس کار خویشتن بنشستن	۵	۱۲	۱۱۹
شبانگه کارد در حلقش بمالید	۲	۳۱	۶۸
شبانى با پدر گفت ای خردمند	۸	-	۱۶۳
شب پراکنده خسبد آنکه پدید	۷	جدال سعدی	۱۵۲
شب تاریک دوستان خدای	۸	-	۱۷۹
شب چو عقد نماز می‌بندم	۲	۳۲	۶۸
شب هر توانگری بسرایى همی روند	۳	۲۷	۹۶
شپره گر وصل آفتاب نخواهد	۵	۱۰	۱۱۷
شخصم بچشم عالمیان خوب منظر است	۲	۸	۵۴
شخصی نه چنان کریمه منظر	۱	۴۰	۴۷
شخصی همه شب بر سر بیمار گریست	۲	۱۶	۵۸
شد غلامی که آب جوی آرد	۳	۲۳	۹۲
شرط عقل است صبر تیرانداز	۸	-	۱۶۹
شفیع مطاع نبی کریم	دیباجه	-	۲
شکر خدای کن که موفق شدی بخیر	۸	-	۱۶۰
شکم زندان باد است ای خردمند	۲	۳۰	۶۷
شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده	۲	۲۷	۶۵
شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی	۱	۴	۱۷
شنیدستی که گاوی در علفخوار	۲	۵	۵۲
شنیدم که مردان راه خدای	۲	۴	۵۰
شنیدم گوسپندی را بزرگی	۲	۳۱	۶۸

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجان‌ی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
شنیده‌ام که درین روزها کهن پیری	۶	۹	۱۳۷
شنیده‌ای که سکندر برفت تا ظلمات	۸	-	۱۷۳
شوربختان بآرزو خواهند	۱	۵	۱۸
(ص)			
صاحب‌دلی بمدرسه آمد ز خانقاه	۲	۳۸	۷۳
صد بروزی کنند در مردشت	۸	-	۱۶۶
صلح با دشمن اگر خواهی هر گه که ترا	۱	۲۴	۳۶
صورت حال عارفان دلق است	۲	۵	۵۱
صیاد نه هر بار شگالی ببرد	۳	۲۷	۱۰۰
(ض)			
ضعیفان را مکن بر دل گزندی	۸	-	۱۸۰
(ط)			
طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق	۲	۸	۵۴
طبع ترا تا هوس نحو کرد	۵	۱۶	۱۲۳
طرب نوجوان ز پیر مجوی	۶	۵	۱۳۵
طلب کردم ز دانایی یکی پند	۸	-	۱۷۶
(ظ)			
ظالمی را خفته دیدم نیمروز	۱	۱۲	۲۳
ظماء بقلبی لایکاد یسیغه	۵	۱۶	۱۲۲
(ع)			
عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند	۸	-	۱۷۱
عاجز باشد که دست قوت یابد	۳	۱۴	۸۶
عاشقان کشتگان معشوقند	دییاجه	-	۳
عاصیان از گناه توبه کنند	۲	۲	۴۹
عاقبت گرگ زاده گرگ شود	۱	۴	۱۷
عالم آنکس بود که بد نکند	۲	۳۸	۷۲
عالم اندر میان جاهل را	۸	-	۱۷۱
عالم که کامرانی و تن‌پروری کند	۲	۳۸	۷۳
عالمی را که گفت باشد و بس	۲	۳۸	۷۲

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
عام نادان پریشان روزگار	۸	-	۱۷۲
عجب از کشته نباشد بدر خیمه دوست	۵	۴	۱۱۴
عجب است با وجودت که وجود من بماند	۵	۴	۱۱۴
عجب که دود دل خلق جمع می‌نشود	۳	۱۲	۸۵
عذر تقصیر خدمت آوردم	۲	۲	۴۹
علم چندانکه بیشتر خوانی	۸	-	۱۶۰
علی الخصوص که دیباچه همایونش	دیبچه	-	۸
علی الصباح بروی تو هر که برخیزد	۵	۱۳	۱۱۹
علی جر ذیل لیس یرفع راسه	۵	۱۷	۱۲۳
عمر برف است و آفتاب تموز	دیبچه	-	۵
عمر گرانمایه در این صرف شد	۱	۳۶	۴۵
عیب هنر و کمال بیند	۴	۱۲	۱۰۸
(غ)			
غرض نقشی است کز ما باز ماند	دیبچه	-	۱۰
غریبی گرت ماست پیش آورد	۱	۳۲	۴۲
غلام آنکش باید و خشت زن	۵	۲	۱۱۲
غم فرزند و نان و جامه و قوت	۲	۳۲	۶۸
غم موجود و پریشانی معدوم ندارم	۲	۱۶	۵۸
غمی کز پیش شادمانی بری	۸	-	۱۷۹
غواص اگر اندیشه کند کام نهنگ	۳	۲۷	۱۰۰
(ف)			
فراموشت نکرد ایزد در آن حال	۷	۷	۱۴۴
فرشته‌ای که وکیل است بر خز این باد	۸	-	۱۷۳
فرشته خوی شود آدمی بکم خوردن	۷	۱۹	۱۵۱
فرق است میان آنکه یارش در بر	۱	۷	۲۰
فرق شاهی و بندگی برخاست	۱	۲۸	۴۰
فریدون گفت نقاشان چین را	۸	-	۱۸۰
فسحت میدان ارادت بیار	۲	۱۰	۵۵
فضل و هنر ضایع است تا ننمایند	۳	۲۷	۹۳

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
فقدت زمان الوصل و المرء جاهل	۵	۱۰	۱۱۷
فهم سخن چون نکند مستمع	۲	۱۰	۵۵
(ق)			
قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت	۱	۱۸	۳۱
قاضی ار با ما نشیند بر فشاند دست را	۲	۱۹	۵۹
قاضی چو بر شوت بخورد پنج خیار	۸	-	۱۸۱
قالوا عجین الکلس لیس بظاهر	۳	۲۰	۸۹
قد شابه بالوری حمار	۳	۲۵	۹۲
قدم من بسعی پیشتر است	۲	۴۱	۷۴
قرار بر کف آزادگان نگیرد مال	۱	۱۳	۲۴
قرص خورشید در سیاهی شد	۱	۴	۱۵
قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه	۸	-	۱۷۳
قوت سر پنجه شیری گذشت	۶	۵	۱۳۵
قیاس کن که چه حالم بود در این ساعت	۲	۳۱	۶۷
قیاس کن که چه حالم بود در آن ساعت	۶	۱	۱۳۱
(ک)			
کار درویش مستمند بر آر	۱	۳۵	۴۴
کاش آنان که عیب من جستند	۵	۱۹	۱۲۵
کاش کان روز که در پای تو شد خار اجل	۵	۱۸	۱۲۴
کاغذ بدریدند و قلم بشکستند	۱	۱۵	۲۵
کان بنا بینایی از راه اوفتاد	۸	-	۱۷۲
کانکه جنگ آرد بخون خویش بازی می‌کند	۱	۳	۱۳
کای فرومایه این چه دندان است	۱	۴۴	۷۶
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید	۳	۲۷	۹۵
کجا خود شکر این نعمت گزارم	۳	۲	۷۹
کذلک ینشالینه هو عرقها	دیاچه	-	۴
کریمان را بدست اندر درم نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۱
کرم بین و لطف خداوندگار	دیاچه	-	۲
کز بزرگان شنیده‌ام بسیار	۲	۲۷	۶۵

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
کس نبیند بخیل فاضل را	۸	-	۱۸۲
کس نبیند که تشنگان حجاز	۱	۱۳	۲۴
کس نتواند گرفت دامن دولت بزور	۳	۲۷	۹۳
کس نیاموخت علم تیر از من	۱	۲۷	۳۹
کس نیاید بپای دیواری	۵	۱۳	۱۲۰
کس بدیده انکار اگر نگاه کند	۵	۱	۱۱۱
کسی که لطف کند با تو خاک پایش باش	۸	-	۱۷۶
کفیث اذی یا من تعد محاسنی	۲	۸	۵۴
کلاه گوشه دهقان به آفتاب رسید	۳	۱۹	۸۹
کمال هم‌نشین در من اثر کرد	دییاجه	-	۴
کمان کشید و نزد بر هدف که نتوان دوخت	۶	۹	۱۳۷
کنج صبر اختیار لقمان است	۳	۱	۷۹
کند هر آینه غیبت حسود کوه دست	۸	-	۱۶۹
کنند این و آن خوش دگر باره دل	۸	-	۱۶۲
کنون پنداری ای ناچیز همت	۷	۷	۱۴۴
کنونت که امکان گفتار هست	دییاجه	-	۵
کنون که رفتی و پرسیدیش که چون افتاد	۸	-	۱۷۳
کوته نکنم ز دامن دست	۵	۳	۱۱۲
کو دشمن شوخ چشم ناپاک	۴	۱۲	۱۰۸
کوس رحلت بکوفت دست اجل	۱	۹	۲۱
کوفته بر سفره من گو مباش	۲	۳۶	۷۲
کو فرض خدا نمی‌گزارد	۸	-	۱۷۲
که آسانی گزیند خویشان را	۱	۱۶	۲۶
که از چنگال گرگم در ربودی	۲	۳۱	۶۸
که بعد از دیدنش صورت نبندد	۲	۳۳	۶۹
که زناگفتنش خلل زاید	۳	۴	۸۱
که سعدی راه و رسم عشقبازی	۵	۲۱	۱۳۰
که شهوت آتش است از وی پرهیز	۸	-	۱۶۶
که فردا چو پیک اجل در رسید	دییاجه	-	۵

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجان‌ی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
که فضیحت بود بروز شمار	۷	۱۶	۱۴۹
که گر دانای دهری خرباشی	۸	-	۱۷۶
که گر روزی مرادش بر نیاری	۸	-	۱۶۵
کهن خرقه خویش پیراستن	۸	-	۱۸۲
کیمیاگر بغضه مرده و رنج	۱	۳۹	۴۶
(گ)			
گاوان و خران بار بردار	۱	۲۰	۳۲
گاه باشد که کودکی نادان	۳	۲۷	۱۰۱
گر آب چاه نصرانی نه پاک است	۳	۲۰	۸۹
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد	۸	-	۱۶۶
گر از عهد خردیت یاد آمدی	۶	۶	۱۳۶
گر از نیستی دیگری شد هلاک	۷	جدال سعدی	۱۵۷
گر التفات خداوندیش بیاراید	دیباچه	-	۷
گر امیدواری کز او برخوردار	۸	-	۱۶۰
گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب	۳	۹	۸۳
گر بر سر و چشم ما نشینی	۱	۱۷	۳۰
گر بغریبی رود از شهر خویش	۳	۲۷	۹۵
گر بلطفم بنزد خود خواند	۵	۹	۱۱۷
گر بمحشر خطاب قهر کند	۸	-	۱۷۸
گر به شیر است در گرفتن موش	دیباچه	-	۹
گر به مسکین اگر پرداختی	۳	۱۴	۸۶
گر بی هنر بمال کند کبر بر حکیم	۷	جدال سعدی	۱۵۳
گر بی هنرم و گر هنرمند	۲	۴۷	۷۸
گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن	۲	۴۲	۷۵
گر تتر بکشد این مختث را	۳	۱۲	۸۵
گرت چشم خدا بینی ببخشند	۲	۷	۵۳
گرت خوی من آمد ناسزاوار	۸	-	۱۷۹
گر ترا در بهشت باشد جای	۵	۱۳	۱۲۰
گرت راهی نماید راست چون تیر	۸	-	۱۶۳

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجان‌ی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم	۸	-	۱۸۲
گر تضرع کنی و گر فریاد	۵	۱۸	۱۲۴
گر تو قرآن بر این نمط خوانی	۴	۱۴	۱۰۹
گر چه بر حق بود مزاج سخن	۸	-	۱۷۷
گر چه بیرون ز رزق نتوان خورد	۳	۲۷	۱۰۰
گر چه تیر از کمان همی گذرد	۱	۲۴	۳۷
گر چه دانی که نشنوند بگوی	۷	۵	۱۴۳
گر چه سیم و زر ز سنگ آید همی	۷	۶	۱۴۳
گر چه شاطر بود خروس بجنگ	دیباچه	-	۹
گر خود همه عیبها بدین بنده در است	دیباچه	-	۳
گر دست بجان داشتمی همچو تو بر ریش	۵	۱۰	۱۱۸
گر دست دهد که آستینش گیرم	۵	۴	۱۱۳
گردش گیتی گل رویش بریخت	۵	۱۸	۱۲۵
گر راست سخن گویی و در بند بمانی	۸	-	۱۷۷
گر سنگ همه لعل بدخشان بودی	۸	-	۱۶۸
گر صبر کنی ورنه کنی موی بناگوش	۵	۱۰	۱۱۸
گر غنی زر بدامن افشانند	۲	۲۷	۶۵
گر فریدون شود بنعمت و ملک	۳	۱۲	۸۵
گر کسی خاک مرده باز کند	۱	۲۸	۴۰
گر کسی وصف او ز من پرسد	دیباچه	-	۳
گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود	۲	۳۷	۷۲
گر گرفتارم کنی مستوجیم	۵	۲۰	۱۲۹
گر گزندت رسد تحمل کن	۲	۴	۷۴
گر گلشکر خوری بتکلف زیان کند	۳	۷	۸۲
گر مرا زار بکشتن دهد آن یار عزیز	۲	۱۲	۵۶
گر ملولی زما ترش منشین	۵	۱۳	۱۲۰
گر نبیند بروز شیره چشم	۱	۵	۱۸
گر نشاید بدوست ره بردن	۵	۴	۱۱۳
گر نشیند فرشته‌ای با دیو	۸	-	۱۶۷

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
گر نه امید و بیم راحت و رنج	۱	۲۹	۴۱
گر نیاید بگوش رغبت کس	۸	-	۱۸۲
گر نیست جمال و رنگ و بویم	۲	۴۷	۷۸
گر همه زر جعفری دارد	۳	۱۷	۸۸
گر هنرمند از اوباش جفائی بیند	۸	-	۱۷۰
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج	۲	۳۸	۷۳
گفتا برو چو خاک تحمّل کن ای فقیه	۸	-	۱۶۴
گفت باور نداشتم که ترا	۲	۲۵	۶۴
گفت چشم تنگ دنیا دوست را	۳	۲۱	۹۰
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد	۳	۲۷	۹۴
گفت عالم بگوش جان بشنو	۲	۳۸	۷۳
گفتم ای خواجه گر تو بدبختی	۸	-	۱۷۴
گفتم این شرط آدمیت نیست	۲	۲۵	۶۴
گفتم چه بود گیاه ناچیز	۲	۴۷	۷۸
گفت من سر بر آستان دارم	۲	۴۱	۷۵
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	۲	۳۸	۷۳
گفتن از زنبور بی حاصل بود	۵	۱۹	۱۲۶
گل بتاراج رفت و خار بماند	۵	۱۵	۱۲۱
گل سرخش چو عارض خوبان	۲	۳۳	۶۹
گل همین پنج روز و شش باشد	دیباجه	-	۷
گلی خوشبوی در حمام روزی	دیباجه	-	۴
گوسفند از برای چوپان نیست	۱	۲۸	۴۰
گوش تواند که همه عمر وی	۳	۲۸	۱۰۲
گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد	۲	۱۲	۵۶
گویی رگ جان می‌گسلد زخمه ناسازش	۲	۱۹	۶۰
گه اندر نعمتی مغرور و غافل	۸	-	۱۷۸
گه بخون ریختمم برخیزند	۲	۲۲	۶۲
گه بود کز حکیم روشن رای	۳	۲۷	۱۰۱
گهی بر طارم اعلی نشینم	۲	۹	۵۵

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
(ل)			
لاجرم حکمتش بود گفتار	۳	۴	۸۱
لاف سر پنجگی و دعوی مردی بگذار	۲	۴۲	۷۵
لب بر لبی چو چشم خروس ابلهی بود	۵	۲۰	۱۲۸
لقد سعدالدنیا به دام سعه	دیباجه	-	۴
لکن امیدوار باید بود	۴	۹	۱۰۶
لَمَّا رَأَتْ بَيْنَ يَدَيِّ بَعْلَهَا	۶	۲	۱۳۳
(م)			
ماذا اخاضك يا مغرور في الخطر	۳	۱۴	۸۶
ماذا الصبى و الشيب غير لمتى	۶	۵	۱۳۵
ما را بجهان خوشتر از این یک دم نیست	۱	۱۳	۲۳
مار بر دست و مار سر بر سنگ	۸	-	۱۶۹
ماری تو هر که راکه بینی بزنی	۱	۲۶	۳۸
ما مَرَّ مِنْ ذِكْرِ الْحُمَى بِمَسْمَعِي	۵	۱۹	۱۲۶
ما نصیحت بجای خود کردیم	۸	-	۱۸۲
مبر حاجت بنزدیک ترشروی	۳	۱۱	۸۴
مبین آن بی حمیت راکه هرگز	۱	۱۶	۲۶
متاب ای پارسا روی از گنهکار	۲	۳۹	۷۴
مجال سخن تا نبینی ز پیش	۱	۱۳	۲۴
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر	دیباجه	-	۳
مراد ما نصیحت بود و گفتیم	دیباجه	-	۱۰
مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت	۷	۱۹	۱۵۱
مرد باید که گیرد اندر گوش	۲	۳۸	۷۳
مرد بی توشه کاو فتاد از پای	۳	۱۵	۸۷
مرد درویش که بارستم فاقه کشید	۷	۱۸	۱۵۰
مردک سنگدل چنان بگزید	۲	۴۴	۷۶
مردکی خشک مغز را دیدم	۸		۱۷۴
مرغ ایوان زهول او پیرید	۲	۱۹	۶۰
مرغ بریان بچشم مردم سیر	۳	۱۸	۸۸

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد	۸	-	۱۶۶
مزن تا توانی بگفتار دم	دیباجه	-	۹
مست می بیدار گردد نیم شب	۵	۱۶	۱۲۲
مسکین حریص در همه عالم همی رود	۸	-	۱۷۳
مسکین خر اگر چه بی تمیز است	۱	۲۰	۳۲
مشو ایمن که تنگدل گردی	۳	۲۷	۹۷
مشو غره بر حسن گفتار خویش	۸	-	۱۶۵
مطربی دور از این خجسته سرای	۲	۱۹	۶۰
مطلب گر توانگری خواهی	۲	۲۷	۶۵
معهه چو کج گشت و شکم درد خاست	۳	۷	۸۲
معشوق هزار دوست را دل ندهی	۸	-	۱۶۱
معشوقه که دیر دیر بینند	۵	۷	۱۱۵
معلمت همه شوخی و دلبری آموخت	۵	۱۷	۱۲۲
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	۱	۱	۱۲
مکن رحم بر گاو بسیار بار	۸	-	۱۷۸
مکن ز گردش گیتی شکایت ای درویش	۷	جدال سعدی	۱۵۸
مکن فراخ روی در عمل اگر خواهی	۱	۱۶	۲۷
مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد	۸	-	۱۵۹
مگذار که زه کند کمان را	۸	-	۱۶۲
مگر صاحب‌دلی روزی برحمت	دیباجه	-	۱۰
مگر ملائکه بر آسمان و گرنه بشر	۵	۱۸	۱۲۴
مگوی انده خویش با دشمنان	۴	۲	۱۰۳
ملامت کن مرا چندان که خواهی	۵	۲۰	۱۲۷
ملحد گرسنه در خانه خالی بر خوان	۱	۴۰	۴۷
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه	۱	۳	۱۴
من آدمی بچنین شکل و خوی و قد و روش	۵	۱۷	۱۲۲
من آن مورم که در پایم بمالند	۳	۲	۷۹
من بنده حضرت کریمم	۲	۴۷	۷۸
منت منه که خدمت سلطان کنی همی	۸	-	۱۶۰

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
من ذایحدثنی وزمّ العیس	۳	۲۷	۹۹
من ز خدمت دمی نیاسودم	۲	۴۱	۷۴
منشین ترش از گردش ایام که صبر	۱	۱۶	۲۸
منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست	۳	۲۷	۹۴
من فتاده بدست شاگردان	۲	۴۱	۷۴
من کان بین یدیه ما اشتھی رطب	۷	جدال سعدی	۱۵۵
من گرسنه در برابر سفره نان	۲	۳۶	۷۲
من و تو هر دو خواجه تا شانیم	۲	۴۱	۷۴
موحد چه در پای ریزی زرش	۸	-	۱۸۰
مؤذن بانگ بی هنگام برداشت	۲	۱۹	۶۰
مورچگان را چو بود اتفاق	۳	۲۷	۹۸
مورگرد آورد بتابستان	۷	جدال سعدی	۱۵۲
موی بتلیس سیه کرده گیر	۶	۵	۱۳۵
مهرتری در قبول فرمان است	۱	۲۵	۳۷
میان دو کس جنگ چون آتش است	۸	-	۱۶۲
میان شوهر و زن جنگ و فتنه خاست چنان	۶	۹	۱۳۷
می نگویم که طاعتم پذیر	۲	۲	۵۰
(ن)			
ناسزایی را که بینی بخت یار	۱	۲۱	۳۳
نام نکویی چو برون شد بکوی	۷	۵	۱۴۲
نان از برای کنج عبادت گرفته‌اند	۲	۳۵	۷۱
نامم افزود و آبرویم کاست	۳	۱۰	۸۴
نباید بستن اندر چیز و کس دل	۵	۱۸	۱۲۴
نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است	۷	۱۷	۱۵۰
نبشته است بر گور بهرام گور	۲	۴۸	۷۸
نبیند کسی در سماعت خوشی	۲	۱۹	۶۰
نبینی که پیش خداوند جاه	۱	۱۶	۲۹
نبینی که چون گریه عاجز شود	۱	۸	۲۱
نبیند مدعی جز خویشتن را	۲	۷	۵۳

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
نرسیدش چه می‌سازی که دانست	۸	-	۱۷۶
ترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید	۱	۱۰	۲۲
نخورد شیر نیم خورده سگ	۳	۱۲	۸۵
ندانست آنکه رحمت کرد بر مار	۸	-	۱۶۳
ندانستی که بینی بند بر پای	۱	۱۶	۲۹
ندهد مرد هوشمند جواب	۸	-	۱۷۷
ندهد هوشمند روشن رای	۷	۱۴	۱۴۸
ندیده‌ای که چه سختی همی رسد بکسی	۶	۱	۱۳۱
نرود مرغ سوی دانه فراز	۸	-	۱۷۹
نشاید بنی آدم خاک زاد	۸	-	۱۶۴
نشیندی که صوفیی می‌کوفت	۴	۳	۱۰۴
نغوذبالله اگر خلق غیب دان بودی	۸	-	۱۷۹
نکردی در این روز بر من جفا	۶	۶	۱۳۶
نکند جور پیشه سلطانی	۱	۶	۱۹
نکند دوست زینهار از دوست	۵	۹	۱۱۷
نکوئی با بدان کردن چنان است	۱	۴	۱۷
نگار من چو در آید بخنده نمکین	۵	۱۴	۱۲۰
نیک سهل است زنده بیجان کرد	۸	-	۱۶۹
نیک و بد چون همی بیاید مرد	دیباجه	-	۵
نیم نانی گر خورد مرد خدا	۱	۳	۱۴
(و)			
واجب است از هزار دوست برید	۵	۱۵	۱۲۱
واخوالعداوة لایمَرِّ بصالح	۴	۱	۱۰۳
واطلب لنفسک من خیر تریدبها	۸	-	۱۸۲
وافانین علیها جلتار	۲	۳۳	۶۹
وامش مده آنکه بی نماز است	۸	-	۱۷۲
وان پیر لاشه که سپردند زیر گل	۱	۲	۱۲
وان دگر پخت همچنین هوسی	دیباجه		۵
وان راکه بر مراد جهان نیست دسترس	۳	۲۷	۹۴

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
وان سلم الانسان من سوء نفسه	۵	۱۲	۱۱۹
وانکه خوابش بهتر از بیداری است	۱	۱۲	۲۳
وانکه در نعمت و آسایش و آسانی زیست	۷	۱۸	۱۵۰
وانکه را پادشه بیندازد	۵	۱	۱۱۱
وانکه را دستگاه و قوت نیست	۳	۱۸	۸۸
وانکه این خانه کز تو خواهد ماند	۳	۲۲	۹۱
وجود مردم دانا مثال زرطلی است	۳	۲۷	۹۴
ور اکبات نیاق فی هوادجها	۷	جدال سعدی	۱۵۷
ور بخرابی فتد از مملکت	۳	۲۷	۹۵
ورب صدیق لامنی فی وداها	۵	۱۹	۱۲۵
ور پرده عشاق و خراسان و حجاز است	۲	۱۹	۶۱
ورت جاه و مال است و زرع و تجارت	۲	۲۴	۶۳
ور چو طوطی شکر بود خورش	۶	۲	۱۳۲
ور چه کس بی اجل نخواهد مرد	۳	۲۷	۹۵
ور روی در دهان شیر و پلنگ	۸	-	۱۷۳
ور شکر خنده‌ای است شیرین لب	۵	۶	۱۱۵
ور کریمی دو صدگنه دارد	۸	-	۱۸۲
ور ندانی که در نهانش چیست	۲	۱	۴۹
ور نبود بالش آکنده پر	۳	۲۸	۱۰۲
ور نبود دلبر همخوابه پیش	۳	۲۸	۱۰۲
ور نه سزاوار خداوندیش	دیباجه	-	۱
ور وزیر از خدا بترسیدی	۱	۲۹	۴۱
ور هنری داری و هفتاد رعب	۵	۱۵	۱۱۵
وصف تراگر کنند وز نکنند اهل فضل	دیباجه	-	۸
و عند هبوب الّنا شرّات علی الحمی	۲	۲۶	۶۴
وفاداری مدار از بلبلان چشم	۶	۲	۱۳۳
وقت ضرورت چو نماند گریز	۱	۱	۱۱
وقتی است خوش آن راکه بود ذکر تو مونس	۸	-	۱۷۸
وقتی افتاد فتنه‌ای در شام	۷	۲	۱۴۰

کشف الایات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
و قطرٌ علی قطرٍ اذا اتفقت نهزٌ	۸	-	۱۷۱
وگر بچشم ارادت نگه کنی در دیو	۵	۱	۱۱۱
وگر بر هر دو جانب جاهلانند	۴	۵	۱۰۵
وگر بینم که نابینا و چاه است	۱	۳۸	۴۶
وگر بینی که با هم یک زبانند	۸	-	۱۶۴
وگر تن پرور است اندر فراخی	۳	۶	۸۲
وگر چل ساله را عقل و ادب نیست	۷	۱۱	۱۴۶
وگر صد باب حکمت پیش نادان	۲۰	۲	۶۱
وگر عمری نوازی سفله‌ای را	۸	-	۱۷۷
وگر نامور شد بقول دروغ	۸	-	۱۷۷
وگر نعلشی دو کس بر دوش گیرند	۷	جدال سعدی	۱۵۴
وگر همچنان روزگاری هلی	۱	۴	۱۵
وگر یک بذله گوید پادشاهی	۷	۳	۱۴۰
ولی ز باطنش ایمن مباحث و غزّه مشو	۸	-	۱۶۸
وہ کہ گر مرده باز گردیدی	۳	۲۲	۹۱
وہ کہ هرگہ کہ سبزه در بستان	۷	۱۵	۱۴۸
وین سعادت بزور بازو نیست	۸	-	۱۷۹
وین شکم بی هنر پیچ پیچ	۳	۲۸	۱۰۲
(۵)			
هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح	۷	جدال سعدی	۱۵۶
هر آن عاقل که با مجنون نشیند	۸	-	۱۷۶
هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت	۱	۱۰	۲۲
هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست	۳	۲۷	۹۵
هر پیسه گمان مبر نهالی	۱	۳	۱۳
هر چه از دونان بمنّت خواستی	۳	۹	۸۳
هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست	۱	۲۳	۳۵
هر دم از عمر می رود نفسی	دیباجه	-	۴
هر سو دود آنکش زبر خویش براند	۲	۱۴	۵۷
هر کجا چشمه‌ای بود شیرین	۱	۱۳	۲۴

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
هر که با سلطان عشق آمد نماند	۵	۳	۱۱۲
هر که آمد عمارتی نو ساخت	دیباچه	-	۵
هر که با اهل خود وفا نکند	۷	۹	۱۴۵
هر که با پولاد بازو پنجه کرد	۱	۲۱	۳۳
هر که بر خود در سؤال گشاد	۳	۲۸	۱۰۱
هر که بر خویشتن نبخشاید	۳	۲۰	۸۹
هر که بی او بسر نشاید برد	۵	۹	۱۱۷
هر که بیهوده گردن افرازد	۲	۴۱	۷۵
هر که پرهیز و علم و زهد فروخت	۸	-	۱۶۰
هر که تأمل نکند در جواب	۸	-	۱۶۷
هر که حمال عیب خویشتنید	۵	۲۰	۱۳۰
هر که در خوردیش ادب نکنند	۷	۳	۱۴۱
هر که در سایه عنایت اوست	دیباچه	-	۸
هر که را بر سماع بنشستی	۳	۲۸	۱۰۲
هر که در جامه پارسا بینی	۲	۱	۴۹
هر که را جاه و دولت است و بدان	۸	-	۱۷۴
هر که زر دید سر فرود آورد	۵	۲۰	۱۲۸
هر که سلطان مرید او باشد	۵	۱	۱۱۱
هر که سیمای راستان دارد	۱	۲۵	۳۷
هر که شاه آن کند که او گوید	۱	۱	۱۲
هر که علم شد بسخا و کرم	۷	۵	۱۴۲
هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد	۲	۴	۵۱
هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد	۱	۶	۱۸
هر که گردن بدعوی افرازد	دیباچه	-	۹
هر که مزروع خود بخورد بخوید	دیباچه	-	۵
هر که نان از عمل خویش خورد	۳	۱۳	۸۶
هر که هست از فقیه و پیر و مرید	۲	۳۳	۶۹
هرگز آن را بدوستی میسند	۱	۴۰	۴۷
هرگز ایمن ز مار ننشستم	۳	۲۷	۹۹

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
هزار باره چراگاه خوشتر از میدان	۸	-	۱۸۰
هزار خویش که بیگانه از خدا باشد	۲	۴۳	۷۶
هملک الناس حوله عطشاً	۲	۳۳	۶۹
همان به که لشکر بجان پروری	۱	۶	۱۹
همای بر همه مرغان از آن شرف دارد	۱	۱۵	۲۵
همچنان از نهیب برد عجوز	۲	۳۳	۶۹
همچنان در فکر آن بیتم که گفت	۱	۲۲	۳۴
هم رقعه دوختن به الزام کنج صبر	۳	۳	۸۰
همره اگر شتاب کند در سفر تو بیست	۲	۴۳	۷۵
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار	دیباجه	-	۲
همه روز اتفاق می‌سازم	۲	۳۲	۶۸
همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت	۲	۳۱	۶۷
همی گفت از میان موج و تشویر	۵	۲۱	۱۳۰
هنر باید که صورت می‌توان کرد	۷	۱۱	۱۴۶
هنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است	۴	۱	۱۰۳
هنر بنمای اگر داری نه گوهر	۸	-	۱۷۰
هنر و ر چو بختش نباشد بکام	۳	۲۷	۹۶
هنوزت گر سر صلح است باز آی	۵	۱۴	۱۲۱
هیچ صیقل نکو نداند کرد	۷	۱	۱۳۹
(ی)			
یا به تشویش و غصه راضی باش	۱	۱۶	۲۷
یا رب ز باد فتنه نگهدار خاک فارس	دیباجه	-	۴
یار دیرینه مرا گو بزبان توبه مده	۵	۸	۱۱۶
یار ناپایدار دوست مدار	دیباجه	-	۵
یا زر بهر دو دست کند خواجه درکنار	۱	۱۶	۲۹
یا سخن آرای چو مردم بهوش	۸	-	۱۶۷
یا لیت قبل منیتی یوماً افوز بمنیتی	۳	۱۶	۸۷
یا مرو با یار ازرق پیرهن	۸	-	۱۷۵
یا معشر الخَلآن قولوا للمعا	۵	۱۹	۱۲۶

کشف الابیات گلستان سعدی

(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع اول (بترتیب حرف اول)	باب	حکایت	شماره صفحه
یا ناظراً فیه سل باللّه مرحمة	۸	-	۱۸۲
یا وفا خود نبود در عالم	۱	۲۷	۳۹
یعنی از روی نیکوان خط سبز	۵	۱۰	۱۱۸
یکدم که دوست فتنه خفته است زینهار	۵	۲۰	۱۲۸
یکی از دوستان مخلص را	۲	۲۵	۶۴
یکی امروز کامران بینی	۱	۲۸	۴۰
یکی پرسید از آن گم کرده فرزند	۲	۹	۵۵
یکی یهود و مسلمان نزاع می کردند	۸	-	۱۶۵
یکی را زشتخویی داد دشنام	۴	۵	۱۰۵
یکی را که عادت بود راستی	۸	-	۱۷۷
یکی کرده بی آبرویی بسی	۵	۲۰	۱۲۷
یهود گفت بتوریه می خورم سوگند	۸	-	۱۶۵

قسمت دوم

از کتاب دوم

کشف الابیات گلستان سعدی

بترتیب حرف آخر از مصرع آخر

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
(الف)			
که بود بر عروس نازیا	۲	۴۵	۷۶
تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا	۱	۳۶	۴۵
تا نکنی پشت بخدمت دو تا	۱	۳۶	۴۵
شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا	۵	۶	۱۱۵
تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا	دییچه	-	۴
داناى نهان و آشکارا	۲	۲۲	۶۲
تا عیب نگسترنند مارا	۲	۲۲	۶۲
محتسب گر می خورد معذور دارد مست را	۲	۱۹	۵۹
بشکست عهد صحبت اهل طریق را	۲	۳۸	۷۳
وین جهد می کند که بگیرد غریق را	۲	۳۸	۷۳
تا اختیار کردی از آن این فریق را	۲	۳۸	۷۳
حاجت مشاطه نیست روی دلارام را	دییچه	-	۸
خاص کند بنده‌ای مصلحت عام را	دییچه	-	۸
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را	دییچه	-	۸
تا چو تو فرزند زاد مادر ایام را	دییچه	-	۸
رشف الزلال ولو شربت بحوراً	۵	۱۶	۱۲۲
بیالاید همه گاوان ده را	۲	۵	۵۲
نه که را منزلت ماند نه مه را	۲	۵	۵۲
وکفی بتغییر الزمان نذیرا	۶	۵	۱۳۵
بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا	دییچه	-	۴
مانند آستان درش مأمن رضا	دییچه	-	۴
لا تحسبونی فی المودة منصفاً	۵	۱۷	۱۲۳
چندانکه خاک را بود و باد را بقا	دییچه	-	۴
فیلحقتی شأن اضل طریقاً	۲	۹	۵۴
لا عظم عند الله قدراً و منزلاً	۱	۳	۱۳
یا من تقبح امری لم ماتم کریماً	۲	۳۹	۷۴
شرط عقل است جستن از درها	۳	۲۷	۹۵
تو مرو در دهان از درها	۳	۲۷	۹۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
(ب)			
همه عالم بچشم چشمه آب	۷	جدال سعدی	۱۵۲
گفت با پرده از طریق عتاب	۲	۴۱	۷۴
سگی در وی افتد کند منجلا ب	۲	۵	۵۲
بیشتر آید سخنش ناصواب	۸	-	۱۶۷
دواب از توبه گر نگویی صواب	دبیاچه	-	۹
لم یلتفتن الی من غاص فی الکثب	۷	جدال سعدی	۱۵۷
وان جئت فی صلح فانت محارب	۵	۷	۱۱۵
کستور مغلوب یصول علی الکلب	۱	۱	۱۱
بقدر لذیذ العیش قبل المصائب	۵	۱۰	۱۱۷
(ت)			
بچند محنت و خورد آنکه خورد آب حیات	۸	-	۱۷۳
رفت و منزل بدیگری پرداخت	دبیاچه	-	۵
که از خدای نبودم بدیگری پرداخت	۲	۳۱	۶۷
چیزی نخرید و زر بینداخت	۸	-	۱۶۰
که دانا را به بیشرمی بینداخت	۸	-	۱۷۰
که در طویله نا مردمم نباید ساخت	۲	۳۱	۶۷
کوس رحلت زدند و بار نساخت	دبیاچه	-	۴
هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت	۳	۲۷	۹۴
در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت	۳	۲۷	۹۴
انبیا را چه جای معذرت است	۸	-	۱۷۸
کاشقیا را امید مغفرت است	۸	-	۱۷۸
معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است	۱	۷	۲۰
از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است	۱	۷	۲۰
واجب آمد بخدمتش بر خاست	۳	۲۸	۱۰۲
خلق را موی بر بدن برخاست	۲	۱۹	۶۰
در بزرگی فلاح از او برخاست	۷	۳	۱۴۱
که پیر خود نتواند ز گوشه‌ای برخاست	۸	-	۱۸۱
تربیت ناهل را چون گردکان برگنبد است	۱	۴	۱۶

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مضارع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که ملک و دولت نادان سلاح جنگ خداست	۸	-	۱۷۱
وگر خواهی سلامت برکنار است	۱	۱۶	۲۸
سود ندارد همه اسباب راست	۳	۷	۸۲
کون خرش شمار و گرگا و عنبر است	۷	جدال سعدی	۱۵۳
بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست	۱	۲۳	۳۵
گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است	۴	۱	۱۰۳
آثارم از آفتاب مشهورتر است	دیباچه	-	۳
پس چرا عزت تو بیشتر است	۲	۴۱	۷۴
حسود را چکنم کوز خود برنج در است	۱	۵	۱۸
نشود خشک جز بآتش راست	۷	۳	۱۴۱
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است	۱	۶	۱۹
هر عیب که سلطان بپسندد هنر است	دیباچه	-	۳
دوستدارش روز سختی دشمن زورآور است	۱	۶	۱۹
کس ندیدم که گم شد از ره راست	۱	۱۶	۲۷
گر چه دهندش ز فاقه باز است	۸	-	۱۷۲
چون بار همی برد عزیز است	۱	۲۰	۳۲
که او را چنین دشمنی در قفاست	۸	-	۱۷۴
که آن بخت برگشته خود در بلاست	۸	-	۱۷۴
منت شناس از او که بخدمت بداشت	۸	-	۱۶۰
ز انعام و فضل او نه معطل گذاشت	۸	-	۱۶۰
یا فضیلت همی دهد یا بخت	۸	-	۱۸۰
کاتش چو بلند شد جهان سوخت	۸	-	۱۶۲
دشمن که بتیر می توان دوخت	۸	-	۱۶۲
خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت	۸	-	۱۶۰
ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت	۵	۱۷	۱۲۲
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت	۵	۱۷	۱۲۲
زر و خاک یکسان نماید برت	۵	۴	۱۱۲
نکنی سوی تربت پدرت	۶	۳	۱۳۴
تا همان چشم داری از پسرت	۶	۳	۱۳۴

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
سخن چین بدبخت هیزم کش است	۸	-	۱۶۲
ور ترازوی آهنین دوش است	۵	۲۰	۱۲۸
دلی داند در این معنی که گوش است	۲	۲۶	۶۴
این قدر بس چو روی در خلق است	۲	۵	۵۱
جهود مرده می‌شویم چه باک است	۳	۲۰	۸۹
کانچه بر روزن او می‌گذرد دود دل است	۸	-	۱۷۳
که خرخارکش مسکین در آب و گل است	۸	-	۱۷۳
چند خایی لبش نه انبان است	۱	۴۴	۷۶
کاین ره که تو میروی بترکستان است	۲	۶	۵۳
کمتر از برگ تره بر خوان است	۳	۱۸	۸۸
خانه از پای بند ویران است	۶	۱	۱۳۲
ترک فرمان دلیل حرمان است	۱	۲۵	۳۷
دمی پیدا و دیگر دم نهان است	۲	۹	۵۵
شلغم پخته مرغ بریان است	۳	۱۸	۸۸
وگر درویش حاجتمند نان است	۲	۴۶	۷۷
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است	۳	۵	۸۱
بینوایی به از مذلت خواست	۳	۱۰	۸۴
اگر خاموش بنشینم گناه است	۱	۳۸	۴۶
نمیداند که چند از شب گذشته است	۲	۱۹	۶۰
که یکدم خواب در چشمم نگشته است	۲	۱۹	۶۰
گرسنه را نان تهی کوفته است	۲	۳۶	۷۲
مگر بماتم حسنم سیاه پوشیده است	۵	۱۰	۱۱۸
چه شد که مورچه بر گرد ماه جوشیده است	۵	۱۰	۱۱۸
چوفا صد که جزّاح و مرهم نه است	۸	-	۱۶۳
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست	۱	۱۰	۲۲
ناز بر آن کن که خریدار تست	۵	۱۰	۱۱۸
تاگل و نسرین نفشاندی نخست	۵	۱۸	۱۲۵
ندهد جز بوقت مرگ از دست	۲	۴۴	۷۶
زودت ندهیم دامن از دست	۵	۷	۱۱۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
کاین دولت و ملک می‌رود دست بدست	۱	۲۸	۴۰
که گر ز پای در آید کسش نگیرد دست	۱	۱۰	۲۲
حلال است بردن بشمشیر دست	۸	-	۱۶۲
طمع مدار که از دامت بدارم دست	۵	۲۰	۱۲۹
پیش سر پنجه در بغل نه دست	۸	-	۱۶۸
خار بنان بر سر خاکش برست	۵	۱۸	۱۲۵
کس نیارد ز پس ز پیش فرست	دیباجه	-	۵
ولیک می‌توان از زبان مردم رست	۲	۲۲	۶۲
که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست	۱	۵	۱۸
که با دشمنانت بود هم نشست	۸	-	۱۶۲
خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست	۱	۱۰	۲۲
که مرا دیده بر ارادت اوست	۵	۴	۱۱۳
که بدانستم آنچه خصلت اوست	۳	۲۷	۹۹
گر چه رامش بفر دولت اوست	۱	۲۸	۴۰
بلکه چوپان برای خدمت اوست	۱	۲۸	۴۰
دل نهادم بر آنچه خاطر اوست	۵	۹	۱۱۷
که دل هر دو در تصرف اوست	۱	۲۴	۳۷
با همه تندی و صلابت که اوست	۳	۲۷	۹۸
دیگر چه غم خورد همه آفاق جای اوست	۳	۲۷	۹۶
درویش هر کجا که شب آید سرای اوست	۳	۲۷	۹۶
شیر ژیان را بدرانند پوست	۳	۲۷	۹۸
که نماید بچشم مردم دوست	۳	۲۷	۹۹
دشمنان را کشند و خوبان دوست	۵	۴	۱۱۳
گنجهش طاعت است و دشمن دوست	دیباجه	-	۸
و گر تو می‌ندهی داد روز دادی هست	۱	۱۰	۲۲
بدان کرم که تو داری امیدواری هست	۵	۲۰	۱۳۰
که مغز شیر بر آرد چو دل ز جان برداشت	۸	-	۱۶۴
نوشین روان نمرد که نام نکو گذاشت	۱	۱۸	۳۱
آب در زیر و آدمی در پشت	۳	۱۲	۸۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت	۱	۳۰	۴۱
در گردن او بماند و برما بگذشت	۱	۳۰	۴۱
مرا این یک نصیحت کرد و بگذشت	۸	-	۱۶۶
جان شیرین فدای پرورش	۶	۲	۱۳۲
نغز تر آید که گل از دست زشت	۶	۲	۱۳۴
تتری را دگر نباید کشت	۳	۱۲	۸۵
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت	۱	۱	۱۲
عشق مقری ثخی و بونی چش روش	۶	۸	۱۳۶
گزری دوست ترکه ده من گوشت	۶	۸	۱۳۷
کز بهر جامه رقعہ بر خواجگان نوشت	۳	۳	۸۰
رفتن به پایمردی همسایه در بهشت	۳	۳	۸۰
به که شدن با دگری در بهشت	۶	۲	۱۳۴
خاطری خسته در نخواهد یافت	۸	-	۱۷۴
بسرای دگر نخواهد یافت	۸	-	۱۷۴
خیال بست به پیرانه سرکه گیرد جفت	۶	۹	۱۳۷
ولی بجمله اول عصای شیخ بخفت	۶	۹	۱۳۷
که خان و مان من این شوخ دیده پاک برفت	۶	۹	۱۳۷
بدستهای دگر همچنین بخواهد رفت	۱	۲۶	۳۸
که خلق بر سرما بر زمین بخواهد رفت	۱	۲۶	۳۸
ترا که دست بلرزد گهر چه دانی سفت	۶	۹	۱۳۷
شب رحیل ولی ترک جان ببايد گفت	۲	۱۱	۵۶
که بر انجمن نشاید گفت	۸	-	۱۶۱
مگر بخامه فولاد جامه هنگفت	۶	۹	۱۳۷
که سر بشحنه و قاضی کشید و سعدی گفت	۶	۹	۱۳۷
شنیدندش که جان می داد و می گفت	۵	۲۱	۱۳۰
با دل از دست رفته‌ای می گفت	۵	۴	۱۱۳
چو درج گوهرش از چشم مردمان بنهفت	۶	۹	۱۳۷
بازت آرد ز سیر در ملکوت	۲	۳۲	۶۸
نویسنده داند که در نامه چیست	۲	۵	۵۱

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
او چه داند که حال گرسنه چیست	۸	-	۱۷۲
بس جان بلب آمد که بر او کس نگریست	۱	۱۶	۲۶
چون روز آمد بمرد و بیمار بزیست	۲	۱۶	۵۸
که ندانی که در سرایت کیست	۴	۱۱	۱۷
که آب چشمه حیوان درون تاریکی است	۱	۱۶	۲۸
نگارخانه چینی و نقش ارتنگیست	دبیاچه	-	۷
از این سخن که گلستان نه جای دلتنگیست	دبیاچه	-	۷
بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است	دبیاچه	-	۸
ز شادی بر جهد کاین استخوانی است	۷	جدال سعدی	۱۵۴
لئیم الطبع پندارد که خوانی است	۷	جدال سعدی	۱۵۴
که و رای تو هیچ نعمت نیست	۳	۱	۷۹
هر که را صبر نیست حکمت نیست	۳	۱	۷۹
در همه عالم به از این پند نیست	۸	-	۱۶۰
گر چه عمل کار خردمند نیست	۸	-	۱۶۰
بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۶
کورا جز آن مبالغه مستعار نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۶
که روز مصیبت کسش یار نیست	۸	-	۱۶۶
و آن را که تو گم کنی کسی رهبر نیست	۸	-	۱۷۹
وز دست تو هیچ دست بالاتر نیست	۸	-	۱۷۹
که رنج خاطر است از هست و گر نیست	۲	۲۶	۶۵
خداوندان نعمت را کرم نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۱
کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست	۱	۱۳	۲۳
گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست؟	۱	۱۳	۲۳
دل در کسی مبنده که دل بسته تو نیست	۲	۴۳	۷۵
خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست	۷	جدال سعدی	۱۵۴
اگر خاکی نباشد آدمی نیست	۲	۴۲	۷۵
نه مرد است آنکه در وی مردمی نیست	۲	۴۲	۷۵
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست	۱	۳۷	۴۵
جز بتأیید آسمانی نیست	۱	۳۹	۴۶

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
(ج)			
نه عزیمت اثر کند نه علاج	۶	۱	۱۳۲
ابله اندر خرابه یافته گنج	۱	۳۹	۴۶
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج	۷	جدال سعدی	۱۵۲
(چ)			
صبر ندارد که بسازد بهیچ	۳	۲۸	۱۰۲
تو که بازی کنی بسر با غوچ	۸	-	۱۶۸
راست گفتند یک دو بیند لوچ	۸	-	۱۶۸
تسبیح هزار دانه بر دست مییچ	۷	جدال سعدی	۱۵۲
(ح)			
بگوش حریفان مست صبح	۳	۲۷	۹۵
که آن حظ نفس است و این قوت روح	۳	۲۷	۹۵
(خ)			
که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ	۵	۲۰	۱۲۹
که نتوانی کمند انداخت بر کاخ	۵	۲۰	۱۲۹
بر آورند غلامان او درخت از بیخ	۱	۱۹	۳۲
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ	۱	۱۹	۳۲
(د)			
که در سر کنند کبر و تندى و باد	۸	-	۱۶۴
رایت و پرده را خلاف افتاد	۲	۴۱	۷۴
و این دو چشمش بود و در چاه افتاد	۸	-	۱۷۲
مردار بافتاب مرداد	۱	۴۰	۴۷
دزد زر باز پس نخواهد داد	۵	۱۸	۱۲۴
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد	۸	-	۱۸۱
مست ساقی روز محشر بامداد	۵	۱۶	۱۲۲
بر چنین روی اوفتد هر بامداد	۵	۱۶	۱۲۲
هم پیش تو از دست تو گر خواهم داد	۱	۲۲	۳۴
کز زشتی او خبر توان داد	۱	۴۰	۴۷
دخترک را بکفشدوزی داد	۲	۴۴	۷۶

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد	۷	۱۹	۱۵۱
ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد	۸	-	۱۸۲
و گر خورد چو بهائم بیوفتد چو جماد	۷	۱۹	۱۵۱
لوح سیمینش بر کنار نهاد	۷	۴	۱۴۲
بر خیزد و دست عاجزان بر تابد	۳	۱۴	۸۶
زین در که دری دگر بیابد	۲	۴۷	۷۸
گر نغمه کند ورن کند دل بفریبد	۲	۱۹	۶۱
از حنجره مطرب مکروه نزید	۲	۱۹	۶۱
که بی پرسیدنش معلوم گردد	۸	-	۱۷۶
همی آهن به معجز موم گردد	۸	-	۱۷۶
روزی دو سه صبر کن که شیرین گردد	۵	۲۰	۱۲۷
دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد	۷	جدال سعدی	۱۵۳
سر خدمت بر آستان دارد	۱	۲۵	۳۷
از قرض تو نیز غم ندارد	۸	-	۱۷۲
تلخ است ولیکن بر شیرین دارد	۱	۱۶	۲۸
که اندک مایه نفعی از تو دارد	۸	-	۱۶۵
که جرم بیند و نان بر قوار میدارد	۱	۱۷	۳۰
که بنده در نظر خویش خوار میدارد	۱	۱۷	۳۰
که استخوان خورد و جانور نیازارد	۱	۱۵	۲۵
دو صد چندان عیوبت بر شمارد	۸	-	۱۶۵
چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد	۱	۴	۱۶
ماهی این بار رفت و دام ببرد	۳	۲۳	۹۳
جوی آب آمد و غلام ببرد	۳	۲۳	۹۲
بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد	۲۰	۴	۵۱
گر جفایی کند بیاید برد	۵	۹	۱۱۷
که خر لنگ جان بمنزل برد	۲	۱۶	۵۸
نخواهند از جهان بیش از کفن برد	۲	۴۶	۷۷
بیچاره خار می خورد و بار می برد	۷	۱۲	۱۴۷
منت حاتم طایی نبرد	۳	۱۳	۸۶

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که نام بزرگان بزشتی برد	۱	۴۱	۴۸
خنک آنکس که گوی نیکی برد	دیباچه	-	۵
از کماندار بیند اهل خرد	۱	۲۴	۳۷
کو پوستین خلق بازار می‌درد	۷	۱۳	۱۴۷
روی از این نیمه سرخ و زان سوزرد	۵	۱۷	۱۲۳
در طلب کاهلی نشاید کرد	۳	۲۷	۱۰۰
جامه کعبه را جل خر کرد	۲	۵	۵۲
که دست جود تو با خاندان آدم کرد	۷	جدال سعدی	۱۵۸
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد	۸	-	۱۵۹
با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد	۸	-	۱۵۹
ترا برحمت خود پادشاه عالم کرد	۷	جدال سعدی	۱۵۸
چو باز شد بدرشتی فراز نتوان کرد	۱	۱۳	۲۴
کشته را باز زنده نتوان کرد	۸	-	۱۶۹
که مرا عاقبت نشانه نکرد	۱	۲۷	۳۹
یا مگر کس در این زمانه نکرد	۱	۲۷	۳۹
صورت صبر از دل ما محو کرد	۵	۱۶	۱۲۳
ساعد مسکین خود را رنجه کرد	۱	۲۱	۳۳
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد	۱	۴	۱۶
دفن کردیم و زخم خورده نمود	۲	۱۶	۵۸
کس نتواند که بجای آورد	دیباچه	-	۱
عذر به درگاه خدای آورد	دیباچه	-	۱
افتد که یکی روز پلنگش بخورد	۳	۲۷	۱۰۰
کان نگون بخت گرد کرد و نخورد	۳	۲۲	۹۱
که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد	۸	-	۱۵۹
در شکرش نگه کند هر که نبات می‌خورد	۵	۱۰	۱۱۷
چو سختی پیشش آید سهل گیرد	۳	۶	۸۲
مبادا کاندرا آن حالت بمیرد	۵	۲۱	۱۳۰
چو تنگی بیند از سختی بمیرد	۳	۶	۸۲
خویشتن را بگردن اندازد	۲	۴۱	۷۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
خویشتن را بگردن اندازد	دیباجه	-	۹
کسش از خیل خانه ننوازد	۵	۱	۱۱۱
ده درم سیم بد عیار ارزد	۴	۹	۱۰۶
که پس از مرگ تو هزار ارزد	۴	۹	۱۰۶
اگر یک دم در او افتد بسوزد	۱	۱۵	۲۶
بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد	۶	۲	۱۳۳
آلا بعضا کیش عصا بر خیزد	۶	۲	۱۳۳
نه عارف است که از راه سنگ برخیزد	۲	۴۶	۷۷
که پیر سست رغبت را خود آلت بر نمی‌خیزد	۸	-	۱۸۱
ولی چنین که تویی در جهان کجا باشد	۵	۱۳	۱۱۹
صبح روز سلامت بر او مسا باشد	۵	۱۳	۱۱۹
ز دست خوی بد خویش در بلا باشد	۸	-	۱۶۴
فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد	۲	۴۳	۷۶
کاندر این راه خارها باشد	۱	۳۵	۴۴
که ترا نیز کارها باشد	۱	۳۵	۴۴
خرد بکار نیاید چو بخت بد باشد	۳	۲۷	۹۳
که چو تر شد پلیدتر باشد	۷	۱	۱۳۹
تربیت را در او اثر باشد	۷	۱	۱۳۹
چون باز کنی مادر مادر باشد	۸	-	۱۶۷
آهنی را که بدگهر باشد	۷	۱	۱۳۹
چون بیاید هنوز خر باشد	۷	۱	۱۳۹
و این گلستان همیشه خوش باشد	دیباجه	-	۷
کو دل آزرده شد از من غم آنم باشد	۲	۱۲	۵۶
تا نگوویی که در آن دم غم جانم باشد	۲	۱۲	۵۶
پیش چشمت چه قدر من باشد	۵	۴	۱۱۳
گر همه بد کند نکو باشد	۵	۱	۱۱۱
شاید که پلنگ خفته باشد	۱	۳	۱۳
عیب و هنرش نهفته باشد	۱	۳	۱۳
دیگ منه کاتش ما سرد شد	۵	۱۰	۱۱۸

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
مرا از آن چه که پروانه خویشتن بکشد	۵	۷	۱۱۶
بسی نماند که غیرت وجود من بکشد	۵	۷	۱۱۵
پی نیکان گرفت و مردم شد	۱	۴	۱۶
خاندان نبوتش گم شد	۱	۴	۱۶
عقل باور نکند کز رمضان اندیشد	۱	۴۰	۴۷
تو مپندار که از پیل دمان اندیشد	۱	۱۰	۴۷
لاجرم همچون او گرامی شد	۷	۸	۱۴۴
کرمش عیب‌ها فرو پوشد	۸	-	۱۸
که نه در عیب گفتنش کوشد	۸	-	۱۸۲
او نه از کرم پيله نامی شد	۷	۸	۱۴۴
یوسف اندر دهان ماهی شد	۱	۴	۱۵
یغنیه ذلک عن رجم العناقد	۷	جدال سعدی	۱۵۵
تمیل غصون البان لالهجر الصلد	۲	۲۶	۶۴
کانرا که خبر شد خبری باز نیامد	دییاجه	-	۳
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد	دییاجه	-	۳
بده وگر نه ستمگر بزور بستاند	۲	۱۸	۵۹
افلاس عنان از کف تقوا بستاند	۷	جدال سعدی	۱۵۴
او مصلحت تو از تو بهتر داند	۳	۱۴	۸۷
که جبر خاطر مسکین بلا بگرداند	۲	۱۸	۵۹
باید که بجز خدا نداند	۲	۱۷	۵۸
ور بقهرم براند او داند	۵	۹	۱۱۷
شتر بان همچنان آهسته می‌راند	۸	-	۱۶۶
گنج برداشتند و مار بماند	۵	۱۵	۱۲۱
تو بگفتن اندر آبی و مرا سخن بماند	۵	۴	۱۱۴
که باحوال خویشتن در ماند	۸	-	۱۷۲
زمستان لاجرم بی برگ ماند	۷	۵	۱۴۳
که چل روزش قرار اندر رحم ماند	۷	۱۱	۱۴۶
چون هیچ وسیلتش نماند	۲	۴۷	۷۸
کز هستیش بروی زمین بر نشان نماند	۱	۲	۱۲

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند	۱	۲	۱۲
گر چه بسی گذشت که نوشین روان نماند	۱	۲	۱۲
زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند	۱	۲	۱۲
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم‌اند	۷	جدال سعدی	۱۵۷
بتحقیقش نشاید آدمی خواند	۷	۱۱	۱۴۶
وان را که بخواند بدر کس ندواند	۲	۱۴	۵۷
خواهی که بکس دل ندهی دیده ببند	۵	۲۰	۱۲۶
در آرد طمع مرغ و ماهی ببند	۳	۲۷	۹۷
ندارد هیچ عاقل باد در بند	۲	۳۰	۶۷
دگر چشم از همه عالم فرو بند	۵	۲۱	۱۳۰
چون دگر مرغ ببند اندر بند	۸	-	۱۷۹
بدو پای او فتاده اندر بند	۷	۵	۱۴۳
که بیا نعل بر ستورم بند	۴	۳	۱۰۴
مرا تعلیم ده پیرانه یک پند	۸	-	۱۶۳
کای جوان بخت یادگیر این پند	۷	۹	۱۴۵
تا نگیرند دیگران بتو پند	۸	-	۱۷۹
هر چه خواهی ز نیک خواهی و پند	۷	۵	۱۴۳
دندان سگ و دهان مردم بستند	۱	۱۵	۲۵
وز دست زبان حرف گیران رستند	۱	۱۵	۲۵
بگدایی بروستا رفتند	۷	۲	۱۴۰
بوزیری پادشا رفتند	۷	۲	۱۴۰
هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند	۷	۲	۱۴۰
زیر نعلین خویش میخی چند	۴	۳	۱۰۴
گویند چه غم گر همه عالم مردند	۷	جدال سعدی	۱۵۷
درد دل پیش دوستان آرند	۲	۲۸	۶۶
ز آشنایان فراغت دارند	۲	۲۸	۶۶
و آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند	۱	۱۰	۲۲
که در آفرینش ز یک گوهرند	۱	۱۰	۲۲
چو گل بسیار شد پیلان بلغزند	۵	۱۶	۱۲۳

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
خویشتن سیم و غله اندوزند	۲	۳۸	۷۲
که پیرامون خرگاهش بدوزند	۸		۱۸۰
که نیکان خود بزرگ و نیک روزند	۸		۱۸۰
که آهی جهانی بهم برکند	۱	۲۶	۳۸
پای دیوار ملک خویش بکند	۱	۶	۱۹
که ریش درون عاقبت سرکند	۱	۲۶	۳۸
بربود دلم ز دست و در پای افکند	۵	۲۰	۱۲۶
نه بگوید بخلق و خود نکند	۲	۳۸	۷۲
نشود دوست روی و دولتمند	۷	۹	۱۴۵
که ای روشن گهر پیر خردمند	۲	۹	۵۵
آنچه کند دود دل دردمند	۱	۲۰	۳۲
نشیدم حدیث دانشمند	۷	۵	۱۴۳
چنانکه مسئله شرع پیش دانشمند	۷	۱۷	۱۵۰
که شیر شربه در آرد بزیر خم کمند	۷	۱۷	۱۵۰
او خویشتن گم است که را رهبری کند	۲	۳۸	۷۳
نه زنبورم که از دستم بنالند	۳	۲	۷۹
که در دیار غریبش بهیچ نستانند	۳	۲۷	۹۴
که هر کجا برود قدر و قیمتش دانند	۳	۲۷	۹۴
رفیقانش یکی از صد ندانند	۷	۳	۱۴۰
از اقلیمی باقلیمی رسانند	۷	۳	۱۴۰
اگر زنجیر باشد بگسلانند	۴	۵	۱۰۵
ور الحمدی بخواهی صد بخوانند	۶	۷	۱۳۶
که بر آن صورت نگار کنند	۵	۱۳	۱۲۰
دیگران دوزخ اختیار کنند	۵	۱۳	۱۲۰
حمل دعویش بر محال کنند	۸	-	۱۷۷
مگر آنکه کز او سؤال کنند	۸	-	۱۷۷
آخر کم از آنکه سیر بینند	۵	۷	۱۱۵
که به بد خواستمن بنشینند	۲	۲۲	۶۲
عیب جویان من مسکینند	۲	۲۲	۶۲

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
هست از تو بزرگتر خداوند	۷	۱۶	۱۴۸
لطف است امیدم از خداوند	۲	۴۷	۷۸
وارثان را ز مرگ خویشاوند	۳	۲۲	۹۱
بجنگ دشمنش از هول بگسلد پیوند	۷	۱۷	۱۵۰
مرا فرمود با نادان میبوند	۸	-	۱۷۶
به میان قبیله و پیوند	۳	۲۲	۹۱
چون پند دهند و نشوی بند نهند	۸	-	۱۷۸
نیایش کنان دست بربر نهند	۱	۱۶	۲۹
همه عالمش پای بر سر نهند	۱	۱۶	۲۹
بسر آب شور گرد آیند	۱	۱۳	۲۴
مردم و مرغ و مور گرد آیند	۱	۱۳	۲۴
اگر وقت ولادت مار زایند	۷	۱۰	۱۴۶
که فرزندان ناهموار زایند	۷	۱۰	۱۴۶
که هر دم بر گلی دیگر سرایند	۶	۲	۱۳۳
مشک بر آتش نهند و عود بسایند	۳	۲۷	۹۳
شیرکو تا کف و سر پنجه مردان بیند	۷	۱۷	۱۴۹
بیچاره در آیینۀ تاریک چه بیند	۸	-	۱۷۱
دست و پایت چو عنکبوت بود	۳	۲۷	۱۰۰
باز افتاده را چه قوت بود	۳	۲۷	۱۰۰
گردن بی طمع بلند بود	۳	۲۸	۱۰۱
تا بمیرد نیازمند بود	۳	۲۸	۱۰۱
که هیچ نطفه چنو آدمی نخواهد بود	۵	۱۸	۱۲۴
بحسن صورت او درزمی نخواهد بود	۵	۱۸	۱۲۴
رنج آورد طعام که بیش از قدر بود	۳	۷	۸۲
ور نان خشک دیر خوری گلشکر بود	۳	۷	۸۲
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود	دیباچه	-	۱۰
سزاوار تصدیق و تحسین بود	۴	۶	۱۰۵
که با پاکیزه رویی در کرو بود	۵	۲۱	۱۳۰
اندیشه نیست گر پدر از وی بری بود	۳	۲۷	۹۴

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
در یتیم را همه کس مشتری بود	۳	۲۷	۹۵
مردم آمیز و مهرجوی بود	۵	۱۱	۱۱۹
هم در این لحظه کردنش بدرود	۵	۱۷	۱۲۳
با خداوند غیب‌دان نرود	۱	۲۶	۳۸
تا دعایی بر آسمان نرود	۱	۲۶	۳۸
تلخ گفتار و تند خوی بود	۵	۱۱	۱۱۸
پیمبر زادگی قدرش نیفزود	۸	-	۱۷۰
بر مختّث سلاح جنگ چه سود	۲	۵	۵۱
گر چه با آدمی بزرگ شود	۱	۴	۱۷
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود	۸	-	۱۷۰
تا دل خویش نیازارد و درهم نشود	۸	-	۱۷۰
روتن بازار آفتاب نکاهد	۵	۱۰	۱۱۷
تا عدو پشت دست می‌خاید	۵	۲۰	۱۲۸
وین نفس حریص را شکر می‌باید	۵	۴	۱۱۳
بدر مرگ همانا که سبکبار آید	۷	۱۸	۱۵۰
بهتر از حال امیری که گرفتار آید	۷	۱۸	۱۵۰
مردنش زین همه شک نیست که دشخوار آید	۷	۱۸	۱۵۰
نگذاشتمی تا بقیامت که بر آید	۵	۱۰	۱۱۸
کز عهده شکرش بدر آید	دیاچه	-	۱
این دولت ایام نکویی بسر آید	۵	۱۰	۱۱۸
امید نیست که عمر گذشته باز آید	۱	۹	۲۱
که آنچه در دلم است از درم فراز آید	۱	۹	۲۱
یا زنا خوردنش بجان آید	۳	۴	۸۱
هر سحرگه که باد می‌آید	۲	۳	۵۰
هیچت از بنده یاد می‌آید	۲	۳	۵۰
و گر مقابله بینم که تیر می‌آید	۵	۵	۱۱۴
گر نخوانند زاهدم شاید	۲	۳۳	۷۰
گر نبخشد کسی بر او شاید	۳	۲۰	۸۹
مرا در وی سخن گفتن نشاید	۱	۳۸	۴۶

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
چون ز دست دلی بتنگ آید	۳	۲۷	۹۷
که بود کز حصار سنگ آید	۳	۲۷	۹۷
چه تفاوت کند که سگ لاید	۵	۲۰	۱۲۸
که دانا اندر آن عاجز بماند	۱	۳۹	۴۶
کاخلاق بدم حسن نماید	۴	۱۲	۱۰۷
تا عیب مرا بمن نماید	۴	۱۲	۱۰۸
خارم گل و یاسمن نماید	۴	۱۲	۱۰۸
وقت خرمنش خوشه باید چید	دیباجه	-	۵
تا یکی دشمنت نباید دید	۵	۱۵	۱۲۱
مغز ما برد و حلق خود بدرید	۲	۱۹	۶۰
ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید	۵	۱۷	۱۲۳
کمان کیانی نشاید کشید	۳	۲۴	۹۲
لب دختر که خون از او بچکید	۲	۴۴	۷۶
پیرزن صندلش همی مالید	۶	۱	۱۳۲
روان گوسفند از وی بنالید	۲	۳۱	۶۸
طعنه بر عیب دیگران مزید	۵	۲۰	۱۳۰
من نکردم شما حذر بکنید	۱	۹	۲۱
آخر ای دوستان گذر بکنید	۱	۹	۲۱
ای دو چشمم وداع سر بکنید	۱	۹	۲۱
همه تو دیع یکدگر بکنید	۱	۹	۲۱
خردمندش بنرمی دل بجوید	۴	۲	۱۰۴
دل عشاق بیشتر جوید	۵	۱۰	۱۱۸
که دانه تا نیفشانی نروید	۱	۱۸	۳۱
بس که بر میکنی و می‌روید	۵	۱۰	۱۱۸
داند آن کس که این سخن گوید	۵	۱۰	۱۱۸
که چون خشم آیدش باطل نگوید	۱	۳۴	۴۴
حیف باشد که جز نکو گوید	۱	۱	۱۲
(ر)			
خوردنش تندرستی آرد بار	۳	۴	۸۱

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
نه بیابان و باد و گرد و غبار	۲	۴۱	۷۴
دانه دانه است غله در انبار	۸	-	۱۷۱
یکی راگر توانی دل بدست آر	۷	۱۱	۱۴۶
ترسمت پر نیاوری دستار	دییاجه	-	۵
زاهدتر از او یکی بدست آر	۲	۳۴	۷۱
بی شک آسوده ترکند رفتار	۷	۱۸	۱۵۰
سر بیی حرمتی کشد ناچار	۳	۲۰	۸۹
صحبت گل خوش بدی گر نیستی تشویش خار	۵	۱۸	۱۲۵
چو خواهد شدن دست پیشش مدار	۲	۳۰	۶۷
بنه و دست پیش سفله مدار	۳	۱۲	۸۵
پس بکام دوستان مغزش بر آر	۹	۲۱	۳۳
که خدا را نبود بنده فرمانبردار	۸	-	۱۶۳
هزل بگذار و جدّ از او بردار	۲	۴۴	۷۶
ور نماند بگفتنش کردار	۲	۳۸	۷۳
دوستی را نشاید این غدار	دییاجه	-	۵
همین نقش هیولائی مپندار	۷	۱۱	۱۴۶
خفته را خفته کی کند بیدار	۲	۳۸	۷۳
خود را ز عملهای نکوهیده بری دار	۲	۱۵	۵۷
درویش صفت باش و کلاه تتری دار	۲	۱۵	۵۷
خبر بد بیوم باز گذار	۸	-	۱۶۵
بازی و ظرافت بندیمان بگذار	۱	۱۵	۲۶
بازی و ظرافت بجوانان بگذار	۶	۵	۱۳۵
تو خوی نیک خویش از دست مگذار	۸	-	۱۷۹
و خاوی البطن یبطش بالفرا	۱	۱۴	۲۵
دگر عضوها را نماند قرار	۱	۱۰	۲۲
به ز آدمیان مردم آزار	۱	۲۰	۳۲
بهتر ز فقیه مردم آزار	۸	-	۱۷۴
خرسک بازند کودکان در بازار	۷	۴	۱۴۱
گرم تا کی بماند این بازار	۱	۱۱	۲۲

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
جورش مکن و دلش میازار	۷	۱۶	۱۴۸
ثابت کند از بهر توده خربزه زار	۸	-	۱۸۱
که سهلی ببندد در کارزار	۳	۲۷	۹۷
نه دانایی ستیزد با سبکسار	۴	۵	۱۰۴
گنه بنده کرده است و او شرمسار	دیباجه	-	۲
ور بمیرد بسختی اندر غار	۳	۱۲	۸۵
عارفان از عبادت استغفار	۲	۲	۴۹
چند از آن روز گفتم استغفار	۵	۹	۱۱۷
به ز دانشمند نا پرهیزکار	۸	-	۱۷۲
محتسب را درون خانه چه کار	۲	۱	۴۹
که با چون خودی گم کنی روزگار	۶	۲	۱۳۳
بایوانها در از شنگرف و زنگار	۷	۱۱	۱۴۶
پارسادان و نیکمرد انگار	۲	۱	۴۹
بی هنر را بهیچکس مشمار	۳	۱۲	۸۵
دیگر امروز از فراق یار می پیچم چو مار	۵	۱۸	۱۲۵
علقت بالشجر الاخضر نار	۲	۳۳	۶۹
یا موج روزی افکندش مرده بر کنار	۱	۱۶	۲۹
وقنا ربنا عذاب النار	۲	۳۱	۶۸
که بسیار خسب است و بسیار خوار	۸	-	۱۷۸
بی تمیز ارجمند و عاقل خوار	۱	۳۹	۴۶
در قفا همچو گرگ مردم خوار	۲	۴	۵۱
عجلاً جسداً له خوار	۳	۲۵	۹۲
لا جور و دلاست بر دیوار	۳	۱۲	۸۵
ور نوشته است پند بر دیوار	۲	۳۸	۷۳
پای بست آمده است و پس دیوار	دیباجه	-	۹
چه فرق از آدمی تا نقش دیوار	۷	۱۱	۱۴۶
که ندارم بطاعت استظهار	۲	۲	۴۹
زورده مرده چه باشد زر یک مرده بیار	۳	۲۷	۹۶
عاقلان تسلیم کردند اختیار	۱	۲۱	۳۳

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که بر او هیزم است یا دفتر	۸	-	۱۶۰
و هل يستقیم الرفع من عامل الجرّ	۵	۱۷	۱۲۳
و نهزّ علی نهزّ اذا اجتمعت بحر	۸	-	۱۷۱
جور استاد به ز مهر پدر	۷	۴	۱۴۲
تا آنکه دو چشم انتظارش بر در	۱	۷	۲۰
گل از خار است و ابراهیم از آزر	۸	-	۱۷۰
و حسن نبات الارض من کرم البدز	دییاجه	-	۴
این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر	۵	۱۸	۱۲۵
دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر	۵	۱۸	۱۲۴
خواب توان کرد خزف زیر سر	۳	۲۸	۱۰۲
الّا ویلمزه بکذاب اشّر	۴	۱	۱۰۳
و ائده المولی بالویه النّصر	دییاجه	-	۴
حتّی هلکت فلیت النّمّل لم یطر	۳	۱۴	۸۶
عیب نماید هنرش در نظر	۵	۵	۱۱۴
همچنان در بند اقلیمی دگر	۱	۳	۱۴
بذل درویشان کند نیمی دگر	۱	۳	۱۴
کلید در گنج صاحب هنر	دییاجه	-	۶
دوست نبیند بجز آن یک هنر	۵	۵	۱۱۵
بار سالاری بیفتاد از ستور	۳	۲۱	۹۰
جوی زر بهتر از پنجاه من زور	۳	۲۷	۱۰۰
که دست کرم به ز بازوی زور	۲	۴۸	۷۸
کوشش بیفایده است و سمه برابروی کور	۳	۲۷	۹۳
که دشمن بیای خود آمد بگور	۷	۱۷	۱۵۰
یا قناعت پر کند یا خاک گور	۳	۲۱	۹۰
چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور	۲	۴۸	۷۸
که جوهر فروش است یا پیلور	دییاجه	-	۶
آزاد کنند بنده پیر	۲	۴۷	۷۸
بنده آزاد و خواجه در زنجیر	۷	۱۶	۱۴۹
به از دست بر سینه پیش امیر	۱	۳۶	۴۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
نبردش بکارگاه حریر	۷	۱۴	۱۴۸
بفرومایه کارهای خطیر	۷	۱۴	۱۴۸
ای مرد خدا در خدا گیر	۲	۴۷	۷۸
از او برگرد راه دست چپ گیر	۸	-	۱۶۳
خویشتن هم تمتعی برگیر	۳	۲۲	۹۱
خشتی از سیم و خشتی از زرگیر	۳	۲۲	۹۱
سرما نداری سر خویش گیر	۵	۱۰	۱۱۷
خشم بیحد مران و طیره مگیر	۷	۱۶	۱۴۹
مرا بگذار و دست یار من گیر	۵	۲۱	۱۳۰
(ز)			
که چو رفت از کمان نیاید باز	۸	-	۱۶۹
بیدل از بی نشان چگوید باز	دیاچه	-	۳
یا سر انگشت سوی لقمه دراز	۳	۴	۸۱
پشت بر قبله می‌کنند نماز	۲	۱۷	۵۸
بر نیاید ز کشتگان آواز	دیاچه	-	۳
پوست بر پوست بود همچو پیاز	۲	۱۷	۵۸
قلنا نسد به شقوق المبرز	۳	۲۰	۸۹
سختی و محنت نبرد پینه‌دوز	۳	۲۷	۹۵
غم فردا نشاید خورد امروز	۷	۵	۱۴۲
بصبر آبی بر این آتش زن امروز	۸	-	۱۶۶
آه و دریغ آن ز من دلفروز	۶	۵	۱۳۵
گرسنه خفتند ملک نیمروز	۳	۲۷	۹۵
و اشتر آهسته می‌رود شب و روز	۶	۴	۱۳۵
گفتم ای مامک دیرینه روز	۶	۵	۱۳۵
راست نخواهد شدن این پشت کوز	۶	۵	۱۳۵
پند من کار بند و صبر آموز	۶	۴	۱۳۵
عارف که برنجد تنک آبست هنوز	۲	۴۰	۷۴
اندکی ماند و خواجه غره هنوز	دیاچه	-	۵
شیر ناخورده طفل دایه هنوز	۲	۳۳	۶۹

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
راضیم اکنون به پنیری چو یوز	۶	۵	۱۳۵
دست بگیرد سر شمشیر تیز	۱	۱	۱۱
باددان، آن به که کم گیری ستیز	۱	۲۱	۳۳
بخود بر آتش دوزخ مکن تیز	۸	-	۱۶۶
وین بتمکین و فضیلت بگذشت از همه چیز	۸	-	۱۶۶
که از وی گزیرت بود یا گریز	دیباجه	-	۶
لعل دشخوار بدست آید از آنست عزیز	۸	-	۱۶۶
و آدمی بچه ندارد خبر و عقل و تمیز	۸	-	۱۶۶
تا در صف گل نشیند او نیز	۲	۴۷	۷۸
(س)			
که حلوا چو یکبار خوردند بس	۴	۶	۱۰۵
دمی خورده بودیم و گفتند بس	۶	۱	۱۳۱
ولیکن نه چندانکه گویند: بس	۲	۲۹	۶۶
وز آن پیش بس کن که گویند بس	دیباجه	-	۹
بر رسولان پیام باشد و بس	۸	-	۱۸۲
دل اندر جهان آفرین بند و بس	۱	۱	۱۲
بر اینست بنیاد توحید و بس	۸	-	۱۸۰
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس	۱	۴	۱۷
له شغب یهدّ اصطر فارس	۴	۱۲	۱۰۷
وز زبان آوران پاک نفس	۲	۳۳	۶۹
دریغا که بگرفت راه نفس	۶	۱	۱۳۱
هر چه گوید نگیرد اندر کس	۲	۳۸	۷۲
ملامت نباید شنیدت ز کس	۲۲	۲۹	۶۶
ناکس بتریت نشود ای حکیم کس	۱	۴	۱۷
بعسل در بماند پای مگس	۲	۳۳	۷۰
ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس	۸	-	۱۷۸
عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بس	۵	۲۰	۱۲۸
برداشتن بگفته بیهوده خروس	۵	۲۰	۱۲۸
بیدار باش تا نرود عمر برفسوس	۵	۲۰	۱۲۸

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
یا از در سرای اتابک غریو کوس	۵	۲۰	۱۲۸
ترک دنیا و شهوت است و هوس	۲	۵	۵۱
ماللغریب سوی الغریب انیس	۳	۲۷	۹۹
(ش)			
چو دشمن تراشیدی ایمن مباش	۳	۲۷	۹۷
نقش و نگار و خاتم پیروزه گو مباش	۲	۳۳	۷۰
نان رباط و لقمه در یوزه گو مباش	۲	۳۳	۷۰
پیش داماد رفت و پرسیدش	۲	۴۴	۷۶
مور همان به که نباشد پرش	۳	۱۴	۸۶
میان ببند و چو مردان بگیرد دمب خرش	۸	-	۱۷۳
بدل بر او شفقت کن ولی مرو بسرش	۸	-	۱۷۳
سیلی خواهد بضرورت سرش	۳	۱۴	۸۶
چه شمشیر هندی نهی بر سرش	۸	-	۱۸۰
ناخوش تر از آوازه مرگ پدر آوازش	۲	۱۹	۶۰
خیزش اندر میان جمع بکش	۵	۶	۱۱۵
آستینش بگیر و شمع بکش	۵	۶	۱۱۵
قلم عفو بر گناهام کش	۲	۲	۵۰
تا فراغت بود زمستانش	۷	جدال سعدی	۱۵۲
نبود وجه بامدادانش	۷	جدال سعدی	۱۵۲
که ابر گردد و سیلاب دیده بارانش	۳	۱۲	۸۵
که هیچ چیز نبینی حلال جز خونش	۳	۲۵	۹۳
مگر دراعه و دستار و نقش بیرونش	۳	۲۵	۹۳
و آن عقده بر ابروی ترش شیرینش	۵	۲۰	۱۲۷
که همی گفت و می‌گرستی خوش	۲	۲	۵۰
دو بازویت مرکب ساخت بر دوش	۷	۷	۱۴۴
تاج بر سر نه و علم بر دوش	۲	۵	۵۱
گو در ایام سلامت بجوانمردی کوش	۱	۶	۱۸
مگر آواز من رسید بگوش	۲	۲۵	۶۴
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش	۱	۶	۱۸

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
تا ندارد دشمن خونخوار گوش	۸	-	۱۶۲
تا نباشد در پس دیوار گوش	۸	-	۱۶۲
بخوانند آیدش بازیچه در گوش	۲	۲۰	۶۱
مرغ تسبیح خوان و من خاموش	۲	۲۵	۶۴
صحبت نکند کرم فراموش	۲	۴۷	۷۸
فرمانده خود مکن فراموش	۷	۱۶	۱۴۹
که در سختی کند یاری فراموش	۵	۲۱	۱۳۰
که خواهد کردنت روزی فراموش	۷	۷	۱۴۴
نگوید سخن تا نبیند خموش	۴	۷	۱۰۵
یا بنشین چون حیوانان خموش	۸	-	۱۶۷
بانگ مرغی چنین کند مدهوش	۲	۲۵	۶۴
که بودی نطفه مدفون مدهوش	۷	۷	۱۴۴
جمال و نطق و رای و فکر و هوش	۷	۷	۱۴۴
عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش	۲	۲۵	۶۳
گفتم این منزلت از قدر تو می‌بینم بیش	۳	۲۷	۹۴
چون قضای نبشته آمد پیش	۱	۲۸	۴۰
که دارد پرده پندار در پیش	۲	۷	۵۳
هر کجا پای نهد دست ندارندش پیش	۳	۲۷	۹۴
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش	۲	۸	۵۴
حال ما باشد ترا افسانه پیش	۵	۱۹	۱۲۶
خاک مغز سر خیال اندیش	۱	۲۸	۴۰
او نمک بر دست و من بر عضو ریش	۵	۱۹	۱۲۶
گه اندر تنگدستی خسته و ریش	۸	-	۱۷۸
دیگری را دل از مجاهده ریش	۱	۲۸	۴۰
با یکی در عمر خود نا خورده نیش	۵	۱۹	۱۲۶
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش	۲	۸	۵۴
جز بهمدردی نگویم درد خویش	۵	۱۹	۱۲۶
بتحسین نادان و پندار خویش	۸	-	۱۶۵
ور برانند بقهرش پدر و مادر و خویش	۳	۲۷	۹۴

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

شماره صفحه	حکایت	باب	مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)
۲۴	۱۳	۱	به بیهوده گفتن میر قدر خویش
۱۶۳	-	۸	نه سستی که ناقص کند قدر خویش
۵۳	۷	۲	نبینی هیچکس عاجزتر از خویش
۱۷۸	-	۸	ندانم کی بحق پردازی از خویش
۱۰۲	۲۸	۳	دست توان کرد در آغوش خویش
۱۱۳	۴	۵	مانا که دلش بسوخت بر کشته خویش
۴۰	۲۸	۱	نماید توانگر و درویش
			(ض)
۸۴	۱۰	۳	القدر منتصب و القدر مخفوض
			(ع)
۱۲۶	۱۹	۵	فی لست تدری ما بقلب الموضع
			(غ)
۲۴	۱۳	۱	زود بینی کش بشب روغن نباشد در چراغ
۱۰۲	۲۸	۳	بی گل و نسرین بسر آرد دماغ
۴۲	۳۲	۱	دو پیمانه آبست و یک چمچه دوغ
۴۲	۳۲	۱	جهان دیده بسیار گوید دروغ
۲۵	۱۴	۱	دریغ آیدش دست بردن بتیغ
۱۲۹	۲۰	۵	بدندان برد پشت دست دریغ
			(ف)
۳۳	۲۰	۱	ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف
۸۷	۱۵	۳	تشنه را در دهان چه در چه صدف
۸۷	۱۵	۳	بر کمر بند او چه زر چه خرف
۱۳۲	۱	۶	چون خرف بیند او فتاده حریف
			(ق)
۸۰	۳	۳	که بار محنت خود به که بار منت خلق
			(ک)
۱۵۷	جدال سعدی	۷	مرا هست بط را ز طوفان چه باک
۱۷۶	-	۸	که زنگ خورده نگرود بنرم سوهان پاک
۱۷۶	-	۸	وگر ستیزه برد در دو چشمش آکن خاک

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک (گ)	۱	۱	۱۲
دل دشمنان را نکردند تنگ	۲	۴	۵۰
که وقت رفع تو باشد مجال دشمن تنگ	۱	۱۶	۲۷
نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ	۸	-	۱۶۶
و گر با چنو صد بر آبی بچنگ	۱	۸	۲۱
بکمتر تندی آید با تو در جنگ	۸	-	۱۷۷
چو بینی در میان دشمنان جنگ	۸	-	۱۶۴
که با دوستانت خلاف است و جنگ	۲	۴	۵۰
هرگز نکند در گرانمایه بچنگ	۳	۲۷	۱۰۰
چه زند پیش باز رو بین چنگ	دیباجه	-	۹
سر انگشته‌ها کرده عتاب رنگ	۷	جدال سعدی	۱۵۵
خیره رایی بود قیاس و درنگ	۸	-	۱۶۹
نتوان برد از او بصیقل زنگ	۲	۱۸	۵۹
که ترسد سرش را بکوبد بسنگ	۱	۸	۲۱
زنهار تا بیک نفسش نشکنی بسنگ	۸	-	۱۷۱
زنند جامه نا پاک گازران برسنگ	۱	۱۶	۲۷
که هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ	۱	۱۷	۳۰
کمان را زه کن و بر باره بر سنگ	۸	-	۱۶۴
نرود میخ آهنین در سنگ	۲	۱۸	۵۹
روند خلق بدیدارش از بسی فرسنگ	۱	۱۷	۳۰
نگردد و زنی صد نوبتش سنگ	۸	-	۱۷۷
لیک موش است در مصاف پلنگ	دیباجه	-	۹
بر آرد بچنگال چشم پلنگ	۱	۸	۲۱
(ل)			
نه صبر در دل عاشق نه آب در غریبال	۱	۱۳	۲۴
که رود با مبارزان بقتال	۸	-	۱۶۸
کاین شتر صالح است یا خر دجال	۷	جدال سعدی	۱۵۵
بنقص تو گفتن نیابد مجال	۲	۳۲	۶۳

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که در مقابله گنکش بود زبان مقال	۸	-	۱۶۹
پنجه با مرد آهنین چنگال	۸	-	۱۶۸
کی از دست مطرب خورد گوشمال	۲	۲۳	۶۳
که یک نام زشتش کند پایمال	۵	۲۰	۱۲۷
دیگر آسودگی مبنده خیال	۲	۳۲	۶۸
نخورندت مگر بروز اجل	۸	-	۱۷۳
وی اندر میان کور بخت و خجل	۸	-	۱۶۲
برساند خدای عزّ وجل	۸	-	۱۷۳
قوّت بازوی تقوی را محل	۵	۳	۱۱۲
اوفتاده تا گریبان در وحل	۵	۳	۱۱۲
چنانک بانگ درشت تو می خراشد دل	۴	۱۳	۱۰۸
که باد اندر شکم بار است بر دل	۲	۳۰	۶۷
پراکنده روزی پراکنده دل	۷	-	۱۵۲
وقت دعا بر خدای وقت کرم در بغل	۳	۲۲	۹۱
عیبها بر گرفته زیر بغل	۲	۶	۵۳
روز درماندگی بسیم دغل	۲	۶	۵۳
که دل بر داشتن کاری است مشکل	۵	۱۸	۱۲۴
گر نباشد در میان مالت سبیل	۸	-	۱۷۵
باز دارد پیاده را ز سبیل	دیباجه	-	۴
چو پر شد نشاید گذشتن بپیل	۱	۴	۱۵
یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل	۸	-	۱۷۵
همچو حال تست زیر پای پیل	۱	۲۲	۳۴
یا بکش بر خانمان انگشت نیل	۸	-	۱۷۵
پیلیانی بر لب دریای نیل	۱	۲۲	۳۴
(م)			
تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام	۴	۵	۱۰۵
شلغم پخته به که نقره خام	۳	۱۷	۸۸
قضا همی بردش تا بسوی دانه دام	۳	۲۷	۹۵
ور ببخشی عفو بهتر کانتقام	۵	۲۰	۱۲۹

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
مرد بی توشه بر نگیرد گام	۳	۱۷	۸۸
بخت نافرجام و عقل ناتمام	۵	۲۰	۱۲۹
بجایی رود کش ندانند نام	۳	۲۷	۹۶
بغیر مصلحتش رهبری کند ایام	۳	۲۷	۹۵
رسید از دست محبوبی بدستم	دیباچه	-	۴
ولیکن مدتی با گل نشستم	دیباچه	-	۴
که از بوی دلاویز تو مستم	دیباچه	-	۴
وگر نه من همان خاکم که هستم	دیباچه	-	۴
سر کوفته مارم نتوانم که نییچم	۵	۲۰	۱۲۷
که آن ظلم است بر فرزند آدم	۸	-	۱۶۳
چو در گوشت نیامد پند مردم	۱	۱۶	۲۹
مکن انگشت در سوراخ کزدم	۱	۱۶	۲۹
چه خورد بامداد فرزندم	۲	۳۲	۶۸
گاه و بیگاه در سفر بودم	۲	۴۱	۷۴
نه چو تو سر بر آسمان دارم	۲	۴۱	۷۵
سرمایه طاعتی ندارم	۲	۴۷	۷۸
که زور مردم آزاری ندارم	۳	۲	۷۹
نفسی میزنم آسوده و عمری می گذارم	۲	۱۶	۵۸
ور بیازاریم نیازم	۶	۲	۱۳۲
بند نشاید که نه دردم	۷	۵	۱۴۲
در کنار من و من مهجورم	۲	۱۰	۵۵
و اینت مشکل که من از وی دورم	۲	۱۰	۵۵
ور نه بروم بر آستانش میرم	۵	۴	۸۳
که بشب با خدای پردازم	۲	۳۲	۶۸
ور خود بزنی بتیغ تیزم	۵	۳	۱۱۲
هم در تو گریزم ار گریزم	۵	۳	۱۱۲
نکو گوی گر دیر گویی چه غم	دیباچه	-	۹
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم	دیباچه	-	۵
و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم	۱	۱۴	۲۵

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
فمن سوء ظن المدعی لیس یسلم	۵	۱۲	۱۱۹
پرورده نعمت قدیمم	۲	۴۷	۷۸
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم	۸	-	۱۶۶
درست نیست خدایا جهود میرانم	۸	-	۱۶۵
چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم	۸	-	۱۶۵
وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم	۸	-	۱۶۵
پر نشود همچنانکه چاه به شبیم	۷	جدال سعدی	۱۵۴
گاهی بر پشت پای خود نبینم	۲	۹	۵۵
تا درصف بندگان نشینم	۱	۱۷	۳۰
یا درم بگشای تا بیرون روم	۲	۱۹	۶۰
بگردابی در افتادند با هم	۵	۲۱	۱۳۰
که خبث نفس نگردد بسالها معلوم	۸	-	۱۶۸
که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم	۸	-	۱۶۸
منه بر ریش خلق آزار مرهم	۸	-	۱۶۳
برو بر صرف کرده سعی دایم	۸	-	۱۶۷
شیئاً کارخی شفة الصائم	۶	۲	۱۳۳
در این سودا بترس از لوم لائم	۸	-	۱۶۷
و ائما الرقية للنائم	۶	۲	۱۳۳
وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم	دیاچه	-	۳
ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم	دیاچه	-	۳
حوالت با خدا کردیم و رفتیم	دیاچه	-	۱۰
جایی انبان می‌کند جایی ادیم	۷	۶	۱۴۴
روزگاری در این بسر بردیم	۸	-	۱۸۲
وگر باشد بمهرش پای بندیم	۲	۲۷	۶۵
در همه سنگی نباشد زر و سیم	۷	۶	۱۴۳
قسیم قسیم نسیم و سیم	دیاچه	-	۲
عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم	۵	۴	۱۱۴
بنده بارگاه سلطانیم	۲	۴۱	۷۴
به که ببرند بدانگی و نیم	۳	۲۶	۹۳

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
آخر نه گیاه باغ اویم	۲	۴۷	۷۸
(ن)			
که آهسته سبق برد از شتابان	۸	-	۱۶۶
که تقاضای زشت قصّابان	۳	۸	۸۳
کاحتمال جفای یوایان	۳	۸	۸۳
همچو عرق بر عذار شاهد غضبان	دیباچه	-	۶
بلبل گوینده بر منابر قضبان	دیباچه	-	۶
سنبلس همچو زلف محبوبان	۲	۳۳	۶۹
چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان	دیباچه	-	۲
چون جامه عید نیک بختان	دیباچه	-	۶
به که با بیگانگان در بوستان	۲	۳۱	۶۷
بسفر پای بند و سرگردان	۲	۴۱	۷۴
در او تخم و عمل ضایع مگردان	۱	۴	۱۷
که بد کردن بجای نیک مردان	۱	۴	۱۷
خلق از پی ما دوان و خندان	۸	-	۱۵۶
از گفت و شنید ما بدنندان	۷	جدال سعدی	۱۵۶
که گردد خیره گرگ تیز دندان	۸	-	۱۶۳
که بود هم طویله رندان	۵	۱۳	۱۱۹
مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان	۴	۱۰	۱۰۶
چو آستین کریمان بدست درویشان	۵	۱۴	۱۲۰
همچو عزیم بر در حمام زنان	۲	۳۶	۷۲
ولیکن اسب ندارد بدست خویش عنان	۸	-	۱۸۰
که لاحول گویند شادی کنان	۴	۲	۱۰۳
صاحب‌دلان نه کنج عبادت برای نان	۲	۳۵	۷۱
ببندد اجل پای اسب دوان	۳	۲۴	۹۲
چه غم دارد از گریه کاروان	۲	۱۸	۵۹
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان	۳	۹	۸۳
مثلی گفته‌اند صدّیقان	۸	-	۱۷۱
مصحفی در سرای زندیقان	۸	-	۱۷۱

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانى امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که بر زانو زنی دست تغابن	۸	-	۱۶۳
به از جامه عاریت خواستن	۸	-	۱۸۲
لیکن نتوان زبان مردم بستن	۵	۱۲	۱۱۹
بخون خویش باشد دست شستن	۱	۳۱	۴۲
چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن	۶	۶	۱۳۶
که دانی که در کار گیرد سخن	۸	-	۱۶۵
بیندیشد آنکه بگوید سخن	دیباچه	-	۹
میاور سخن در میان سخن	۴	۷	۱۰۵
گرش همراه بودی دست دادن	۶	۷	۱۳۶
خوشر که پس از تو زندگانی کردن	۵	۱۰	۱۱۷
خو کرده بناز جور مردم بردن	۷	۲	۱۴۰
شرط یاری است در طلب مردن	۵	۴	۱۱۳
خوشر که بدست خویش نان خوردن	۵	۲۰	۱۲۷
باز گویم نه که کس سیر نخواهد بودن	۵	۸	۱۱۶
که مرا توبه بشمشیر نخواهد بودن	۵	۸	۱۱۶
خوشر از روی دشمنان دیدن	۵	۱۵	۱۲۱
بود بنده نازنین مشت زن	۵	۲	۱۱۲
که تو شیر مردی و من پیرزن	۶	۶	۱۳۶
باری چو غسل نمی دهی نیش مزن	۸	-	۱۷۴
علا نیتی هذا و لم تدر مابطن	۲	۸	۵۴
این گریبانش گیرد آن دامن	۱	۱۷	۳۰
بی وسیت مگرد پیرامن	۱	۱۷	۳۰
که بیچاره بودی در آغوش من	۶	۶	۱۳۶
گفتم مرا بتریت از جهل پاک کن	۸	-	۱۶۴
فردا گوید تربی از اینجا برکن	۸	-	۱۷۲
تو بر من چون جوانمردان گذر کن	۲	۳۹	۷۴
ببخشایندگی در وی نظر کن	۲	۳۹	۷۴
یا هر چه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن	۸	-	۱۶۴
گر چه به دانی اعتراض مکن	۸	-	۱۶۷

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که یکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

شماره صفحه	حکایت	باب	مصراع دوم (بترتیب حرف آخر)
۳۶	۲۴	۱	سخنش تلخ نخواهی دهند شیرین کن
۳۶	۲۴	۱	در قفا عیب کند در نظرش تحسین کن
۱۴۸	۱۵	۷	بدمیدی چه خوش شدی دل من
۶	-	دیباچه	دوختهٔ سجع طیرها موزون
۶	-	دیباچه	وین پر از میوه‌های گوناگون
۶	-	دیباچه	گسترانیده فرش بوقلمون
۱۶۲	-	۸	مغزی است در هر استخوان مردی است در هر پیرهن
۵۷	۱۳	۲	دشمنان را پوست برکن دوستان را پوستین
۷۲	۳۷	۲	کافراز بیم توقع برود تا در چین
۴۲	۳۱	۱	بیاید گفتن آنک ماه و پروین
			(و)
۶۷	۳۱	۲	هم در این عالم است دوزخ او
۱۷۷	-	۸	دگر راست باور ندارند از او
۱۷۷	-	۸	خطایی رود در گذارند از او
۱۶۰	-	۸	بمنت منه آره بر پای او
۱۷۳	-	۸	او در قفای رزق و اجل در قفای او
۱۵۹	-	۸	گذشت از فلک شاخ و بالای او
۱۲۳	۱۷	۵	علی کزید فی مقابله العمر و
۱۳۵	۵	۶	نخواهد چنانکه سبزه نو
۱۶۷	-	۸	وحشت آموزد و خیانت وریو
			(ه)
۱۷۵	-	۸	آستین خوه دراز و خوه کوتاه
۱۷۴	-	۸	رفته در پوستین صاحب جاه
۱۸	۵	۱	مقبلان را زوال نعمت و جاه
۲۴	۱۳	۱	که در هنگام فرصت ندارد نگاه
۳۷	۲۵	۱	سیم هر آینه در وی کند بلطف نگاه
۱۸	۵	۱	چشمهٔ آفتاب را چه گناه
۱۷۴	-	۸	مردم نیک بخت را چه گناه
۱۸	۵	۱	کور بهتر که آفتاب سپاه

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

شماره صفحه	حکایت	باب	مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)
۱۷۵	-	۸	بهر پندار خلق و نامه سیاه
۱۸۲	-	۸	من بعد ذالک غفراناً لکاتبه
۱۸۲	-	۸	علی المصنّف و استغفر لصاحبه
۱۳	۳	۱	گفت باری بابلهی فربه
۱۳	۳	۱	همچنان از طویله خربه
۴۳	۳۳	۱	دهن سگ بلقمه دوخته به
۴۳	۳۳	۱	بوستان پدر فروخته به
۴۳	۳۳	۱	هر چه زخت سر است سوخته به
۲۳	۱۲	۱	گفتم این فتنه است خوابش برده به
۲۳	۱۲	۱	آن چنان بد زندگانی مرده به
۱۲۰	۱۳	۵	چون برف نشسته‌ای و چون یخ بسته
۷۸	۴۷	۲	بر گنبدی از گیاه رسته
۱۲۰	۱۳	۵	تو هیزم خشک در میانی رسته
۹	-	دیباچه	کس نیاید بجنگ افتاده
۱۷۹	-	۸	زر مانده و خاکسار مرده
۱۷۹	-	۸	گویند امید به که خورده
۱۱۲	۲	۵	چون در آمد بیازی و خنده
۱۷۹	-	۸	تا نبخشد خدای بخشنده
۱۷۹	-	۸	می بتابد چو روز رخشنده
۴۷	۴۰	۱	که رود جای ناپسندیده
۴۷	۴۰	۱	نیم خورد دهان گندیده
۶۵	۲۷	۲	درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده
۱۷۵	-	۸	بهتر از نان دهخدا و بره
۲	-	دیباچه	حسنت جمیع خصاله صلّوا علیه و آله
۲۷	۱۶	۱	یا جگر بند پیش زاع بنه
۲۸	۱۶	۱	فللرحمن الطاف خفیّه
			(ی)
۱۵	۴	۱	بنیروی شخصی بر آید ز جای
۶۰	۱۹	۲	کس دو بارش ندیده در یک جای

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانى امیر کبیر چاپ کرده است)

مضامع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
کدخدا را گفتم از بهر خدای	۲	۱۹	۶۰
بر بنده پیر خود ببخشای	۲	۴۷	۷۸
مگر این پنج روز دریابی	دیباجه	-	۴
قطع رحم بهتر از مودت قریبی	۲	۴۳	۷۵
نشان صورت یوسف دهد بنا خوبی	۵	۱	۱۱۱
فرشته‌ایت نماید بچشم کروبی	۵	۱	۱۱۱
ملایک صورتی طاوس زیبی	۲	۳۳	۶۹
وجود پارسایان را شکیبی	۲	۳۳	۶۹
نهرآ تلاطم رکبتی و اظلل املاء قرتی	۳	۱۶	۸۷
کز تحمّل ستوه شد بختی	۲	۱۱	۵۶
نخواهد دید زوی نیکبختی	۱	۱۶	۲۶
زن و فرزند بگذارد بسختی	۱	۱۶	۲۶
لاغری مرده باشد از سختی	۲	۱۱	۵۶
چرا سختی خوردند از بهر سختی	۷	۵	۱۴۲
در تن افزودی و از جان کاستی	۳	۹	۸۳
نیندیشد ز روز تنگدستی	۷	۵	۱۴۳
چنان دان کاندر آماجش نشستی	۱	۲۳	۳۵
سر خود را بنا دانی شکستی	۱	۲۳	۳۵
بین که از که بریدی و با که پیوستی	۸	-	۱۷۲
تخم گنجشک در جهان برداشتی	۳	۱۴	۸۶
شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی	۳	۲۲	۹۱
حدیث عشق از این دفتر نوشتی	۵	۲۱	۱۳۰
رسد هر کدخدایی را برنجی	۱	۱۸	۳۱
که گرد آید ترا هر وقت گنجی	۱	۱۸	۳۱
زان میان گفت شاهدهی بلخی	۵	۱۳	۱۲۰
که تو هم در میان ما تلخی	۵	۱۳	۱۲۰
بخور ببخش که دنیا و آخرت بردی	۷	جدال سعدی	۱۵۸
که از رویش بنقد آسوده گردی	۳	۱۱	۸۴
که از خوی بدش فرسوده گردی	۳	۱۱	۸۴

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانى امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که تیره بختی اگر هم بر این نسق مردی	۷	جدال سعدی	۱۵۸
چو خر مهره بازار از او پر شدی	۷	جدال سعدی	۱۵۷
صاحب نظر از نظر بر اندی	۵	۱۰	۱۱۸
سر دست از دو عالم بر فشاندی	۲	۹	۵۵
کش فتحه و ذمه بر نشاندی	۵	۱۰	۱۱۸
می تافت ستاره بلندی	۱	۵	۱۷
رویت ای دلستان بدیدندی	۵	۱۹	۱۲۵
بی خبر دستها بریدندی	۵	۱۹	۱۲۵
که درمانی بجور زورمندی	۸	-	۱۸۰
کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربودی	۳	۲۷	۹۶
پای درویش بر فلک بودی	۱	۲۹	۴۱
همچنان کز ملک ملک بودی	۱	۲۹	۴۱
چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی	۲	۳۱	۶۸
پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی	۸	-	۱۶۸
ز نادان تنگ روزی تر نبودی	۱	۹	۴۶
کز آن مقبول تر باشی که بودی	۵	۱۴	۱۲۱
که می گویند ملاحان سرودی	۷	۵	۱۴۲
بسالی دجله گردد خشک رودی	۷	۵	۱۴۲
ندانستم که برگردی بزودی	۵	۱۴	۱۲۱
کسی بحال خود از دست کس نیاسودی	۸	-	۱۷۹
مرغ از پس نان خوردن او ریزه نچیدی	۳	۲۲	۹۱
چرا در چاه کنعانش ندیدی	۲	۹	۵۵
آخر نه بقدرت آفریدی	۷	۱۶	۱۴۸
که نادان را بصحبت برگزیدی	۸	-	۱۷۶
تو که در خانه بوریا داری	۲	۴۶	۷۷
کز برون جامه ریا داری	۲	۴۶	۷۷
تو که با دشمن این نظر داری	دیباجه	-	۱
گبرو ترسا وظیفه خور داری	دیباجه	-	۱
تا درشتی هنر نپنداری	۱	۳	۱۴

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش هرات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
که زبان در دهان نگه داری	۸	-	۱۶۷
مردنت به که مردم آزاری	۱	۱۱	۲۳
جوز بی مغز را سبکساری	۸	-	۱۶۷
قناعت کرده از دنیا بغاری	۵	۱۷	۱۲۳
روز میدان نه گاو پرواری	۱	۳	۱۴
تو خود چه آدمی کز عشق بی خبری	۲	۲۶	۶۴
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری	دیباچه	-	۲
الم یرها یوماً فیوضح لی عذری	۵	۱۹	۱۲۵
آن منم گر در میان خاک و خون بینی سری	۱	۲	۱۳
روز میدان وانکه بگریزد بخون لشکری	۱	۳	۱۳
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری	دیباچه	-	۲
هرگز از شاخ بید بر نخوری	۱	۴	۱۶
کز نی بوریا شکر نخوری	۱	۴	۱۶
به از شادی کز پشش غم خوری	۸	-	۱۷۹
که سلطان بلشکر کند سروری	۱	۶	۱۹
نه چون پای ملخ باشد ز موری	۲	۲۶	۶۵
گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری	۲	۲۶	۶۴
بر نیاید درست تدبیری	۳	۲۷	۱۰۱
بغلط بر هدف زند تیری	۳	۲۷	۱۰۱
بدولت تو گنه می کند با نبازی	۸	-	۱۶۱
چنان داند که در بغداد تازی	۵	۲۱	۱۳۰
نکند گرگ پوستین دوزی	۸	-	۱۶۷
که نابوده باشد بغربت بسی	۳	۲۷	۹۹
چون نگه می کنم نماند بسی	دیباچه	-	۴
برنجد دل هوشمندان بسی	۲	۵	۵۲
وین عمارت بسر نبرد کسی	دیباچه	-	۵
چه غم دارد از آبروی کسی	۵	۲۰	۱۲۷
و گر نادانی ابله تر بیاشی	۸	-	۱۷۶
عشق باز دروغ زن باشی	۵	۴	۱۱۳

کشف الایات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانى امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
اسعی لکم حامل الفواشی	۲	۵	۵۱
نپندارم از خاکی از آتشی	۸	-	۱۶۴
مگر وقت رفتن که دم در کشی	۲	۱۹	۶۰
بحکم ضرورت زبان در کشی	دیباچه	-	۵
فزون گرددش کبر و گردنکشی	۸	-	۱۷۲
توانی که پیلی بمویی کشی	۳	۲۷	۹۷
بگو ای برادر بلطف و خوشی	دیباچه	-	۵
بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی	دیباچه	-	۶
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی	دیباچه	-	۶
لوسمعت ورق الحمی صاحت معی	۵	۱۹	۱۲۶
از گلستان من ببر ورقی	دیباچه	-	۷
همچنان کز فوات مستسقی	۲	۳۳	۶۹
و هو ساق یری ولا یسقی	۲	۳۳	۶۹
رهانید از دهان و دست گرگی	۲	۳۱	۶۸
در پریشان حالی و درماندگی	۱	۱۶	۲۸
لاف یاری و برادر خواندگی	۱	۱۶	۲۸
بلطف به که بجنگ آوری بدلتنگی	۸	-	۱۸۱
شبی ز معدۀ سنگی شبی ز دلتنگی	۸	-	۱۶۹
بقهر از او بستانند و مزد سرهنگی	۷	جدال سعدی	۱۸۱
بگردونش از بیخ بر نگسلی	۱	۴	۱۵
نباید کردنش جز ذکر لیلی	۸	-	۱۷۶
اگر خواهی که دارد با تو میلی	۸	-	۱۷۶
که از وجود عزیزش بدر رود جانی	۶	۱	۱۳۱
مرغ زیرک منم امروز و تو دامی	۲	۳۳	۶۹
عذرش بنه ار کند بعمری ستمی	۱	۲۴	۳۶
نشاید که نامت نهند آدمی	۱	۱۰	۲۲
زکات و فطره و اعتاق و هدی و قربانی	۷	جدال سعدی	۱۵۱
که نیاید ز گرگ چوپانی	۱	۶	۱۹
من ذا الذی جس المثنی	۳	۲۷	۹۵

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
چون عمل در تو نیست نادانی	۸	-	۱۶۰
ز کار افتاده بشنو تا بدانی	۵	۲۱	۱۳۰
مرو که عیش بر او نیز تلخ گردانی	۳	۱۰	۸۴
چو آشفته آب ت ندانی	۵	۴	۱۱۴
که از دهانش بدر می‌کنند دندانی	۶	۱	۱۳۱
که دامن عیب من چون من ندانی	۴	۵	۱۰۵
فرو نبندد کار گشاده پیشانی	۳	۱۰	۸۴
جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی	۷	جدال سعدی	۱۵۱
که سایه بر سرش انداخت چون تو سلطانی	۳	۱۹	۸۹
از التفات به مهمانسرای دهقانی	۳	۱۹	۸۹
والله يعلم اسراری و اعلانی	۲	۲۲	۶۲
بیری رونق مسلمانی	۴	۱۴	۱۰۹
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی	۸	-	۱۷۳
عاجز نفس فرومایه چه مردی چه زنی	۲	۴۲	۷۵
صبر درویش به که بذل غنی	۲	۲۷	۶۵
یا بوم که هر کجا نشینی بکنی	۱	۲۶	۳۸
دولت پارینه تصوّر کنی	۵	۱۰	۱۱۸
تا نظر در صواب او نکنی	۲	۲۷	۶۵
بازار خویش و آتش ما تیز می‌کند	۲	۹	۵۴
جز قناعت که دولتی است هنی	۲	۲۷	۶۵
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی	۲	۴۲	۷۵
بکفر یا بشکایت بر آید از دهنی	۸	-	۱۷۳
نشنود آواز دف و چنگ و نی	۳	۲۸	۱۰۲
که پری از طعام تا بینی	۲	۲۱	۶۲
تا در او نور معرفت بینی	۲	۲۱	۶۱
به تنهایی اندر صفائی نبینی	۲	۲۴	۶۳
لاجرم قیمتش همی بینی	۸	-	۱۶۶
بچهل سال کاسه چینی	۸	-	۱۶۶
بارت بکشم که نازنینی	۱	۱۷	۳۰

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
چو دل با خدای است خلوت نشینی	۲	۲۴	۶۳
با آنکه در صلح زند جنگ مجوی	۸	-	۱۶۲
قوت طبع از متکلم مجوی	۲	۱۰	۵۵
که دگر ناید آب رفته بجوی	۶	۵	۱۳۵
که چو پر شد نتوان بستن جوی	۸	-	۱۶۱
پیش از آن روزکز جهان بروی	۳	۲۷	۹۴
در نتوانی که بیندی بروی	۷	۵	۱۴۲
به از شیرینی از دست ترشروی	۳	۹	۸۳
که بعفو از گناه پاک شوی	۲	۴	۷۴
خاک شو پیش از آنکه خاک شوی	۲	۳۹	۷۴
هرگز ای خام آدمی نشوی	۳	۲۷	۹۴
و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است مگوی	۷	۱۳	۱۴۷
با کسی گفتن و گفتن که مگوی	۸	-	۱۶۱
تا بزند مرد سخنگوی گوی	۲	۱۰	۵۵
گدایی بهتر است از پادشاهی	۲	۴۶	۷۷
که نتوان شستن از زنگی سیاهی	۵	۲۰	۱۲۷
چو خر تن بجور کسان در دهی	۸	-	۱۷۸
آنست جوابش که جوابش ندهی	۴	۴	۱۰۴
ور می دهی آن دل بجدایی بنهی	۸	-	۱۶۱
ز ما هر ذره خاک افتاده جایی	دبیاچه	-	۱۰
که باری بندی از دل بر بگشایی	۵	۱۷	۱۲۳
باید که بگفتن دهن از هم بگشایی	۸	-	۱۷۷
کند در کار درویشان دعایی	دبیاچه	-	۱۰
که هستی را نمی بینم بقایی	دبیاچه	-	۱۰
کی التفات کند بر بتان یغمایی	۷	جدال سعدی	۱۵۵
که نبض بطبیعت شناس بنمایی	۸	-	۱۷۵
دلیل راه تو باشد بعزّ دانایی	۸	-	۱۷۵
به زانکه دروغت دهد از بند رهایی	۸	-	۱۷۷
با غلامان یاسمن بویی	۲	۴۱	۷۴

کشف الابیات گلستان سعدی بترتیب حرف آخر
(از روی نسخه‌ای که بکوشش برات زنجانی امیرکبیر چاپ کرده است)

مصرع دوم (بترتیب حرف آخر)	باب	حکایت	شماره صفحه
همیدون سرکشی و آزم جویی	۴	۵	۱۰۴
تا خاطر بندگان نجویی	۱	۲۰	۳۲
بارت بکشم که خویرویی	۶	۲	۱۳۴
بر او ختم است و بر یوسف نکویی	۱	۴۰	۴۷
با خلق خدای کن نکویی	۱	۲۰	۳۲

